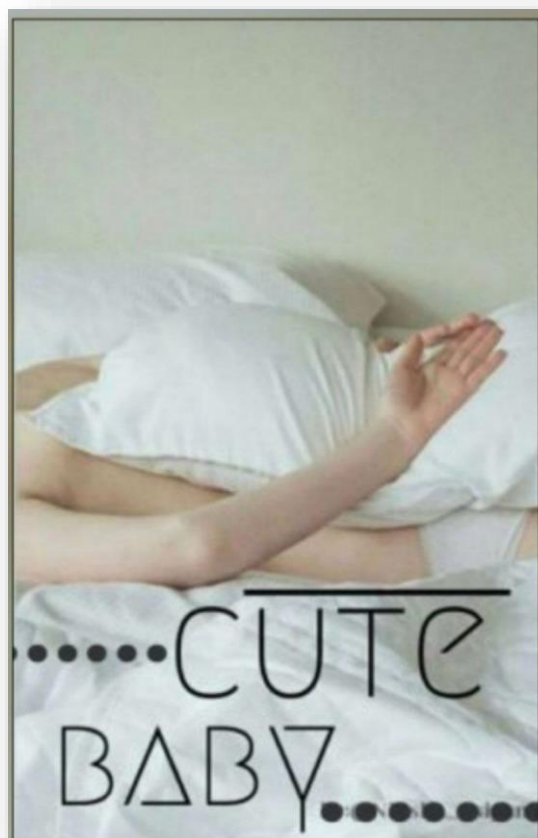




° ★ 【 P D F _ O N E _ D 】 ★ °

Cute baby

✧ نویسنده: xlniushalx

✧ کاپل: زیام / زین تاپ

ادیت و آماده سازی:

@PDF_OneD

Summary

title ... cute baby ...

author xlniushalx

source <https://www.wattpad.com/story/205766273>

published May 17th, 2021

updated April 18th, 2023

words 1,244

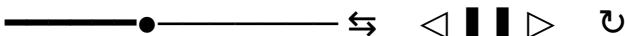
chapters 64

status Complete

rating Unknown

1d, Baby, Babyboy, Babyliam, Bdsm, Bottomliam, Boyxboy, Complete, Fanfiction, Ff, Gay, Liam, **tags** Liambaby, Liambottom, Liammalik, Liampayne, Onedirection, Romance, Topzayn, Zaddy, Zayn, Zaynmalik, Zayntop, Ziam, Ziammayne, Ziampalik

Description:



این بوک برای اولین بار به بیبی واقعی رو نشون میده پس لطفا اگه
*-علاقه ندارین نخونین

hiii !!!

سلام دوستان
من نیوشاعم
😊 زین گزل و زیام شیر چند آتیشم
😊😊 حاضر م یقه جر بدم اصن
داستان اینه که وقتی اون شاتای لی و استلا ریلز شد
تنها من و مرصاد بودیم که به معصومیت و عمق بیبی
😊😊😊 بودن لیام تو شاتا توجه کردیم
Merrsad

یسری آثار جهت ایده فف دادن به وجود آوردم و
برای مرصاد فرستادم که با آثار فرشچیان و پیکاسو
😊😊😊 رقابت تنگاتنگی داشت
اونجا بود که تصمیم گرفتم این ریسکو بکنم و یه بوک
زیام به زیامای واتپد اضافه کنم باشد که رستگار شوم
😊😊😊😊😊😊😊😊
از همینجا واسه کسایی که تا اینجا امید میدادن دست
😊😊😊😊 تکون میدم و تچکر میکنم

از الان بگم که این لیام این فف یه بیبی واقعیه...
ازینایی که تو واقعیت وجود دارن... پس بدونین که من
با تحقیق نوشتمش... بیبی واقعی اینه نه اونی که
..فقط پاهاشو آروم میکوبه رو زمین میگه ددی و تمام
بیبی واقعی وقتی ددی یا مامی پیدا میکنه حتی زحمت

راه رفتن به خودش نمیده و باید بغل شه...شیشه
شیر لازم داره و پستونک میخوره...و چون یه بیبی
معادل یه بچه واقعیه حتی پوشک هم میشه!!!!(که تو
این فف یجورایی تا حدی که ممکنه میپیچونمش چون
(!!خدایی نمیدونم چیکارش کنم
فک نکنین همچی خوش و خرم و شاده...و اینکه چون
یه موجود لطیف گوگولی داریم قرار نیس قضیه خیلی
گل و بلبل باشه

پس اگه همراهی میکنین قدمتون رو چشم و اگه
قراره توهینی در کار باشه مقابله میکنم و جواب میدم
چون همین اول گفته بودم اگه مغایرت داره با افکار و
عقایدتون همین الان بوکو ببندین و از لایبریتون ریمو
کنین...

اگرم چند دور ببینم مجبور میشم استوریو پرایوت
کنم...

😊😊 کست و پارت اول منتظر شما هستن

□love♥

□Niusha□

➡نوشته شده در 20 آبان 98

((CaSt))

خب خب بریم سراغ کست که حتی از اسماتم
شیرین ترهه ☺☺

زین مالیک

سی و یک ساله

تو این سن که جوون به حساب میاد از کله گنده های
کشت و قاچاق ماری جوواناست
چند سالیه که خودش فقط برای قرارا و کارای مهم
حضور پیدا میکنه و در مواقع عادی همه چیو از دور و
از طریق مباحثش کنترل میکنه
به شدت عاشق بیبیشه و معتقده اگه لیام جسارت به
خرج نمیداد و نزدیکش نمیشد اون نیمی از لذت های
زندگیشو کسب نمیکرد
هیچ یکی از اعضای گنگ تا حالا اونو ملاقات نکرده و
هویت اون برای همه غیره نفر ناشناسه

لیام پین

بیست و دو ساله

از یه سال پیش که زین رو به همراه برادرش دید و از
سلطه ای که روی برادرش داشت خوشش اومد
بیبیشه و هر روز خوشحال تر از روز قبلشه
خیلی به ددیش وابستس و همیشه نگرانه که نکنه
ددیش گیر بیفته

عاشق پستونکه و عادت داره هر شب قبل خواب شیر
توت فرنگی بخوره
خیلی صحبت نمیکنه ولی وقتایی که صحبت میکنه به
شدت کیوت و چلوندنیه

لوی پین

بیست و شش ساله
برادر لیام و دست راست و مباشر زینه
اون همیشه از ضعف برادرش و بیبی بودن اون متنفر
بود ولی به تازگی با دیدن زندگی زیام در کنار هم داره
ابعاد وجود لیامو کشف میکنه
تنها کسی از گنگ که زینو میشناسه

هری استایلز

بیست و هشت ساله
پلیس نفوذی تو تیم زینه و از اوناییه که هیچ پرونده
بسته نشده و به سرانجام رسیده ای ندارن
به شدت مصممه تا رئیس و مغز متفکر تیمو ملاقات
کنه

به شدت روی مخ بقیس

نایل هوران

بیست و هفت ساله
از هکرای نابغه پلیس که به خاطر هوشش تحصیلشو
تو هفت سال تموم کرد

خیلی به مردم علاقه داره و احترام خاصی برای
عشق قائله چون عشق زندگیشو توی یه ماموریت از
دست داده

زینا مالیک

خواهر دوقلوی زینه و ده دقیقه ازش بزرگتره
باهمون ده دقیقه پدرشو در آورده
نشون نمیده ولی خیلی برادرشو دوس داره
پایه تمام کارای زین از بچگی تا الان

شان مندز

بیست و پنج ساله

تازه کارشو شروع کرده و خیلی پرتلاشه
دیوٲ بازی درمیاره ولی بچه ی خوبیه دوستش
داشته باشین

مکسنس دنت فاول

بیست و نه ساله
یکی از دوستای قدیمیه زینه که با لویی هم صمیمیه
یه زمانی اون و لویی روی یه موضوعی در مورد زین
شرط بسته بودن
شخصیت پیچیده و مرموزی داره
آقای فرانکی

دو ساله که دوست لیامه و تا الان یاور تنهایاش
بوده

سینگل . هرکی روش کراش زد میتونه مراجعه کنه
به پی وی

دیگه سینگل نیست. متاسفم

شما دوستان من در طول بگایی های فف

از هر کدوم از پسرا چند تا عکس انتخاب کرده بودیم
پس بقیه رو کاور چپتر میذارم
چپتر اول فردا

love♥

Niusha

➤ نوشته شده در 19 آذر 98

((1))

گوشی مشکی رنگو کنار بالش گذاشت و به لیامی که طبق روال هر شب بعد از دقایقی به خیال اینکه دیدش خوابیده با یونیکرن بنفش و تدی بر سفیدش به ...اتاقش آمده بود تا تو بغل اون بخوابه خیره شد

پستونک صورتی رنگش تو دهنش بود و موهای شکلاتی نرمش رو سینه زین پخش شده بود و برای اینکه عروسکاش ناراحت نشن اونارو هم روی سینه زین خوابونده بود و دستشو دورشون انداخته بود تا ...عروسکاش و دیدشو با هم داشته باشه

منصرف از کنار گذاشتن گوشیش اونو برداشت و تو دوربین و حالت فیلمبرداریش رفت و روی صورت زیبای لیام که نرم تر از ابر بود نگه داشت تا اون ...لحظه رو ثبت کنه

همونطور که فیلم رو ضبط میکرد دست آزادشو به سمت لبای لیام برد و اون پستونک کوچولوی دوست داشتنیو که از دیده شدن لبای لیام جلوگیری میکرد از بین لباس خارج کرد تا اون صورتیای آبنباتی هم توی ...تصویر باشن

لبای غنچه شده ی لیام هنوزم دور پستونک فرضی حلقه بودن و مک های محکمی به هوا میزدن تا هر ...لحظه بیشتر دل زینو ببرن

انگشت اشارشو جلو برد و بین لبای لیام گذاشت تا اون پسر به جای پستونک از دست رفتش که الان... روی بالش کنار سر زینه اونو بمکه

تکون های کوچیکی به انگشتش داد و به سمت بیرون کشیدش تا اخمای روی پیشونی لیام بیشتر شه...

انگشتشو از بین لبای لیام برداشت و ضربه کوچیکی به نوک بینیش زد هرچی زودتر بیدارش کنه و قبل از رفتن به آشپزخونه تيله های شکلاتی اونو ببینه...

با تکون خوردن پلکای لیام فیلمو قطع کرد و... گوشو روی تخت گذاشت

لیامو کاملاً روی تخت خوابوند تا بتونه روی... صورتش خم شه

روی چشمای خط شده از خنده ی لیامو بوسید و... دستاشو بین موهای نرم پسر خوش اخلاقش برد

باید به ددی چی بگی بیبی؟؟ _

دست مشت شده لیام که در حال مالیدن چشم چپش بود از حرکت ایستاد و چشمای متعجب و گرد شدش به زین دوخته شد...

صب بخیر؟؟+

صبح تو هم بخیر ولی منظورم این نبود بیبی...تو_
باید به ددی توضیح بدی که چرا دیشب تخت خودتو
...ترک کردی و اومدی پیش ددی خوابیدی

چشمای گردشده لیام بین اعضای صورت زین
میچرخید و ناتوان از ارائه بهونه ای -مثل هر روز—
...پلک های سریع میزد

اممم ددیی لیام میترسید+

زین ابرویی بالا انداخت و سعی کرد جلوی
خندیدنشو به خاطر این بهونه لیام بگیره و همچنان
...جدی باشه

لیام چرا باید از اون اتاق که پر از عروسکای مورد_
علاقشه و یه پنجره بزرگ داره بترسه؟

لبای صورتی لیام که حالت غنچه به خودش گرفته
بود دل زینو آب میکرد و اشتیاقشو برای بوسیدنش
بیشتر میکرد اما زین مرد روزای سخت بود پس
بیشترین تلاششو میکرد تا به بازیش با پسر کوچولو
...ادامه بده

چون وقتی شب میشه هیووولالالالال میان و+
میخوام لیامو بخورن اونم میاد پیش ددی میخوابه تا
هیولا نتونه بیاد چون ددی قویهه و اونا ازش
میترسن^~^

چهره شیرینش اراده زینو هدف قرار داده با به شدید ترین حالت ممکن لبای خوش طعمشو مورد حمله قرار بده ولی هوس تنبیه اون پسر کوچولو... بیشتر از بوسیدنش تو سر زین میپیچید

ددی در مورد دروغ گفتن چی بهت گفته بود؟؟؟_

لیام میدونست الان قراره تنبیهش بشه... چون دقیقا ده ماه بود که هر تقریبا صبح به همین دلیل تنبیه میشد ولی خب خوابیدن کنار زین برایش لذت بخش تر از تنها خوابیدن بود و علاقه شدیدش به اسپنک شدن... اونو هر شب راهی اتاق خواب ددیش میکرد

اون کار بدیه! خیلی بد+

بیبی هایی که دروغ میگن رو باید چیکار کرد؟؟_

اممم باید اونارو تنبیه کرد یه عالمهههه تا دیگه کار+ بد نکنن

زین با لبخند حریصی از جا بلند شد و دستای لیام که هنوز برای نشون دادن مقدار تنبیه با فاصله زیاد تو هوا بود رو بهم نزدیک کرد و با کشیدن دستاش کمک... کرد که لیام کنار تخت بایسته

در حالی که چشماش توی چشمای لیام که هیجان و ذوق زیادیو نشون میداد قفل شده بود با حرکت سریعی اون پسر کوچولوی لوس تو بغلش کشید و به... سمت در اتاق راه افتاد

حیف که ددی امروز باید با پسر کوچولوش_
مهربون باشه وگرنه میدونی چی میشد؟

لیام چشمای گشاد شدشو از چشمای ددیش
گرفت و به راه پله عریض اون خونه خیره شد...بدون
توجه به سوال زین سوالی که توی ذهن خودش بود
...رو مطرح کرد

...چرا امروز نه؟؟ لیام دوسیش داره+

لبخند کم سابقه ای روی لبای زین نشست و حالا
که به میزغذاخوری رسیده بود روی صندلی که
بالاترین نقطه اتاق بود نشست و لیامو روی پاش
نشوند تا به خوبی بتونه صورت کیوت روبه روشو زیر
...نظر بگیره

امروز چندشنبهس بیبی؟؟_

چشمای ریز شده و لبای بهم فشرده شده لیام
نشون میداد که به شدت در حال فکر کردنه و نمیدونه
..چرا ددیش امروز اینقدر باهاش نرم برخورد میکنه
با فکری که به ذهنش رسید سری کج میکنه و
...دستاشو دور گردن زین حلقه میکنه

امروز شنبس؟؟؟+

آره بیبی شنبس و امروز خبری از تنبیه نیست به_
جاش هرچی پسر کوچولوم بگه اجرا میشه

لیام نگاهی به خدمتکارا انداخت و سرشو نزدیک به
..گوش زین کرد
زین با دقت به حرفای لیام که با هیجان و لحن کیوتش
تو نزدیک ترین حالت بهش گفته میشه گوش کرد و
سری تکنون میده تا نشون بده به طور کامل منظور
...اونو فهمیده

شیشه شیر پر از شیر کاکائو گرم لیامو به دستش
داد و خطاب به خدمتکارایی که اطرافشون ایستادن
جمله ی «از الان تا شب همتون مرخصین» رو با لحن
...محکمی ادا کرد و اخم وحشتناکی هم ضمیمش کرد
تکونی خورد و لیامی رو که شیشه شیرشو محکم
...گرفته تو آغوشش جابه جا کرد
براید استایل بغلش کرد و از جاش بلند شد تا پیش به
...سوی یه روز خوب با پسرش بره
به سمت اتاق نشیمن رفت تا پسرش طبق معمول
هر هفته فیلم مورد علاقشو درخواست کنه و از زین
...بخواد که باهاش چیپس بخوره

دوس داری چیکار کنی کیوتی؟؟ _

زین پرسید با اینکه میدونست کلمه به کلمه جواب
...لیام چیه

میشه امروز تام و جری ببینیم؟؟ +

...زین چند لحظه به گوشاش شک کرد
اون توقع اسباب بازی ها یا بن تن رو داشت و لیام
...برای اولین بار تونست با انتخابش زینو غافلگیر کنه
اما تعجبشو بروز نداد و با لبخند دستی به زیر چونه
...لیام کشید

باشه_

گفت و کنترل تلویزیونو به دست گرفت تا وارد
یوتیوب بشه و توی این فاصله لیام با شیر کاکائوی
عزیزش خودشو روی پای زین کشوند و با نشستن تو
بغل ددیش و تکیه دادن به سینش مشغول مکیدن سر
پستونکی شیشه شد و از جریان پیدا کردن اون مایع
...شیرین و گرم تو دهنش لبخندی زد

نگاه خوشحال و هیجانزدشو به صفحه تلویزیون داد
و جوری به نظر میرسه که انگاری هیچ چیز نمیتونه
اتصال بین چشماش و شخصیت های محبوبش که
...روی شلوارکش هم جا خوش کردن رو جدا کنه

ولی برای زین نگاه کردن به پسر کوچولوی
...شیرینی که توی آغوشش لذت بخش تره
انگشتاشو لای موهای لیام فرو برد و با فشار کمی که
وارد کرد سر لیامو به سمت بالا کشید و شیشه خالی
...شده شیرو ازش گرفت
اما برای لیام حتی نبود شیشه تو دستش هم در مقابل
...کارتون مهم نیست و نمیتونه حواسشو پرت کنه

با نگاهی گرسنه انگشتاشو روی قوس ملایم بینی
کیوت لیام کشید و نوک بینیشو فشار ملایمی داد و
قطعا برای هرکی که اون پسر کوچولو میشناسه
صدای خندیدن آرومش اونقدری زیبا هست که نشه
...ازش گذشت

چند دقیقه ای بود که زین لیامو از آغوشش خارج
کرده بود تا به آشپزخونه بره و سفارش هایی که برای
امروز داده بود رو توی فریزر پیدا کنه و حالا با کاپ
بستنی توت فرنگی که مشخصا برای لیام بود به
...سمت اون پسر کوچولو قدم برمیداشت
اما با صدای گریه لیام سرعتشو به سمت اتاق بیشتر
کرد...

چی شده بیبی؟؟_

لب های بیرون داده شده و اشکای درشتی که از
چشمای لیام میومد به طرز عجیبی خوی وحشی زینو
...فعال میکرد

جری بدجنس نداشت تام اونو بخوره...ددی اگه+
تام گرسنه بمونه چی؟؟

هق هق لیام شدت گرفت و زین اونو روی پاش
نشوند و اشکاشو که صورتشو خیس کرده بودن رو با
...ملایمت پاک کرد

اون فقط یه کارتونه بیبی بوی...بعدشم مگه لیام_
نمیدونه اون خانومه به تام غذا میده؟؟تام گرسنه

نمیمونه...ولی لیام اگه این بستنی رو نخوره ددی خوراکای دیگشو بهش نمیده و لیام گرسنه میمونه... بیبی دوس داره گرسنه بمونه؟؟

سر لیام به شدت به اینطرف و اون طرف تگون خورد و ترسی که توی چشماش بود زینو به خنده...انداخت

پس اینو بخور تا بعدش ددی بهت یچیز خوشمزه...
بده...

قاشق های کوچیک بستنی بین لبای لیام قرار گرفتن و اون پسر کوچولوی لوس با خوردن هر قاشق...از طعم خوبش ذوق میکرد و هوم میکشید خودشو بیشتر تو بغل ددیش فشار داد و زین بوسه...نرمی روی شقیقش گذاشت

تقریبا نیم ساعت بود که لیام با مکیدن انگشتش توی بغل زین به خواب رفته بود و زینم با وجود اطلاع از خستگی زیاد اون پسر مانعی برای استراحتش...نمیدید

اون دستی که زیر سر لیام بود رو بالاتر آورد تا...بتونه به راحتی چهرشو ببینه و تحسینش کنه همیشه به دنبال ساب های کیوت بود و تا قبل از لیام هرگز حس نکرده بود به انتظارش نزدیک شده اما

لیام از بعد از ورود به خونه زین به راحتی تونست
...انتظارات اونو برآورده کنه

لیام در عین خجالتی بودنش به راحتی تونست با
پررویی مخصوص خودش برای یه روز زینو خیلی
...عادی و به دور از خشونت و تنبیه داشته باشه

به راحتی رنگ و بوی اون خونه رو عوض کرد و
همه خدمتکارا به وضوح متوجه نرمش رفتار زین تو
...این یه سال اخیر میشدن

با روشن و خاموش شدن صفحه موبایل سایلنت
شدش اونو به دست گرفت و بدون توجه به مخاطب
...ریجکت کرد

نه اینکه تماساش مهم نباشه نه، اون فقط نمیخواست
بیبی بوی لوسش که مَث یه نوزاد تو بغلش خوابیده و
...خرخر میکنه از خواب بیدار بشه

لرزیدن گوشی توی دستش توجهشو دوباره به خودش
...جلب کرد

...پیامی از طرف مورد اعتماد ترین فردش
...پیامی کوتاه و گویا

«بدون مشکل تموم شد»

لبخند مغرورانه ای زد و به خودش بابت انتخاب
...افرادش آفرین گفت
انگشتاش به سرعت روی اسکرین گوشی چرخید و
...نوشت

خوبه_

چشمای طلایی رنگش با رضایت از صفحه گوشی
... جدا شد و به لیام خیره شد
بدون هیچ اطلاعی از دنیای کثیف بیرون خوابیده بود و
جوری انگشتشو میمکید که انگار خوشمزه ترین
.. خوراکی دنیاس

با محکم کردن دستاش دور پسرش از جا بلند شد
و به سمت در آبی رنگ رفت تا لیامو روی تخت
خودش بذاره و تا وقتی لیام بیدار میشه به کاراش
... برسه

خاکستر سیگارشو جایی وسط جا سیگاری تکوند و
... دوباره اونو روی لباس برگردوند
تمام دقت و تمرکزشو صرف اطلاعاتی که به تازگی
از رابطش به دستش رسیده بود کرده بود و حتی پلک
هم نمیزد و فقط هر چند ثانیه بیار نیشخند
... رضایتمندش بزرگتر میشد

معامله پرسود دیگه ای تو راه بود و زین مشتاق
ترین انسان بود برای اضافه کردن صفر جلوی
... موجودی سر به فلک کشیده حساب بانکیش

گوشیشو برای فرستادن پیام مهمی به دست
گرفت...
«فردا اینجا باش. مواظب پشت سرت هم باش»

میدونست که اون منظورشو از جمله دوم درک... میکنه

زین اینقدری بهش اعتماد داشت و از کاربلد بودنش مطمئن بود که میدونست اون پسر اگه تحت تعقیب باشه میتونی جوری رد گم کنه که کسی پیدااش...نکنه

اما خب، اون سالها برای همه ناشناس بود و...نمیخواست با یه اشتباه به دام بیفته

بدنشو کشید و از صدای ترق و تروق استخوناش...لذت برد

حدود 2 ساعت بود که بعد از خوابوندن لیام به اتاق کارش اومده بود و مشغول بررسی اطلاعات بود و حالا با حس گرسنگی زیادش خودشو به شدت برای گوش کردن به حرف لیام و مرخص کردن همه...خدمتکارا سرزنش میکرد

از جا بلند شد و بیسیمی که صدای اتاق لیامو پخش میکرد رو توی جیبش گذاشت تا اگر پسر کوچولوش...از خواب پرید و گریه کرد فوری بتونه بهش برسه

قدم های سریع و بلندشو به سمت آشپزخونه برداشت و بعد از گشتن کابینت ها تونست از توی کشوی دوم یکی از هزاران برگه تبلیغاتی رستوران ها و فست فودهای مختلف که توی حیاط عمارتش انداخته میشه رو پیدا کنه و با سفارش غذا ازش...اقدامی برای سیر کردن خودش بکنه

سفارش دادن پیتزای خودش و پوره سیب زمینی
برای لیام حدود سه دقیقه زمان برد و بعد از اون زین
روی کاناپه مشکی رنگ نشست و روزنامه ای که صبح
زود توسط راننده خریده شده بود رو ورق زد تا از تیتیر
اخبار آگاهی داشته باشه اما صدای خش خشی که از
...بیسیم او مد مانع از خوندن بیشتر از دو صفحه شد

با توجه به شناختی که زین داشت میدونست بعد از
...پنج ثانیه صدای گریه اون پسر بلند میشه

روزنامه رو روی میز گذاشت و با نیشخند عمیقی
خیلی راحت روی کاناپه لم داد و زیر لب مشغول
...شمردن شد

ثانیه دهم بود و گریه های لیام به بلندترین حالت
خودش رسیده بود و صدای فین فین کردنش به
...وضوح میومد

...ایستاد و خیلی آروم به سمت اتاق لیام رفت
چند ثانیه پشت منتظر موند تا گوشش از صدای زجه
های لیام اشباع بشه و بعدش دستاشو روی دستگیره
اتاق گذاشت و با سرعت کم اونو باز کرد تا با پسرک
آشفته و سرخ شده ای که روی تختش نشسته بود و
عروسک پولیشی و نرم زرد رنگشو توی بغلش گرفته
...بود رو در رو بشه

چشمای لیام با دیدن ددیش که جلوی در اتاقش
ایستاده بود برق زد اما چشمای اشکیش اشکی تر
شد و نتونست زینو پشت هاله ای از اشک درست

...تشخیص بده

لپای نرمش به سرخ ترین حالت ممکن در او آمده بود و اونطور که روی تختش جمع شده بود دقیقا مَثِ یه تیکه مارشمالوی صورتی و خوشمزه به نظر میرسید... که برای خورده شدن التماس میکنه

روی تختش نشست و پسرک درموندشو تو آغوشش کشید و این لیام بود که دستاشو دور گردن و پاهاشو دور کمر ددیش حلقه کرد تا عمیق تر بغل بشه...

دستی به موهای لیام میکشه و ازش فاصله میگیره تا... صورت کیوتشو ببینه

خواب بدی دیدی بیبی؟؟_

لیام چشمای اشکیشو به هم فشار میده و با چند... بار تگون دادن سرش حرف زینورد میکنه... زین دلیل گریه اونو به خوبی میدونه

از اینکه وقتی بیدار شدی ددی نبود و تنها بودی_ ترسیدی؟؟

گریه بند او آمده لیام دوباره شدت میگیره و سرشو... به سینه زین فشار میده

شششششش من اینجام بیبی گریه نکن_

زین با حرکت آرومی از لیام جدا میشه و از جیب کوچک جلوی لباس پسرکوچولو پستونکشو در میاره و

با دیدن عجله لیام برای داشتن اون توی دهنش
...میخنده

لباشو مرطوب میکنه تا چیزی بگه که صدای زنگ
خونه حرف هرگز شروع نشدشو در لحظه قطع
...میکنه

لیامو دوباره روی تختش میذاره و به نگاه ترسیده لیام
...اهمیتی نمیده

مودب و بی حرکت میشینی تا ددی بیاد..لیام اگه_
تکون خورده باشی من میدونم و تو

صدای قورت دادن آب دهن لیام به گوش زین
میرسه و در حالی که سعی میکنه لبخند از خود
راضیشو کنترل کنه و جدی و خشن به نظر بیاد از اتاق
...خارج میشه

لیام با سر کج شده به بیرون رفتن ددیش از اتاقش
نگاه میکنه و سعی میکنه حتی نفس نکشه تا تکون
...نخوره

حبس شدن نفسش باعث گرد شدن لباس میشه و
کم کم از بی اکسیژنی رو به سرخ شدنه که زین وارد
اتاقش میشه و با دیدن قیافش میفهمه که اون پسر
...حتی در نبودشم به شدت ازش حساب میبره

کاملاً راضی با لبخند خالص و نایابی برای در آغوش
کشیدنش به سمتش میره و لیامم با بالا آوردن
...دستاش بهش کمک میکنه تا زودتر به هدفش برسه

دست چپشو زیر باسن لیام محکم می‌کنه و دست راستشو که روی شونه های اون قرار داره بالا میبره ...و روی موهای لیام میکشه

شرط میبندم پسر کوچولوم گرسنشه_

لیام با ذوق سرشو تگون میده و پستونکش به ...گردن زین کشیده میشه ...فشار نرمی به باسن لیام که عملاً تو چنگشه میده صدای خفه لیام در حالی که پستونک نرمشو بین دندوناش نگه داشته تا از دهن نیفته و از شدت خواب آلودگی خماره باعث میشه زین دلش بخواد بیشتر تو ...بغلش فشارش بده

خوراکی اومده؟؟+

در حالی که لیامو روی صندلی نرم سفید رنگ میذاره به چشمای گرد شدش نگاه می‌کنه و سعی ...می‌کنه لحنش خشک و سوالی باشه

مگه خوراکی ها پا دارن که بیان؟؟_

چشمای گرد لیام سرگردون بین لب ها و چشم ...های زین در رفت و آمد بود دستای نرم و سفیدش بالا اومدن پستونکو از دهنش مانند گرفته بود پیدا (o) خارج کرد و لباس که حالت شد...

نمیدونم ددیییی+

چشمای تازه خشک شدش دوباره تر شدن و گریه
...رو از سر گرفت

...با این لیام گریون به نظر روز طولانی در پیشه

😊 کلمه 2769

اگه دوستش دارین ووت و کامنتارو به مقدار قابل
😊 قبولی برسونین

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 14 دی 98

((2))

دستاشو روی دسته های صندلی قرار داد و به لیام که رو به روش در حال فشردن یونیکورنش و دیدن...تلویزیون بود خیره شد

...این بهترین تفریحش تو اوقات بیکاری بود

خیره شدن به لیام و دیدن خجالت و سرخ و سفید...شدنش از نگاه خیرزین

بیبی_

نگاه متعجبشو به ددیش دوخت و زین بدون انتظار...جواب از طرف لیام به حرفش ادامه داد

دلت برای لویی تنگ شده؟_

اون چشمای خوشرنگ در لحظه رنگ غم و حسرت گرفت و سرشو چند بار برای تایید دلتنگی زیادش به...برادرش تکون داد

...زین دلیل این ناراحتی رو میدونست

لویی همیشه لیامو اذیت میکرد و اون پسرکوچولو هم با وجود عشق زیادش به برادرش احساس...متقابلی دریافت نمیکرد

دستاشو بهم گره زد و به لیامی که در ظاهر با نخ اضافه ای که از گوش چپ عروسکش خارج شده بود ..مشغول بود نگاه کرد

بیبی خوشحال میشه اگه بگم لویی میخواد بیاد_ اینجا؟؟

صدای نفس عمیق لیام تو گوش زین پیچید و بعد از ...چند لحظه صدای خودش

ولی لو لیامو دوس نداره+

سر کج شدش و نگاه مظلومش تو چشم زین فقط اونو خوردنی تر میکرد و اونو برای اجرای برنامه ی ...تنبيه لویی مصمم تر میکرد

بدون جواب دادن به لیام با دستش دو ضربه روی ...پاش زد و به لیام نگاه کرد

لیام خوب میدونست ددیش ارزش خواسته روی ...پاش بشینه

خیلی آروم از جا بلند شد و تی شرت آبی ...آسمونیشو که تا وسطای رونش میرسید صاف کرد

قدم های آرومی به سمت زین برداشت و بعد از نشستن روی پاهای ددیش عروسکش از دستاش ...خارج شد و به گوشه ای انداخته شد

دستای زین کمرشو گرفت و اونو جلوتر کشید تا جایی که لیام عملاً روی دیکش نشست بود و تو...چشماش نگاه میکرد

لبخند حریصی زد و دستاشو از کمر لیام تا روی باسنش کشید و با رد کردن دستاش از شلوار لیام اونارو از روی باکسر کیوتش تو مشتش گرفت و خب اهمیتی به اینکه ممکنه چند دقیقه دیگه لویی به اونجا برسه و یا اینکه چند جفت چشم در حال نگاه کردن به...اونها هستن نداد

به لیام نگاه کرد و با دیدن نفس های تند و لپای...صورتیش خندش گرفت

حدود دو هفته بود که کل وقتش مشغول کارش بود و جز تنبیهای دو روز یک بار و یا کم تر هیچ وقتی..برای پسر کوچولوش نداشته بود

پسرش بهش نیاز داشت و اینو از حساسیت...زیادش میفهمید

دست چپشو از شلوارک سفید لیام خارج کرد و...اونو توی موهاش فرو کرد

خودشو جلو کشید و زبونشو به لاله گوش پسرک...لرزون کشید

چشماتو ببند و دستاتو ببر پشت سرت_

لحن جدی و تقریباً خشن زین کافی بود که موهای پشت گردن لیام سیخ بشن و لذت زایدالوصفی رو تو کل وجودش حس کنه، پلکاشو محکم روی هم فشار داد تا دستور دیشو اجرا کرده باشه...

روبه چشمای بهم فشرده شده ی لیام پوزخندی زد و همزمان با گذاشتن لباس روی گردنش با دستی که از موهای لیام خارجش کرده بود مچ های دستشو گرفت و پشت کمرش نگه داشت...

گردن پسرش مثل همیشه بوی شکوفه های بهاری رو میداد و این رایحه دندونای زینو برای فرو رفتن تو اون محیط نرم و شیرین تحریک میکرد...

گازی از نقطه اتصال گردن و شونه لیام گرفت و دستای اسیر شده لیام به مچ دست زین که رو باسنش بود چنگی زد تا شور و اشتیاقشو به اون بده...نشون بده...

زین کلافه نگاهی به اطراف کرد و متوجه خالی شدن اطرافشون و رفتن خدمتکارا از نشیمن شد...

اما الان مهم ترین چیز برایش پیدا کردن چیزی برای بستن دستای لیام بود...

چشمی چرخوند و با دیدن جوراب ساق بلند لیام که راه راه های آبی و سفید داشت ابرویی بالا انداخت و مشغول در آوردن لنگه راست اون از پاهای نرم و

سفید پسر که به طرز عجیبی برخلاف باسنش و ران
...هاش لاغر بود شد

دستای لیامو با جورابش پشتش بست و بعد از
مطمئن شدن از اذیت نشدن پسرش و خیلی محکم
...نبودن گره زده شده اونورها کرد

چهارتا از انگشتای دست راستشو جلوی لبای لیام
گرفت و لیام فهمید که ددیش ازش چی میخواد، پس
دهنشو باز کرد و به خوبی انگشتای کشیده و تتو
...خورده زینو ساک زد

لیام عاشق پربودن دهنشه، عاشقه اینه که همیشه
در حال مکیدن چیزی باشه و به همین دلیل علاقه ای
به رها کردن دستای زین نداره اما اون دلیل داشتن
اون انگشتارو توی دهنشو میدونه پس با ناله کوتاهی
اونارو از دهنش خارج کرد و سعی کرد تکونی به
...دستاش بده

زین لبخندی به حرف گوش کن بودن لیام زد و
دستاشو روی ران های نرم اون پسر گذاشت و به
...خودش نزدیک تر کرد

دستشو دوباره از کمر شلوار و باکسر لیام رد کرد
و سعی کرد سوراخشو پیدا کنه تا بتونه به
پسرکوجولویی که روی پاش نشست و میلرزه چیزی
...که میخواد رو بده

سعی کرد اولین انگشتشو از حلقه ماهیچه ای سوراخ اون پسر رد کنه و با دیدن پیشونی سرخ شده اون پسر با بدجنسی تمام ناگهانی انگشتشو وارد کرد... و این مصادف شد با جیغ بلند و طولانی اون پسر

هیشش صدات در نیاد بیبی بوی_

تکونی به انگشتش داد و سعی کرد کمی بازش کنه تا لیام با اضافه شدن انگشت دومش خیلی درد نکشه...

لبای براق و صورتی لیام دوباره نگاهشو جلب کرد و زین با حمله کردن به اون پنبه ای های خوردنی لیامی که چشماي بستش هیچ کمکی به کم کردن اشتیاقش نمیکرد رو گاز گرفت تا جیغ خفه اونو که... تلاش زیادی برای درنیومدنش کرده بود دربارِه

با پخش شدن طعم خون توی دهنشون دل از لبای لیام کند و سعی کرد لاوبایتای کمرنگ شده روی گردنشو پررنگ تر کنه و این بهترین حس برای لیام بود مخصوصا وقتی انگشت ددیش تو سوراخش... حرکت میکرد

بوسه های خشنش روی گردن لیام شدت میگیره و دردناک میشه و سعی میکنه انگشت دومشو وارد پسری کنه که خودشو به روی انگشتاش فشاره میده...

انگشت دومشو به آرومی وارد کرد و نفس عمیق
لیام نشون داد که در عین خواستن براش آماده
...نبوده

بوسه ای روی موهای لیام گذاشت و شروع به
تکون دادن انگشتش کرد تا اونو کلافه تر از قبل بکنه
و با شنیدن نفسای تند و عمیقش و دیدن چشماش که
...به هم فشارش میده لذت بیشتری ببره

سعی کرد با آرامش پروستات پسرشو پیدا کنه و
میدونست این آروم بودن لیامو هورنی تر میکنه و خب
با دیدن قطره اشکی که از چشمای لیام خارج میشه
...میفهمه تحمل اون وضعیت براش سخته

دست چپشو بالا آورد و اونو بین موهای لیامی که
چشماشو به هم فشار میده و برای حس کردن بیشتر
انگشتای ددیش روی پروستاتش خودشو به اونا
میکوبه برد و برای لحظه ای دوست داره تشری به
لیام بزنه که تکون نخوره اما دلش کمی _فقط کمی_
براش میسوزه و با نیشخند به تقلاهای اون پسر نگاه
...میکنه

همزمان با وارد کردن انگشت سومش زبونشو
روی گونه لیام کشید و قطره اشکی که روی اون قرار
داره رو با زبونش برداشت اما طولی نکشید که
صدای هق هق خفه لیام بلند شد و قطرات بیشتری
...جایگزینش قطره اشک روی گونش شدن

...زین میدونه این فقط درد نیست

پس دستاشو از موهای لیام خارج کرد و به سختی با یک دست جلوی شلوارک پسر روی پاشو پایین کشید وبا دیدن دیک تحرک شدش که باکسر سفید... رنگ راه راهشو برجسته کرده خنده بی صدایی کرد

براش جالبه که پسرش تا این حد تحریک شده درحالی که خودش فقط کمی سفت شده و این حتی...مشخص هم نیست

سرشو تگون داد تا این افکار از سرش دور شن و بعد از پایین کشیدن باکسرش دستشو روی دیک لیام حرکت داد،

متوجه صورت سرخ شده لیام از شدت فشاری که برای ساکت بودن به خودش میاره شد پس زیرلب و طوری که لیام بشنوه جمله «میتونی ناله کنی بیبی اما فقط ددی بشنوه» رو زمزمه کرد و نفس راحت لیام...از گوشش دور نمود

انگشت چهارمش وارد لیام شد و جیغ بلند لیام توی...گوشش پیچید

رطوبت اضافه ای رو روی انگشتاش حس کرد و از همین لحظه مطمئن بود که سوراخ صورتی پسرشو به خون انداخته، پس سرعت دستشو کمی پایین آورد و صدای هق هقای لیام کم تر شد و ناله هاش به

وضوح لابه لای هق هقای دردناکش به گوش زین رسید...

سر لیام به گوشش نزدیک و ناله های فرشته گوتش در حالی توی گوش زین پخش شد که چهار تا از انگشتاش توی سوراخ لیام و مشغول نوازش پروستاتش بود و دست چپش به آهستگی روی دیکش حرکت میکرد تا لذت و زجر همزمان رو به لیام وارد کنه...

ددیییییی+

میدونست پسرش نزدیکه پس گلوشو صاف کرد و باز شدن دهنش برای اجازه دادن به لیام همزمان شد... با صدی زنگ آیفون

دستاش از حرکت ایستاد و با خارج کردن انگشتاش از سوراخ لیام و جابه جا کردن دیک پسر و بالا کشیدن شلوارک و باکسرش مشغول باز کردن... مچ دستاش که با جورابش بهم بسته شده بود شد

در واقع اون از کسی ترسی نداشت چه برسه به لویی اما حسیی که لویی به لیام داشت مانع از این میشد که زین آسیب پذیرترین حالتشو برای لویی به ...نمایش بذاره

چشماتو باز کن بیبی_

روبه پسر گریون روی پاش گفت و لیام بالاخره فشاری که به چشماش وارد میکرد رو از روشن... برداشت و اونارو باز کرد

همین الان میری به اتاقت و تا وقتی لویی از اینجا_ بره اونجا میمونی و وای به حالت لیام اگه به خودت دست بزنی یا وقتی میام تو اتاقت هارد نباشی... فهمیدی؟؟

لبای لیام آویزون شد و اشکای جدیدی گونه هاشو... خیس کرد

ولی دیی لیام خیلییی درد میکنههه+

اگه تحمل کنی ددی بهت جایزه میده_

چشماش برق زد و به زین که در حال دستور دادن به خدمتکارشون سامانتا برای باز کردن در به روی... لویی بود نگاه کرد

واقعااا؟؟؟+

آره اگه همین الان بری_

به سرعت از روی پای زین بلند شد و با گرفتن عروسکش که کنار زین بود لنگ لنگون و با آخ و اوخ و هق هقی که دوباره شروع شده بود به سمت اتاقش... راه افتاد

نگاه خیره زین به مسیر لیام با صدای لویی بریده
...میشه

سلام×

در جواب لویی سری تگون داد و با رفتن به سمت
...اتاق کارش لویی رو مجبور به همراهی کرد

...اون هرزه کجاس؟؟نمیبینمش×

بدون جواب دادن به طرفش برگشت و با نگاه
سوالی که خشم زیادی توش پنهان بود بهش خیره شد
...و لویی هم با تعجب نگاهی از سرتا پا بهش کرد

با دیدن پایین تنه برجسته زین پوزخندی زد و در
حالی که از کنارش رد میشد تا روی مبل چرم داخل
اتاق بشینه ضربه نه چندان آرومی حواله دیکش
کرد...

...زودتر میگفتی که وسط عملی×

نظرت در مورد زندگی با یه دست چیه؟؟یا زندگی_
بدون زبون؟؟چون به نظر میاد خیلی به این سبک
زندگی علاقه داری

لبخندی شروری که روی لباس نشسته بود و
اونطور که کاملاً ریلکس روی صندلی چرم و بزرگ
توی اتاقش نشسته بود و با چشمای طلایی و تاریکش
...نگاهش میکرد حس خوبی رو به لویی انتقال نمیداد

م...منظورت چیه؟؟×

زین چهره بیگناهی به خودش گرفت و دستاشو از
هم باز کرد...

فقط دارم از آینده ای که با این رفتارات در...
انتظارته میگم، به نظرم هیجان انگیزه مخصوصا برای
من

آره اون مورد اعتماد ترین فردش و نزدیک ترین
فرد بهش بعد از سایش بود ولی زین همون کسی بود
که توی بیست و شیش سالگی به رفیق دوران
دبیرستانش جوری آسیب زده بود که اون شیش ماه
توی کما بود فقط به خاطر اینکه به خودش اجازه داده
...بود به شوخی با لو دادن محمولش تهدیدش کنه

لویی از جدیت زین خبر داشت پس با ترسی که
کاملا به جا بود سری تگون داد و سعی کن حرفو
...عوض کنه

!!!راستش من یه گندی زدم×

😊کلمه 1937

□love♥

□Niusha□

➡نوشته شده در 19 دی 98

((3))

پوست کنار ناخوناشو به دندون کشید و با استرس به آرامش زین و طوری که بدون واکنشی بعد از شنیدن حرفاش مشغول دود کردن سیگار دست ... پیچش بود نگاه کرد

اصن میدونی چیه زین؟؟ نباید بهت میگفتم چون× مسئله ی مهمی نیست، اون فقط یه پسر حدود نوزده ... ساله بود و بیخـ

لویی لطفا دهنشو ببند تا خودم نیومدم و براتـ
نبستمش

...آب دهنشو دوباره قورت داد و به زین خیره شد

همین الان میری پیداش میکنی و میبری بهـ
خونه خارج از شهرم تا پیام و بینم چیکار کردی...
میدونی باید چشماشو ببندی تا مسیر رو نبینه یا نیازه
اینو هم بهت تذکر بدم؟؟

سری در جواب زین تکون داد و سعی کرد با لحن محکمش و مطمئن کردن زین اعتماد از دست رفتشو ... برگردونه

حتی شده میکشمش ولی نمیذارم اطلاعاتی که×
ازم کشیده جایی درز کنه

بچه ای لویی، هنوز خیلی بچه ای... کلی اطلاعات_
!که لو دادی حالا میخوای یه جسد هم اضافه کنی؟

...سری به نشونه تاسف تکون داد و از جا بلند شد

صدای مصممش در حال خروج از اتاق به گوش
...لویی رسید

به جک بگو ماشینو حاضر کنه خودتم نرو و کنار_
ماشین منتظر باش

گوش عروسکشو که از آب دهنش خیس شده بود
از بین دندوناش خارج کرد و به زین که مشغول
...پوشوندن شلوار یخی رنگش به پاش بود نگاه کرد

میخوایم کجا بریم ددیی؟؟+

با احتیاط پرسید و اخمای به وجود اومده رو
پیشونی زین از سوال پرسیده شدش منصرفش
کرد...

پسرای خوب سوال نمپرسن، فقط به حرف_
ددی گوش میکنن

لبای لیام آویزون شد و با چشمایی که اشک به
...سرعت توشون حلقه زده به زین خیره شد

T~T آخه هنوز درد میکنه+

نگاه عجولش بین چشمای گردِ اشک آلودش و
جلوی باد کرده شلوارش رفت و آمد کرد و یه گوشه
از ذهنش یادداشت کرد که قبل از ترک خونه ی چیزایی
...از اتاق برداره

اگه ببینی خوبی باشی ددی بعدا خوبت میکنه و_
اون جایزه ای که بهت قول داد رو هم برات میخره،
فقط پسر خوبی باش

برقی توی چشمای لیام به وجود اومد و با سرتکون
دادن تند و هیجان زده اش سعی کرد پسر خوب بودنو از
...همون لحظه شروع کنه

هودی صورتیشو به تنش پوشید و بعد از گرفتن
ساک لوازم و لباساش اونو توی بغلش گرفت تا به
...سمت حیاط بره

هیع لوووو...ددیی ددیی ددیی لیام پسر خوبییه+
ولی لو اذیتش میکنه... همیشه همیشه لیام نیاد؟؟؟

با دیدن لویی که کنار ماشین ایستاده با صدای آروم
اما وحشت زده ای توی گوش زین زمزمه کرد و زین
...اخمی به لویی که تازه اونارو دیده بود کرد

...با لحن مهربونی جواب لیامو داد

نه ببینی لویی تورو دوست داره_

اما چشمای ترسیده ی لیام چیزی مخالف اینو
...میگفت

با رسیدن به ماشین لیام خودشو بیشتر به ددیش
چسبوند، به لویی نگاه کرد و لبخندی صادقانه اما
...ترسیده زد

سلام لووو+

لویی اعتنایی به لیام نکرد اما با دیدن چهره بدون
حس زین به یاد تهدیداش افتاد و سعی کرد کمی
...احساس به خرج بده

...سلام لیام×

چشمای لیام برقی زد و از اینکه داداشش دوسیش
دارم به خودش افتخار کرد و خب لپای سرخ شدش
...گواه بر این موضوع بود

دستاشو محکم دور گردن ددیش حلقه کرد و
...سرشو تو گودی گردنش فرو کرد

،خب ما به اون خونه میریم۔

و تو لویی، تو اون پسرو میاری تا بینم ابعاد گندی
...که زدی در چه حده

لویی باشه آرومی گفت و با خداحافظی کوتاهی به
سمت در خروجی عمارت رفت تا سوار ماشینش

بشه و به دنبال اون پسر که حتی اسمشم نمیدونه
...بگرده

زین به آرومی لیامو روی صندلی لیموزین مشکی
رنگ نشوند و کیفی که حاوی وسایلش بود رو هم
...کنارش گذاشت

سوتی زد و لحظاتی بعد صدای واق واق سگ
بزرگ با صدای جیغای لیام که از نزدیک شدن اون
...ترسیده بود بلند شه

زین در ماشینو بست تا بیبی بوی حساسش
احساس امنیت کنه و به نگهبانی که چند ثانیه بعد از
اون سگ خودشو بهش رسونده بود سفارشات لازمو
کرد و بعد از دست کشیدن به سر اون سگ اصیل از
نگاه متعجب لیام به اون سگ درشت هیکل استفاده
کرد و به سمت دیگه ماشین رفت تا کلماتی به راننده
...تقریبا مسن بگه

سوار ماشین ضد گلوله شد تا خونه رو به مقصد
ویلای جنگلی دنجی که دیوارای زیرزمینش شاهد
...شکنجه های زیادی بود ترک کنه

تقریبا یه ساعت از حرکت کردن میگذشت و تا این
لحظه لیام که توی بغل زین بود دوبار اونو از خواب
...بیدار کرده بود

البته که زین بعد از توقف کوتاهی که داشتن و لیام
دلیلشو نمیدونست دیگه نخواایده بود و فقط به تلاش
...لیام واسه تنبیه شدن نگاه میکرد

به آرومی دستاشو از دور گردن زین باز کرد و
سعی کرد از بند کلاه هودیش برای قلقلک دادن بینی
...زین استفاده کنه

عطسه نمایشی کرد و به لیامی که شدیداً مشغول
...تماشا کردن جاده و مسیر بود نگاه کرد

به چی نگاه میکنه بیبی؟_

دستاشو دور کمر لیام حلقه کرد و با این مقدار
...نزدیکی کاملاً زنش های تند قلبشو حس میکرد

...لیام هیجان زده بود

^~^ پرنده های سیاه که پروا از میکنن +

اوه پس تو حواست به پرنده ها بود و متوجه_
نشدی کی ددیو بیدار کرد؟؟

...آب دهنشو قورت داد و به اطراف نگاه کرد

اون لیام بود +

!نچ نچ چه پسر بدی بوده_

اون میدونست ددی پسرای بدو تنبیه میکنه؟؟

چندین بار با حرکات محکم سرش تایید کرد و زین
توی دلش کوتاه به خاطر صداقت و هیجان زیادش
...خندید

دستاشو از روی شلوار روی باسن لیام گذاشت و
اونا رو چلوند، لباسو به لاله گوشش کشید و گاز نه
...چندان محکمی از اون گرفت

بیبی من چرا اینقدر برای تنبیه حریصه؟؟_

زمزمش با زمزمه آروم و مظلومانه ای جواب داد
شد و زین چندین ثانیه با تحسین به اون عروسک که
به تنهایی سنبلی از زیبایی و مظلومیت بود خیره
...شد

:(چون دلش برای ددی تنگ شده+

، میتونی ددی رو لمس کنی» رو لب زد»

لباشو به لبای لیام پیوند زد و با گذاشتن دستاش
دوطرف لباس لیام اونو از بدن خوشرنگ و هوس
...انگیزش خارج کرد

دستای لیام دو طرف صورت ددیشو گرفت و سعی
میکرد تو بوسه همراهیش کنه چون ددیش از روز اول
بهش گفته بود از ساکن بودن لباس تو بوسه و
...همراهی نکردن متنفره

زین گازی از لب پایین نرم و شیرینش گرفت و بعد
از شنیدن جیغ لیام که از سر درد بود اونو رها کرد و

دکمه و زیپ شلوار پسرشو باز کرد و بعد از درآوردن کفشاش و قرار دادن پاهاش روی صندلی ماشین اونو از پاش در آورد و میدونست زیاد بودن مسافت بهش ... اجازه آروم پیش بردن این رابطه رو میده

لیامو دوباره به همون حالت برگردوند و لباسو روی نیپلای برجسته و صورتی لیام گذاشت و سعی کرد با زبونش نوک اونارو تحریک کنه تا ناله های پسر روی ... پاشو بلند کنه

دستای لیام از روی شونه ی زین تا روی دیکش پایین کشیده شد و با نگاهی به چشمای ددیش سعی ... کرد دستاشو وارد شلوارش بکنه

...اونجوری نمیشه ببیی_

دستای لیامو عقب زد و بعد از باز کردن کمر بند و زیپ مجددا دستاشو دو طرف رون لیام قرار داد و با نگاهی به صورت گرگرفتش اونو تشویق به ادامه ... دادن کاری که میخواست کرد

چشمای ناباور لیام با تعجب نگاهی به زین کرد و بعد به دیک نیمه سفتش نگاه کرد و دستاش لرزونشو به سمتش برد تا با رد کردنش از باکسر اونو توی ... دست بگیره

حلقه دستاش چندین بار کل دیک زین طی کرد و با دیدن زین که لبشو به دندون گرفته جسارت بیشتر به

خرج داد و با جرئت بیشتری دستای تَر شده از...پریکامشو حرکت داد

لپای باسنش بین انگشتای ددیش اسیر شدن و ناله ای از شدن محکم بودن چنگ زین از بین لبای پف...کردش خارج شد

انگشتای زین باکسر لیامو رد کردن و مستقیم به سمت سوراخ بیچارش که از شدت التهاب ضربان گرفته بود رفت تا دوباره اونو به بازی بگیره و راه...ورودش هموار بشه

دو انگشتشو وارد کرد و شنیدن صدای جیغ لیام...نیروی از دست رفتشو بهش برگردوند

چندین دقیقه گذشت و لیام حالا رو چهار انگشت زین سواری میکرد و ناله های بی نفسش هوش از...سر زین میپروند

، و زین هم فراموش نکرده بود این یه تنبیه

پس دست آزادشو به سمت کیف لیام برد و رینگی که رو از خونه برداشته بود روی دیک هارد شدش...گذاشت تا بدون اجازه نیاد و کمی هم درد حس کنه

انگشتاشو از سوراخ سرخ شده ی لیام فاصله داد و با گرفتن دو طرف کمرش از روی پاش بلندش کرد...و به شکم روی زانوش خوابوندش

خب خب خب چرا داری تنبیه میشی؟_

پرسید و همزمان باکسر لیامو تا زانوش پایین کشید...

اممم چون ددیو بیدار کردم؟؟+

دستاشو روی باسن تپل و سفیدش کشید و تصور کرد بعد از اینکه جای دستش رو اونا حک شه قراره این منظره چقدر زیباتر از چیزی که الان هست بشه...

دور از چشم لیام لبخندی زد و سعی کرد لحنش مچ...گیرانه به نظر برسه

درسته ددیو بیدار کردی، و وقتی ددی بهت گفت...
بود بری توی اتاق رفتی و به خودت دست زدی

چشمای گرد شده و متعجب لیام در لحظه بالا اومد و توی چشمای زین خیره شد و این به شکل نفس...گیری کیوت به نظر میرسید

پسرکوچولوی بیچاره که با خودش فکر میکرد...ددیش چطور دستشو خونده

چند تا حفته؟؟_

بیست تا+

خیلی کمه بیبی ولی خب ددی میبخشت و فقط...
،بیست و پنج تا میزنه

همشو با صدای بلند می‌شماری و گرنه ده تا بیشتر
میشه

خیلی آرام «چشم» ی زمزمه کرد و با کوبیده
شدن ضربه سختی به حساس ترین نقطه باسنش
...جیغ بلندش و «یک» از بین لباش خارج شد

زین لب های خشکشو با زبون مرطوب کرد،
دومین ضربه رو زد و از شدت زیبایی صحنه رو به رو
...و صدای لرزون پسرش نفس عمیقی کشید

بیست و پنج ضربه و سه ضربه اضافه که فقط
برای به رخ کشیدن قدرت بود هر طوری بود گذشت و
پسرک درمونده ای که رو پای زین بود بدون نای تکون
خوردن فقط برای درد ضربه های سخت رو باسنش
که به خاطر سوراخش مضاعف بود و درد دیکش
...مینالید

حرکت دست های زین روی باسنش به ناله هاش
شدت میداد و نفس نفس زدنش باعث پوزخند ریز
...زین شد

این همون پسریه که برای خودش تنبیه جور کرد و
...الان از درد حتی نمیتونه تکون بخوره

زیادی آسون گرفته بود به این خاطر دستشو
آخرین بار نوازشوار روی لپای باسن لیام که الان مث
یه سیب سرخ و تازه به نظر میرسید کشید و با گرفتن
...پهلوش مجبور به نشستنش کرد

دیکش با ناله های لیام هنوز کاملاً ایستاده بود پس با کمک خود لیام اونو جلو کشید و لیام کم کم روی... دیکش نشست تا به درد خودش و زین تسکین بده

درد میکنه+

اشکاش از صورت نرمش پایین میریخت و زین بعد از کمی مکث کردن برای عادت کردن لیام به دیکش با یه دست مچ هردودستش و با اون دست زیر زانوشو گرفت تا با کوبیدن به پروستاتش حس بهتری... به بیبی بوی حساسش بده

نالاهای لیام به بالاترین حدش رسیده بود و کم کم... رگه های از جیغ توی صداش شنیده میشد

هیشششش آرام باش بیبی_

اشکالی نداره اگه بیای، اجازه داری

خودشم نزدیک بود پس تو گوشش گفت و با گاز گرفتن لاله گوشش لیامو به اون سمت نزدیک تر کرد و در نهایت همزمان از گرمای شیرین و آزار دهنده... زیر شکمشون خلاص شدن

به محض اینکه زین دستاشو رها کرد خودشو تو بغلش کوبید و جمله «درد میکنه ددی» رو بارها و بارها تکرار کرد و الان بعد از نیم ساعت که زین لباساشو دوباره به تنش پوشیده بود و پستونک

سفیدشو تو دهنش گذاشته بود کمی از نق نق ها و
غرغره‌های زیر لبیش کم شده بود

هنوز خیلی درد داره یا کمتر شده؟؟_

نگاه مظلومش از یقه زین جدا شد و به طلایاش
...دوخته شد

انگشتای نرم و سفیدشو بالا آورد و مقدار خیلی
...کمی رو نشون داد

یه کوچولوو+

...زین لبخندی زد و اونو تو بغلش بالاتر کشید

سعی کرد فقط یک بار تو زندگیش پا رو اصولش
...بذاره و به پسرکوچولوش باج بده تا حالش بهتر شه

، خیلی بده_

پس اگه من بهش کاکائو و مارشمالو و خوراکی
!های مورد علاقه دیگشو بدم بهتر نمیشه؟

چشمای لیام گرد شد و تو بغل زین صاف نشست
و حتی به پلاگی که ددیش قبل اینکه لباسو تنش کنه
براش گذاشته بود و به سوراخش فشار وارد میکرد
...توجه نکرد

- لیام حالش خیلییی خوبههه+

خندید و با باز کردن پنجره کوچیکی که اونارو از راننده جدا میکرد خریدارو ازش گرفت و به لیام که با چشمای قلب شده به پاکت تو دستاش خیره بود داد...

!!به به بین کیو اینجا داریم_

اطراف پسر بسته شده به صندلی چرخی زد و حمله ناگهانی بهش کرد و با گرفتن دو طرف صندلیش بقیه حرفاشو با لحن عمیق، آروم و ...ترسناکی تو صورت پسر گفت

یه پسر بچه که از بهترین فرد من حرف میکشه!_
خیلی جالبه.

ولی بخش جالب ترش واسه وقتی که با زبون خودت اعتراف کنی از طرف کی اومدی و به کی این اطلاعاتو دادی

نگاه سبز ترسیده پسر به صورت زین دوخته شد و ...سرشو چندین دور به دو طرف تگون داد

من نمیدونم ش... شما کی هستین و چی میگین. □
لط...لطفا بذارین من برم خونه. من الان باید پیش خانوادم باشم و لعنت بهتون من حتی نمیدونم چرا اینجام

زین نگاهی به لویی که دست به سینه از قسمت تاریک اتاقک خارج میشد نگاهی کرد و پسر با دنبال کردن رد نگاه زین به لویی رسید..

پس همش به خاطر توعه عوضیه ☐

...نگاهی به زین کرد و خطاب به اون ادامه داد

آقا به خدا من نمیدونستم این آدم داره بهتون ☐
خیانت میکنه

...من فقط

...دهنتو ببند مرتی×

دستی برای لویی تکنون داد تا چیزی نگه و بذاره که
...اون پسر حرفشو بزنه

تو فقط چی؟؟ چرا باهاش خوابیدی؟؟ _

اشک های اون پسر روی گونه هاش ریخت اما
سعی کرد بدون لکنت حرفشو بزنه

پ..پدر من...او..اون اون شب مرده بود و من ☐
خیلی گیج و آسیب دیده بودم پس خواستم با مست
کردن دردمو کمی تسکین بدم یا..یا حداقل مدتی تو
اون حال نباشم اما وقتی بیدار شدم دیدم کنار این
مرد توی یکی از اتاقای کلاب خوابیدم.

من فقط یادمه با دیدنش یاد پدرم افتادم آخ..آخه
...خیلی شبیهشه

آقا التماستون میکنم منو ببخشین، م... من
نمیدونستم

دستی به سر پسر کشید و اون پسر هم گریه های
از ته دلش به خاطر پدرش و گیر افتادنی که هیچ
...دلیلی براش نمیدید رو شروع کرد

اون پسر فقط بیست سالش بود و این سخت ترین
...موقعیت زندگیش بود

چنگ محکم و ناگهانی تو موهای پسر زد و صورتشو
..رو به روی صورت اون برد

اسمت چیه؟؟ _

ال..الكس

بین الكس من احمق نیستم که حرفاتو بدون _
دلیل باور کنم پس چند روزی مهمون ما هستی تا
تصمیم بگیرم بری پیش خانوادت یا بری پیش اون
بابات

تپش های قلب هراسیده پسر به حدی تند بود که
گردنش به شدت نبض میزد و این برای زین فقط و
...فقط باعث غرور بود

به سمت در خروجی رفت و بدون اهمیت به داد ها
و حرف های رکیک پسر به لویی اشاره کرد تا
..همراهش از اونجا خارج شه

میخوام تا ده دقیقه دیگه اطلاعات کاملش دستم.
باشه و وای به حال اگه ده دقیقه بشه یازده دقیقه

..اون موقس که تو هم میری پیش اون

بدون توجه به لویی راهروی تاریک رو رد کرد و به
سمت ساختمون رفت تا هم گلویی تازه کنه و هم به
...اتاقی که پسرکوچولوشو خوابونده بود سری بزنه

با دیدن اون که به پهلوی خوابیده و اخمی بخاطر درد
سوراخش بین ابروهاشه خنده کوتاهی کرد و به
...سمت آشپزخونه رفت

با دیدن یخچال خالی که فقط یه بسته قارچ توش
بود زنگی به سرایدار زد تا دستور خرید وسایل مورد
...نظرشو بده

نگاهی به ساعت کرد که نه دقیقه از زمانی که
...لویی رو با الکس تنها گذاشت میگذشت

پوزخند مغروری زد و توی دلش شرع به شمارش
معکوس کرد و با شنیدن صدای در بار دیگر به خودش
...به خاطر چنین افرادی آفرین گفت

لویی شاید تو بعضی مسائل احمق بود ولی قطعاً
...از پس مسائل بیشتری بر میومد

دسته ای کاغذ روی میز جلوی زین گذاشت و با
...تازه کردن نفس فقط چند کلمه گفت

!!!ایم از مدارک الکس تاملینسون×

😊کلمه 2673

تقریبا همشو همین امروز نوشتم پس اگه مزخرفه
😊تقصیر خودتونه
وی بسیار پررو است
😊خودم میدونم خیلی چرت شد لازم نیست بگین
من تو اسمات نوشتن افتضاحم پس اینم نگین چون
😊خودم میدونم
😊دوستاتونو تگ کنین یکم روحم شاد شه

☐love♥

☐Niusha☐

✍نوشته شده در 14 بهمن 98

((4))

کاور منم 🕌 از ووت ندادنای شما گوشه نشین شدم

برای بار هزارم درو بهم کوید و داخل ساختمون شد...

رفتم و همه سوء سوابق الکسو چک کردم، تنها×
خطایی که تو زندگیش مرتکب شده دزدیدن سوئیچ
ماشین از جیب پدرش بوده.

زین اون کاملاً بی گناه و واقعا اینجا نگه داشتنش
یچیز مزخرفه، حالا با اینکه دو روزه این چهارنفرو
گذاشتی تا شکنجش بدن و اعتراف بگیرن که وابسته
به کیه کاری ندارم ولی اون بیگناه و نباید اینجا باشه

همه ی حرفاشو یک نفس زد تا دفاعی جدی از اون
پسر کرده باشه و بتونه زین متقاعد کنه برای رها
کردنش ولی واکنش زین به تمام حرفاش فقط و
فقط... نگاه پرتمسخرش بود

الان خوشحالی لویی؟؟_

خیلی خوشحالی که یه بی گناه باید به خاطر ندونم
کاری تو بمیره؟؟

فقط به خاطر اینکه نمیتونی خودتو کنترل کنی و

تبدیل نشی به یه خوک مست که فقط دنبال یه گوش
برای زِر زدن و یه سوراخ برای خالی شدن؟؟
!!باشه لویی عزیز اون اینجا نمیمونه
حالا که اینقدر معصوم و بی گناهه میفرستیمش پیش
!فرشته ها که بهش خوش بگذره

گفت و با تمام شدن حرفش با صدای بلند خندید و
...به لویی که مو به تنش سیخ شد توجه نکرد

مرد م...من میگم ولش کنیم اونوقت تو میگی×
میکشیمش؟؟

!اون هیچ کارس

فقط و فقط به خاطر خوابیدن با کسی که نباید و یه
مشت اطلاعاتی که هیچی ارزش دستگیرش نشده
...!میخوای بکشیش؟

اصد..اصن مگه این تو نبودی که میگفتی نباید جسدی
اضافه کنم؟؟

...!!پس چرا خودت میخوای بکشیش؟؟

از جاش بلند شد و به طرف پنجره بزرگ اتاق که
...نمای تمام حیاط و نشون میداد رفت

...اون باید بمیره لویی_

اون میدونه چرا اینجااست؛ شاید اون اولش
...نمیدونست ولی الان در جریان

..میدونه تو کی هستی

و از همه مهم تر

...اون منو دیده پس باید بمیره

میدونی چرا نذاشتم تو بکشیش؟؟ چون افتادی رو دور
بدشانسی و گند زدن و میدونستم اگه کاری کنی فقط
...مدرک میدی دست کسی که نباید

توی صداش موجی از خشونت و لذت وجود داشت
...و لویی ترسید
ترسید که روزی این لذت کشتن و شهوت خون
...گریبان خودشو بگیره

...پ...پس×

آره لویی اون پایان امشب میمیره...تنها لطفی_
..که میتونم بکنم اینه که بدون زجر بمیره
اما...

پوزخند شیطانی زد و همونطور که دستاشو پشت
کمرش گره زده بود کمی بدنشو به عقب برگردوند تا
...با لویی چشم تو چشم بشه

در صورتی میذارم مرگ آرومی داشته باشه که_
..خودت بکشیش و بشه یه درس عبرت برات
در غیر این صورت به اد یا مایکل میگم کارشو تموم
کنن...البته فک کنم جرجی هم عاشق گوشت تازه
...انسان باشه
به خصوص وقتی ترسیده و آدرنالینش تو بیشترین
...حالتشه

زمزمه کرد و بهت زده به سگ داخل حیاط که
دندونای تیز و براقش از فاصله دور هم به چشم
...میومد نگاه کرد

!!دلرحم شدی لویی_
...عجیبه و خیلی خطرناکه برات

دلرحم نشدم فقط میگم اون بیگناهه و نباید بلایی×
...سرش بیاد

یعنی گناهکار و بیگناه بودن برای تو مهمه؟_

...معلومه که مهمه×

ولی رفتارت با لیام نشون دهنده این نیست_
...پسر جون
درست یادمه وقتی اولین بار لیامو دیدم چهار ثانیه
بعدش جوری زدی تو گوشش که لبش خون اومد و
...صورتش ورم کرد

تقصیر خودش بود، بهش اخطار داده بودم جلوی×
تو ظاهر نشه و یادم نرفته تو هم بعد از اینکه لیام به
اتاقش رفت با وجود پهلوی تیر خوردت جوری دستمو
...پیچوندی که در رفت

...سری تکون داد و پوزخند مسخره واری زد

، نظرات واسم مهم نیست لویی_
اون پسر میمیره و هیچکس نمیتونه جلوشو بگیره.
توهم اگه خیلی دلت براش میسوزه یکاری کن مرگ

آرومی داشته باشه. اگر برات سخته گورتو گم کن و
برو خونت.

...برو و فردا برای گرفتن جسدش بیا

...ولی×

...برگشت و انگشتش روی لبای لویی گذاشت

هیشششش نمیخوام صداتو بشنوم، برو به پسرا_
بگو استخر و پر کن و قفس فلزیِ توی انبار رو در
بیارن

...ابرویی بالا انداخت و چشماش برق ترسناکی زد

امشب خیلی کار داریم.

این بی رحمانس×

آره بی رحمانس..منم عاشق کارای بی رحمانم.
...اگر مخالفی میتونی گورتو گم کنی

آره آره آره میدونم چرا اینجام ولی لعنتی هیچ*
نشونه ای از شخص اصلی وجود نداره

به حرفای شخص پشت تلفن گوش کرد و چشمای
...مشکیشو چرخوند

امکان نداره مرد.اون فقط یه آلت دست*،
مشخصه که هیچ چیز زیر سر خودش نیست و از

کسی دستور میگیره

لپتاپشو روی پاش گذاشت و فلش سبز رنگشو
...بهش متصل کرد

یسری اطلاعات جدید هست که برات میفرستم*
ولی فکر نمیکنم باهاشون راه به جایی ببریم. مطمئنم
منم مثل بقیه کشته میشم و جسمم برمیگرده اونجا

در حالی که به حرفای شخص پشت تلفن گوش
میداد و گفته های اونو با سرش تایید میکرد اطلاعاتو
...فرستاد و به پشت روی تخت نرم افتاد

آره حتما. نه فرستاده شد. توهم همینطور. فعلا*

گوشیو روی تخت انداخت و همینطور که از بین
پرده حریر سفید رنگ به نور خورشید که پنجره ی
نیمه باز رو نوازش میکرد خیره بود به سه نکشیده
..خوابش برد

و بعد اونا به مامانشون گفتن که ما قول میدیم تا_
...ابد در کنار هم باشیم و بهم کمک کنیم

کتاب کوچیک و نازک رو بست و انگشتای کشیده
تتو خورده ی دست چپشو بین موهای نرم نسکافه ای
...لیام برد
پسر کوچولوی که چشمای گرد شدش خیره به

چشمای زین بود و انگشتای دست راستش محکم به دور دسته شیشه شیر حلقه شده بود و دست دیگش... انگشت اشاره دست راست زینو گرفته بود

چند دور پلک زد و سر پستونکش شیشه شیرو از لبای جمع و غنچه شده صورتیش جدا کرد تا صحبت... کنه

اونا همو دوس داشتن؟؟+

زین دستشو از موهای لیام خارج کرد و اونو پشت... گردن لیام برد

کمی به سمت اون پسر خم شد و لیس کوتاهی روی لباس زد تا قطره شیرکاکائوی که در حال رفتن به... سمت چونه اون پسر بود رو متوقف کنه

با حس کردن اینکه پسرش نفسشو حبس کرده نیشخندی زد و کمی فاصله گرفت تا نگاهی به... شکلاتای خوشمزه پسرش بندازه

سرشو چند بار بالا و پایین کرد و خیلی آروم زمزمه کرد...

آره ببی اونا همو دوست داشتن_

لیام لبخند کیوتی زد و با دوتا دستاش که حالا آزاد... بودن دو طرف صورت زینو گرفت

بله؟؟_

سرخ شد و همزمان با گفتن جمله ای که از شدت آهسته بودنش خیلی سخت به گوش زین رسید پتو رو روی سرش کشید...

...لیام هم خیلی ددیو دوس داره+

زین خندید و اون لیام پتویچ شده رو روی پاش کشید...

بیا بیرون ببی! سریع_

کمی طول کشید تا صورت سرخ شده لیام از گوشه پتو خارج شه و پتویی که دورش پیچیده شده صحنه ی کیوتی رو خلق کنه...لیام در همه حالت یه ..اثر هنری بود که فقط نیاز به توجه و ستایش داشت

..ددی هم ببیشو دوس داره کیوتی_

لیام لبخند خجالتی زد و تلاش کرد خودشو روی پای زین بالاتر بکشه اما چون مثل یه نوزاد پیچیده شده لای پارچه ها و قنداق ها، بین پتو پیچیده بود عملاً هیچ ...تکونی نخورد و فقط کمی جابه جا شد

...زین متوجه خواستش شد و اونو بالاتر کشید از روی پتو دستاشو که کنار بدنش قفل شده بود لمس کرد و با سفت تر کرد حلقه دستاش به دور ...بدنش اونو محکم تو تو آغوشش قفل کرد ...از جا بلند شد و به سمت نشیمن رفت

بین راه گردن کشید و از اون پنجره بزرگ حیاطو
..زیر نظر گرفت
با دیدن استخر تمیز و تقریبا پر شده و قفس آهنی
براق نیشخند دارکی صورتشو درگیر کرد اما قبل از
اینکه پسرش چهرشو ببینه متوجه چیزی بشه از
صورتش پاکش کرد و لیامو به روی کاناپه نرم مشکی
...رنگ نشوند

دوس داری کیک بخوریم بیبی؟؟_
...با شیر توت فرنگی

دستای تازه رها شدشو به هم گره زد و به شکل
...درمونده و ناراحتی با انگشتاش بازی کرد

زین دستی روی موهایش کشید و با انگشت
اشارش سر لیامو بالا آورد تا توی چشماش نگاه
...کنه
چشمای لیام پر از اشک بود و انگاری فقط به تلنگر
احتیاج داشت تا مرواریدای غلتانش از دریای شکلاتی
...چشماش رها شه

اگه لیام الان شیرتوت فرنگی بخوره شب هم+
میتونه بخوره؟؟

زین سعی کرد خندشو به خاطر این حجم از
..مظلومیت کنترل کنه

آره بیبی میتونه_
..لیام میتونه هرچی دوس داشت بخوره
چشمای پسرک درخشید و با نگاه قدردان به
...چشمای ددیش خیره شد
لیام خیلییی ددیو دوس دارهههه+
..زین ایستاد و بوسه ای رو موهای پسرش گذاشت
ددی میدونه بیبی_

ویدئو پروژکتور عکسی رو روی زمینه سفید
انداخت و نایل اشاره ای به اون تصویر محو و تار
کرد...

این فرد از کسایی بوده که هیچ جا چهرش واضح—
مشخص نیست.
انگار کاملاً واقف بود که کجاها تو دیدرس دوربینه و
نقاط کور کجاست.
تقریباً همه شناسایی شدن غیر از این آدم و دو مرد و
یه زن.

چهار عکس تار و بی کیفیت روی صفحه نشون
...داده شد و نایل ادامه داد

حتی وقت دوربین میتونست اونارو بگیره هم—
انگار به وسیله یه دستگاه یا یه سیستمی کیفیت

..دوربین ها به شد افت میکرد
این کار قطعا برای یه آدم عادی نیست، یه آدم حرفه
ای پشت این قضیسه و این افراد هم احتمالا اشخاص
مهمی هستن که نمیخوان شناسایی بشن

مرد سری به نشونه فهمیدن تگون داد و با اشاره
ای از نایل خواست روی صندلی رو به روش بشینه و
لحظاتی رو برای اینکه مرد چیزهای مهم رو توی کاغذ
...سفید جلوش ثبت کنه درنگ کنه

...کارت خوب بود هوران=

ممنونم قربان—

از استایلز چه خبر؟؟=

به تازگی باهاش صحبت کردم. خیلی خسته و—
کلافه بود ولی خب هنوزم انگیزه زیادی داره

گفت وتوی دلش به خودش سیلی بابت دروغاش
..زد. انگیزه؟ خنده داره

خوبه هوران...بعد از این ماموریت هم تو و هم=
...استایلز شایسته یه ترفیع خوب هستین

ایستاد و بعد از تشکر کردن از اتاق رئیسش خارج
شد...

روی تاب گوشه حیاط نشسته بود و لیام روی پاش در حال صحبت کردن در مورد همه چیز بود و با اون صدا و لحن کیوتش سعی میکرد ادای شخصیت های..کارتونی رو در بیاره و زین هم بهش نگاه میکرد اما بیشتر حواسش به اون ون بزرگی بود که وارد حیاط عمارت شده بود و تا کنار استخر پر از آب...اومده بود

یکی از نگهبان های که این چند روزه از مامورای شکنجه الکس بود با ترس واضحی که باعث لذت زین میشد بهش نزدیک شد و به آهستگی خم شد تا توی...گوشش چیزی رو بگه

زین سری تکون داد با دست به مرد اجازه...مرخصی داد در حالی که دستاشو دور لیام حلقه کرده بود از جا...بلند شد و به سمت ساختمون راه افتاد

دوست نداشت لیام چیزایی که داخل اون ون بودن رو ببینه و همینطور نمیخواست کشته شدن الکس رو...به چشم ببینه

پسر خوبی باش و اینجا تلویزیون ببین تا خوابت...بیره...به نفعته به حرف ددی گوش بدی وگرنه به حسابت میرسم و حتی خداهم نمیتونه نجات بده...متوجه شدی لیام؟؟

...آخه+

تو که نمیخواهی یه تنبیه جدی واسه خودت کنارِ
بذاری میخوای؟؟

لیام با ترس سرشو به دو طرف تگون داد و زمزمه
...وار جواب زینو داد

نه ددی+

خوبه پسر کوچولو... به نفع خودته حرف گوش کنِ
باشی

دستی به سر لیام کشید و از در خارج شد و این
فقط صدای قفل شدن در بود که به گوش لیام
...رسید

روی بالکن ایستاد و با سر به همون مردی که
بهشون نزدیک شده بود اشاره کرد تا ون رو تخلیه
کنن و چند ثانیه بعد این کروکودیل های غول پیکری
بودن که از ماشین خارج و بعد از باز شدن دهنشون
...به داخل استخر تمیز و شفاف انداخته میشدن

دستاشو پشت سرش گره زد و با پاهایی که فاصله
اونها از هم نشون دهنده عزم اون مرد برای انجام
کارش بود به مردهای سیاه پوش داخل عمارتش که
...هرکدوم به کارهایی مشغول بودن نگاه میکرد

...شب خاطره انگیزی تو راهِ

الکس همیشه دنبال یه زندگی آروم بود حتی وقتی
فهمید بای سکشواله با وجود آزار و اذیت هایی که
وجود داشت بازم دنبال آرامش بود.
دوست داشت با یه آدم مهربون ازدواج کنه و بعد از
چند سال صاحب بچه بشه
..اما نشد

زندگیش فقط بیست سال بهش مهلت داد و الان
در حالی که با چشم و دستای بسته به دنبال مردهای
تنومندی که این چند روز شکنجش میکردن کشیده
میشد فقط برای لحظات از دست رفته عمرش
...عزاداری میکرد

بالاخره بعد از رد کردن کلی پله ایستادن و حالا با
باز شدن چشماش تونست فضای باز و رعب آور اون
...باغ رو ببینه

،خب خب خب جناب الکس تاملینسون_
حرفی نداری تا به عنوان حرف آخر به خانوادت
برسه؟؟

نگاهی به زین که با نیشخند عمیقی جلوش ایستاده
...بود کرد و آب دهنشو جلوی پاش انداخت

واسه اونا حرفی ندارم ولی میخوام تو بدونی که □
!یه حیوون کثافتی

صدای خنده های بلند زین لرزه به تن همه افراد
حاضر انداخت و بیشتر از همه لویی که با ناراحتی

...روی بالکن ایستاده بود ترسید
این روی زین رو زیاد دیده بود ولی نمیدونست چرا
...برای الکس دلسوزی زیادی میکرد
اما خب...اون همه جوره زینو قبول داشت و طرف
...زین بود
به طوری که اگه همین الان بهش میگفت روزه لوی
بی درنگ قبول میکرد حتی با اینکه ماه نقره ای
...خودشو توی آغوش مخمل شب انداخته بود

..مرسی که بهم اطلاع دادی بیبی..
!!ولی خودم میدونستم

خندید و اشاره ای به افرادش کرد و اونا با تمام
...توان الکس رو داخل قفس فلزی انداختن
زین نگاه آخرشو به الکس کرد و گلس شامپاینشو به
...سمت لباس بالا برد

قفس فلزی که توی شب برق میزد به سمت
استخر کشیده میشد و کشیده شدنش روی زمین
صدای گوشخراشی رو ایجاد میکرد و این فقط زین
...بود که با غرور و لذت به اون صحنه نگاه میکرد

الکس با فهمیدن مقصد قفس که اون استخر پر از
کروکودیل بود شروع به کوبیدن به در کرد اما اون
...قفل سنگین هیچ جوری قصد باز شدن نداشت

قفس به داخل آب انداخته شد و الکس بیچاره
فقط تونست چند دقیقه دوام بیاره و هیچ راه فرار هم

نداشت چون باز شدن اون در مصادف بود با خورده شدن توسط کوکودیل ها و این اصلا مرگ راحتی نبود...

!!حداقل خفه شدن درد کم تری داشت

با تمام شدن و دیده نشدن حباب هایی که روی سطح استخر میومدن زین با چهره ای که هیچ حسی رو منتقل نمیکرد از جا پاشد و بدون توجه به بقیه وارد عمارت شد که به بیبی بوی لوسش برسه که با شک کردن به چشمش دوباره برگشت و با دیدن دختری که با تحسین به اتفاقات در حال وقوع نگاه میکرد ...خنده بلند و متعجبی کرد

میبینم هنوز کارت درسته پسر\$

گفت و به سمت زین دوید و در آخر خودشو تو ...آغوشش انداخت

به خونه خوش اومدی دختر_

😊کلمه 2449

فک نکنین از ووتا راضیم ولی خب کامنتا نشون
😊میده حداقل اونایی که ووت میدن از ته دل میخونن
😊پس من عاشقشونم و قطعاً برام با بقیه فرق دارن

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 17 بهمن 98

((5))

باورش کن زین خودتم میدونی که داری حرف\$
مفت میزنی.

زین سیگارشو کنار لبش برگردوند و با دست
آزادش محکم به پشت گردن دختری که روی پاش
...نشسته بود کوبید و صدای جیغشو بلند کرد

هوووی میمون آدم باشش، این چه طرز رفتار\$
مرتیکه پلشت؟

با لحن حرصی گفت و بعد از سه ثانیه برای پنجمین
...بار تو این نیم ساعت خودشو تو بغل زین رها کرد

با این که ماه پیش دیدمت دلم خیلی برات تنگ\$
شده بود گربه کوچ...اویی آییی ول کنن موهامو ول
کن انگل

کام عمیقی از سیگار گرفت و سرشو کنار گوش
...دختر برد

درد داره؟؟_

همونطور که برای جدا کردن دستای زین از
موهاش تقلا میکرد مشت های تقریبا محکمی به
...سینش میزد

آرِهه پدرسگگگ دردد دالارِهه حالالا وللل کنن\$
کندیشوونن

حقتِه تا توباشی با من درست صحبت کنی و بهم_
...نگی گربه کوچولو دختره ی

+++ددی+

صدای بغض دارِ لیام باعث شد رشته های مو از
دشش رها شه و تازه به یاد آورد که قبل از ورود به
سالن قفل در اتاق خواب رو روی پسر کوچولو باز
...کرده بود

ای جونمم این مارشمالو کیه؟؟نگوو نگووو\$
مطمئنم لیامهه

از روی پای زین بلند شد و به سمت لیامی که
پوشیده تو لباس خوابی با طرح خرسای مهربون بود
...رفت

وایی عزیزممم تو چقدرر نرمیی، ای خداا دلم\$
میخواد گازش بگیرمم

اخمی از سر نارضایتی کرد و سعی کرد با پاش به
...باسن دختر ضربه بزنه

ادیتش نکن احمق. فشارش نده دردش میاد_

لیام متعجب که مرزی با گریه نداشت بعد از رها
شدن از آغوش دختر به سمت زین دوید و خودشو تو

...بغلش انداخت

محض رضای خدا اون دختر کی بود که به خودش
...اجازه میداد رو پای ددیش بشینه
...اونجا فقط مال لیامه

با نوازش شدن موهایش توسط دست زین نگاهشو
با ذوق به ددیش برگردوند و سعی کرد از بین دوده‌های
سیگار تازه خاموش شده به چشم‌های اون نگاه
...کنه

سلام کردی بیبی؟؟_

سری به نشونه نه تکون داد و با دیدن جای ژرلب
روی گونش همونطور که زیر چشمی به دختر -که
روی کاناپه رو به رو نشسته بود و با چشمای قلب
شده بهشون نگاه میکرد— خیره بود دستاشو محکم
...رو گونه زین کشید و سرشو تو گوشش فرو کرد

این خانومه کیه؟؟+

زین لبخندی زد و سعی کرد اون پسر کوچولو رو
که از لحن و حرکتش حسودی و فضولی زیادی به
...گوش میرسید تا مرز له شدن فشار نده

...بهش دقیق نگاه کن متوجه میشی_

چشمای گرد شده لیام دوباره به سمت دختر
برگشت و بعد از چند لحظه به خاطر ناتوانی از
...شناسایی پراز اشک شد

نمیشد بهش بگن؟؟ آخه اون خیلی خوابالوده... واقعا
...نمیتونه متوجه بشه

دختر که انگاری کنترلشو از دست داده بود تقریبا
به سمت اون ها دوید و بعد از نشستن کنار زین لیامو
...به شدت تو آغوشش کشید و فشارش داد
لیاشو گاز گرفت و اینکارو تا وقتی صدای جیغ لیام بلند
...شه ادامه داد و خب
استارت گریه لیام و ضربه ای که دوباره از طرف زین
...به گردن اون دختر خورد یکی شد

زین لیامو تو بغلش کشید و بعد از بوسیدن جای
گاز حالا مشغول بوسیدن موهای پسرک لوسش
...بود

دلم میخواد بخورمش\$

لیام جیغ بلندی از ترس زد و سعی کرد هرچه
بیشتر تو آغوش زین مخفی شه تا اون دختر پیداش
...نکنه

...هی داری میترسونیش_

دستشو پشت لیام کشید و سعی کن با لحن
...ملایمی ترسو از پسرش دور کنه

اون هیولا نیست لیام...نمیتونه تورو بخوره_

خیلی آروم سرشو از گردن زین درآورد و به اون
...دختر نگاه کرد

پس اون کیه؟؟+

دختر خندید و دستاشو دو طرف صورت لیامی که
...سعی میکرد خودشو عقب بکشه گذاشت

من خواهر بزرگترشم سوییتی...اسمم زیناس\$

حدود ده ساعت بود که روی صندلی حصیری کنار
استخر نشسته بود و به تحرکات داخل آب نگاه
...میکرد

فقط پنج دقیقه...فقط پنج دقیقه کافی بود تا اون
پسر بیگناه کشته بشه و الان هم جسدش داخل
استخر بود و اون حیوونای وحشی اطراف فقس
...درحال چرخیدن بودن

هی تو×

مردی که از کنارش در حال رد شدن بود رو خطاب
...قرار داد

...مرد به سمتش برگشت و بله ای گفت

برو از آقا پیرس بهتر نیس استخرو خالی کنیم؟×

پیرس این جسد رو کی از آب در بیاریم؟

مردی سری تکون دادو به سمت ساختمون
...برگشت و لویی دوباره به استخر شفاف خیره شد
نمیدونست چرا ولی انگاری درد اون پسر و حس

...میکرد

دستی توی جیبش کرد و گوشیشو در آورد تا عکسی
...که از مدارک اون پسر گرفته بود رو ببینه
صفحه ای از مدارش که آدرس محل زندگیش توش
...ذکر شده بود

مشغول نگاه کردن به عکس شده بود که گوشیش
..شروع به لرزیدن کرد و اسم زین روش نمایان شد

الو×

کجایی_

تو حیاط×

صدای خنده های کوتاهی به گوش لویی رسید و
...اون مطمئن بود این صدای لیامه در کنار صدای زینا

خوبه... بگو جسدو از آب دربیارن... بعد بگیرش و_
هر کاری میخوای باهاش بکن. میخوای به خانوادش
تحویل بده یا حتی میتونی گوشتشو چرخ کنی و
باهاش همبرگر درست کنی. هرکاری دوست داری

دهنشو باز کرد تا حرفی بزنه که صدای بوق بهش
...فهموند که زین گوشی رو قطع کرده

از جاش بلند شد و با اشاره ای به چند تا از نگهبانا
و کمک گرفتن از شون تونست پیکری جون الکسو از
آب خارج کنه و جسد پف کردشو که بعد از این همه

زمان تو آب بودن لزج و صابونی شده بود رو از یقه
...پیراهنش گرفتو روی چمن ها انداخت

اون پسر کوچک تر چیزی بود که خانوادش بتونن با
...مرگش کنار بیان

یعنی خب؛

وقتی کسی پیره مرگش چندان غیر منتظره نیست
ولی وقتی یه جوون بیست ساله که به تازگی تونسته
بود وارد دانشکده هنر بشه و هم خودش و هم همه ی
اطرافیانش برای بهتر کردن آیندش کلی برنامه دارن
،بمیره قلب همه به درد میاد
و لویی میدونست که این خانواده به تازگی پدرشونو
هم از دست دادن پس اضافه شدن یه نفر دیگه قطعاً
...دردناک خواهد بود

نگاهش بین جسد و کروکودیل های گرسنه ی داخل
استخر در رفت و آمد بود و به طور ناگهانی تصمیم
...عجیبی گرفت

.آب استخرو کم کنین و این جسدو بندازین اون تو×

نگاهی به چشمای از حدقه در اومد مردهای
عضلانی کنارش کرد و بالا بردن صداش کافی بود تا
...دستورش پس از چند ثانیه اجرا بشه

مگه نمیفهمین چی میگم احمقا!!×

همه چیز خیلی سریع پیش رفت و لویی مشغول
تماشای شرحه شرحه شدن بدن اون پسر بین

...دندونای حریص اون موجودات بود

اون محیط آبی رنگ پیش سرخی خون الکس رنگ
باخته بود و حالا فقط رنگ قرمز بود که به چشم بیننده
...فخر فروشی میکرد

با لرزشی که از گوشی داخل جیبش به بدنش
رسیده بود اونو خارج کرد و توی همون نگاه اول
متوجه شد تون گوشی مال خودش نیست بلکه
...گوشی الکسه

روی صفحه سیاهش فقط یه کلمه خودنمایی
...میکرد
...«فقط» مامان

تلویزیون روی شبکه کودک بود و این صدای جیغ و
...خنده زینا و لیام بود که توی خونه پیچیده بود

زین هنوزم نمیتونست متوجه بشه اون دوتا چطور
توی ده دقیقه تبدیل به صمیمی ترین دوستای هم
شدن و در حال تولید کردن سروصدایی هستن که زین
حاضره قسم بخوره حتی پنجاه نفرم توانایی تولید این
...صداها رو ندارن

...به هر حال برای اون بد نبود
توی اتاقش نشسته بود و مشغول نگاه کردن به یک

سری مدارک و ارزیابی نهایی طرف معامله بعدی
بود...

میتونم پیام تو؟؟\$

...سرشو بلند کرد و با دیدن زینا لبخند کوچیکی زد

از کی تا حالا اینقدر مودب شدی؟_

منو بگو که خواستم آدم حسابت کنم\$

...جلوتر اومد و روی میز روبه زین نشست
پاهاشو روی رون های زین قرار داد و با پنجه هاش
...موهای زینو به بالا هدایت کرد

لیام کجاست؟_

اینقدر خندید که خسته شد و روی همون کاناپه\$
گرفت خوابید.

واقعا کوفتت بشه زین، خیلی ناز و شیرینه

خودت چطوری؟خوش گذشت یه ماه جهانگردی؟_

آره خوب بود\$

کلی دوست پیدا کردم

...وای یه پسر ژاپنی بود که یه هفته همر

چی شد که بعد از هشت سال برگشتی خونه؟؟_

رنگ از روی زینا پرید و بلافاصله از جاش بلند
شد...

...پیشونی زینو بوسید و به سمت در رفت

کجا میری؟؟_

خیلی خستم میرم بخوابم\$

یادته ما اینقدر همو دوست داشتیم که حتی ماما_

و بابا هم بهمون حسودی میکردن

همه چیزمونو به هم میگفتیم

..الانم باهام حرف بزنی

بهم بگو، چی باعث شده این تصمیمو بگیری و اینقدر

منو خوشحال کنی؟

دستاشو روی شونه زینا گذاشت و برشگردوند تا

توی چشماش نگاه کنه اما اون دختر از نگاه مستقیم

...امتناع میکرد

میشه بعدا صحبت کنیم؟؟\$

باشه ولی_

قول بده که بالاخره بهم میگی

باشه عزیزم میگم\$

دستاشو نوازش وار روی شونه های زین کشید و

به سمت اتاق خودش رفت و زین هم رفت تا پسرشو

...از روی کاناپه برداره و به سمت تختش بیره

☺ کلمه 1435

تقریباً به دور زندگی همه کاراکترامونو دیدیم
پس
وارد داستان شدیم و از آپ بعدی پارتای بلندتری
داریم 😊
البته اگه دوستش دارین

love♥

Niusha

نوشته شده در 21 بهمن 98

((6))

صدای آلام که قطعه ای از بتهوون بود نوید شروع
یه روز تازه رو میداد و نایل برخلاف بیشتر مردم
..عاشق این شروع بود
از جا پا شد و بدنشو کشید تا عضلات گرفتشو به کار
بندازه و با دیدن تصویر رو به روش لبخندی زد که خب
...تلخ بودنش کل زیباییشو به خاکستر تبدیل میکرد

سلام عشق—

دستی روی عکس بزرگ نصب شده روی دیوار
مقابل تخت کشید و سعی کرد لحنش دلجویی رو به
...گوش برسونه

میدونم زندگیم میدونم. خیلی زیاد کار میکنم و—
نمیتونم زیاد استراحت کنم ولی این فقط برای
مشغول کردن فکره.

دستاشو روی موهای بلند و قهوه ایه دختر کشید و
...بوسه ای روی شانه دختر داخل تصویر زد
...نفس عمیقی کشید و از عکس فاصله گرفت

...به هر حال—
صبحت بخیر خوشگلم

مطمئنی؟؟\$

با اخم و جدی پرسید و لیام با چشمای معصومش
...نگاهش کرد و مک محکمی به پستونکش زد

خیلی خوبه ولی هروقت اذیتت کرد بگو تا خودم\$
بکشمش

هینی کشید و چشمای گرد شدشو برای زینا به
نمایش گذاشت تا اون دختر دوباره بدون کنترل محکم
بغلش کنه و بحث قبلیشو کاملاً به فراموشی
...بسپاره

محکم تو بغلش فشارش داد و لپای سرخشو پی در
...پی بوسید

، کوکی کوچولوی منننن\$
یه روزی از زین میزدمت و فرار میکنم تا دستش
بهت نرسه، اون موقع یه لقمه چیت میکنم

اشک تو چشمای لیام حلقه زد و پستونکشو از
...دهنش خارج کرد
با بالا آوردن دستاش سعی کرد گشاد بودن هودی
...سفیدش و لاغر بودنو خودشو نشون بده

ولی لیام گناه داره، دردش میاد اگه بخوریش. تازه+
اون اصن هیچی هیچی گوشت نداره و استخون
داره فقط یه کوچولو گوشت داره و اونم بدمزس
تلخه. میش...میشه لیامو نخوری؟؟

زینا با وجود این چیزهایی که تو این یه هفته دیده
بود میدونست تا چند ثانیه دیگه لیام به گریه میفته و
الان باورش شده زینا میخورتش پس اونو تو بغلش
کشید و «باشه نمیخورمت» رو تو گوشش گفت تا
نفسای اون پسر به حالت عادی برگرده و تپش قلبش
... کمی نرمال شه

وقتی از بالای شونه های لیام وارد شدن زین به
اتاق رو دید با دستاش که مشغول نوازش پشت لیام
بودن به اون اشاره ای کرد تا بایسته و به حرفاش با
... لیام گوش بده

پس قرارمون چی شد لیام؟\$
هر موقع زین اذیت کرد یه زنگ میزنی من میام
حسابشو میرسم

لیام که حالا میدونست از طرف زینا خطری
تهدیدش نمیکنه شجاعتشو به دست آورد و سعی کرد
...از دیش دفاع کنه

اخم کیوتش و لبای صورتی جلو داده شدش و اون
پستونکی که با زنجیر لوکسش به لباسش متصل بود
اونو رسماً تبدیل به یه خوراکی خوشمزه کرده بود که

هرکسی برای له کردن و فشردن لپاش زیر دندوناش
...حاضر کل زندگیشو بده

،نخیرم ددی خیلیم مهربونه+
،اون لیامو دوس داره و اذیتش نمیکنه
^~^ تازشم کلی خوراکی میخره

لبخند محوی رو لبای زین میشینه و سعی میکنه
بدون اینکه لیام صدای پاهاشو بشنوه بهش نزدیک
بشه...

از پشت بغلش میکنه نفس ترسیده و شوک زده لیامو
میشنوه پس چیزی که تو دستشه رو جلو میبره تا به
...پسرش نشون بده

لیام با دیدن جعبه شکلات کاکائویی که جلوش قرار
میگیره جیغ کوچیکی از خوشحالی میزنه و با چرخیدن
...تو آغوش زین خودشو تو بغلش میندازه
زین میخنده و پسرشو از یه جورایی ازش آویزون
شده تو بغلش بالا میکشه و روی چشمای پر از
...ذوقشو که ستاره بارون شده میبوسه

دوسش داری بیبی؟؟_

سر لیام به شدت بالا و پایین میشن و لباسو بدون
اجازه محکم رو لبای زین میکوبه و زین هم لبخندی
...میزنه و سعی میکنه ذوق لیامو خراب نکنه

زبونشو از بین لبای لیام وارد میکنه و اونو به زبون
نرم و داغ لیام میزنه و صدای آه غلیظ پسر

...کوچولو شو میشنوه
سعی میکنه اونو تو بغلش بالاتر بکشه و اتصال
...دستاش به همو زیر باسن لیام محکم تر میکنه

، لیام سرشو کج میکنه
ناله کوتاهی از فشرده شدن باسنش بین دستای زین
میکنه و با کمی پایین کشیدن بدنش سعی میکنه
...برخوردی بین پایین تنش با پایین تنه زین ایجاد کنه

بوسشون با هق هق فیک زینا قطع میشه و نگاه
خندون زین و نگاه متعجب و غمگین لیام که در حال
...نفس نفس زدن به سمتش برمیگرده

چه مرگته زینا؟؟_

زین با خنده میگه و زینا میدونه این روحیه خوب و
...این خنده های زین به خاطر برگشت خودش

یاد سینگلی خودم افتادم...هعییی ازتون\$
متنفرمم

صدای خندیدن زین تو خونه پیچید و لیام گنگ بهش
...نگاه کرد
تا جایی که فهمیده بود زین عاشق خواهرشه و الان
اینکه داشت در مقابل گریه خواهرش میخندید براش
...سوالات زیادی به وجود میاورد

اشکای فرضیشو پاک کرد و بعد از دست کشیدن
به بینیش به سرعت از جا بلند شد و به سمت

...دستشویی دويد

زين گردن كشيده تا مقصد زينا رو بينه و تصميم گرفت
به دنبالش بره اما صدای ليام مانع از اجرای تصميمش
شد...

به چشماي پايي گونه ليام نگاه كرد و سري تكون
داد...

اون گريه ميكرد؟؟؟+

پنجشو بين موهاي آشفته پسرش برد و اونارو به
...سمت بالا هدايت كرد

نه بيبي اون داشت باهامون شوخي ميكرد_

ولي اون ميخواد ليامو بخوره+

با ناراحتي و ترس گفت و نگاهی به در دستشویی
...كرد تا مبادا زينا حرفاشو بشنوه

كيوتي من قبلأ بهت توضيح دادم_

اون نميتونه بخورتي فقط چون دوست داره اين
حرفو ميزنه.

منظورش اينه نه اين كه بتونه بخورتي.

آره سوييتي من كه نميتونم بخورم\$

نزدیک زین ایستاد قطرات آب روی دستاشو تو
صورت زین پاشید فقط چون میدونست زین از
...بچگیش از این کار متنفر بوده

چی شدی یهو؟_

همزمان با پرسیدن سوالش پستونک لیامو تو
دهنش برگردوند و بوسه ای روی نوک بینیش زد و اونو
،روی کاناپه نشوند
...سپس دوباره به سمت اون دختر برگشت

زینا با صورت رنگ پریدش نگاهی بهش کرد و با
اخم کوچیکی سری به نشونه متوجه نشدن منظورش
...تکون داد

میگم چی شد یهو دویدی رفتی دستشویی؟_

...چشماشو چرخوند و زبونشو درآورد

هیچی بابا دستشویم گرفته بود\$

زین با لبخند نگاهی بهش کرد و بعد از چند ثانیه به
لیام که با پستونک تو دهنش نگاهش میکنه و عروسک
عزیزشو از روی کاناپه برداشته و تو بغلش فشار میده
..نگاه کرد

.خب خب خب_

وسایلتو جمع کردی زینا؟
میخوایم بریما

دیشب بهم گفתי و آره همون دیشب جمع کردم \$
. شماها برین من با ماشین خودم میام

!!نه تو با ما میای_

.نه من با ماشین نازنین خودم میام \$

با من بحث نکن زینا، وقتی گفتم با ما میای فقط_
انتظار دارم قبول کنی

سرشو با خنده نزدیک گردن زین برد تا لیام
...صداشو نشنوه

البته لیام هم اصلا توجهی به اونا نداشت و خیلی
عمیق مشغول نگاه کردن به انگشتاش بود و به دلایل
...نامشخصی با تعجب انگشتاشو برانداز میکرد

به من دستور نده کیتن تخس وگرنه میرم و دیگه \$
.برنمیگردما. محض اطلاعات لیامم با خودم میبرم

خیلی عوضی زینا_

میدونم پسرم \$

.پس حتما پشت سر ما بیا تا تحت نظرم باشی_

باشه آقا باشههه \$
اصن فاصله نمیگیرم ازتون

زیر لب «خوبه» ای گفت و با در آغوش گرفتن
لیام به سمت حیاط رفت تا اونو تو ماشین بذاره و بعد
...از اون وسایلو از خونه خارج کنه

به در رو به روش نگاه کرد و بعد از نیم نگاهی
...دوباره به آدرس مطمئن شد که درست اومده

دستشو روی زنگ قرار داد و بعد از کمی فشردن
اون شاسی مشکی رنگ دستای عرق کردشو به هم
...فشرد تا کمی از استرسشو کم کنه
کم کم به ناامیدی از جواب گرفتن نزدیک شده بود که
...صدای شکسته و گرفته ی زنی رو شنید
صدایی که ازش پیدا بود که صاحبش ساعت ها گریه
کرده...

بله؟

...لباشو از هم باز کرد تا جوابی بده اما
...نمیخواست
...نتونست
...نشد

هیچ واجی از بین لباس خارج نشد و تنها با نگاه به
...صفحه مقابلش تصمیم نهاییشو گرفت
نام خانوادگی «تاملینسون» روی صفحه ی شاسی
های آیفون مقابل زنگ اون واحد به تنهایی پای لویی
کرد...

گوشی و مدارک الکس رو پشت در گذاشت و با
چند بار زنگ زدن پی در پی سعی کرد حس کنجکاور و

خشم صاحبان اون خونه رو برانگیخته کنه تا به جلوی
...در سری بززن

...و بعدش

بعد از پنهان شدن پشت دیوار و شنیدن صدای جیغ اون
...زن موقع دیدن وسایل پسر کوچیکش
توی کوچه های خاکستری اون محله فقیر نشین
...جوری گم شد که انگار هیچ وقت اونجا نبود

—
سرشو روی شونه زین گذاشته بود و دستاش
...محکم بازوی زینو بین خودشون گرفته بودن

زین در حالی که همه حواسش به گوشیش بود
...«هومی» گفت

میشه...میشه بستنی بخری؟؟+

بدون توجه به حرف لیام گوششو کنارگوشش
...گذاشت

زینا تو کدوم گوری هستی؟_

چشماشو تو حدقه چرخوند و لیامو به خودش
...نزدیک تر کرد

یه لعنتی زیر پاته که اسمش گازه..اونو فشار بدی_
میتونی سرعتتو بیشتر کنی

فرصتی برای جواب دادن به زینا نداد و تماشو قطع کرد...

بله؟_

..لیام بستنی میخواد+

چند ثانیه تو چشمای لیام نگاه کرد و سعی کرد از
..لحنش کلافگی رو دور کنه

تو خونه بستنی داریم ببی...یکم صبر کن رفتیم_
خونه ددی خودش بهت میده

لباشو آویزون کرد و بعد از دراز کشیدن روی
...صندلی راحت ماشین سرشوروی پای زین گذاشت

کمی به رو به روی خودش نگاه کرد و بعد از
رسیدن فکری به سرش چشماشو بست و با
پوشوندن صورتش با دوتا دستاش کمی با شیطنت
خندید و سعی کرد برای کاری که میخواد بکنه آمادگی
...لازمو کسب کنه

پس نفس عمیقی کشید و سپس دستاشو از جلوی
...صورتش برداشت

نگاه کوتاهی به ددیش که مشغول چک کردن ساعت

بود کرد و خیلی آروم دستشو روی دیکش - که دقیقا
...جلوی صورتش بود— گذاشت

نکن لیام.

چشماشو گرد کرد و سعی کرد مظلوم تر از چیزی
که هست به نظر برسه و خب اون اشکای همیشگی
...داخل چشمش از دعوا شدنش جلو گیری کرد

دوباره دستاشو به جلوی شلوار زین کشید و سعی
...کرد تمام حواسشو رو این کار بذاره

...زین چند ثانیه نگاهش کرد
انگاری اون پسر تصمیم جدی برای تموم کردن صبر
...ددیش گرفته بود و به هیچ عنوان کوتاه نمیومد
پس فقط به پشت صندلی تکیه داد و با گذاشتن
دستاش دو طرف پشتی صندلی به تماشای حرکات
...لیام نشست

برای بار هزارم جمله ی «تو کارم دخالت نکن» رو
شنید و راهشو به سمت دستشویی اون سوله ی
...بزرگ کج کرد
هیچ کس تو این جمع ازش خوشش نمیومد و البته که
...دلیلش هوش سرشارش بود

هری با امتیازهای بالا تونست از سد آزمون ورودی بگذره و وارد تیم بشه و این به تنهایی باعث حسادت همه افراد میشد جز لویی که از جایگاه خودش خبر داشت و میدونست هیچ چیزی تهدیدش نمیکنه حتی... استعداد و مهارت های این پسر

روی در بسته ی توالت نشست و با درآوردن گوشیش و ورود به یه بازی مهیج سعی کرد کمی... اعصاب خودشو آروم کنه

درست توی حساس ترین نقطه لول دهم بود که یکی با مشت لگد به جون در افتاد و هری رو تقریبا تا دم سخته برد

هییی یارو زنده ای یا اون تو سقط شدی؟؟×

...از شنیدن صدای لویی خوشحال شد طبق محاسبات اون وقتی لویی گم و گور میشه و خبری ازش نیست به احتمال زیاد با شخص اصلی و متهم ردیف اول این پرونده مشغول بدبخت کردن...افرادیه

...و پس از مدتی کوتاه معاملات دیگه ای انجام میشه و این اعمال قطعاً به سری مدارک به جا میذاره و این برای هری خوشایند بود که اطلاعات بیشتری پیدا کنه...تا به سرنوشت همکاری دیگش دچار نشه

امم الان میام*

زودتر×

گوشیشو توی جیب شلوارش چپوند و بعد از
...شستن بی دلیل دستاش از دستشویی خارج شد

هی اومدی؟*

نه تو راهم... بکش کنار تا تو خودم کارمو نکردم×

به خشن ترین حالت ممکن هری رو کنار زد و
...خودشو به دستشویی رسوند

هری بعد از مطمئن شدن از قفل شدن در، دستی
رو که توی جیبش بود و به چسب نواری چنگ زده بود
از جیبش خارج کرد و بعد از نگاهی به اطراف و چک
کردن محیط خیلی آروم چسب رو روی دستگیره در
چسبوند و تونست علیرغم تلاش های قبلیش -گرفتن
اثر انگشت از روی خودکار و ماگ مخصوص لویی—
...این باریه اثر انگشت کامل و بدون نقص پیدا کنه

خب،

ظاهرا به خودش افتخار میکرد که تونسته دور از
...چشم لویی با آستینش دستگیره رو تمیز کنه

اونو توی پلاستیک زیبایی کوچیکی انداخت یه گوشه
ذهنش یادداشت کرد که بعد از رسیدن به خونش
اسکن اثر انگشتو برای نایل بفرسته؛
...برای اطلاعات بیشتر

ضربه محکمی که به در خورد باعث ترسیدن افراد
...تو اون خونه شد

کاتیا برو و فوراً درو بازکن تا آقا بازم جریممون»
نکنه

با قدم لرزوندنش به سمت در بزرگ قهوه ای رنگ
...رفت و تا آخر بازش کرد

طبق معمول اون پسر شیرین که تنها دلبستگی
همه افراد به این خونه بود تو آغوش رئیسشون بود و
اون مرد بی طاقت به سمت پله های مرمین پا تند
کرد...

...صدای محکمش لرزه به تن اون دختر انداخت

هیچکسو راه ندین به خونه جز خواهرم زینا؛ حتی_
لویی

نگاهی به دختر ترسیده مقابلش کرد و کلافه فریاد
زد...

مفهومه یا باید تکرار کنم؟؟_

فهمیدم آقا»

خوشحال بود که مجبور نیست به بقیه خبر بده
چون صدای زین به قدر بلند بود که همه شنیده
باشنش...

پله هارو رد کرد و توی پاگرد دوم به سمت اتاق
...سوم رفت
اتاقی با دیزاین آبی کمرنگ که روی دیواراش بعبعیای
سفیدی به چشم میخوردن و روی سقفش ستاره های
طلایی و نقره ای به عروسکای نرم تو قفسه فخر
...می فروختن

لیامو روی تخت قرمز رنگش خوابوند، دسته
پستونکو از زنجیرش جدا کرد و سعی کرد اون کاپشن
پف پفی سفید و از تنش خارج کنه و بعد از اون نوبت
هودی سفید رنگ ضخیمش و شلوار مشکی رنگش
بود که روی کف زمین باشن و این زین بود که لیام
برهنه رو که باکسر آیش تنها پوشش برای بدنش به
حساب میومد و پستونکشو محکم میمکید به سمت
...حموم توی راهرو حمل میکرد

دمای آب دوشو تنظیم کرد و پسر کوچولویی رو که
شدیدا با تتوی روی کتفش مشغول بود توی بغلش بالا
...کشید

لیامو روی لبه سینک نشوند و سعی کرد باکسرشو
از پاش خارج کنه و لیامم با قفل کردن پاهاش دور
کمر زین به اون توی جدا کردنش از بدنش کمک
...کرد

ددی میخواد تمیزت کنه بیبی...و بعد میخوایم
باهم امتحان کنیم که اون سوراخ کوچولو و خوشگلت

چقد میتونه در مقابل دیک ددی مقاومت کنه و به خون نیفته

انگشت اشاره لیام در حال بازی کردن با دسته پستونک داخل دهنش بود و صدای غر غرهای نامفهونی از سمتش میومد اما سرشو تکون داد و با...چشمای گرد شده تو چشمای زین نگاه کرد

زین با گرفتن دو طرف کمرش روی زمین گذاشتش و لیام فهمید که باید خودش مسیر روشویی...تا دوشو طی کنه

با قدمای آهستش به سمت اتاقک شیشه ای رفت...و دو تا دستشو دور بازوی زین حلقه کرد

زیر آب قرار گرفت و حلقه شدن دستای زینو دور بدنش حس کرد

تو بغل زین چرخید و سرشو روی شونش گذاشت...

لباشو دور پستونکش محکم کرد و تمام تلاششو...برای وارد نشدن آب تو دهنش کرد

حرکت دستای زینو رو پشتش و باسنش حس میکرد و انگشت اشارش مسیر رفت و برگشتی رو...بازوها و کتف زین طی میکرد

سرشو عقب کشید و با نگاه شیطون و در عین...حال مظلومش تو چشمای زین نگاه کرد

دستاشو به طرف پستونکش برد و محکم از دهنش بیرون کشید و توجهی به اون رشته نازک آب دهنش که به تمام وجود زین برای کثیف بفاک دادنش التماس ... میکرد نکرد

انگاری از همون لحظاتی بود که صبر لیام تموم ... شده و میخواد با ددیش صحبت کنه تمام وجود زین چشم شد و به لبای سرخ و پف کرده ... به خاطر ساک زدن پستونکش زل زد

چی میخوای بگی بیبی؟؟ _

... لیام با خجالت زمزمه کرد

میشه لیامو ببری تو وان؟؟ +
^~^ آخه اون دوست داره با کف ها بازی کنه

نگاه زین همچنان به لبای آویزون خوشرنگ و خوشمزش که به طور وسوسه انگیزی براق و خواستنی بود خیره بود و کثیف ترین تصورات ممکن ... تو دهنش در حال رشد بود

پس تو آب بازی رو دوس داری؟؟ _

سر لیام به پایین خم شد و نگاهش به دستاش که محکم پستونکو گرفته بود دوخته شد اما صدای اوهوم ... گفتن ریزی از گلویش خارج شد

دوباره پستونکشو تو دهنش گذاشت وبا بالا آوردن سرش و دستاش انگشت اشارشو به رگ کاروتید ...برجسته شده زین کشید

لیامو به سمت وان خالی کشید و با فشار ملایمی که به پشتش وارد کرد مجبورش کرد بعد از نشستن ...خودش روی پاش بشینه

صورت بی نقص و زیبای لیام جلوی صورتش بود و زین ارادشو از دست داد پس با گرفتن گردن لیام اونو جلو کشید و لاو بایتای مورد علاقشو روی گردن و ..ترقوه هاش پررنگ تر کرد

سرشو پایین تر برد و نیپل سمت راست لیامو که سفت و برجسته شده بود تو دهنش کشید و اون یکیو ...با دستش مالید تا پسرشو کلافه تر این بکنه

تو این یه سال همه حالتا و حرکتای لیام از بر شده بود و الان با دیدنش که چشماش نیمه بسته بود ، لبای سرخش دور پستونک حلقه شده بود و با تمام توانش اونو میمکید حاضر بود رو جونش شرط ببنده که ...پسرش چیزی بیشتر از اینا میخواد

لاله گوش لیامو بین لباس گرفت و دستاشو به سمت سوراخش برد تا با نوازش اون چینای صورتی ...آه خفه لیامو از پشت اون پستونک بشنوه

انگشت اشارشو رو ماهیچه ملتهب شده ی اون گذاشت و به سمت داخل فشار داد و وقتی انگشتش

به وارد شدن به اون سوراخ قرمز شده نزدیک میشد فشارشو کم و انگشتو خارج میکرد و اینطوری با پسر هورنی شدش بازی میکرد تا باز هم مقداری اونو اذیت ...کرده باشه

از معدود دفعاتی بود که دستای لیام باز بود و میتونست ددیشو لمس کنه و لیام قدر باز بودن دستاش و آزادی رو به خوبی میدونست پس ناخوناشو ...به کتف زین فشرد و سرشو تو گردن اون قایم کرد

اوچ...بیبی تو اصلا جنبه آزادی نداری..

نگاه معصوم و ناراحت لیام انگیزشو برای بفاک ...دادن اون معصومیت بیشتر کرد

...لیامو برگردوند و دستای اونو لبه وان گذاشت

حالا لپای سفید و تپل باسنش جلوی چشمای زین ...بود و کارشو برای آروم پیش بردن سخت میکرد

نگاهی به چشمای شکلاتی و گرد شده لیام که برگشته بود و از روی شونش نگاهش میکرد کرد و ...اسلپ محکمی روی لپ راست باسنش زد

تقصیر اون نبود که رد قرمز دستاش رو باسن لیام تصویری رو به وجود میاره که زین دوست داره تا ابد ...بهش خیره بشه و پلک نزنه ولی لیام چیزای خیره کننده دیگه ای هم داره که زین ...نمیتونه ازشون بگذره

دستاشو دو طرف کمر لیام گذاشت و با جلو بردن زانو هاش نمای بهتری رو از تصویر روبه روش برای ...خودش به وجود آورد

خیلی آروم زبونشو روی سوراخ حساس و متورم لیام کشید و صدای نفس عمیق اون پسر به طور ...واضحی به گوشش رسید

حسی که حرکت زبون زین به لیام میداد باعث شد که پنجه هاش فشار بیشتر به لبه ی وان بیارن و ...پیشونیشو به دستاش تکیه بده

اولین انگشت زین از کنار زبونش وارد شد و کشیدگی سوراخ لیام دور انگشتش براش دیوانه وار جذاب بود به همین دلیل انگشت دوم و سومشو بدون ..وقفه و با فاصله کم وارد کرد

صدای نفس های سنگین زین و ناله های خفه ی لیام که پشت ملچ و ملوچای محکمش مخفی بود ..فضای اون حمومو گرم میکرد

نگاهی به سوراخ کاملاً باز شده لیام انداخت و ...خیلی آروم روشو بوسید

از جاش بلند شد و روبه روی لیام ایستاد و با خارج کردن باکسر طوسیش از پاش دیک برجسته شده و خیس از پریکامش مقابل لبای لیام قرار گرفت و با برخورد کوچیکی بین دیکش و نگینای پستونک اون ...پسر هیس کوتاهی از بین لبای زین فرار کرد

خم شد و به خشن ترین حالت ممکن اون چیز کوچولوی دوست داشتنی رو از بین لبای برجسته ی لیام بیرون کشید و به گوشه ای که حتی خودشم ...نمیدونست کجاست پرتاب کرد

دستاشو زیر چونه لیام گذاشت و سرشو بالا آورد و ...شاهد برق زدن چشمای اون پسر بود لیام که چیزی بهتر از پستونک گیرش اومده بود با سریع ترین حالتی که میتونست اونو وارد دهنش کرد و بعد از چند ثانیه بینیش به شکم زین برخورد کرد و با ...لذت سرشو حرکت داد

دستای زین پشت گردن لیام قرار گرفت و اجازه ...عقب رفتن بهش نداد صدای عق زدن لیام به گوشش میرسید و با کشیده شدن پنجه لیام روی ران پاش به چشمای سرخ و به اشک نشستش که حتی در حال خفه شدن هم التماس میکرد زین ولش نکنه نگاه کرد و البته که لیام عاشق ...این حس بود

،درسته
لیام عاشق این بود که خودشو به ددیش بسپاره و ...ددیش در لحظه تصمیم بگیره با بدنش چیکار کنه

و زین هم عاشق این بود که ته حلق اون خرس کوچولوی مظلوم نمارو حس کنه و بدونه پرسش اینقدر بهش اعتماد داره که با خیال راحت خودشو در ...اختیارش قرار میده

به دیکش که از داخل به لپ لیام فشار می‌آورد نگاه کرد و با قطره اشکی که از چشمای لیام خارج شد فهمید که اون پسر کوچولو دیگه طاقت خالی بودنو نداره...

با شدت دیکشو از بین لبای لیام خارج کرد و با گرفتن شونه لیام اونو به سمت مخالفش چرخوند تا...لبای برجسته باسنشو ببینه

قبل از وارد کردن خودش اسلپی بهش زد و با لرزش اون پنبه های نرم و ژله ای بدون لحظه ای تردید دیکشو یک ضرب وارد کرد تا خودش از وجود دیکش تو اون جهنم داغ آهی بکشه و لیام هم جیغ بلندی از سر پر شدن یهویش و حس کشیدگی شدید...سوراخش بکشه و به موهای خودش چنگ بزنه

زین مدتی رو صبر کرد و وقتی که دیگه تحمل بی حرکت بود تو اون فضای تنگ و داغونداشت شروع به حرکت کرد و با گرفتن دو طرف کمر لیام اونو به...خودش نزدیک کرد

روی لیامی که سرشو لبه ی وان روی دستاش گذاشته بود و وضعیت بدنش و لبخند کمرنگش که حتی با وجود فاصله لباس از هم مشخص بود و نشون دهنده این بود که از بفاک رفتن راضیه خم شد و بوسه...های ریزی روی پشتش و گردنش می‌داشت

با کم شدن سرعتش لیام خودش دست به کار شد
...و نداشت حس خوبش از بین بره

با کشیدن بدنش به سمت جلو و کوبیدن خودش به
دیک زین اشتیاق زیادشو برای بفاک رفتن نشون داد و
...زین هم کسی نبود که ببیشو راحت بذاره
کسی که معتقد بود باید سابشو حتی توی رابطه
سافت و وانیلایی هم اذیت کنه پس لبشو به دندون
گرفت و شاهد تلاش شدید لیام برای کسب لذت
بود...

زیاد طول نکشید که ناله های عمیق و از ته دل لیام
تاثیرشونو روی دیک زین گذاشت و همچنین نباید از
...اثر جهنم داغی که زین حس میکرد بگذریم

خودشو از لیام خارج کرد و با کشیدن دست لیام
اونو به سمت خودش کشید تا تلاش های لیامو اینبار
...وقتی روی دیکش نشسته و سواری میکنه ببینه

با نشستن لیام روی دیکش هر دو آهی کشیدند و
نگاه پراشتیاق زین به صورت بفاک رفته لیام گره
خورد تا صورت بی نقص پسرشو حتی تو این موقع
...هم ببینه و زیباییشو ستایش کنه

تو خیلی خوشگلی ببی بوی..فااکک..اونقدری که_
دد دوس داره همیشه...اوه آروم تر لیامم ددی
نمیخواه اینقدر زود تموم شه

تو بهترین پسر روی زمینی کیوتی_

بعد از چند صدم ثانیه کام گرم لیام شکم
هردوشونو سفید کرد و صدای نفس نفس زدن لیام تو
...اون فضای هات و بخار گرفته بلندتر سد

پیشونی پسرشو بوسید و سر لیامو رو سینش
...صاف کرد

جونم؟_

سرشو خم کرد و با دیدن لبای آویزون و چشمای
...پاپی گونه لیام لبخندی زد

پستونک لیام کووو؟؟+

.نگاهی به اطراف کرد

.نمیدونم کجاست بیبی_

لایه اشکی که توی چشماش جمع شد به وضوح
...قابل دیدن بود

پس لیام چیکار کنه؟؟+

خیلی آروم لبای پسرشو ناز کرد و بوسه ای روش
...گذاشت

درسته که مکیدن انگشت کار بدیه ولی ددی اینبار_
بهش اجازه میده تا پیدا کردن پستونکت انگشتای
..نازتو بخوری

و این لیام بود که انگشت شصتشو میمکید و ددیش
...شامپو رو روی سرش پخش میکرد

😊 کلمه 4140

😊 اسماتش 18 آذر نوشته شده
😊 ولی خودش شنبه کامل شد
بعله من اول اسمات مینویسم بعد واسش فیک*
😊* مینویسم
😊 ولی خب کلی حساب میکنم

گاهی وقتا به سرم میزنه یه چنل بزمن چیزای
😊 مربوط به استوری رو بذارم توش
مثلا پستونکا، شیشه شیر، یا هرچیزی که منو یاد این
😊 استوری میندازه

love♥

Niusha

📖 نوشته شده در 26 بهمن 98

((7))

☺☺ اون ستاره مهربون اون پايينو پرننگش كنين
☺☺ دير اومدم ولي دليل دارم

نگاه پر از تعجبش بين صورت زين و ريسه هاي
بنفش اتاق ميچرخيد و مك هاي محكمي كه به
...پستونك ميزد نشون دهنده هيجان و شاديش بود
...انگاري هنوز باورش نشده بود اون ها براي خودش

...اينا رو زينا براي اتاقت خريده بيبي_
...هرموقع ديديش ازش تشكر كن

چشماش توي چشماي ددیش خيره شد و پلك هاي
آروم و دلبرانه اي زد تا نشون بده به حرفش گوش
...ميكنه

زين دستاشو دراز كرد و ليامو تو بغل خودش كشيد و
بعد از دراز كشیدن روی تخت مك كويين ليام سرشو
...روی سينش گذاشت

يه هفته از برگشتنشون به خونه ميگذشت و تو اين
مدت زينا تمام خونه رو با ايده هاي خوب و گاهاً
چرتش زير و رو کرده بود و اين دفعه نوبت اتاق ليام
...بود كه مورد حملش قرار بگيره

بینیشو تو گردن زین کشید و از عطر تلخ و سردی
...که از بدن ددیش ساطع میشد لذت برد
پستونکشو از دهنش در آورد بوسه کوچیکی به گردن
زین زد و از حرکت دست زین لا به لای موهاش لذت
برد...

خیلی آروم پستونکشو روی سینه زین دقیقاً جلوی
چشمای خودش گذاشت و دستاشو دو طرف بدن
...ددیش انداخت و اونو محکم تو آغوش کشید

چی شده بیبی؟؟_

ددی نبود و لیام خیلی دلش براش تنگ شد+

لیامو بین دستاش فشرد و بعد از لذت بردن از
...نرمیش اون روی شکمش نشوند

پشمتک کوچولوی من ددی یه کمی کار داشته_
مجبور بوده تنهات بذاره.

دستاشو روی سینه زین گذاشت و بهش تکیه کرد
...تا توی چشمای زین نگاه کنه
پستونکشو از اونجا برداشت و اینکه همونجور که تو
چشمای زین زل زده بود اونو برداشت نشون دهنده
...این بود که قهره و نمیخواد با ددیش حرف بزنه

زین خنده کوتاهی کرد و به لیام که پس از عطسه
بی صدایی با چشمای خط شدش مشتیشو به بینیش
کشید و سپس پستونکشو تو دهنش گذاشت نگاه

کرد...

...نگاه حریصی که مثل نگاه یه شیر به طعمه ش بود

پس الان ببی من باهام قهره؟؟_

سر لیام چند بار بالا و پایین شد و بعد از تایید کردن حرف زین به عروسک نرم پولیشی روی تختش خیره شد...

لب های غنچه شدش هوش از سر زین میبرد و لب های گود رفته به خاطر مک زدن پستونکش گونه های ...سرخ و نرمشو بیشتر نشون میداد

زین با تحسین به ببی بوی کیوتش خیره بود و با دستاش که روی رونهای لخت لیام بود اون هارو ...نوازش میکرد

لیام زیر نوازش های زین کم کم در حال سرخ شدن بود و زین هم از گر گرفتن پسرش مطلع بود و ...این موضوع در لحظه برای دستمایه خندیدن بود ...پسر کوچولوی نرم و حساسش

اما این جو با ورود ناگهانی و پر سر و صدای زینا به ...اتاق به سرعت به هم خورد جوری که لیام از ترس به آغوش زین پناه برد و زین هم با خنده مشغول خط و نشون کشید برای زینا بود...

ای جونم کوشولوی من\$
نترس فندق بیا بیرون از بغل این ددی بیرختت

عروسک روی تخت لیامو گرفت و سعی کرد با عوض کردن صدایش با اون پسر کوچولو که الان روی تخت نشسته بود و با تعجب و چشمای گرد شده ...مشغول نگاه کردن بهش بود بازی کنه

میشه بامن دوست بشی؟\$

لیام خندید و چشمای خط شدش شد مقصد بوسه زین و لپای جمع شدش مقصد نوازش ملایم دست ...های زینا

ای خدایااا این خیلیی نرمههههه\$

...لیام دوباره خندید
کم کم به این رفتار های زینا عادت کرده بود و باور : کرده بود که

1) اون دختر نمیخورتش

2) اون دختر ددیشو نمیکشه

3) اون دختر از ددیش جدایش نمیکنه

...پس حالا مطمئن بود وجود اون دختر امنه

زین هم سرچاش نشست و لیامو روی پاهاش نشوند ...

کشیده شدن لب های ددیشو به گوشش حس کرد و ...صدای زین بعد از اون به گوشش رسید

تشکر کردی به خاطر ریشه های اتاقت؟؟_

نگاهی به زین کرد و زین با لبخند کوچیکش و ...حرکت سرش اونو تشویق به حرف زدن کرد

پستونکشو از دهنش بیرون کشید و اونو روی ...بالشش گذاشت تا دوباره ازش استفاده کنه

نگاهی به زین کرد اما فرصت پلک زدن پیدا نکرد وقتی زین به لب هاش حمله کرد و بوسه عمیقی از لب های صورتی و پف کردش که رطوبت پستونک ...براقش کرده بود گرفت

ناله کوتاهی کرد که باعث شد دست چپ زین که روی شونش بود پایین تر بره و چنگ محکمی به باسنش بزنه و دست راستش خیلی محکم چونه و فک لیامو به اسارت دربیاره تا کنترلش تو بوسه رو به رخ لیام بکشه...

کمی از لب های به سرخی خون لیام فاصله گرفت ...و در آخر با زبونش لیس کوتاهی به لب های لیام زد

حالا بگو ببینی..

نفس نفس های لیام اجازه درست حرف زدن رو ...بهش نمیداد

نفس نفس هایی که نیمی ازش به خاطر هیجان و غافلگیریش و درصد کمیش به خاطر کم آوردن نفس بود...

کمی صبر کرد و سپس با چشم های مظلوم پاپی ..وارش به زینا زل زد

...انگشتاشو به سمت ریشه گرفت

مرسی+
*- * اونا خیلی خوشگلن

زینا لبخندی زد و صورت لیامو بین دستاش
گرفت...

خواهش میکنم عزیزم_
تو خوشگلی پس باید ایاقتم مثل خودت خوشگل باشه
مگه نه؟؟

لیام لبخند عمیقی زد و جوری محکم سرشو بالا و
پایین کرد که زین و زینا به خنده افتادن و زین دوباره
...تو بغلش فشارش داد و شقیقش بوسید

اینکه بهتون خبر دادم که بیاین به این خاطر بود×
، که امروز صبح دستور جدیدی رسید
باید برای معامله بعدی آماده شیم و این دفعه
حساسیت کار بیشتر از قبله چون اولین معاملمون با
طرفمونه ،
میخوایم بهش بفهمونیم رئیس کیه

حواستون اینجا باشه احمقا×

فریادی زد و سعی کرد نگاه هارو به سمت خودش
برگردونه ...
به سمت مونیتور پشت سرش برگشت و بعد از ورود

به مپ سعی کرد روی مکان مورد نظرش فوکوس
...کنه

، بن و ساموئل ×
شما دو نفر پشت این کوه ها مستقر میشین و منطقه
رو زیر نظر میگیرین
حرکت مشکوکی از هرجا دیدین بدون اختار یه گلوله
حرومش میکنین تا شرش کنده شه

...نگاهی به جمع کرد و سرشون تکون داد

به شما اعتمادی ندارم خودم رانندگی میکنم و ×
هری ،
تو هم همراه دو نفر دیگه کنار من خواهی بود
دیگه باید کم کم وارد معامله ها شی

و لبخندی که هری از سر ذوقِ نزدیک شدن به
...هدفش زد توی نگاه بقیه رنگ دیگه ای داشت

لویی وظیفه همه رو بهشون گفت و بعد از تاکید
...بیشتر برای مراقبت جلسه سریعشو تموم کرد

هری تو بمون ×

هری به سرعت سرشو بالا گرفت و دستشو از
آیکون ضبط صدا برداشت و مسیج صوتیش برای نایل
...سند شد

خیلی سریع از پیام رسان خارج شد و وارد بازی شد تا
...حفظ ظاهر کنه

از جا بلند شد و به آرومی به سمت لویی که مشغول لوله کردن یه سری نقشه بود قدم برداشت...

بله؟؟*

لویی مازیک توی دستشو روی میز انداخت و دست... خالی شدشو به سمت هری گرفت

.گوشیتو بده×

..چشم های هری تا آخرین حد گرد شد هر لحظه ممکنه بود نایل جوابی بهش بده و حالا لویی... ازش گوشیشو میخواست

برای چی؟؟*

لویی سرشو بلند کرد و طوری بهش نگاه کرد که... انگار احمقانه ترین سوال دنیا رو پرسیده

تو یکی از سه نفری هستی که خودت خونه داری×
و اینجا مستقر نیستی
پس لازمه شمارمو داشته باشی
حالا هم بده گوشیتو

انگشتاشو جلوی هری تکون داد و هری بعد از قورت دادن آب دهنش سعی کرد کنترل خودشو به... دست بگیره
...وارد کانتکش شد و نیو کانتک رو لمس کرد

بگو خودم میزنم*

...لویی پوفی کشید و گوشیشو از دستش کشید

بده من بچه ننه×

شمارشو زد و بعد از سیو کردنش اقدام به
...برگردوندنش کرد

بیا اینقدر ادا و اطوار نداشت چرا مث دخترا×
...خودتو لوس می

اما صدای زنگ گوشی مانع از ادامه دادن حرفش
شد...

نگاهی به صفحه کرد و بعد از پوزخند و تکون دادن
...سرش اونو به هری برگردوند

و هری هزار بار خودشو لعنت کرد بخاطر آلامی
...که گذاشته بود

به سختی خودشو به گوشه استخر رسوند
کمی از آب پرتقال توی لیوانشو نوشید و به لیام خیره
شد...

پسر کوچولوش بعد از کلی تعجب و ذوق به خاطر
عروسکا و دکور جدید اتاقش حالا به همراه شیشه
شیرش که مملو از آب پرتقال بود روبه روش نشست
...بود و پاهاشو توی آب فرو برده بود

بعد از هر میک به شیشه ش با هیجان به استخر پر نگاه میکرد و با چشماش از زین خواهش میکرد که ...اونو هم با خودش به داخل آب ببره

دست هاشو به ران های لیام کشید و بوسه نرمی ...روی گونش گذاشت

چی شده سویتی؟_

لیام پلکی زد و با زبون صورتیش لبای پف کردشو ...تر کرد تا چیزی بگه

...میش+

بکشین کنار که من اومدم\$

زین با بدبختی به مزاحم همیشگی این چند وقتش ...نگاه کرد و پوف عصبانی_کلافه ای کشید

اینجام راحتمون نمیداری؟؟؟به نظرت نیومدیم_ اینجا که تنها باشیم؟؟

زینا بدون توجه بهش به سمش لیام رفت و دو ...طرف لپاشو گرفت

من بخاطر این کیوتی اومدم تو که آدم نیستی\$

چشماشو تو حدقه چرخوند و موهای خیس شدشو که آب ازشون چکه میکرد و مسیر پیشونیش تا

...سینشو با آرامش طی میکرد بالا زد

، اذیتش نکن_

...تو آب هم نیارش شناس خوب نی

وات دِ هلالل دلیقا داری چه غلطی میکنی؟؟

تقریبا داد زد و چند ثانیه بدون هیچ حرکتی فقط به
...زینا و دستاش که سخت مشغول بود زل زد

...زین همیشه آدم هوشمندی بود

هیچ وقت چیزی براش عجیب نبود ولی الان فقط
میتونست نگاه کنه و از درک صحنه رو به روش عاجز
...باشه

سادس، دستتو بده بهم کیوتی، آها! مرسییی\$
داشتم میگفتم سادس دارم جلیقه نجات تنش میکنم

تویه احمق به تمام معنایی زینا!! کاملا جدیم_

،پوزخندی زد و سری تکون داد
موهاشو که دوباره پایین اومده بود بالا زد و با گذاشتن
دستاش لبه استخر خودشو به طرز هاتی کشید بالا و
بعد از رفتن به سمت نیمکت کوچیک گوشه استخر
حوله سفید رنگ کوچیکو روی موهای به رنگ شبش
کشید و اجازه داد لیام با لبایی که بینشون باز مونده و
زینا رو به خنده میندازه به زینی که بدن خیسش برق
...میزد خیره شه

زین با پوزخند نگاهی به لیام انداخت و با صاف
کردن صداش خط نگاه لیامو برید و لرزش کوچیک

...بدن اون پسر که باعث خندش شد

خب لیام میتونی بیای تو آب\$
یکم تلاش کنی میتونی رو آب بمونی

با شنیدن جمله زینا خوشحالی کل وجودشو گرفت
...و به سرعت خودشو داخل آب پرت کرد
دستای زینا رو که بدنشو نگه داشته بودن حس میکرد
و با غرور و شادی به زین که حریص نگاهش میکرد
...خیره شد

حالا میخوام دستامو بردارم\$

جدا شدن دست های زینا همزمان شد با دست و پا
زدن شدید لیام و بیرون اومدن اون زبون نرمش که
کاربرد اون لحظه صرفا برای تمرکز بیشتر بود ولی
افکار کثیف زین از اون زبون چیز دیگه ای ساخت و
...استفاده ی دیگه ای کرد

با طمع به تلاش لیام برای روی آب موندن زل زد و
نگاه خیرش -البته بیشتر برجستگی جلوی باکسرش
...— حالا توجه لیامم جلب کرد

لبشو خیس کرد و رو به لیام «بیا پیش ددی» رو لب
زد...

لیام به سرعت و زحمت از استخر خارج شد و به
...سمت زین رفت

...زینا خندید و سری تکون داد

هر کاریتون کنم چسیدین به هم. خبر خوب\$
،اینههه
عاشق این ویرگیتونم

زین با ابرو به بیرون اشاره کرد و زینا با پوزخندی
زد...

گوه بجو میخوام نگاه کنم از روز اول منتظر این\$
لحظم

گمشو بیرون زینا_

اخمی کرد که اون دختر پوف کلافه ای کشید و بعد
از نگاه آخر به دستای زین که مشغول باز کردن بندای
جلیقه لیام بودن میدل فینگرشو بالا گرفت و به سمت
...حولش و سپس در خروج رفت

تمام اطلاعاتی که از پیام هری به دستش رسیده
بود رو دسته بندی کرد و مشغول برنامه ریزی برای
...تحت نظر گرفتن نامحسوس اون ها بود
با دقت تمام افرادی که به نظرش برای این کار
مناسب بودن رو لیست میکرد و فارغ از دنیای اطراف
...بود اما باصدای زنگ گوشیش به خودش اومد
بدون نگاه کردن به شماره همونطور که چشماش
قفل صفحه کاغذی رو به روش بود گوشیشو کنار
...گوشش قرار داد

...هوران هستم بفرمایید

صدای خنده نرمی اومد و بعد صدای مهربونی تو
..گوشش پیچید

آقای هوران من زنگ زدم که از پسرم شکایت ÷
کنم که به پدر و مادرش سر نمیزنه

سلام مامان

سلام پسرم خوبی؟؟ ÷

.ممنونم مامان
خیلی دلم براتون تنگ شده

ما هم خیلی دلمون براتون تنگ شده ÷
...برای تو و

مامان مامان مامان
هیلی خیلی وقته رفته لطفا اینقدر داغ دلم منو تازه
نکن

من به خاطر خودت میگم نایل ÷
تا کی میخوای با غمش زندگی کنی
باور کن اگه خودشم بود دوس نداشت اینقدر زجر
بکشی

مامانم خواهش میکنم تمومش کن

چرا؟؟ ÷
من به فکر خودم

دوباره مامان؟؟؟
دوباره زنگ زدی تا عذابم بدی؟؟
میدونی چرا زنگ نمیزنم بهت؟؟ چرا به دیدنت نمیام؟؟
چون فقط میخوای عذابم بدی، ولی دیگه بسه مامان
برای آخرین بار میگم
دیگه به من پیشنهاد آشنا شدن با کسی رو نده چون
من با یاد زن از دست رفته و بچه به دنیا نیومدم
زندگی میکنم و نمیخوام زندگیم تغییر کنه

همیشه پسر جون همیشه، زندگی فیلم نیس ÷
داستان نیس که به خاطر این از خود گذشتگی بهت
لطف کنه

عینکشو از چشمش خارج کرد و بعد از گذاشتنش
...اون روی میز کارش دستشو روی صورتش کشید

، خواهش میکنم اینو بدون مامان
...من هنوز بهش وفادارم و

حرفش با باز شدن در و وارد شدن همکار جدیدش
قطع شد اما خیلی زود دوباره رشته کلامو به دست
گرفت...

، هنوز بهش وفادارم و این بحث همینجا تمومه
باید برم کاری نداری؟؟

بعد از شنیدن جواب مادرش خدا حافظی سرسری
...و آمیخته با دلخوری کرد و سرشو روی میز گذاشت

هی نایل خوبی؟؟ ☹

...سرشو از روی میز برداشت و آهی کشید

خوبم.. خیلی خوبم شان ☺

چند دقیقه میشد که زین با لیامی که خوابالود توی بغلش جمع شده بود وارد ساختمون شده بودن و به ...سمت حمام اتاق زین رفته بودن

زینا سرگرم چک کردن اینستاگرامش بود و هر از چند گاهی گازی به سیب سبز رنگ درشتی که توی ...دستش بود میزد

با شنیدن صدای پا سرشو بلند کرد و لیام سرخ شده ای رو دید که لنگ لنگون در حالی که عروسک پایشو تو بغلش گرفته و اخماش گره به هم خورده به ...سمتش میاد

خنده کوتاهی از شباهت لیام و عروسکش کرد و ..دستاشو به سمت لیام دراز کرد

بیا بشین عروسک کوچولو\$

لیام به آهستگی نشست و هیس کوتاهی از بین ...لباش خارج شد

خب مطمئنم شما هم اگه بیست تا اسپنک محکم

میخوردین و بعدشم بیست دقیقه رو دیک بالا و پایین
...میشدین همینطور بودین

پستونک آویز شده به زنجیرشو برداشت و به
...سمت دهنش برد

چی شدی؟؟ ددی کجاس؟\$

هیچی نشده+

و با انگشت به پله ها که زین در حال پایین اومدن
...ازشون بود اشاره کرد

زین روی راحتی یک نفره سفید رنگ نشست و با
زدن دستش روی پاش به پسرش گفت که دوست
...داره تو بغلش باشه

لیام از جا بلند شد اما زینا همون لحظه دستشو گرفت
و یه دونه شکلات توی دستش گذاشت و یکی دیگه رو
توی دهن خودش گذاشت و با نشون دادن دستای
خالیش به لیام خوشحال نشون داد که هیچی به زین
...نمیرسه

لیام به سمت زین قدم برداشت و تو بغلش
...نشست

...پستونکشو از دهنش خارج کرد

عروسکشو روی پاش قرار داد و دستاش نرمشو دو
...طرف صورت زین گذاشت

ددی نارحت نباشیاا+
^~^ لیام یه دونه داره که با ددی نصف میکنه

زین بوسه ای روی لپای پسر مهربونش گذاشت و
بوسه کوتاهی هم روی لب های خوشرنگ و خوشمزه
...غنچه شدش گذاشت

تو بخور بیبی_
ددی نمیخواه

و با گرفتن اون از دست لیام و جدا کردن پوستش
حالا تو دهن باز شده لیام گذاشتش و دوباره روی
...لباشو بوسید

لیام هومی کشیده ای گفت و مشغول خوردن
شکلات کاکائویی شد و ناله های ریزی از طعمش
...میکرد

دستاشو رو موهای نرم لیام کشید و با به یادآدن
چیزی که حالا یک سال از شنیدنش میگذشت خنده
...کوتاهی کرد

لیام به زینا بگو چرا شکلات دوست داری؟؟؟_

چشمای معصوم و پاپی گونش به سمت زینا
برگشت و چیزی گفت که باعث شد زینا از سرجاش
بلند شه و برای فشردن اون گلوله پشمکی بین
...دستاش به سمت بیاد

(!!چون مزه شکلات میده (بر اساس واقعیت+)

زین سرشو بلند کرد و نگاهش به لبخند زینا افتاد
اما چیزی که بیشتر از لبخندش نگاهشو جلب کرد
خونی بود که از بینی زینا خارج شده بود و کم کم به
لبش میرسید بود...

نگاه خیرش زینا رو متوجه خودش کرد و زین
همونطور که به چشماش زل زده بود دستی بالای
لبش کشید و زینا هم تکرارش کرد اما دست خونی
شدش دلیلی شد که از جا پیره و به سمت اتاقش
بدوه...

لیام پاشو_

لیام با بهت از روی پاهاش بلند شد و به دنبال زین
...که به سمت اتاق زینا میرفت راه افتاد

زین سعی کرد درو باز کنه اما در از داخل قفل بود
..پس شروع به در زدن کرد

زینا_

مشت زین به در اتاق کوبیده شد

زینا_

تا حالا سابقه نداشت زین بهش بی توجه باشه پس
با بغصی که توی گلوش یود اشک هایی که در معرض
...ریختن بودن بازوی زینو گرفت

...بازوشو از دست لیام خارج کرد
برو تو اتاقت لیام_
زینا این در کوفتیو باز کن
صدای گریه های لیام روی اعصاب زینی که
...مشغول مشت زدن به در بود خط مینداخت

به سرعت برگشت و سیلی محکمی به گوش لیام
نواخت که صداش توی راهرو پیچید و برای چند لحظه
..همه صداها و غلغله ها رو بخوابونه

لیام با تعجب و چشمایی که تا آخرین حد گشاد
شده بودن به زین زل زد و حتی قطرات اشک های
...داخل چشمش هم قصد فرو ریختن نداشتن

دست های زین به محکم ترین شکل ممکن چونه
...لیامو گرفت و به سمت بالا کشید

مگه بهت نمیگم برو تو اتاقت لیتل بچ_
زودتر از جلوی چشمم گم شو

نفس های لرزون لیام خبر از صدای گریه ی گوش
...خراش و سیل اشک های در راهش میداد
زین دست هاشو روی دهن لیام گذاشت و نگاه اخطار
...دهنده ای بهش کرد

فقط صداتو بشنوم_
اون موقعه که من میدونم و تو و چیزایی که تو اتاق
بازی هست و تو دوستشون نداری
مفهومه؟؟

سر لیام چند بار با ترس بالا و مایین شد و با رها
...شدن چونش از دست زین نفس عمیقی کشید

گم شو برو تو اتاق_

با دست عروسکش اشکاشو پاک کرد و به سختی
..به سمت اتاقش راه افتاد
...زین برگشت و نگاهی به در کرد

یا همین الان این در فاکيو باز میکنی و دهن باز_
میکنی و میگی چته
یا خودم درو میشکونم و میبرمت تا یه دکتر بهم بگه
سه ثانیه وقت داری

نفس عمیقی کشید و بعد از فشردن دستگیره در
...که درست سر ثانیه دوم باز شده بود وارد اتاق شد

چرا با لیام اونطوری برخورد کردی؟\$

مشتشو روی میز آرایش شیشه ای کوبید و به جیغ
زینا و خرده شیشه هایی که وارد دستش شدن توجهی
نکرد...

به تو ربطی نداره زینا_
فقط دهننتو باز کن و بگو چه مرگته
بار قبلو با بهونه گرمازدگی منو دور زدی الان چی؟؟
نفسِ در مونده ای که زینا کشید خبر و حس خوبی
...رو به زین نمیداد

😊 کلمه 3145

درسته دیر آپ کردم ولی بدونین زین جیجیو داره
😊😊😊

تو چنل جوین شین ویدیوهای تکمیلیه فیکو داریم
😊😊

love♥

Niusha

✍️ نوشته شده در 5 اسفند 98

((8))

اگه غلط املائی داره به خاطر خوابالو بودنمه
فردا میام درستش میکنم

^~^

حتی از مقدار فیلتر ها و خاکستریایی که اطرافش
رو پوشونده بود نمیشد فهمید که این چندمین
...سیگاریه که روشن کرده

حرف هایی که از زینا شنیده بود تمام ذهنشو درگیر
کرده بود و حس خلا شدیدی رو تو وجودش پرورش
میداد...

، حالا که خواهرش

خواهر عزیزش بعد از چند سال به خونه برگشته
حامل این خبر براش بوده و این باعث دیوونگیش
میشد...

پوفی کشید و سرشو به پشت صندلی حصیریِ توی
...بالکن تکیه داد

مغزش پر افکار گوناگون و ضد و نقیض بود و این
باعث سردرد شدیدی شده بود که کل وجودشو درگیر
کرده بود...

کام سنگینی از سیگار خوشبویش گرفت و سرشو
... به سمت راست چرخوند

نور سفید و بنفش رنگ از پنجره سراسری اتاق
لیام به بیرون تابیده میشد و این نشون میداد که اون
... پسر کوچولو هنوز بیداره

صدای قدم هاش که مقصدش اتاق لیام بود تو
... گوشش میپیچید

تکون کوچیکی به شیشه شیرموز تو دستش داد و
.. مکثی پشت در اتاق کرد

دستشو روی دستگیره گذاشت و خیلی آرام درو
باز کرد تا پسر کوچولو رو که به احتمال زیاد گریون
... بود ببینه

نگاهی به سرتا سر اتاق کرد و با ندیدن لیام هیچ
گوشه از اون اخمی روی صورتش نشست ولی
جنبش کوچک زیر پتوی روی تخت تونست پوزخند
، خیلی خیلی کوچیکی روی لب هاش بنشونه

گرچه با وجود افکار پریشونش تمرکز رو چیز های
... دیگه سخت ترین کار ممکنه بود

لیام کجاست؟؟ _

تکونای تند پتو نشون دهنده نفس نفس زدنای لیام
... از هیجان بود و باعث پوزخند زین میشد

روی تخت نشست و شیشه شیر آبی رنگو روی
...پاتخت گذاشت

...کامان لیام بیا بیرون ددی میخواد بینتت_

ب

یا تا عصبانی نشدم

لیام با ددی قهره+

،پوزخندی زد و گوشه پتورو گرفت
پتو رو به آرومی از روی بدن لیام کنار زد و تازه
تونست چشمای گرد شده و اشکی و لپای پر و باد
...کرده لیامو ببینه

...و همچنین دور دهندش که کثیف و شکلاتی بود

نگاهی به گوشه تخت که پر از پوست های خالی
شکلات بود کرد و دوباره چشماشو به سمت لیام
..برگردوند

سرش پایین افتاده بود و با بغض و چشمای اشک
آلود، با زبون مشغول جمع کردن شکلاتای مالیده
...شده اطراف لبش بود

نگاه تهدید آمیز پر اخمی بهش کرد با دیدن تگون
خوردن سیبک گلوی لیام متوجه ترسیدن اون پسر
شد...

شکلات خوردی؟؟_

لبای شکلاتی شدشو تر کرد و با پلک زدن و تگون
...دادن سرش سعی کرد مخالفت کنه

زین نیم نگاهی به مشت های گره شده و تلاشش
برای تگون نخوردن پتو از محدوده خاصی از تخت کرد
...و کف دستشو جلوی لیام گرفت

اون چیزی که تو دستاته بده به من پتو رو همـ
ولش کن

لبای براق لیام به بیرون برگشتن و بعد از خالی
کردن مشتاش که تو یکی شکلات ها و تو یکی دیگه
..پوست های شکلات بود پتو رو رها کرد

زین به بقیه مدارک جرمی که اون زیر مخفیش
...کرده بود نگاه کرد

یکی شکلات نخورده ولی کلی پوست شکلات تو+
اتاقش جمع شده

با استرس آب دهنش رو قورت داد و سعی کرد
...صداش بدون لرزش باشه

اونـ...اونا برای من نیسـ...نیستن+
برای <<پو>> هستن

و عروسک پو رو به سمت زین هل داد تا بتونه نگاه
زین رو از صورت خودش برداره اما زین بدون هیچ
واکنشی به لبای نیمه بازش که برق میزدن نگاه کرد و

پوزخند عمیقی زد
...پوزخندی عصبی و پراز حرص

خیلی خیلی متعجب میشم وقتی با خودت فکر_
،میکنی که میتونی بهم دروغ بگی
،میدونی که ددی بیبی های دروغگو رو دوست نداره
مخصوصا الان که خیلی عصبانی و آشغتم

نگاه لیام بی هدف تو صورت زین چرخید و به طور
ناگهانی خیلی آروم از روی تخت بلند شد و پتویی رو
...که دروش پیچیده شده بود روی زمین انداخت

نگاه متعجب زین مشغول کنکاو کردن حالت چهره
لیام و ورنانداز کردنش تو اون جوراب راه راه سفید
...مشکی و تیشرت گشاد سفیدش بود

روی پای زین نشست و دستاشو روی صورت زین
...گذاشت

خودشو روی پای زین میکشید و پنجه هاش بین
...موهای زین حرکت میکرد

زین دستاشو روی ران های نرم و پنبه ای لیام
...گذاشت و اونارو تو دستش فشرد تا متوقفش کنه

الان اصلا وقت مناسبی نیست لیام_
ددی خیلی عصبانیه

با چشمای معصوم و سرخ و متورم از گریه ش تو
...چشمای زین نگاه کرد و سرشو کج کرد

ددی لیام میتونه آرومت کنه+

زین نگاهی به رد انگشتاش روی گونه های برجسته
...لیام کرد

نه تو بخواب ببی بوی_

بوسه ای روی گونه های سرخش زد و دستاشو دور
...کمر لیام حلقه کرد
از جا بلند شد و روی تخت لیام خم شد تا بتونه اونو
...سر جاش بذاره

نه ددی+

دستاشو محکم دور گردن زین حلقه کرد و سرشو
...روی شونش گذاشت
زین لب هاشو به گوش لیام نزدیک تر کرد و زمزمش
درحالی که لباس به لاله گوش لیام کشیده میشد
...بهترین چیز دنیا برای اون پسر کوچولو بود

این دردناکه لیام_،
برای تو

به چشمای زین که تیره و گرفته تر از همیشه به
...نظر میرسید خیره شد
یه دستشو روی صورتش گذاشت و لب هاشو به لب
...های ددیش نزدیک کرد

من دوستش دارم ددی+

...زین نفس عمیقی کشید
دست هاش فشار بیشتری به باسن لیام دادن و اون
...هارو از روی باکسر سفید و نازکش فشردن

لیام چنگ محکمی به شونه زین زد و آه نازک و
...کشیده ای از بین لباش خارج شد

اههههه ددیییی+

ضربه نسبتا آهسته ای به ران لیام زد و از بین
...دندوناش غرید

هیشششششش تا یه ساعت آینده دهنشو باز نمیکنی_
جز برای ناله کردن

لیام سرشو کج کرد و دوباره روی شونه زین
...گذاشت

چشم ددی+

زین دستاشو به زیر تی شرتش هدایت کرد و روی
...کمر باریکش گذاشت

متوجه شد که لیام لب هاشو میگزه، پس سرشو جلو
برد و با کشیدن زبونش روی لب های لیام اونارو از
...زیر دندونش خارج کرد

بهت نگفته بودم اونا مال ددین بیبی بوی؟؟_

...با ترس نفسی لرزون کشید

بخشید ددی+

سرشو تو گردن لیام برد و گاز محکمی از نقطه ای
...کوچک گرفت

باید تنبیه بشی تا یاد بگیری به چیزایی که واسه_
ددیه کاری نداشته باشی

آه طولانی لیام تو اتاق پیچید و پوزخندی روی لب
...های زین گذاشت

همونطور که دست هاشو زیر باسن لیام گذاشته
بود و دست و پاهاش لیام به دور بدنش پیچیده بود به
...سمت در مشکی رنگ انتهای راهرو رفت

وسایل رو رو به روی خودش قرار داد و با ناراحتی
...بهش زل زده بود
...وضعیت چندین هفتش زل زدن به وسایل اون بود
...به آرزوهای سوختش برای اون
...به فرصت های از دست رفتش برای اون

...کمی از تخت فاصله گرفت و به لیام نگاه کرد
دست هاش با دستبند مخصوص به دو طرف تاج تخت
...بسته شده بود و پاهاش به پایین تخت متصل بود
روی تخت بود از شوق و ترس X بدنش که به حالت
..میلرزید

به لیام که بی دفاع رو به روش بود و با چشمای
برق افتاده نگاهش میکرد زل زد و فقط چند ثانیه نگاه

بیشتر به بدن خوشتراش و سفیدش که فقط با
تیشرتش پوشیده شده بود و حالا جوراب و باکسرش
از پاش خارج شده بود کافی بود تا ناله مردونه ای از
بین لباس خارج بشه و قبل از حرکت به سمت کمد
... کمی دیکشو جابه جا کنه تا درد کم تری حس کنه

خب برای پسر کوچولومون چی میخوایم؟؟ _

کشویی رو باز کرد و بعد از چند ثانیه با یک چشم
... بند به سمت لیام اومد

چشم بند رو که هم رنگ دستبند ها بود رو روی چشم
های لیام گذاشت و بعد از اطمینان از مسدود شدن
... نگاه لیام دستاشو روی گونه های لیام گذاشت

میدونی که نباید جز ناله کردن از دهنست استفاده _
دیگه ای بکنی؟؟

سر لیام چندین بار به سمت بالا و پایین حرکت
کرد...

ب...بله ددی +

...نیشخند عمیقی روی لب های زین نشست

، ولی صحبت کردی _
و بیست تا ضربه واسه خودت کنار گذاشتی
حالا دیگه صداتو نشنوم و گرنه میشه دو برابر

لیام سرشو تکیه داد و کشیده شدن انگشت زین
از مچ پاش تا کنار دیکش باعث لرزیدن بدنش و دون

...دون شدن پوستش شد

زین دوباره از جا بلند شد و لیام سعی میکرد با
تکون دادن سرش شنیدن صداهای اطراف متوجه
...هدف زین بشه

زین پوزخندی زد و از کمد گوشه اتاق هدفون بزرگ و
مشکی رنگو برداشت و موزیک ملایمی رو با صدای
تقریبا بلندی پلی کرد، فقط برای بیشتر کردن حس
...کنجکاوی لیام

اونو روی گوش لیام قرار داد و از چرخیدن سر
لیام به اطراف و باز موندن دهنش لذت برد و
...پوزخندی زد

خم شد و بینی نرم و خوش فرم لیامو بین
دندوناش گرفت و با گاز محکمی که گرفت صدای جیغ
...لیامو بلند کرد

اسلپ محکمی به ران لیام زد و از موندن رد دست
...هاش روی اون پوست خوشرنگ لذت برد
تیشرت لیامو بالا برد و اونو روی دهانش گذاشت تا
..جلوی صداش گرفته بشه

بینیشو به گردن لیام کشید و از استشمام بوی
شامپو بدن وانیلیش که به غلیظ ترین حالت ممکن
بدنشو در برک
...گرفته بود لذت برد

...کمی پایین رفت و بین قفسه سینه‌شو بوسید
لب هاشو روی نیپل راست لیام گذاشت و به شدت
...مکید و سعی کرد با زبونش اونو تحریک کنه
از نیپل راستش جدا شد و با گرفتن اون بین انگشتش
سرشو به نیپل چپش نزدیک کرد و اونو مکید و بعد از
شنیدن صدای نالش حتی از پشت لباس کمی مکث
...کرد و گاز خشنی از اون گرفت

شدت بالا و پایین رفتن سینه لیام و نفس های
...تندش بی تحملیشو نشون میداد

پایین تر رفت چند تا لاو بایت روی شکمش گذاشت
...و زبونشو اطراف نافش چرخوند
نگاهی به دست هاش که به زنجیر دستبند چنگ میزد
...کرد و سری تکون داد
گیره های مخصوص به نیپلش وصل کرد و با دیدن
نیپلای کبود و به خون نشستش بین گیره و فشرده
...شدنشون لب هاشو تر کرد و روی اونها کشید

شلاق تقریبا نازک و چرمی رو برداشت و بالای سر
...لیام ایستاد
نگاهی به صورت خیس از اشکش کرد و با دیدن نوک
بینی و گونه های سرخش حس کرد دیکش توی
..شلوارش در حال ترکیدنه

برای زیبا تر کردن صحنه رو به روش شلاقو بالا برد
و با بیشترین قدرت اونو روی شکم لیام کوبید و از
...شنیدن جیغش نیشخندی زد

...دوباره اونو بالا برد و به همون جای قبلی کوبید
رد سرخ شلاق روی بدنش صحنه ای بود که غیر قابل
چشم برداشتن بود و هیچ جوهره نمیشد حتی لحظه ای
...بهش بی توجه باشی

پونزدهمین ضربه رو کوبید و از لرزش بدن قرمز و
...کبود لیام لذت برد

اینکه لیام نمیتونست از حس بینایی و شنواییش
استفاده کنه فضای به شدت گیج کننده ای پراش به
...وجود آورده بود
،نمیدونست کی شلاق از زمین فاصله میکیره
کی بالا میرسه و کی به سمت بدنش حرکت میکنه؛
...فقط ضربه محکمشو با تمام وجود حس میکرد

شلاق رو روی تخت انداخت و تیشرت مشکیشو که
از عرق خیس شده بود از سرش خارج کرد و روی
...زمین انداخت

روی بدن لیام خم شد و زبونشو روی رد شلاق ها
که تغییر رنگ داده بودن و بعضیاشون خونی بودن
...کشید
مزه گس آهنِ توی دهنش تاثیر مستقیمی روی
...شهوت توی خورش داشت

ایستاد و دوباره به سمت کمد رفت تا چیز های
...دیگه ای رو از اون خارج کنه

دیلدو ویره داره آبی رنگو از جاش برداشت و بعد از گرفتن لوب و کاندوم نیم نگاهی به لیام کرد که بی دفاع خوابیده بود و دیک هارد شدش بدون هیچ... پوششی با هر نفسش میلرزید

دوباره سرشو به سمت زین کمد برگردوند و رینگ رو برداشت و بدون مکث به سمت تخت مشکی... وسط اتاق رفت

زانو هاشو دو طرف بدن لیام گذاشت و تیشرتشو... از جلوی دهنش برداشت انگشتاشو به لب های لیام کوبید و از اینکه لیام به خاطر ندیدن و نشنیدن چیزی به شدت گیج و سردرگم بود لذت برد...

لب های نرم و زبون داغ و نرمش روی انگشتاش مثل بهشت بود اما زین بهشت دیگه ای میشناخت پس بعد از چند دقیقه چهار انگشتشو از بین لب هاش... خارج کرد و از روی تخت بلند شد

به سمت پایین تخت رفت و بین پاهای باز لیام... نشست

سوراخ صورتی و تمیز لیام و چین های کیوتش به... تنهایی میتونست جون رو از تن زین خارج کنه.. لبخندی زد و لب هاشو روی سوراخ لیام کشید لیام که انتظارشو نداشت هینی کشید و ناله ای... طولانی از بین لب های پف کردش بیرون اومد

کشیده شدن ته ریشش به سوراخ لیام برای اون
...پسر گیر افتاده بهترین حس دنیا بود
تلاش میکرد دست هاشو آزاد کنه و سر زینو به
سوراخ حساس شدش نزدیک تر کنه اما دست هاش
که بسته شده بود نمیگذاشت اون پسر به این هدفش
...برسه

ناله هاشو آزاد کرد و با حس کردن زین که
روی سوراخش کشیده میشد ناله هاش کم کم به جیغ
...تبدیل شدن

اما زین خیلی زود سرشو بلند کرد و از اون پسر
...فاصله گرفت

دست هاشو که تقریباً خشک شده بودن توی دهان
خودش برد و با مرطوب شدن دوبارش دوتا از اون ها
رو روی سوراخ لیام گذاشت و با نیشخند هر دو رو تا
...ته و به سرعت وارد کرد

مطمئن بود جیغ لیام به گوش همه اعضای خونه
رسیده ولی این مسئله ای نبود که برای زین مهم
...باشه، حتی کم ترین اهمیتی براش نداشت

مدتی انگشتاشو حرکت دادو به خشن ترین حالت
ممکن توی سوراخ ظریف لیام ضربه زد و وقتی حس
کرد اون پسر کمی عادت کرده انگشت هاشو از هم
فاصله داد و از صدای ناله های دردمند و نازکی که از
..گلوی لیام خارج میشد لذت برد

رها و منبسط شدن عضلات لیام رو حس کرد پس انگشت هاشو خارج کرد و باعث شد لیام از خالی شدن ناله ای بکنه اما طولی نکشید که دیلدویی با قطر دو برابر دو انگشت زین بدون اخطار و به سرعت وارد سوراخش شد و باعث شد اون پسر... جیغی از ته دلش بکشه

ضربه محکمی به ران های لیام زد و اون پسر فهمید که نباید سر و صدا کنه پس به زحمت جلوی جیغ هاشو گرفت و سعی کرد کمی فکرشو از پارگی حتمی سوراخش منحرف کنه و به بوسه های زین که... روی شکم و وی لاینش میشینه تمرکز کنه

با نوازش شدن پوست بین بالزاش و سوراخش و نیشگون محکم زین از اون نقطه پلک هاشو که پشت چشم بند مخفی بودن روی هم فشرد و خارج شدن... قطرات درشت اشک از اون ها رو حس کرد

دست های زین کمی اون دیلدو رو بیرون کشید و دوباره با سرعت وارد سوراخ حساس و ملتهب لیام کرد...

اه های بلند لیام گوش های زینو ارضا میکرد و... دیکشو تو هارو و متورم ترین حالتش نگه میداشت حالا که دیگه به وسیله ای نیاز نداشت و فاصله ای از اون پسر نمیگرفت هدفونشو از روی گوشش برداشت و حرکت سر اون پسر کوچولوی شیطان به... اطراف لبخند کوچیکی روی لب هاش نشوند

ویبره دیلدو رو روشن کرد و شاهد این بود که لیام
...برای خفه کردن صدایش لب هاشو میگزیه

،گفتم میخوام صدای ناله هاتو بشنوم...
واسه ددی ناله کن بیبی بوی

گازی از ران تپلش گرفت و ناله دردمند لیامو با
...تمام وجودش شنید

دیلدو روشن رو بیشتر وارد سوراخ لیام کرد و با
زدن رینگ روی دیک کبود و خیس از پریکامش دوباره
...به سمت شلاق رفت و اونو تو دستش گرفت

ضربه های باقی مونده یکی پس از دیگری زده
میشد و صدای ناله های لیام حالا به خاطر سه چیز
...بود

ویبره آزار دهنده ی توی سوراخش، این که با وجود
درد زیاد دیکش و نزدیک بودن نمیتونست بیاد و ضربه
...های سخت و خشنی که به شکمش میخورد

شلاقو روی زمین انداخت و شلوار گرمکن و باکسر
...خاکستریشو جایی نزدیک اون انداخت

لوبو روی دیکش پخش کرد و بعد از خارج کردن
دیلدو و انداختن اون روی زمین خودشو بدون مکث
وارد لیام کرد و از شنیدن صدای ناله ش که تفاوتی با
...ناله های قبلی داشت لذت برد

تمام بدن لیامو از حفظ بود پس مستقیم به سراغ پروستات پسر رفت چون دیگه تحمل نداشت و میدونست پسرشم درد زیادی رو تحمل کرده پس ضربه های محکمشو به سوراخ پسر وارد کرد و با ضربه هاش به پروستاتش جیغ های سرسام آورد اون... پسر رو بلند تر از قبل کرد

لیام دهن باز کرد تا چیزی بگه اما به سرعت به یادش اومد که ددیش از قبل بهش اخطار داده که... ساکت باشه

پس فقط ناله کرد و میدونست ددیش با وجود دیدن... دیک کیودش کاملاً متوجه حالش میشه

گرمای خوشایند زیر شکم زین بیشتر شد و او اونجایی که دیدن چشم های دردمند و اشکبار لیام یه چیز فوق بهشتی براش بود روی بدنش خم شد و بعد از جدا کردن گیره ها از نیپلاش و چلوندن اونها بین انگشت هاش دست هاشو بالا تر بود و چشم بند رو از روی چشم های اون پسر کنار زد و دقیقاً با دیدن چشم های خیس و پز از اشک پسرش با ناله ای مردونه به ارگاسم رسید و صدای جیغ لیام از داغی... داخل سوراخشو در آورد

با وجود ارضا شدنش هنوزم دیکشو توی سوراخ لیام میکوبید و دست هاشو روی دیک لیام که تازه، رینگ ازش جدا شده بود میکشید اما برخلاف ضربه های سریع و تندش حرکت دست

هاش با آرامش بود و این تضاد باعث دیوونگی لیام
...میشد

ناله های لیام شدت گرفت و زین که قلق پسرش
دستش بود لب هاشو به لاله گوشش چسبوند و بعد از
گاز گرفتن اون جملات تحریک آمیزی رو توی گوشش
...زمزمه کرد و اونو به ارضا شدن نزدیک کرد

زین پاهاشو باز کرد و وقتی لیام منتظر باز شدن
دست هاش بود زین بدون خارج کردن دیکش کنارش
دراز کشید و دست هاشو به دور بدن لیام که رگه
...هایی از خون روش مشخص بود پیچید
...و هر دو بعد از شبی خسته کننده خوابیدند

😊 کلمه 2924

😊😊 قدمو بدونین تو شب تولدم براتون اپ کردم
😊😊 چقدر من گلم

love♥

Niusha

➤ نوشته شده در 12 اسفند 98

عینک آفتابیشو از روی چشماش برداشت و به یقه
..لباسش متصل کرد

،خوبه که زودتر رسیدیم×

هری این اولین بارته که توی معاملاتمون حاضر
شدی پس خوب دقت کن و درست یاد بگیر

هری نامحسوس اب دهنشو قورت داد و سپس به
اطراف و ارتفاعات دورشون که میدونست حالا چند
نفر از افراد کاملاً مسلح روشن مستقر شدن نگاه
کرد...

مطمئنی امنه؟؟*

لویی پوزخندی زد و نگاه تمسخر آمیزی به هری
...انداخت

نه آخه ما تازه کاریم همینجوری الکی ریسک×
میکنیم

چند نفری که کنارشون بودن به خنده افتادن و
هری میتونست جوشش خشمو توی رگ هاش حس
کنه اما فقط برای به فرجام رسوندن ماموریتش
...سکوت کرد

لویی دستشو روی هندزفری روی گوشش گذاشت
...و بعد از چند ثانیه نگاهشو به ساعتش انداخت

...ته سیگارشو زیر پاش له کرد

از این ویرگیشون خوشم میاد که خوش قولن؛*
دقیقا راس ساعته و بچه ها دیدنشون که دارن میان

...اخمای هری از تعجب توی هم رفت

پس چرا ما اینقد زود اومدیم؟؟*

و بله، لویی دوباره یکی از اون نگاهای «هیچی
...نمیفهمی» رو بهش انداخت

بدون جواب دادن به هری به سمت مردهایی که در
حال پیاده شدن از اتومبیل تازه توقف کرده بودن
...رفت و مشغول صحبت کردن با اونا شد

هری دستشو به سمت گردنبندش برد و از درست
بودن حالتش مطمئن شد، به هر حال نایل باید
...تصویر درست ببینه

نایل،

هری نمیدونست چرا وقتی نایل بی دلیل بهش
گفته بود که اونو ببخشه؛ بعد از اینکه گفته بود همه
مامورای قبلی وقتی برای اولین معامله به همراه تیم
رفتن به طرز مرموزی گم شدن و ردیاب متصل به
...لباسشون هم خاموش شده

حوله رو دوباره روی موهای خیس لیام کشید و به
...بینیش که صورتی شده بود نگاه کرد

،چشمای لیام خمار بود
خرسند و خوشحال از نوازش دست ددیش روی
سرش در حال مکیدن پستونکش به محکم ترین
...حالت ممکن بود

زین زیر زانو و پشت گردنشو گرفت و اونو از
...حمام خارج کرد و روی تخت نشوند

به حموم برگشت و از کشوی زیر روشویی پمادی
خارج کرد و دوباره به سمت لیام که روی تخت
خوابیده بود و با دستاش تو هوا بازی میکرد و ذوق
...میکرد برگشت

حوله رو از دور بدنش کنار زد و لپ های لیام از
اینکه بدن لختش مقابل چشم های ددیشه سرخ شد و
...نفس هاش تند و سطحی شد

زین کمی تیوپ پماد رو فشرد و بعد از خارج شدن
ماده کرم مانند و سفید از اون اونو به شکم لیام که
جای شلاق های شب قبل روش نمایان بود مالید تا
اثری از زخم روی بدن نرم و حساس پسرش باقی
...نمونه

لیام از خنکی پماد روی بدنش هیزی کشید و با حرکت دست زین روی شکم و پهلوی هاش قلقلکش... او مد و خندید

زین نگاهی به لب های خندونش که پستونک بینشو با دندون نگه میداشت کرد و از شنیدن صدای خنده... های بهشتیش که تو اتاق پیچیده بود لذت برد

بعد از مطمئن شدن از آغشته شدن کل شکم لیام... دستاشو برداشت و به سمت مچ های لیام برد

درسته که دستبند استفاده شده استاندارد و مخصوص بود ولی لیام تا صبح تحملشون کرده بود و... یکم کبودی طبیعی بود

وقتی به مچ های اون پسر هم رسیدگی کرد از جا بلند شد و به سمت کمد لباس هاش رفت تا لباس مناسبی پیدا کنه و زودتر برای صبحانه سر میز حاضر بشن...

خیره به مونیتور رو به روش بود و اما فکر و... حواسش پیش اتفاقی بود که قرار بود بیفته

نمیدونست چطور راضی به اجرای این کار شده و هر اتفاقی که امکان داره بیفته رو تقصیر رئیسشون... میدونست

نایل...نایل

...دستی به صورتش کشید و سری تگون داد

بله

چی شده؟؟ خیلی تو خودتی

...اهی از درماندگی کشید

به خاطر کاری که میخوایم با هری بکنیم

اصلا عادلانه نیست

شان برای امید دادن بهش از جا بلند شد و کنارش ایستاد...

این هیچ چیز خطرناکی نداره حتی اگه اتفاقی هم بیفته تقصیر تو نیست

...نایل چشماشو بست و سرش روی میز گذاشت

امیدوارم اتفاقی نیفته براش

نمیفته اون فقط یه ردیاب کوچیکه و یکم ماده بیهوش کننده، درضمن قراره به بازوش بخوره نه قلبش پس ناراحت نباش و بدون فقط برای موفقیت...خودمونه و اگه هری هم بود همچین پیشنهادی میداد

فنجون سفید قهوه رو پایین گذاشت و به گوشیش
..نگاه کرد

منتظر تماسی از طرف لویی بود و زیر چشمی به
...زینا که سرش پایین بود و توی فکر بود نگاه میکرد

نیم نگاهی به لیام انداخت و با دیدنش که تیکه
نونای آغشته به نوتلایی که جلوش چیده شده رو دونه
دونه و با آرامش میخوره که مبادا زود تموم شه
...دوباره تمام حواسشو به سمت زینا برگردوند

ظاهرا مشغول حل کردن شکر تو چاییش بود ولی
حرکت بی وقفه دستاش نشون میداد شدیدا توی
...فکره

میخوای چیکار کنی؟؟_

...سرشو بلند کرد و نگاهی به زین انداخت

کاری که قبل از اومدن میکردم، نمیدارم بیماریم\$
.جلومو بگیره تا به آرزوم نرسم

زین پوفی کشید و نکن تست توی دستشو روی میز
...انداخت

خیلی احمق زینا، باید بری و درمان شی_

درمان؟؟هه خودت میدونی درمان نداره بعدشم\$
من نمیخوام روزای آخر عمرمو تو بیمارستانا و زیر

انواع سرم و آمپولا بگذروم و بشم موش
آزمایشگاهیشون

بعد از تموم شدن حرفش دستشو به طرف موهای
...مرطوب لیام برد و اوناروبه سمت بالا هدایت کرد

چند روزی اینجا میمونم و وقتی خوب دلتنگیام\$
رفع شد دوباره سفرمو شروع میکنم و میرم جاهایی
که نرفتم.

...زین چشماشو چرخوند و از جا بلند شد

به سمت آشپزخونه رفت و بعد از تشر زدن به
خدمه برای دیر حاضر کردن شیشه لیام و آماده
...نبودنش روی میز، به سمت لیام و زینا برگشت

...لیامو در آغوش گرفت و شیششو به دستش داد

نگاهی به زینا کرد و با چشماش بهش اشاره که
دنبالشون بره و تلاش جدیدی رو برای راضی کردن
زینا به درمان و مداوا آغاز کرد، این دفعه با لیامی که
...توی بغلش نشسته بود و شیشه میخورد

هیچی یادش نمیومد جز این که اون مردها با
سوییچی که از لویی گرفته بودن به سمت اونا اومدن
و سوییچ اونها هم توی دست لویی برق میزد، لویی
...گفت تموم شد و دیگه هیچی یادش نبود

قفسه سینه‌اش می‌سوخت و گیج بود ولی همچنان
...متوجه رانندگی سریع لویی بود

دستی که به سمت گردنش اومد رو حس کرد و
...سپس خارج شدن گردنبندش از گردنش

جریان هوایی که تو ماشین پیچید نشون میداد اون
...گردنبند حالا جایی وسط جاده افتاده

...صدای لویی رو میشنید

...خودت افتادی تو تله آقای ×

...و...بیهوش شد

نگهبانا درو باز کردن و ماشین لویی به سرعت
...وارد حیاط شد

از ماشین پیاده شد و چشماش زین زین افتاد که
...در حال خروج از ساختمون و اومدن به سمتش بود

سیگارشو با فندک نقره ای و سنگینش آتیش زد و
...دودشو بعد از چند ثانیه بیرون داد

با چشمای تاریکش نگاهی به داخل ماشین کرد و
بادیدن هری که بیهوش روی صندلی افتاده بود
...پوزخندی زد

...کارت خوب بود.

...لویی سری تکون داد و نیشخند عمیقی زد

اندرو هم با وسایل اولیه ش باهامون بود و×
همونجا تیری که بهش خورده بود رو خارج کرد و
حدس بزن چی؟؟

دستشو توی جیبش برد و پاکت پلاستیکی کوچیکی
...رو خارج کرد و توی دست زین گذاشت

کمی هم بیهوش کننده. کم کم داره ازشون×
خوشم میاد. برای رد گم کنی زدن نزدیک قلبش چند
سانت پایین تر

زین ابروهاشو بالا انداخت و به حالت تمسخر
...سری تکون داد

واقعا؟ یه ردیاب نزدیک قلب.هه_

اندرو میگفت ده دقیقه زمان لازمه که ردیاب جدا×
بشه و توی بدن بمونه. زودتر خارجش کردیم و از بین
بردیمش

...اونو توی دست لوئی برگردوند و سری تکون داد

.میدونی کجا ببریش_

...گفت و سپس از لوئی دور شد و وارد خونه شد

حرکت دست های نرم لیام روی موهاشو حس
...میکرد و با چشم های بسته ازش لذت میبرد

تنها لمسی که لیام اجازشو داشت و به طرز
عجیبی تمام صداهاى توى سر زین و دغدغه ها و
...مشغولیت فکرشو آروم میکرد

چشم هاشو باز کرد و ناگهانی توى چشم های لیام
نگاه کرد که این باعث ترسیدن لیام و حبس شدن
...نفسش توى سینهش شد

زین از این موضوع راضی بود،
از این که میدید لیام تا این حد ازش میترسه لذت
...میبرد

چیه ببی_

لیام لباسو جمع کرد و سعی کرد دو دسته کوچیک
...از موهای زینو به هم گره بزنه

اون...اون آقاعه کی بود که با لو اومده بود+
اینجا؟؟ چرا لو اونو برد اونجا؟؟

زین نشست و باعث شد دست های لیام روی هوا
...بمونه و اشک توى چشماش جمع بشه

بین چی میگم بهت لیام هیچ وقت سمت اون_ آقاعه نمیری و نمیداری ببینت. حتی اگه اتفاقی افتاد و اون از اونجا اومد بیرون تو میری تو اتاقت و درو قفل میکنی بعدشم میشینی واسه ددی نقاشس میکشی تا بیاد. فهمیدی؟

زین تهدیدوار پرسید و از جیب جلوی لباس سرهمی قرمز مخمل لیام پستونک قرمزشو خارج کرد و توی دهنش گذاشت...

لیام سری تگون داد و همینطور که مک های محکمشو به پستونکش که از نظر خودش مزه آلبالو... میداد میزد به نوک انگشتای پاش زل زد

چند دقیقه بود که نایل ناباور به گوشه ای زل زده بود... بود و شان با استرس مشغول نگاه کردن بهش بود

نفس هاش هر لحظه تندتر و عصبی تر میشد تا... اینکه از جا پرید

به سمت در اتاق پا تند کرد و به سرعت از اون خارج شد و راهشو به سمت اتاق رئیس پیش گرفت...

بدون اجازه ورود در رو باز کرد و مقابل اون مرد ایستاد...

مرد دهن باز کرد تا چیزی بگه و تشری بزنه اما
..نایل دستشو جلوش گرفت

...نیومدم که توجیه بشنوم. فقط اومدم که بگم ۱۷

اسلحه و نشانشو روی میز گذاشت و دوباره به
...چشم های مرد زل زد

من استعفا میدم. نمیتونم جایی باشم که واسه... ۱۷
جون آدما ارزش قائل نیستن در حالی که کارشون
.مراقبت از مردمه

بدون انتظار برای جواب به سمت در رفت ولی
..هنوز کامل خارج نشده که برگشت

میدونی استایلز چی شد؟ مرده. البته معلومه که ۱۷
میدونی خودت دستور این کارو دادی

پوزخندی زد و بدون توجه به اون مرد که دهنشو
برای حرف زدن باز کرده بود از اتاق خارج شد و به
...سمت دفتر خودش رفت تا وسایلشو جمع کنه

☺ کلمه 1673

☺ قرار بود زودتر بذارمش ولی نشد دیگه
☺ امیدوارم لذت برده باشین

love♥

Niusha

نوشته شده در 17 اسفند 98

((10))

سرشو بالا برد و به قطرات آبی که روی موهاش
میريختن و در نهايت با گذر از گردن و سينش روی
...زمين ميريختن نگاه کرد

دوشو بست از کابين شيشه ای بيرون اومد و به
...سمت حولش راهی شد

جلوی آينه توقف کرد و موهای خيسشو که جلوی
...چشمشو گرفته بودن از پيشونيش بالا زد

همونطور که حوله سفيدشو دور کمرش ميست
نگاهشو روی تتوهای بالاتنش چرخوند و به ذهنش
سپرد که در اولين فرصت برای ترميم چند تاشون
...اقدام کنه

بعد از تموم شدن دوش صبحگاهيش مثل هر روز و
از حموم خارج شد و چشمش به ملحفه های پف کرده
...تخت که ليام يجايی بينشون مخفی بود افتاد

بدون پوشيدن لباس در حالی که با حوله کوچيکی
که تازه به دست گرفته بود نم موهاشو ميگرفت به
سمت تخت رفت و خیلی آروم ملحفه سفيد رنگو از
...روی بدن ليام پايين کشيد

انتظار داشت با لیام خوابیده مواجه بشه ولی اولین چیزی که دید چشمای تا آخرین حد باز شده لیام بود که نشون میداد اون پسر خیلی وقته از خواب...بیدار شده

کش و قوسی به بدنش داد و مک های سریع و ...محکمی به پستونک تو دهنش زد

زین دستشو به سمت موهای پسرک برد و بعد از بالا زدن اون ها پستونک لیامو از دهنش خارج کرد و چونه ی لیامو که لبخند روی لبای براق و صورتیش در ...حال شکل گرفتن بود لمس کرد

~ صب بخیر ددی+

زین پلکی زد و بعد از بوسیدن روی چونه ی لیام بدون گفتن کلامی از جا بلند شد و به سمت کمد رفت ...تا لباسی بپوشه

لیام پتوی ضخیم پف پفی و سفید رنگو که از اتاق خودش به همراهش آورده بود دور خودش پیچید و به حرکت عضلات ظریف اما محکم پشت و کتف ددیش ...زل زد و تکون خوردن چیزی توی دلشو حس میکرد

جوری که انگار یه چیز ترش خورده و بعد از ...خوردنش یه چیزی ته دلش در حال ذوب شده

زل زدن به ددی کار خوبی نیست_

چشمای لیام درشت شدن و نفسش تو سینش
...حبس شد ، اون مرد همیشه دستشو میخوند

زین پوزخندی به صدای نفس های لیام که از تعجب
قطع شده بود زد و بعد از مدتی گشتن، باکسر مشکی
رو همراه با تیشرت طوسی و شلوار گرمکن مشکی
...آدیداس از کمدش خارج کرد و روی تخت انداخت

نیم نگاهی به لیام -که دست هاشو جلوی صورتش
گرفته بود و به خیال خودش ددیش متوجه نمیشه که
از لا به لای اون ها در حال نگاه کردنه— انداخت و
سپس بی توجه به حضورش حوله رو از کمرش باز
کرد و افتادن حوله روی زمین با تکون ناگهانی لیام
...همزمان بود

پوزخندی زد و با آرامش تمام شروع به پوشیدن
...لباساش کرد

چراغ قوه رو روشن کرد و سعی کرد با سینی
غذایی که توی دستش بود راهشو از بین اون راهرو پر
پیچ و خم و تاریک پیدا کنه و سریعا خودشو به هری
...برسونه

هنوز اطلاعی نداشت که اون پسر به هوش اومد یا
...نه و بیشتر عجلش هم به همین خاطر بود

در فلزی و سنگین رو پشت سرش بست و حالا رو
، به روی چشماش فقط و فقط سبزه و درخت میدید

باغچه ی کوچولو و مخفی پشت ساختمون که
ورودیش از زیر عمارت زین بود و غیر از اون در دیگه
...ای نداشت

درختان مختلفی که همه با باد ملایم تگون
میخوردن و گل هایی که محیط رو عطراگین کرده
...بودن

صدای شرشری به گوش میرسید که منشا اون
آبشار مصنوعی داخل اون محیط سرسبز بود و به
...اون فضای دل انگیز فرح و نشاط میبخشید

نگاه از اون فضای زیبا گرفت و بعد از کمی گشتن
..توی جیبش -با یه دست— کلید در ورودی رو پیدا کرد

سینی صبحانه رو روی میز گذاشت و فحش زیر
لبی به زین برای اینکه بهش اجازه اقامت تو اون
...ویلا ی مدرن و مجهز رو نداده بود داد

سری تگون داد و به سمت اتاق خوابی که روز قبل
...هری بی هوش رو توش خوابونده بود رفت

قفل در رو باز کرد و با جسم هری که روی تخت
...بود و نفس های عمیق میکشید رو به رو شد

زیر لب «خوبه» ای گفت و با خیال راحت دوباره
به پایین رفت و منتظر به هوش اومدن اون پسر

شد...

— درست هیجده ساعت بود که بدون ذره ای حرکت فقط به کل اطلاعات و سرخ ها و چیز هایی که هری فرستاده بود زل زده بود و شدیداً مشغول مطالعه و تجزیه و تحلیل اونها بود تا بتونه حداقل جسد هری رو ... که الان تو دست اونا به دست بیاره

ایمانش به نیروی پلیس رو از دست داده بود و میخواست خودش به صورت غیر قانونی کسی که ... همیشه برایش مثل برادرش بود رو پیدا کنه

اطرافش پر از کاغذ و پوشه و عکس بود و اون با ... دقت خاصی تمام اون ها از زیر نظر میگذروند

جاهایی که هری با اونا رفته بود و آدرس هایی که ... فرستاده بود

درپوش خودکار مشکی بین لباس بود و با جدیت و دقت مشغول نوشتن اطلاعات مفید و نت برداری از ... اونا بود که صدای زنگ رشته افکارشو پاره کرد

از جاش بلند شد و به سمت آیفون رفت و با دیدن ... چهره مادرش پشت در چشماشو چرخوند

همینجور که روی پاهای زین نشسته بود با چشم
های گشاد شده برای بار هزارم گفت و به گردن زین
...چنگ زد

چیه نوتلا؟؟؟_

خودشو لوس کرد و ذوق زده از نیک نیمی که
ددیش بهش داده بود سرشو توی گودی گردن زین
...فرو برد

لیام میترسهه+

پوفی کشید و بعد از باز کردن فیلم ریموت رو کنار
خودش روی کاناپه گذاشت و عینک رو از روی چشم
های لیام برداشت تا تصاویر ترسناک سه بعدی اذیتش
...نکنه

دستای لیام دور عروسک نرم و سفیدش محکم تر
شد و وقتی دید که ددیش دوباره شروع به دیدن فیلم
...کرده آه کشید

سرشو روی سینه زین گذاشت از پایین به چونه و
...خط فک تیز زین زل زد

دستشو روی تتوی گردن زین گذاشت و با تعجب به
...اون طرح زل زد

کاملاً یادش بود که وقتی ددیش در حال گرفتن این
تتو بود اون روی صندلی نشسته بود و مشغول مک
زدن به سر پستونکی شیشه‌ی پر از آب پرتقالش
بود...

از قرار گرفتن دستش روی رگ زین لبخند کوچیکی
...زد و با خوشحالی تپش‌های اون رو حس کرد

انگشتشو بالاتر برد و به تتوی یاسر پشت گوش
...زین رسید

از فکری که به ذهنش رسید لبخند ذوق زده‌ای زد
...و پاهاشو با خوشحالی تکون داد

زین سری تکون داد و بی حواس بله گفت اما این
برای لیام کافی نبود، پس دستشو دو طرف صورت
زین گذاشت و با چشم‌های گرد شده و براقش تو
...چشم‌های زین زل زد

میش...میشه لیام اسم ددی رو داشته باشه؟؟+

زین که متوجه حرکت دست‌های زین روی گردنش
بود و میدونست منشأ این ایده از کجاست نیشخندی
...زد و سعی کرد پسرشو دست بندازه

عه؟؟ اون وقت دوس داری تتوت کجا باشه؟؟_

لیام لبخند عمیقی زد و با هول و عجله زیپ لباس سرهمی سفید رنگشو باز کرد و دستشو سمت چپ... قفسه سینه خودش گذاشت

^~^!! اینجا!!+

زین پوزخندی به عجله و شوق لیام زد و کمی خم شد تا بتونه قفسه سینهشو ببوسه و با شنیدن هومی که از بین لبای لیام خارج شد پایین تر رفت و لیس کوچیکی به نیپلش زد و مک آرومی هم به اون زد تا... پسرشو آشفته تر از قبل بکنه

نمیشه ببی بوی، دردت میاد_

لب های برجستش برگشتن و قطرات اشک تو چشم های لیام حلقه زدند و برای مرطوب کردن... صورتش فقط به یک تلنگر نیاز بود

لیام دردش نمیاد، اون خیلی قویه ددی. تازشم+
امم تازشم لیام خیلی دوستش داره پس درد نداره

زین بدون کنترل قهقهه ای زد و کمی اونو تو بغلش... فشرد

ولی ددی دوس داره لیام همینجوری باشه پس_
دیگه هیچی در این مورد نشنوم

اخم کوچیکی روی پیشونی لیام نشست که اونو... صد برابر کیوت تر و خوردنی تر از قبل میکرد

لیام دوس دارهه+

ددی نمذاره_

زین نیشخندی زد و مشخصا از حرص خوردن و لچ
...کردن لیام لذت میبرد

لیام بینیشو بی دلیل بالا کشی و بعد از چند ثانیه
...صدای گریه هاش توی کل خونه پیچیده بود

...صورتش سرخ و خیس بود و لب هاش میلرزید

نچ نچ نچ داری گریه میکنی، میخواستم بهت توت_
فرنگی بدم ولی حالا که اینقدر پسر بدی هستی هیچی
بهت نمیدم

صدای گریه لیام در لحظه متوقف شد و زین از این
که اینقدر زود اون پسر و تحت تاثیر قرار داد پوزخند
...پنهانی زد

ظاهرا خوب بلد بود از اسباب بازیش استفاده کنه
و اون پسر هم همراهی میکرد، خواسته یا
...ناخواسته

لیام پسر خوبیه+

...زین با ابروهای بالا رفته نگاهی بهش کرد

نه لیام پسر بدیه و به حرفای ددیش گوش نمیکنه،_
اون دوس داره تنبیه شه

بذارین یه رازی رو بهتون بگم؛ لیام عاشق تنبیه...
ولی خب...نه به اندازه توت فرنگی

پس آهسته از جاش تگون خورد و پاشو دوطرف
زین روی مبل گذاشت و زین هم با اخم کوچیکی
دستاشو دو طرف کمر اون پسر کوچولوی نرم
گذاشت...

ددی لیام پسر خوبیه+

لبخندی به صورت زین زد که بدون جواب متقابل
موند...

بهش توت فرنگی بده باشه؟؟+

زین همچنان بی حس بهش خیره بود اما از درون
تمام عصب های بدنش بهش التماس میکردن که اون
پسر کوچولویی رو که دقیقا روی دیکش نشسته و با
چشمای شکلاتی و شیرینش نگاهش میکنه، با صدای
ملایم و لطیفش ازش خواهش میکنه، لب های
صورتیشو غنچه میکنه و دستای نرمشو روی گردنش
گذاشته به فاک بده...

ددی باشه؟؟+

لب هاشو از هم فاصله داد که جواب لیامو بده اما
...صدای باز شدن در مانع از حرف زدنش شد

آخرین دونه ی پاپ کرن توی کاسه رو داخل دهنش گذاشت و پاهاشو که روی میز بود تگون داد و ...برشداشت

سرشو روی از پشت روی دسته کانپه گذاشت و روش دراز کشید اما طولی نکشید که با شنیدن صدای پا از جا بلند شد و به هری که از اتاق خارج میشد نگاه کرد...

بالاخره بیدار شدی؟*

هری بدون جواب نگاهی به اطراف کرد و سعی کرد از تلو تلو خوردنش جلوگیری کنه

من کجام؟*

لویی پوزخندی زد و جوابی که زین بهش گفته بود ..رو تحویل هری داد

لحظه آخر وقتی داشتیم سوار ماشین میشدیم* اون عوضیا بهت تیر اندازی کردن و تو هم بی هوش شدی، انگاری پلیس هم ردشونو زده بود و مارو از طریق اونا پیدا کرده بود واسه همین ما فرار کردیم. و هممون فراری هستیم الان

هری متعجب شد و دستی به سینهش کشید تا گرنبندشو طبق عادت صاف کنه اما با حای خالیش ...مواجه شد

گردنبندم کجاس؟؟*

...لویی موزیانه شانه هاشو بالا انداخت

اوه اون؟؟ نمیدونم حتما وقتی افتاده بودی روی×
زمین از گردنت در اومد و افتاده

...هری سردرگم به دورش نگاه کرد

اینجا کجاست؟؟*

از لحاظ فنی نمیتونم بگم اما، خارج از شهریم.×
همین برات کافیه

اشاره ای به سینی صبحانه که با محافظ پوشیده
...شده بود کرد و ادامه داد

اونم بخور که یکم شبیه آدم بشی اگرم نمیخوری×
که بیا اینو بخور

...از جاش بلند شد و به سمت در خروجی رفت

حالا که هری به هوش اومده بود میتونست بره و به
...بقیه کاراش برسه

اها راستی سعی کن فکر رفتن و فرار به سرت×
نزنه چون فکر بیهودس و هیچ جوره نمیتونی راهی
پیدا کنی

پوزخندی به چهره درمونده ی هری زد و از در
...خارج شد

هری به دنبال گوشیش گشت و بعد از اینکه از گشتن تمام جیباش ناامید شد نگاه سرتاسری به ...اطرافش انداخت اما هیچ تلفنی پیدا نکرد

...انگاری واقعا اونجا گیر افتاده بود

هدفون قرمز رنگشو روی گوشش گذاشت و ...دوباره روی تخت دراز کشید

بی هدف به سقف زل زد و به فکرای همیشگیش ...فرورفت

بارها و بارها به این فکر کرده بود که چی میشه اگه همین الان پنجره رو باز کنه و بپره پایین؟؟

چی میشه اگه همین الان پیداش کنه و چاقو رو برداره و فرو کنه تو قلب مسبب تمام مشکلاتش؟؟

چی میشه اگه وقتی اون مرد شروع به حرف زدن میکنه با مشتای ضعیفش بیفته به جونش؟؟؟

اصن چی شد که به طرف اون مرد جذب شد؟؟

مردی که زندگیشو به آتیش کشید و با پنهان کردن ...بیماریش سرانجام اونو هم به دام کشوند

یادش میومد که با چه ذوقی به خونه اون رفته بود ...تا خبر بارداریشو بده اما با خونه ی خالی مواجه شد

وقتی در به در دنبال پدر بچش میگشت اما حالش بد شد و وقتی تو بیمارستان به هوش اومد نتایج آزمایش هاشو که میگفت اچ ای ویش مثبت بهش داد...

اشکاش کل صورتشو خیس کردن و صدای گریه هاش کم کم در حال بالا رفتن بود که به خودش اومد ...و خودشو کنترل کرد

قلت زد و به پهلو خوابید، نگاه خیرشو به آسمون ...شب که از پنجره خودنمایی میکرد زل زد

نفس عمیق کشید و با بغل کردن بالش و کم کردن صدای موزیکش سعی کرد خودشو به دست خواب ...بسپاره

😊 کلمه 2121

😊 اینم از پارت جدید
□ امیدوارم دوستش داشته باشین

□love♥

□Niusha□

⇒ نوشته شده در 26 اسفند 98

((11))

تیکه کوچکی از کیک پرتقالی رو توی دهانش
...گذاشت و ماگ قرمز رنگشو از روی کانتربرداشت
تلفن همراهشو بین شونه و گوشش نگه داشته بود و
با دمپایی های روفرشی مشکیش به سمت اتاق
خوابش میرفت تا بعد از مدت زیادی کمی استراحت
...کنه

واقعا دیگه ذهنم به هیچ جا نمیرسه—

سری برای تایید حرف های شخص پشت تلفن
...تکون داد و پلک زد

آره حتی اونا رو هم چک کردم ولی هیچی—
فک کنم خودمم باید برم و وارد گروهشون بشم تا
هری رو پیدا کنم

...آه کشید و ادامه داد

سرم داره منفجر میشه—
آره،
آره باید برم استراحت کنم.

...لبخند کوتاهی زد و با لحن قدردان زمزمه کرد

ممنونم که توی این چند روز کمکم کردی مرد،—
میدونم که خیلی واسه بد میشه اگه بفهمن

فعلا.

گوشی رو از گوشش دور کرد و روی میز گذاشت
...و به سمت اتاقش رفت

آب دهنشو قورت داد و به صورت بی حس زین
...خیره شد

چیزی شده؟؟×

زین که طلایی های تاریکشو طوری روی اون قفل
کرده بود که انگار میتونست لایه های عمق وجودشو
کاوش کنه پلک زد و دود غلیظ سیگار خوش بو و
...دست پیچشو با تنبلی از دهانش خارج کرد

چه خبر از این پسره؟؟_

،اوه اون×

خب، واسه خودش میچرخه و دنبال راه فرار میگرده
.و هر روز کلافه تر از روز قبلشه
و هر بار که منو میبینه تقاضای تلفن داره

خندید و سرشو برای تمسخر هری به چپ و راست
..تکون داد

زین سیگارشو تو جاسیگاری نقره ای رنگ و
...سنگین روی میز گذاشت

خب پس چرا بهش گوشی ندیم تا دوستاش_
نگراناش نشن؟؟

پوزخند عمیق و ترسناکی زد و به سمت گاو
...صندوق خم شد

تلفن کوچک و مشکی رنگی رو جلوی لویی
گذاشت و دوباره به صندلی چرم مشکی و بزرگش
...تکیه کرد و نباید سیگار گوشه ی لبشو نادیده گرفت

اینو بده بهش و بگو بدون اجازه دادی و فقط_
میتونه سی ثانیه صحبت کنه باهاش وگرنه ردشو
میزنن

ابروهای لویی بالا پرید و با تعجب به زین که
...اطرافشوها له ای دود پوشونده بود خیره شد

خب مشخصه که تو زمان معین شده قطع نمیکنه×
تا پیدامون کنن

زین چند لحظه نگاهش کرد و چهرش تو هم
...رفت

درست میگی چرا به فکر خودم نرسیدی؟؟_

با همون قیافه ی در مونده و درحال فکر کردن به
لویی نگاه کرد و ناگهان بی حالت ترین صورتشو بهش
...نشون داد

شاید چون همیشه این تلفن رو ردیابی کرد و اگرم_
بتونه از تمام سد های سر راهش رد شه به سیگنالی
میرسه که از هزاران کیلومتر اونور تر فرستاده میشه
و اتفاقا میخوام بیشتر صحبت کنه تا چیزهای بیشتری
بفهمم،

فقط اینو بهش بده و خودتم بیا بیرون تا نفهمه از
ماموریتش اطلاع داریم و راحت با دوستای پلیسش
صحبت کنه.

بعدش برو خونت و چند روزی رو جلوی چشمم نباش

در انتهای صحبتش دود سیگارشو به سمت لویی
...فوت کرد و با حرکت ابروهایش به در اشاره کرد

ولی...ولی اگه من نباشم کسی به اون غذا×
نمیرسونه

...زین چشماشو تو حدقه چرخوند

به نظرت برام مهمه؟؟_

لویی زیر لب «نه» و به آهستگی به سمت در رفت
...تا از اون خارج شه

این چندمین بار بود که جعبه ابزار رو برمیداشت و
در های مختلف رو مورد حمله ی تمام ابزارآلات
داخلش قرار میداد تا بتونه از اون در خارج شه و
...خودشو به جایی غیر از اونجا برسونه

خوشحال بود که اونا نفهمیدن پلیسه و نکشتنش و همزمان ناامید بود از نیروی پلیس برای پیدا کردنش چون، خب صادقانه اگه ذره ای براشون اهمیت داشت هیچ وقت از اون راه برای وارد کردن ردیاب به بدنش ...استفاده نمیکردن

تو این چند روز خیلی به تماس آخرش با نایل فکر کرده بود و فهمیده بود که علت اون ابراز تاسف چی بوده...

نایل میدونست چه بلایی قراره سرش بیارن و کاری ...نکرده بود

سعی کرد با تگون داد سرش این افکار مزخرف رو ...از خودش دور کنه و دوباره به جون در افتاد

عرق از سر و روش میچکید و در ناامید ترین حالتش بود که با شنیدن صدای پایی که مشخصا متعلق به لویی بود _ چون توی این چند روز فقط لویی رو دیده بود _ جعبه ابزار رو برداشت و به سمت ...آشپزخانه دوید

حرکت قلموی نرم و نازک روی پلکش باعث لبخند ...کوچیک و هلالی شدن چشماش شد

زینا لبخند گرفته ای به چهره ی کیوتش زد و بی ...حس و حال به گریم کردنش ادامه داد

قلمو رو توی رنگ مشکی فرو برد و با پر رنگ تر کشیدن گردی دور چشماش اونو بیشتر به شبیه به یک ...پاپی کیوت کرد

بوسه ی کوتاهی روی موهای لیام گذاشت و اونو به سمت آینه چرخوند تا بتونه چهره ی خودشو با گریم ...سگ های خالدار ببینه

چشمای لیام به گشاد ترین حد خودش در اومد و بعد از چند ثانیه لبخند بزرگی روی لب هاش پدیدار شد ...که ناشی از رضایتش بود

میخوای بری پیش زین؟؟\$

چشمای شکلاتی و معصومشو به زینا دوخت و با ...تردید سرشو به چپ و راست تگون داد

چرا کیوتی؟؟\$

پستونکشو از روی میز آرایش زینا برداشت و ...مشغول بازی کردن با اون شد

!ددی لیامو دعوا میکنه؟+

لحن لوس و کیوتش لبخند رو به لب های زینا آورد...

فقط اون پسر کوچولو بود که تونست بعد از همه ی گریه های شبانش تونست بخندونتش و حواسشو از ...مشکلات و افکار خطرناکش پرت کنه

چرا دعوا کنه؟؟\$
مثلا ممکنه بگه پوست صورتت خراب میشه؟؟

با لب های آویزون به زینا نگاه کرد و سرشو بعد از چند بار بالا و پایین کردن به نشونه تایید روی شونش ...خم کرد

نگران نباش کیوتی، من بهش میگم اینا مخصوصه\$
صورتته.

نگاه دیگه ای توی آینه به خودش کرد و دوباره ...سمت زینا چرخید

لیام بره؟؟+

با دستاش موهای لیامو مرتب کرد و چونشو ...نوازش کرد

آره عزیزم برو\$

خودکارشو روی میز چرخوند و بهش خیره شد که ...چه طور حرکت میکنه

کلافه دستاشو روی اون گذاشت تا متوقفش کنه و سپس بعد از بیرون دادن نفسش که همراه با عذاب ...وجدان بود

صدای زنگ تلفن باعث شد دستاشو از روی سرش برداره و به اون خیره بشه و پس از چند ثانیه اونو

...برداره

عالی شد؛

...دوباره اون مرد میخواست ببینتش

...از جاش بلند شد و به سمت اتاق رئیس شد

سلام ☐

مرد سری تگون داد و به صندلیِ رو به روی میزش
...اشاره کرد

با هوران حرف زدی؟ =

نه بعد از اینکه جلوی خودتون باهاش صحبت ☐
کردم و گفتم به چیز مهمی نرسیده

...مرد دستشو بین موهای سفیدش کشید

،خوبه =

یادت باشه که به هرچی رسید بهمون بگی تا اقدامات
لازمو انجام بدیم و هیچ اطلاعاتی هم بهش ندی

با عذاب وجدان موافقت کرد و بعد از کمی صحبت
از دفتر خارج شد و به سمت دفتر سابق مشترک
...خودش و نایل رفت

در حرکتی ناگهانی گوشیشو برداشت و تکست
...کوتاهی به نایل فرستاد
«باید ببینمت، ضروریه»

این چیه؟؟*

ابروهاشو بالا انداخت و جوری که انگار چیز پیش پا
...افتادس جواب داد

کلنگه×

جناب باهوش میگم این کلنگتو چی شده که*
میخوای بدیش به من؟؟؟
مگه تو نبودی که میگفتی نباید با کسی در ارتباط
باشیم؟؟

...لویی شانه بالا انداخت و سرشو تگون داد

،فک کن دلم برات سوخته×
فقط زود قطع میکنی چون ما تحت تعقیبیم امیدوارم
اینو بفهمی

انگشت اشارشو رو به هری تگون داد و بعد از
...گفتن این حرف به سمت در خروجی رفت

...آها راستیی×

بدنشو از بین در داخل آورد و نگاه دیگه ای به هری
کرد...

حرفات که تموم شد گوششو خاموشش کن و×
سیم کارتشم بسوزون

با لحن امرانه ای گفت و از در خارج شد و دوباره
...درو پشت سرش قفل کرد

روی پای زین نشسته و از پشت به سینش تکیه
...داده بود

دست هاشو روی دست های زین که دور شکمش
حلقه شده بود گذاشته و انگشت اشاره ی زینو بین
انگشت هاش نکه داشت تا گوشه ای از حواسشو
پیش خودش نکه داره و با تعجب به صحبت های لویی
...گوش میکرد

بهش گفتم بعد از اتمام مکالمش گوشو از×
دسترس خارج کنه

...زین زیر لب «خوبه» رو زمزمه کرد

دستشو آروم و نوازش وار روی ران لخت لیام می
کشید و دون دون شدن پوست حساس لیامو زیر
...دستش حس می کرد

بوسه ی کوتاهی به موهای لیام که دقیقا جلوی
چشماش بود زد و از کشیده شدن اون ابریشمای نرم
...روی گردنش لذت برد

کارتو خوب انجام دادی لویی حالا برو خونت و_
چند روز دیگه بیا تا بهش سر بزنی

گفت در حالی که حواسش فقط به وول خوردن
...لیام زیر دستش بود

رفتن لویی به سمت جالباسی برای برداشتن کتشو
دید اما خط نگاهش با تگون خوردن و برگشتن لیام به
...سمتش شکست

...چونه ی لیامو نوازش کرد

چیه بیبی؟؟_

لیام آب دهانشو قورت داد و تگون خورد سبیک
...گلوش از نظر زین کیوت بود

لیام خوشگل شده؟؟_

نوک انگشت اشارشو روی پیشونی سفید شده ی
لیام کشید و سپس با مالیدن اون به انگشت شستش
...کمی اون رو جلوی چشماش واریسی کرد

زینا مجبورت کرد آره؟؟_

چشم های لیام تا آخر گشاد شد و مردمک هاشو به
...هرجایی گره میزد جز چشم های آتیشی زین

آره ولی لیامم دوسش داشت+

خیلی آروم زمزمه کرد و سرشو روی شونه زین تو
...گودی گردنش گذاشت
زین دستشو بین موهای لیام کشید و نوک بینی مشکی
...شدشو مهمون ضربه ی کوچیکی کرد

خوب شده بیبی ولی زود برو و بشورش_

بازوی لیامو نوازش کرد و اونو تو بغلش
...چلوننش

چشم هاش به لویی افتاد که با چهره ای کاملاً پوکر
بهشون زل زده بود.

چند ثانیه خیره نگاهش کرد و با قفل شدن چشم
های لویی تو چشم هاش ابروهاشو بالا انداخت و به در
...اشاره کرد

دارم میرم ×

باشه برو_

خدافظ لووو+

با لبای برجسته دستشو تگون داد و با لویی بای بای
کرد...

دستاشو زیر زانو و پشت کمر لیام گذاشت و از جا
...بلند شد

،اینجوری نمیشه_
بریم صورتتو بشورم بعد واسه ددی صحبت کن

لیام با لبخند پلک زد و دستاشو دور گردن زین حلقه کرد...
سرشو روی شونه ی زین گذاشت و شروع به صحبت کرد...
کردن توی گوش زین کرد

دستاشو توی جیب هاش مشتش کرد و مشغول قدم زدن تا خونه ی خودش شد

فکرش درگیر چیز های زیادی بود و از حجم چرخش افکار درهم و برهم توی سرش فاصله ای تا...
بی هوش شدن نداشت

نمیدونست این چند روزه قراره چی به سر هری بیاد...
حس میکرد زین نقشه ی خاصی برای هری داره و این...
بی خبری عذابش میداد

بخشی از فکرش درگیر الکس بود
نمیدونست خانواده ی اون پسر چه کار می کنن و این...
روز ها رو چه طور می گذرونن

با دیدن در خونش ذوق نا آشنایی وجودشو درگیر کرد...

چند روزی بود که به خونه ی خودش نرفته بود و...
دلش برای آرامش اون جا و تنها بودن تنگ شده بود

لبخندی زد و جیب شلوارشو برای پیدا کردن
کلیدش لمس کرد اما صدای تقریبا آشنایی که از
پشتش به گوش رسید اجازه و توان انجام کار رو
...ازش سلب کرد

...تو همونی هستی که اون روز دیدمت ☞

😊 کلمه 1806

□ امیدوارم لذت برده باشین
اگه دوس دارین تو چنل جوین شین اونجا در ارتباط
باشیم 😊

😊 □ تولد مایند اف ماین رو تبریک میگم بهتون
😊 به حادثه ی تلخ سال قبلش فکر نکنین لطفا

□love♥

□Niusha□

☞ نوشته شده در 6 فروردین 99

😊 بیاین بهم افتخار کنین

دیدي پارت قبل چه پیش بینی تقریبا نزدیکی کردم
😊

~ لیام خوشگلمون

😊 و اینم پارت قبل

😊 هاهاهاها

تحمل نداشتم تا اپ بعدی صبر کنم و این چپتر مٹ
بقیه چپترایی که مسائل غیر از استوری بودن پاک
😊😊 همیشه

love♥

Niusha

✍️ نوشته شده در 11 فروردین 99

😊 ساعت 5 و 33 دقیقه در حالت خر ذوقی

((12))

چهار زانو روی تخت نشسته بود و به شدت
...مشغول فکر کردن بود
...نمی دونست چه کاری درسته و چه کاری غلط
نیمی از وجودش برای زنگ زدن و مطلع کردن نایل و
نیروهای پلیس التماس می کرد و نیمی دیگش
میدونست که اون ها همون هایی بودن که میخواستن
قبل از لو رفتنش به عنوان پلیس و کشته شدنش به
...وسیله ی اعضای باند خودشون حذفش کنن
تا قبل از این که گوشی رو داشته باشه حاضر بود
هرکاری کنه تا به وسیله برای زنگ زدن پیدا کنه ولی
...الان

دل به دریا زد با زمزمه کردن «اول با نایل تماس
...می گیرم» گوشی رو برداشت
بعد از نگاه کردن به ساعت که نه و نیم شب رو نشون
می داد شماره ی نایل رو وارد کرد و گوشی رو کنار
گوشش گذاشت اما با شنیدن صدایی که می گفت
گوشیش خاموشه نفس عصبانیشو بیرون داد و بعد از
انداختن گوشی روی میز کنار تخت، دراز کشید و
...آرنجش رو روی چشم هاش گذاشت

حس عمیق بیچاره بودن داشت و چاره ای پیش
...روش نمی دید

در حال فکر کردن به مشکلات بود که کم کم وارد
...دنیای خواب شد

بوسه ی کوچیکی روی موهای نرم لیام که به
گردنش کشیده می شد گذاشت و پشتشو نوازش
کرد...

پسرکوچولوش بعد از تمام گریه ها و لج بازیاش که
به خاطر تموم شدن کارتون بود مثل یه فرشته
خواایده بود و دقیقا شبیه به یک پاپی خودشو توی بغل
...ددیش جمع کرده بود

دستاش محکم دور گردن زین حلقه شده بودن و
مک های هرچند دقیقه یک بارش باعث تکون خوردن
پستونک و کشیده شدن اون به شانه ی زین می
شد...

دست راستشو برای آرامش دادن به پسرکش به
آهستگی پشتش می کشید و خیلی آهسته تر از اون
شعر مورد علاقشو توی گوشش زمزمه می کرد و
دست چپش زیر باسن لیام قرار گرفته بود تا اون
...موجود نرم و بامزه ناگهانی از بغلش سر نخوره

با صدای زنگ تلفن از حرکت ایستاد و چند ثانیه ای
طول نکشید که زینا با کاسه ی سوپ خوری از
...آشپزخونه خارج شد و به سمت تلفن پا تند کرد

قدم های بی صداشو کنار پنجره ی بزرگ از سر
...گرفت در حالی که تمام حواسش به زینا بود

زینا با لبخند به مکالمش پایان داد و به سمت زین و
...لیام اومد

.بیا بشین کمرت درد میگیره\$

زین روی صندلیه لیمویی تک نفره ی کنار پنجره
نشست و بعد از نشستن زینا رو به روش نگاه ملایمی
...به لیام انداخت

به نظر سنگین میاد ولی اصلا اینطور نیست_

زینا لبخندی به لیام که توی بغل زین مچاله شده
...بود زد

میدونم، اینم میدونم که تو از بچگی با وجود این\$
که شبیه خلال دندون بودی زورت زیاد بود، خوابیده؟؟

زین لب هاشو مرطوب کرد و نفسی گرفت تا
چیزی بگه اما حرفش با صدای دیگه ای تو گلو خشک
...شد

نه داره پانتومیم بازی میکنه...نقش جعبه ی موز×

...زینا خندید و زین چرخی به چشماش داد

،کمدين نمونه قرن يادمه رفته بودی خونت_
اینجا...؟؟

دقیقا، باید اونجا باشم ولی یه چیزی شده که×
اینجام،
و خواهش میکنم یه بار فقط یه بار همون دوستی
باش که شیش هفت سال پیش بودی، همونی که
نجاتم داد نه این ورژن ترسناکت که... لعنتی، پنج
ساله مجبورم تحملش کنم

زینا نگاه متعجبی بهش انداخت که خیلی هم دوام
نداشت و صدای خنده ی بلند و متعجبش سکوت رو
بهم زد...

واوویکی اینجا بدجور مسته\$

نگاهی به چهره ی بیخیال زین کرد و قاشقی از
سوپش وارد دهانش کرد سپس به قیافه فاکِ عاب
...لویی خیره شد

آره خب بار تندرش خیلی کیوت بود فک کنم تا ابد×
یکی از حسرتام این باشه که باهاش نخوایدم
انی وی این چیه میخوری؟؟

...نگاه عجیبی به لویی انداخت

خیلی دوس دارم مثل خودت عوضی باشم و یه\$
چیز نامربوط بگم ولی برخلاف تو شخصیت دارم
محض اطلاعات این سوپه با آب لیموی فراوون

...لویی صورتشو جمع کرد

ازش متنفرم×

...زینا تخس ابرو بالا انداخت

خوش به حال من\$

زین کلافه از بچه بودن اون دو نفر لیامو سخت تر
تو آغوشش فشرد و با صدایی آروم اما محکم بهشون
...تشر زد

بس کنین دیگه_

لویی برو و تو اتاق مهمان بخواب فردا خیلی باهات
کار دارم،
زینا تو هم برو و استراحت کن

زینا قاشق آخر سوپشو وارد دهنش کرد و برای
...بردن کاسه به آشپزخونه از جاش بلند شد

لویی نگاهی به لیام -که توی بغل زین در حال خر
خر کردن و گشت و گذار با موجودات خیالی و
...رویایش بود— کرد و پوزخندی زد

دمم داره؟؟_

واقعا نمیدونم چرا و چطور تحملش میکنی؟؟
اصن چی شد که تصمیم گرفتی باهاش قرار داد ببندی
اونم وقتی خیلیا بودن که منتظر بودن فقط لب تر
کنی

...زین چشم هاشو توی حدقه چرخوند
...از جا بلند شد و به سمت اتاق خواب ها راهی شد

اینو بفهم و اینقدر این بحث قدیمی رو پیش نکش۔
لویی، من و تو هیچوقت اتفاق نمیفته

همین طور که از پله ها بالا میرفت تقریباً فریاد زد
و لویی هم با عصبانیت به سمت اتاق مهمان قدم
...برداشت

و اونجا زینا بود که بعد از فرستادن خدمتکار ها به
ساختمون کوچیک پشتی با چشم های گرد شده به
...چیز هایی که شنیده بود فکر می کرد

با بدبختی به چشم های تا آخر باز شده ی لیام -که
با خوشحالی تقریباً روی دیکش نشسته بود و
...عروسکشو فشار میداد— نگاه کرد

زیر لب به خودش لعنت میفرستاد که بعد از خارج
شدن از دستشویی در رو پشت سرش محکم بست و
...باعث بیدار شدن لیام شد
لیامی که انگار تو سر حال ترین حالتش بود و با دیدن
چهره ی خواب آلود و کلافه ی زین ذوق می کرد و می
...خندید

...دستشو جلوی دهانش گرفت و خمیازه کشید

چیه؟؟۔

ذوق زده تو جاش پرید و روی دیک زین تگون تگون
خورد...

با لیام بازی کن...توروخداااا+

دستشو پشت لیام گذاشت و اونو روی سینه ی
...خودش خوابوند

الان وقت خوابه_

ولی آقا فیله میخواد بازی کنه+

دستشو زیر ران های لیام گذاشت و اونو تو بغلش
...بالا کشید

بهش بگو الان وقت خوابه نباید شیطونی کنه تا ما_
بتونیم بخوابیم

دستشو نوازش وار بالا کشید و از روی باسن لیام
رد کرد تا به کمرش برسه اما صدای ناله ی کوچیک
لیام رو نفس گرمش که به تن برهنه ی زین خورد
...متوقفش کرد

اون میخواست لیامو خسته کنه پس چه راهی بهتر
...از این

دستشو از بین درز لباس سرهمی لیام داخل برد و به
سختی از کمر باکسر سفیدش رد کرد و اونو تا زیر
...باسن تپلش پایین کشید

خیلی آهسته بات پلاگ شیشه ای که توش اکلیل های
...رنگین کمونی بود رو از سوراخ پسرش خارج کرد

عاشق این موضوع بود که پسرش همیشه رنگای روشن و سفید میپوشید و همیشه تمیز و درخشان و ...خوشبو بود

البته این به خاطر خودش هم بود که هر روز صبح بعد از بیدار شدن و قبل از خارج شدن از اتاق دوش ...میگرفت و لیامو هم با خودش به حمام می برد

لیامو دمر روی تخت خوابوند و زبونشو از همون ناحیه ی باز کوچیک روی سوراخ ملتهب صورتی و ...تمیز لیام گذاشت

کف دستشو محکم روی باسنش کوبید که حتی از روی اون پوشش پارچه ای هم صدای بلندی ایجاد کرد و مشخص بود که دردش کم نبوده اما این ضربه ...پسرک آشفته ی روی تختو بیشتر تحریک کرد

اههه ددیییی+

لب های باسن لیامو تو دستش مشت کرد و از هم ...فاصله داد

ددیییی لطفاا+

زین پوزخندی زد و بعد از کشیدن زبونش روی سوراخ ضریان دار لیام، لب هاشو از اون حلقه ی براق شده از بزاقش فاصله داد و گاز کوچیکی از قسمت داخلی لب راست باسنش گرفت و سپس ...همون نقطه رو مکید

صدای ناله ی بلند لیام و جیغ های خفیفش تاثیر به سزایی روی زین داشت و کم کم در حال سفت شدن بود...

...تاثیر لیام روی زین تنها تاثیرات فیزیکی نبود لحظاتی پیش زین در حال خوابیدن بود و حالا به قدری انرژی در خودش میدید که می تونست چندین راند ...بدون خستگی اون پسرشیطون رو به فاک بده

لیامو برگردوند و بعد از از نظر گذروندن چشم های اشکی و گونه های صورتیش تو یک حرکت زیپ جلوی لباسشو کشید و حالا با در آوردن دست هاش از آستین های لباس بالاتنه ی برهنش جلوی چشم زین بود...

روی بدنش خم شد و بوسه ی آرومی روی گونش گذاشت و با گذشتن از لب های سرخ درشتش و فکش به گردن نرم و سفید و صد البته خوشبویش رسید و در همون حالت با یه دست شلوار لباسو از ...پاهاش خارج کرد

مهر های مالکیتشو روی گردنش به جا گذاشت و بعد از نگاه راضی به اون پوست پنبه ای که حالا جای جایش رو لکه های بنفش گرفته بود به سراغ نیپل هاش رفت و با پیچوندن نیپل چپش بین انگشت هاش و شنیدن ناله ی درمونده ی لیام که صداش میکرد، گاز محکمی از نیپل راستش گرفت و از جیغ و هق هق ...های ضعیف لیام که نیاز رو فریاد میزد لذت برد

چشم هاشو به سمت بالا چرخوند و در حین مکیدن نیپلش و تحریک کردنش با زیون به صورت درهم رفته ...و تقریباً گریونش نگاه کرد

...پوزخندی زد و پایین تر رفت

 $+a_{\theta}I$

زبونشو از وسط سینه ی لیام تا روی شکمش
...کشید و دور ناف لیام چرخوندش

ددیی لطفایا

...نیشخندی زد و با سرگرمی به لیام نگاه کرد

لطفا چي پيڻي؟؟ _

...پرسید و دیک لیامو از روی باکسر مالید

اهه لطفا ليامو اههه فاكككى+

باکسرشو تا زانوش پایین کشید و بعد از کامل
...خارج کردنش از پاهاش دوباره به شکم خوابوندش

نچ نچ نچ چه یسر بی ادبی۔

از حس دست های زین که لپ های برجسته و سفید باسنش محکم مشت کرده بودن ناله ای کرد و حس لذت خالصش با ضربه ی محکمی که به لپ ... راست باسنش خورد تکمیل شد

هق هق های از سر لذتش توی اتاق پیچیده بود و
اون قدر بلند بود که مطمئنا حتی با وجود عایق بودن
...دیوار ها به گوش بقیه ی اعضای خونه میرسید

زین همون طور که اون پنبه های لطیف رو توی
دستش مشت کرده بود زبونشو به طرز آزار دهنده و
برای لیام خوشایندی روی سوراخش کشید و
...خوشحال بود که خیلی نیاز به باز کردن نداره
زبونشو به آرومی هل داد و بعد از تنگ شدن سوراخ
لیام دور زبونش دستشو بالا برد و محکم روی رانش
...کوبید و لب هاشو از سوراخ لیام جدا کرد

خودتو سفت نگیر لیام_

لب هاشو به لب چپ باسنش چسبوند و گازی
...ازش گرفت و روش بوسه ی کوتاهی گذاشت

از روی تخت بلند شد و همون طور که تنها لباس
های بدنش که گرمکن مشکی و باکسر سفیدش بود
رو از بدنش خارج می کرد نگاهشو به لیام که داگ
استایل روی تخت خوابیده و کمر گود رفتش و
..باسنش که تو هوا بود دوخت
چشم هاش به پنجه های لیام که قفل ملحفه های
تخت بودن خورد و با دیدن نوک بینیش که از شدت
هق هق هاش و گریه هاش سرخ بود تکون خوردن
...دیکشو حس کرد

زانو هاشو روی تخت گذاشت و با خم شدن روی بدن لیام دیکش بین لپ های باسنش قرار گرفت که همزمان با لاو بایت و بوسه های دردناک روی گردن...دلیل مناسبی برای آه و ناله های لیام بود

دیک ددیو خیس کن بیبی بوی..

تو گوش لیام زمزمه کرد و حبس شدن نفس لیام کرد..رو حس کرد

لیام برگشت و با چشم هاش خیسش که مژه های به هم چسبیدش کیوت تر از قبلش کرده بود به چشم های زین زد و با دستش پریکام فراوونی که روی...دیک زین وجود داشت رو بالا تا پایش پخش کرد

زبونشو بیرون آورد و بدون این که خط نگاهش به زینو بیره چندین بار دیکشو رو زبونش کوبید و سپس در یک حرکت اونو تا آخر تو دهانش فرو برد که آه بلند زین و عق خودشو به همراه داشت اما بدون خارج کردن اون از دهانش کنترل خودشو به دست آورد و با قرار گرفتن دست زین پشت سرش و چنگ زدنش به...موهایش کنترلشو به دست ددیش سپرد

زین یه دستشو روی باسن لیام که رو به روش قرار داشت گذاشت و انگشتشو وارد سوراخش کرد و همزمان محکم ته حلق اون پسر تلمبه هاشو وارد...می کرد

وقتی حس کرد نزدیکه از دهان اون پسر خارج شد و

...با کش اومدن براق لیام نفس منقطعی کشید
به سرعت لیام برگردوند و بعد از خوابوندن دوباره ی
لیام وارد شد تا صدای جیغ لیام که «ددی» رو فریاد
...میزد با صدای ناله ی مردونه ی خودش بالا بره
اسلپ های محکمشو روی لب های باسن لیام می
کوبید و از خواهش های لیام که بیشتر رو التماس می
کرد و فریاد میزد در کنار سوراخ مرطوب داغ و به
لطف ورزش ها و ماساژ های مخصوصش_ تنگش
...لذت میبرد

به پشت خوابوندش و به چشم های براق و اشکی
...و لب های لرزونش خیره شد
میدونست پسرش چی میخواد پس ساق پاهاشو روی
شونه های خودش گذاشت و بعد از گازی که از ران
هاش گرفت دوباره واردش شد و گذاشت فریاد اون
...پسر همه جا بیچه

تو این پوزیشن راحت تر به پروستاتش دسترسی
داشت پس ضربه هاشو به جهتی که میدونست
پسرشو آشفته میکنه هدایت کرد و جیغ از ته دل لیام
سند محکمی برای اثبات لذت وارد شده به بدنش
...بود

اهههه ددییی ددییی میش... میشههههه+

..خم شد و زیر گوشش زمزمه کرد

میخوای بیای بیبی؟؟_

...لیام ناله ای کرد و سرشو به بالا و پایین تگون داد

زین نزدیک بود پس مشکلی ندید که این دفعه
...اذیتش نکنه
دستشو روی دیک خیس از پریکام لیام گذاشت و
...خیلی آروم ماساژش داد

..بیا ببینی..دست ددیو کثیف کن ببینی خوشگلم..

حرکتشو توی سوراخ لیام تند کرد و صدای ناله های
،جفتشون بالا رفت
و البته که ناله های همراه با جیغ لیام خیلی بیشتر و
...بلند تر بود

کامشو تا قطره ی آخر توی سوراخ لیام خالی کرد
و بعد از چند ثانیه لیام هم جوری اومد که کمی از
...کامش روی پیشونیش ریخت

زین کمی خم شد و بعد از گرفتن بات پلاگ لیام از
روی میز پاتخت خیلی آهسته از لیام خارج شد و با
گذاشتت پلاگ توی سوراخ پسرش از خارج شدن
...کامش از لیام جلوگیری کرد

روی بدن لیام خم شد و کامشو از روی پیشونیش
...لیسید

پسرم دوستش داشت؟؟..

لیام لبخند کیوت و ذوق زده ای زد و با خجالت
..سرشو بالا و پایین برد

خودشو تو آغوش زین جا کرد و چند ثانیه بعد از گذاشتن سرش روی قلب ددیش به خواب فرو رفت...

زین لبخندی بهش زد و جسم لیامو سفت به سینش فشرد و هردو بدون پوشیدن لباس و فقط با پوشش یه پتو به خواب رفتن

😊 کلمه 2411

😊 پشم پشم پشم
😊😊 ببین با منه پاک چیکار کردین

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 13 فروردین 99

((13))

قبل از اینکه شروع به خوندن کنین باید بگم که
روزهای سه شنبه (الانی که دارم مینویسم) و
چهارشنبه و پنجشنبه ی این هفته خیلی مهمه و
وضعیت امواج کیهانی جوریه که انگاری زمینمون و
کهکشانمون در حال آیدیت شدن پس لطفا لطفا
لطفا فکرای خوب و مثبت کنین چون تو این روزها
...هرچی بدی همونو تو زندگیت پس میگیری
پس به چیزای مثبت و خوب فکر کنین
آیندتون و چیزی که میخواین بهش برسین
باکسی بحث نکنین و سعی نکنین قانعش کنین
فکرتونو مشغول چیزهای منفی نکنین
به فکر چیزهایی مثل بیماری و این جور چیزها نباشین
سعی کنین به کائنات عشق بدین تا چیزهای خوبی
♥براتون ثبت شه
راستی ساعت چهار صبح یه ستاره ی دنباله دار*
دیدم*

برای لیام که رو به روش روی پای زین نشسته بود
...پشت چشمی نازک کرد
لقمه ی تقریبا بزرگی از کره و مربای توت گرفت و با
حرص جوید و حرکت فکش به شقیقه های دردناکش

...فشار آورد
کمی اون هارو با دو انگشت مالش داد و پوفی
...کشید

خوبی لویی؟؟\$

نیم نگاهی به زینا که مورد خطاب قرارش داده بود
...کرد

خوبم×

چشمات قرمزه، نخوابیدی؟؟\$

لویی پر از حرص به زین که مشغول نوشیدن
قهوش بود و لیامی که در حال جویدن لقمه های
کوچک جلوش بود و دستشو دور گردن زین انداخته
...بود نگاه کرد و پوزخندی زد

نه دیشب به لطف سکوت حاکم بر خونه خواب×
،آرومی داشتم
فقط سقف نزدیک بود خراب بشه رو سرم

دستی برای خدمه ی در حال رد شدن تگون داد تا
...متوقفش کنه و با لحن کنایه آمیز گفت

بخشید شیری که توی شیشه میریزین گرمه؟؟×
بحث سلامتی حنجرس

...دختر پر تعجب به شیشه ی توی دستش کرد

راستش آقا دستور دادن آب انگور طبیعی W بگیریم

چشماشو تو حدقه چرخوند و بدون جواب و توجه... به زینا که دلیل سوالشو می پرسید از جا پاشد

از دستشویی خارج شد و در حالی که پاهاشو روی... زمین میکشید به سمت آشپزخونه رفت
یک اسلایس از کیک که مادرش آورده بود از یخچال برداشت و پودر قهوه ی فوری رو داخل ماگ ریخت و... پس از بهم زدن محتویاتش اونو برداشت

تلویزیون رو روشن کرد و همزمان با اون تلفن... همراهشو برداشت تا روشنش کنه

هنوز از قرص خوابی که خورده بود گیج بود پس... سرشو روی پشته ی مبل گذاشت و چشماشو مالید

دنیای خواب کم کم در حال ربودنش بود که با... صدای زنگ آیفون از جا پرید

سابقه نداشت جز مادرش کسی بهش سر بزنه پس کنجکاو و متعجب از دلتنگیه زود رسش از جا بلند... شد و پاکشان به سمت آیفون رفت

!شان؟—

پس از دیدن تصویر شان توی مانیتور کوچک
...زمزمه کرد و بدون برداشتن گوشی در رو باز کرد

هی ☐

دستشو به پیشونیش کشید و سعی کرد برخورد
بدی نداشته باشه اما چطور میشه طبیعی بود وقتی
اولین باری که شان به خونش اومده سرزده و بعد از
...استعفاش بود

سلام—

اممم خوش اومدی
بیا تو

...ضربه ی کوچکی به بازوی نایل زد و وارد شد

چیزی میخوری؟—

...و آروم تر زمزمه کرد

بگو نه بگو نه بگو نه—

نه راستش چون بهت پیام داده بودم اومدم ☐
البته بعدش منصرف شدم ولی خب فرستاده بودمش
دیگه

ابروهای نایل بالا پرید و دست هاش رو برای
ساکت کردن شان و به دست گرفتن اوضاع بلند
کرد...

یه لحظه صبر کن...چه پیامی؟؟—

...همون پیامی که
اوه تو نخوندیش؟؟

به تلفن همراهش که حالا در فاصله ی دوری ازش
...قرار داشت اشاره کرد

نه گوشیم خاموش بود و خودمم تازه بیدار شدم—
چه پیامی؟؟

پیام خاصی نبود، فقط توش بهش گفته بودم که
باید ببینمت و یه چیزی رو که ضروریه بهت بگم

خب میشنوم—

اه نمی دونم چطور بگم ولی
خب موضوع جانسونه
اون گفته که همه ی کارای که تو تنهایی برای پیدا
کردن استایلز میکنی رو از زیر زبونت بکشم و بهش
بگم
یه جورایی انگار نه انگار که استعفا دادی و منم خسته
شدم از این کار
نمی تونم به دوستم خیانت کنم اونم به خاطر اون
عوضی

...نگاه نایل پر از حیرت یود

واو این خیلی بود—

...تنها کلماتی که از دهانش خارج شدن این بود
دستی بین موهایش کشید و بی هدف لب هاشو باز و

...بسته کرد
کمی راه رفت و سپس خودشو روی مبل چرم زرد
...رنگ انداخت

من از اون جا استعفا دادم و خارج شدم جون—
هیچ ارزشی برای مامورثون که تا چند روز قبلش
میخواستن بهش ترفیع بدن قائل نبودن
اصلا این ایده ی شلیک احمقانه برای کی بود؟؟

...رنگ شان کمی پرید

!!نباید بگم ولی من☞

!!تو؟؟—

...با هول دستشو جلوی نایل تگون داد

قبل از این که چیزی بگی باید بگم ردیابی که از☞
اون طریق وارد میشه ده دقیقه طول میکشه تا جدا
بشه اما وقتی کنار قلب که یه تلمبه ی قویه قرار
بگیره کم تر از پنج دقیقه زمان لازمه، و کسایی که
شلیک کردن بهترین افرادمون و ضریب خطاشون
نزدیک به صفره

پوزخندی زد و همزمان که گوشیشو از روی میز
...برمی داشت تو چشمای شان نگاه کرد

،ولی الان هری نزدیک صفر نیس—
درست تو نقطه ی صفره

سرشو تگون داد و دهنشو باز کرد تا چیزی بگه اما
زنگ ناگهانی تلفن و شماره ی ناشناسش باعث شد
...حرفشو قطع کنه

نایل هوران هستم بفرماید—

ثانیه ای از گفتن کلماتش نگذشته بود که نفسش
...تو سینه حبس شد و چشم هاش تا آخر باز شد

!!!هری—

نفسشو با حرص بیرون داد و نگاه همراه با بدبختی
به تلویزیون و سپس به لیام که با ذوق دست میزد،
زین که احتمالا مشغول گشتن تو اینستا بود و زینا که
...در حال نگاه کردن به مجله ی توی دستش بود کرد

زین دست راستشو بین موهای لیام که کنار مبل
روی زمین با عروسک و ماشین اسباب بازی نشسته
بود و کارتون نگاه می کرد برد و لیام هم تقریبا زیر
دستش وا رفت و سعی کرد خودشو مثل یه پاپی
کوچولو و کیوت به سمت دست زین بکشه تا نوازش
...بیشتری بگیره

اون دستش که مشغول اسکرول کردن صفحه ی
گوشی بود متوقف شد و اخم کوچیکی روی پیشونیش
...نشست

از جا بلند شد و پس از نیم نگاهی به لیام و لویی
...که رو به روش بودن گلوشو صاف کرد

چیزی برای اون پلیسه نبر.

خم شد تا چیزی توی گوش زینا بگه، سپس نشیمن
...رو به مقصد اتاق کارش ترک کرد

کسی بستنی میخوره؟؟؟\$

لیام که جوری به نظر می رسید انگار تمام
حواسش به باب اسفنجی و پاتریک در حال شکار
...عروس دریایی هست از جا پرید و با ذوق پرسید

بستنی کاکائویی؟؟+

فکر کنم داشته باشیم\$

چشم های لیام از شدت عمق لبخندش تبدیل به
...خط شدن و چال کوچک روی گونهش نمایان شد

^~^ لیام میخواد+

...نگاه کنجکاو و مهربونی به لویی انداخت

لو هم میخواد؟؟؟+

...لویی اخمی کرد و با اکراه زمزمه کرد

...لیام لب برچید و زینا متوجه ناراحتیش شد

ناراحت نباش کیوتی براش میارم و جرئت نداره \$
نخوره

با ضعف از جا بلند شد و لگد محکمی به پای لویی
...که سرراش بود زد

لیام عروسکشو جلوی صورتش گرفت و چند ثانیه
،بهش خیره شد و بعد
فقط صدای بلند گریه هاش بود که به گوش می
رسید...

...لویی اخم کرد و سعی کرد ساکتش کنه

هی ساکت شو×

تلاشش تاثیری روی لیام نداشت و به عکس صدای
...گریه هاش بلند تر شدن

بهت گفتم ساکت شو×

وقتی دید حرف هاش اهمیتی برای لیام نداره از جا
بلند شد و جلوی اون پسر گریون که هق هق های
...ضعیفش توی فضا پیچیده بود ایستاد

چرا گریه میکنی احمق×

چیکارش کردی؟؟ \$

نگاهی به پشت سرش و زینا عصبانی انداخت و دوباره نگاهشو به لیام که عروسکشو محکم بغل کرده بود گریه می کرد برگردوند

، کاریش نکردم خودش یهو به گریه افتاد×
بگو چت شده بچه تا نزدم تو دهن

ضربه ی وارد شده به شونش که قطعا از طرف زینا بود رو نادیده گرفت و نگاهشو به دهان لیام دوخت...

لیام با بغض و چشم هایی که اشک داخلشون جمع شده بود و مردمک هاش لرزون به نظر می رسید به ...اون دو نگاه کرد و عروسکشو بالا گرفت

پای آقای ببعی کجههههه+
گنا داره
حالا چه جوری راه برهههه

...و دوباره صدای گریش بلند شد
اما این بار شاید در کنار مهربونی ها و نوازش های زینا لویی بود که سعی می کرد با کمی چاشنی ...مهربونی آرومش کنه

☺ کلمه 1325

اون قضیه ی پای ببعی دقیقا اتفاق افتاده و مربوط میشه به سه سالگیه پسر خالم و کج بودن پای ببعیش



یعنی اینقدر گریه کرد که دایم کلافه شد رفت نخ
سوزن آورد جلوش نشست درستش کرد عروسکو
داد دستش

تازه یبارم واسه عروسک الاغش قیامت راه انداخت
که امیدوارم بتونم تو قسمتای آینده اونم وارد کنم



انی وی

من این شبا ساعت هفت شب میخوابم و ساعت چهار
بیدار میشم پس عملاً وقتی برای نوشتن نداشتم
بخشید که معطل شدین
و امیدوارم از چرت و پرتام خوشتون بیاد

love♥

Niusha

نوشته شده در 19 فروردین 99

((14))

...با انگشت وسط و اشاره شقیقه هاشو مالید

از زنده بودن هری و زنگ زدنش که چیزی نگفتی—

نه☐

خوبه—

نگاهشو به صفحه ی سفید ساعت روی مچش داد...

گفته بود چند دقیقه دیگه زنگ میزنه—
فقط تو مطمئنی که این کار میکنه؟؟

شان نگاهی به دستگاه نه چندان بزرگ و تلفن روی
میز کرد..

مطمئنم کار میکنه و باید بدونی با چه سختی☐
تونستم بیارمش

فک کنم باید این کارو میکردی حداقل برای آروم—
کردن عذاب وجدان خودت

وقتی اون زندس چرا باید عذاب وجدان داشته☐
باشم؟؟

...نایل با پرویی و نگاه طلبکار به شان خیره شد

!!از خودت بپرس چرا داشتی—
نه بذار من بهت بگم
پیشنهادت دوست منو تقریباً کشت
و پیشرفت کوچیکی که تو این چند هفته داشتین هم
مدیون منین

...انگشت اشارشو جلوی شان تکون داد

این بحث احمقانه ادامهش نمیدم ☐

سکوت کرد و خودشو مشغول نخ های لبه ی
...رومیزیه دست دوز نشون داد
خونه غرق سکوت بود و صدای نفس های آرام دو مرد
...و صدای ملایم موسیقی بود که اونو می شکست

درست در لحظه ای که نایل پوف عصبی کشید و
طبق عادت سرشو روی میز گذاشت، تلفن زنگ خورد
و سپس این نایل بود که با شوق به شان که به
دستگاه زل زده بود نگاه میکرد تا مکانی که هری رو
...نگه داشتن رو پیدا کنه

شان سرشو بلند کرد و به چشم های نایل نگاه
کرد...
...کمی خودشو جلو کشید و بهش نزدیک تر شد

هی هری شانم ☐
فقط میخوام حدود چهل ثانیه باهامون صحبت کنی و
...اون وقت پیدات می کنیم

...صدای هری ضعیف به گوشش رسید

هیچ نگران نباش*
میتونم حتی سه ساعت صحبت کنم اونا خیلی احمقن
و منو با این گوشی تنها گذاشتن

...نایل پوزخندی زد

واقعا احمقن—

یا واقعا باهوش ☐

شان موهاشو بین مشتش گرفت و اون هارو به
...عقب هدایت کرد

یه دقیقه شده و هنوز هیچ خبری نیست اوه اوه ☐

...صندلیشو جلو کشید و به شان نزدیک تر شد

چی شده؟؟—

سیگنال ها از یه دهکده ی کوچیک تو شرق ویتنام ☐
میان

ی...یعنی چی؟؟—

یعنی اون اینجا نیست ☐

آره ولی—
هری اونجا هوا روشنه؟؟

هری از پنجره ی کوچک اتاق به بیرون نگاه کرد و با دیدن نوری که دست نوازشش رو به سر برگ های درخت ها و گل های خوش رنگ می کشید جوری که انگار اون ها میبیننش سر تگون داد و بعد از چند ثانیه ...متوجه شد باید چیزی بگه

آره هوا کاملا روشنه*

پس ویتنام غلطه—
نمیدونم شایدم اون نور مصنوعیه
لعنت بهش برگشتیم سر خونه ی اولمون

نه یکم از خونه ی اول جلوتریم ☐
حداقل فهمیدیم اصلا احمق نیستن

چشماشو چرخوند، خداحافظی سرسری کرد و بعد از اطمینان دادن به هری بابت پیدا کردنش گوشی تلفن رو به دست شان داد و به بالکن خونش پناه برد...

پس از گذراندن یک ساعت مکالمه با یکی از دوست های خیلی نزدیکش در رابطه با رد کردن کانتینر اسلحه و همکاری با اون ها حالا با چشمای سرخ خسته که برق عجیبی به خاطر تجدید دیدارش با

کسی که برایش مثل برادرش بود از پله ها پایین اومد و اول از همه چشمش به لیام افتاد که پشتشو لویی و زینا که در حال ور رفتن با عروسکش بودن کرده بود...

با اخم و تعجبی که خوردنی تر از قبلش کرده بود به تلویزیون که مستند گفتار هارو نشون می داد زل زده و با انگشت بستنی رو از کاسه ی آیه کوچیکش ... که روش طرح های کارتونی داشت پاک می کرد

لیام فقط در حال مکیدن انگشت هاش بود و نمیدونست چی به سر دیش میاره اما زینا که نگاه خیره ی زین و حرکت زبونش روی لب هاشو دید لبخند کوچیکی زد و خودشو مشغول درست کردن پای ...عروسک لیام نشون داد

همونجای قبلی که نشسته بود رو دوباره پر کرد و این بار پاهاشو روی میز شیشه ای و محکم جلوش و دست هاشو به موازات شونه هاش روی قسمت ...پشتی کاناپه گذاشت

خوشحال از برگشتن دیش ذوق زده از جا پرید و ...روی پاهاش نشست

دست هاشو دور گردن زین حلقه کرد ، سرشو تو گودی گردنش گذاشت و از پایین به زین که با بستن

چشماش سعی در آروم کردن سوزش دردناک
...چشماش داشت نگاه کرد

نگاه خیرشو به زین که توجهی بهش نداشت دوخت
...و لب هاش شروع به لرزیدن کرد
همیشه از این متنفر بود که زین بهش توجه نکنه و
...حالا دقیقا این اتفاق داشت می افتاد

دستاشو از دور گردن زین باز کرد و خیلی آروم به
...سمت بازوهاش کشید

با کلافگی دستشو از روی پلک هاش برداشت و
چشم های سرخشو به پسر کوچولوی روی پاش که با
...ناراحتی نگاهش می کرد نشون داد

...سرتکون داد تا لیام حرفشو بزنه

لیام دلش خیلی برای ددی تنگ شد+

دستشو روی موهای پسرک وابسته ی روی پاش
کشید و لیام هم با شادی خودشو به زین چسبوند تا
بدنش با دست های ددیش محاصره بشه و طبق
...عادت اونو به بدن خودش فشار بده
کمی فکر کرد تا چطور قضیه رو به لیام که تو این یه
...ساعت دلش براش تنگ شده بود توضیح بده

بیبی من قویه مگه نه؟؟ _

لبخند در کسری از ثانیه صورت لیامو پوشوند و
...چشمای خط شدش دل زینو برد

بله ددی لیام خیلی قویههه+

...باسن لیامو از روی شلوارک قرمزش چلوند

به حرف ددی گوش میکنه؟؟_

لیام با همون لبخند سرشو بالا و پایین کرد و با
...افتخار حرف گوش کن بودنشو تایید کرد

پس لیام اون قدر قوی هست که وقتی ددی نیس_
مواظب خونه باشه

چشماش مات لب های زین شده و با تعجب آمیخته
با ناباوری به اون ها نگاه میکرد تا هرچه سریع تر زین
...بهش بگه کا باهاش شوخی کرده

مگ...مگه ددی کجا میخواد بره؟؟+
نمیشه لیامم بیاد؟؟

چنگی به لباس زین زد و خودشو تو بغل زین محکم
...تر فشرد

زین دستشو بین موهای لیام کشید و اون رشته های
...شکلاتی رو به عقب هدایت کرد

بوسه ی کوچیکی روی لاله ی گوش لیام گذاشت و
...آروم تو گوشش زمزمه کرد

نه کوچولو همیشه بیای، ددی برای انجام یه کاری_
داره میره و زود میاد
زینا و لویی هم اینجان

بینیشو خاروند و با عجز تو چشمای زین نگاه
کرد...

نه ددی، لو لیامو دوس نداره+

بدون جواب دادن گونشو بوسید و چشم غره ای به
..لویی که بهشون زل زده بود رفت

، نه بیبی لویی خیلیم دوستت داره_
مگه نه؟؟؟

تقریباً با لحنی گفت که لویی فهمید هر جور جواب
منفی عاقبت خوبی نداره پس نامحسوس اب دهنشو
...قورت داد و با حرص چشماشو تو حدقه چرخوند

البته، کاملاً مشخصه که عاشقشم×

زینا آرام به بازویش زد و خیلی آهسته مشغول
..گفتن چیزی شد

زین با آرامش پیشونی لیامو بوسید و دستاشو دور
پسرش که بغض کردنش مشخص بود محکم کرد، از
...جاش بلند شد و لیامو به سمت اتاقش برد

به نظرت کجا میخواد بره؟؟×

...زینا نگاه تیز و خشنی بهش کرد

دارم باهات مثل آدم برخورد میکنم واسه خودت^{۱۴}
دور برنذار
اکه چیزی بود که به تو مربوط بود بهت میگفت

لویی ابروهاشو بالا انداخت و نگاه پر سوالی بهش
کرد که بی جواب موند و سپس با حالتی گنگ از
جدیت ناگهانی زینا ایستاد و پس از برداشتن سیگار و
فندکش از جیب کت جینش قدم زنان به سمت بالکن
رفت...

میدونست تنها گذاشتن لیام کار احمقانه ایه اما کار
...دیگه ای از دستش برنمیومد
نمیتونست لیامو بیره تو دل خطر، اون هم وقتی خیلی
وقت بود با افراد آشنایش تو فرانسه کار نکرده بود و
نمیدونست که اون ها هنوز مایل به همکاری باهاش و
...کمک به رد کردن محموله میکنن یا نه

پوک عمیقی دیگه ای از سیگارش زد و به لیام که
تدی برشو تو بغلش گرفته بود و قطره های اشکشو با
...دستای نرم اون پاک میکرد

لیام_

،فورا سرشو بلند کرد و به زین نگاه کرد
به این امید که زین بهش بگه اونو هم با خودش
...میبره

یا این که تمام این قضایا شوخی بوده و لیام هنوز
میتونه صبحا تو بغلش بیدار بشه و خودشو لوس
کنه...

بله ددی+

دود غلیظ و خوشبوی سیگارشو بیرون داد و برای
...لحظه ای از دید لیام محو شد
...اخم کرد و حالت سرزنش گری به چهرش داد

میدونی ددی خیلی ناراحت و عصبانی میشه اگه_
گریه کنی؟؟
اون وقت دیگه دوست نداره

مظلوم به زین نگاه کرد و نوک انگشت های اشاره
..و شستش رو تقریبا به هم چسبوند

ولی دل لیام برای ددی اندازه ی مورچه میشه+

زین به مثال بامزه ی لیام خندید و سعی کرد
...خندش توی صداش مشخص نباشه

من هر روز بهت زنگ میزنم تا همو ببینیم حالا هم_
دیگه نبینم گریه کنی

سعی کرد هق هق ضعیفشو خفه کنه و بعد از دیدن
زین که روی رانش ضربه زد خودشو سمت اون کشید
...و روی پای زین نشست

زین سیگارشو تو زیر سیگاری شیشه ایش
خاموش کرد و حالا دست هاش دو طرف کمر لیام
بود...

این چیه بیبی؟؟_

به تدی بر لیام که تقریباً همیشه دستش بود اشاره
کرد و دید که لیام بعد از دیدن اون عروسک چشماش
...به طرز عجیبی برق زد

این آقای فرانکیه+
اون به لیام گفته که چون لیام خیلی پسر خوبه
دوسش داره
اون ددیو هم خیلی دوس داره ^~^

خودشو روی پای زین جلو کشید و جوری که تدی
..برش نشنوه تو گوش زین زمزمه کرد

ددی اون از تاریکی میترسه ولی لیام همیشه+
مواظبشه

زین خندید از این که پسرش ترس خودشو به
گرددن عروسک کوچیکش میندازه و سعی کرد خیلی
...جدی باشه

لیام و آقای فرانکی قول میدن مراقب هم باشن_
تا ددی برگرده؟؟

لیام که انگار تازه یادش اومده بود ددیش قراره
...بره با ناراحتی به زین و سپس به تدی برش زل زد

...سپس به زین نگاه کرد و پلکاشو روی هم گذاشت

آره ددی +

پیشونه لیامو بوسید و بعد از چسبوندن
پسرکوچولوش به سینش به آرومی دراز کشید تا کمی
از آرامش و عشق وجود پسرش به خودش منتقل
کنه...

😊 کلمه 1617

😊 هیچ حرفی ندارم
😊😊 شما : نه توروخدا بیا حرفم بزن

😊😊😊 نصفه شب بخیر

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 31 فروردین 99

((15))

در ظاهر خودشو مشغول چت کردن نشون می داد
اما فقط منتظر خروج زین از خونه بود تا بتونه به
هری سر بزنه، اونم در حالی که زین به شدت از این
...کار منعش کرده بود

خدمتکار میانسالی چمدون مشکی و مات زین رو
کنار در ورودی گذاشت و با برداشت گوشی مشغول
...صحبت با نگهبان جلوی در شد

..خانوم»

جلوی زینا رو گرفت و با لحن آروم و مودبی زمزمه
..کرد

ماشین حاضر شده و منتظر آقاس»

زینا سر تکون داد ضربه ی دوستانه ای به بازوی
...مرد زد

مچکرم متیو\$

..زینا فرد محبوب خونه _بعد از لیام_ بود
اون با همه مهربون بود و تو همه ی کارا باهاشون
...همکاری می کرد

کتابی که توی دستش بود رو روی میز جلوی لویی
...گذاشت و به سمت اتاق زین رفت

لویی تا لحظه ی آخر که اون دختر از جلوی دیدش
محو شه با چشم دنبالش کرد و بعد دوباره نگاهشو به
...گوشیش برگردوند

افکارش مشغول تلاشی کردن ذهنش بودن و
...اون هیچ ایده ای نداشت که چه کار کنه

از بعد از شبی که فهمید مادر الکس اونو دیده و فکر
میکنه اون دوست الکس بوده و حتی خونشو پیدا
کرده هر لحظه منتظر بود اتفاقی بیفته و باعث بشه
که اون زن از همه چیز بو بیره و بعد به پلیس خبر
...بده

...البته قبل از پلیس زین به خدمتش می رسید

وارد کنتکت ها شد و انگشتشو روی شماره ای که
اون زن بهش داده بود تا اگه خبری از پسرش پیدا کرد
مطلع کنه کوبید، دلیت رو زد و بعد از دیدن پرسش
آخر قبل از تایید درخواستش صدای گریه ای که از بالا
...اومد شوکی بهش وارد کرد

گوشیو روی کاناپه انداخت و خودشو به پایین پله ها
...رسوند

چی شده؟؟×

صدای گریه مخلوط با صدای خنده و صحبت های
..گنگ و مبهم بود

لیامه\$

دوس نداره زین بره

زینا با خنده گفت و صداش کم کم به لویی نزدیک
...شد و چند ثانیه بعد خودش هم مشخص شد

...کتابشو برداشت و به سمت بالکن رفت

باهش خدا حافظی نمیکنی؟؟×

...زینا با پوزخند برگشت و به لویی نگاه کرد

مگه میخواد بره بمیره؟؟\$

میره پاریس دو روز میمونه برمیگرده شایدم زودتر از
دو روز

ابرو های لویی بالا پرید و دوباره سر جاش
...نشست

به زینا که خیلی آرام رو صندلی نشسته بود و کتاب
می خوند نگاه کرد و سوالی که ذهنشو مشغول کرده
...بود پرسید

چرا لیامو نمیره؟؟×

چون یادمه هر جا که میرفت میبردش قبلا

...زینا پوفی کشید و چشماشو چرخوند

بعد از چند وقت میخواست کتاب محبوبشو بخونه و
...لویی تصمیم گرفت به اندازه یه سال حرف بزنه

باید بیره ولی نمیخواه ریسک کنه، ممکن همه ی\$
اینا تله باشه

نگاهشو به کتاب قطور توی دستش برگردوند و
...شروع به خوندن کرد

میشه ساکت شی و بذاری این فاکيو بخونم؟؟\$

...چشمای لویی گشاد شد

اینم از تاثیر منفی ادبیات×
..تا دو دقیقه پیش خوب بودی یهو سگ شد

توروخدا ددیییی+

حرف لویی با صدای بغض الود لیام قطع شد و
نگاهش به زین افتاد که اونو تو بغلش گرفته و در حال
...اومدن به سمت اوناست

لیام میترسهه+

..زین نشست و لیامو روی پای خودش نشوند

نه پسر من خیلی شجاعه از هیچی نمیترسه_

نگاه اشک آلود لیام در لحظه پر از افتخار و غرور
شد و چند ثانیه طول کشید تا به یادش بیار ددیش در
...حال رفته

زین پیشونی لیامو بوسید و بعد از گذاشتن
...پستونکش تو دهنش اونو روی کاناپه نشوند
تدی بر تدی برشو بین دستاش گذاشت و بعد از بوسه
ی کوتاهی روی موهای کوتاه شقیقش ازش دور
شد...

کت و شلوار مشکیشو صاف کرد و بعد از چک کردن
جیبش و مطمئن شدن از جا نداشتن خودنویس گرون
قیمت و مخصوصش نگاه آخرشو به لویی و زینا و نگاه
میکردن انداخت و با بوسیدن نوک بینی لیام و لباس از
روی پستونک بی رنگ و شیشه ایش کمرشو صاف
...کرد بدون کلام راهشو به سمت در کج کرد

تا نمردم برگرد\$

آروم خندید و به صورت خندون زینا که کلی حرف
...نهفته داشت نگاه کرد

تو نیمیری احمق_

در رو پشت سرش بست و بعد از سوار ماشین
شدن خونه رو به مقصد فرودگاه ترک کرد تا با
...هواپیمای شخصیش خاک اون کشورو ترک کنه

...نفسشو با حرص بیرون داد

خفه شو دیگه یه ساعته بدون نفس کشیدن داری×
گریه میکنی

...لیام چشمای اشکیشو بهش دوخت

ددی رفت_

سعی کرد به خودت مسلط باشه تا اون پسرو زیر
..بار کتک نگیره

،وقتی کارش تموم شد برمیگرده×
اگه گریه کنی زودتر نمیداد

،لیام با چشمای قرمزش نگاهی به رو به رو کرد
سرشو پایین انداخت و مشغول بازی کردن با گوشای
...قهوه ای تدی بر نرمش شد

همینجا بمون تا برگردم، تکون نخوری ها وگرنه به×
زین میگم زنگ نزنه

لیام عروسکشو محکم بغل کرد و با تخیلی به
...لویی نگاه کرد

ددی لیامو دوس داره زنگ میزنه+

لویی گوشیشو از روی میز برداشت و بعد از
گرفتن سینی غذا بدون جواب دادن به لیام از خونه
خارج شد و به سمت در مخفی که تقریباً زیر
...ساختمون اون عمارت قرار داشت رفت

سینی رو به دست چپش منتقل کرد و رمز هشت
...حرفی اون در رو زد
پس از ورود در رو پشت سرش بست و بعد از

مطمئن شدن از مشخص نبودنش راهشو به سمت
...ساختمون ادامه داد

کلید رو از جیبش خارج کرد و در رو باز کرد و در
همون لحظه ی وجود صدای دویدن رو از اتاق خواب
...شنید

انگار هری در حال پنهان کردن چیزی بود و لویی
...میدونست اون چیه

چندین ساعت بود که گوشی رو توی دستش گرفته
بود و بدون حرکت روی تخت خوابیده و مشغول فکر
...کردن بود

اون که از پلیس بودن هری خبر ندارن پس چرا اونو
این طور یه گوشه ی نامعلوم از دنیا زندانی کردن و
...نمیذارن چیزی بفهمه

اون مطمئن بود که لویی بهش دروغ گفته چون محض
رضای خدا هری خودش پلیس بود و میدونست که
پلیس تا الان جز فرستادن مامورین نفوذیش خطری
...برای اون ها نداشته

صفحه ی گوشی قدیمی اما تمیز مشکی رنگ رو
...روشن کرد و شماره ی نایل رو گرفت
...زیاد انتظار نکشید که صدای نایل تو گوشش پیچید

الو؟؟—

با صدای بی حال و خسته ی ناشی از گرسنگی چند
...روزش جواب داد

چه خبر؟؟*

تو باید بهمون خبر بدی—
ساعتای طلوع و غروب خورشیدو زیر نظر گرفتی؟؟
...نفسشو اه مانند بیرون داد

آره و فکر کنم بازی خوردیم چون شواهد میگه*
هنوز تو لندنم
به علاوه چند روزه که بهم سر نزدن دارم میمیرم
...بدون توجه به قسمت دوم حرف هری گفت

بین ما همه ی چیزایی که از لویی میدونستیمو—
،که واقعا کمن، کنار هم گذاشتیم
مادر و پدرش تویه تصادف مردن و خواهرشونم که با
مادر پدره تو ماشین بود تو کما بود ولی بعد از یه ماه
به هوش اومد، بعد از اون لویی و خواهرش که
دانشجو بود و برادر کوچیکشون که اون موقع دانش
آموز یکی از بهترین دبیرستانا بود زندگی سه
نفریشونو شروع کردن ولی چون منبع درآمدی
نداشتن از زندگی خوبشون به یکی از...هری گوش
میکنی؟؟

خب داشتم میگفتم—
شدیدا به فلاکت افتادن و حتی لویی قصد داشت
...خودشو جلوی ماشین بندازه که
خب واقعا نمیدونیم چی شد چون دقیقا از همون موقع
کم کم زندگیشون دوباره به همون روال سابق
برگشت ولی از این به بعد دیگه اطلاعات زیادی از
لویی نداریم، جز آدرس سه تا خونه
چند سال بعدش یعنی حدود دوسال پیش برادرش هم
غیب شد جوری که حتی صمیمی ترین دوستاشم
خبری ازش ندارن، فک میکنیم مرده و احتمالا به
ربطی به لویی داره.

چرا این چرت و پرتا رو به من میگی؟؟*

.میخوام ازش حرف بکشی—
برای پیدا کردن هیچی نداریم پس اگه بدونه
زندگیشو میدونی شاید عصبی بشه و یه چیزایی از
دهنش در بره.

احمقانس نایل*
هی من میدونم تو برادرتو کشتی پس بگو اینجا
کجاس
اونم فوری میگه

...بهش بگو—

باشنیدن صدای کلید و پا از بیرون که مشخصا
متعلق به لویی بود تو جاش نشست و وسط حرف

..نایل پرید

فک کنم اومده فعلا*

بدون شنیدن جوابش گوشی رو خاموش و زیر
...تخت مخفی کرد

به سمت در اتاق خواب دوید و بعد از نفس عمیقی
اونو باز کرد و خارج شد تا پس از گذاشتن چند قدم و
گذشتن از چند پله با چهره ی لویی که مثل همیشه
...نیشخندی رو با خودش یدک میکشید رو به رو شه

به عنوان کسی که چند روزه غذا نخورده خیلی×
.انرژی داری.

اینجا کجاست؟*

نیشخند لویی ،که انتظار این سوالو دیر یا زود
...داشت، عمیق تر شد

اتفاقی افتاده که بعد از چند روز این سوال برات×
پیش اومده؟؟

سستی پاهای هری در حال فشار آورده بهش بود
اما برای جواب گرفتن باید توی موقعیتی مثل لویی
،میبود

پس احساس ضعفش رو کنار زد و جدی به چشم های
...لویی خیره شد

قدم هاشو به سمت کشید و تقریبا بی فاصله جلوش
...ایستاد

چرا من؟؟*

...این همه آدم اون حا بودن چرا من

گیج رفتن سرش و سیاهی جلوی چشم هاشو
نادیده گرفتن و ادامه داد

چرا من باید زندانی شم تو جایی که نمیدونم...*

لویی با گرفتن شانه های هری اونو به سمت
صندلی و کنار سینی غذا برد و شاهد برق زدن چشم
هری بود...

باور کن یکی اون بیرون هست که میخواد بمیری×
دارم از اون نجات میدم

ولی زمزمش اینقدر آهسته بود که به گوش هری
...مدهوش شده از طعم و بوی غذاها نرسید
شاید رسید ولی در اون لحظه برای هری اهمیتی
نداشت...

قدم های آهستشو جلوی در اتاق کار زین کشید و با
،بغض نگاهی بهش کرد
عروسکشو محکم تو بغلش فشرد و قدم هاشو به
...سمت اتاق خودش تند کرد

...در رو پشت سرش بست و بهش تکیه داد
کمی نفس نفس به خاطر راه رفتن تند و البته

هیجانش زد و با مک های محکم به پشتونک زردش به
...سمت تختش دوید

با لپای سرخش نگاهی به اطراف اتاقش کرد و با
ذوق زیپ جیب کوچیک جلوی تی شرت لیمویی
گشادشو باز کرد و گوشی زینا رو از روی میز کنار
تخت اون دختر برداشته بود از اون خارج کرد تا با
...ددیش صحبت کنه

تماس تصویری رو برقرار کرد و گوشی رو دلتنگ
...جلوی چشماش گرفت

لیام؟؟_

لبخند بزرگی -برخلاف چشمای اشکیش— زد که
...پستونکش تقریباً در معرض افتادن بود
با دلتنگی به زین که حدود سه ساعت پیش باهاش
...خداحافظی کرده بود زل زد و سرشو کج کرد

گوشی زینا دست تو چیکار میکنه بیبی؟؟_

چشمای قهوه ای پاپی گونش برق زد و پستونکشو
...از دهنش خارج کرد

اون.. اون روی میز بود و شیطونه به لیام گفت+
بگیرش به ددی بگو دوسیش داری

زین قهقهه ای از ته دل کرد و توی دلش قربون
...صدقه ی پسر شیطون و مظلوم نماش رفت

قطعا کسی در کنار زین نبود و اون تنها بود چون این
...خنده رو کسی جز لیام و زینا ندیده بود

منم ببی کیوتمو دوس دارم ولی این کارشو که_
،بی اجازه وسایل بقیه رو بگیره دوس ندارم
این کارِ پسرای بده
بیبی من پسر بدیه؟؟

چشمای لیام گرد شد و اب دهنشو با صدا قورت
داد...
...لباش به پایین برگشت
...دوس نداشت ددیش فک کنه اون پسر بدیه

،ددی لیام اونو نگرفت+
،آقای فرانکی گرفت
لیام بهش گفت نه نه این کار بدیه ولی آقای فرانکی
گفت دلش برای ددی تنگ شده

...عروسکشو بلند کرد تا زین ببینتش
اخمی به عروسکش کرد که دل زینو بیش از پیش آب
کرد...

دیدی آقای فرانکی؟؟ ددی تو رو دوس نداره تو+
پسر بدی بودی

..زین وسط حرفش پرید و اضافه کرد

و آقای فرانکی باید تنبیه بشه_

...لیام با دهان باز به زین زل زد
...بحث مورد علاقتش بود و نمیتونست ارزش بگذره

ولی ددی لیام هم بهش کمک کرد+

...زین پوزخندی زد
میدونست اسم تنبیه پسرشو سست میکنه پس روی
...حرفش موند

نه سوییت چیکس، تو پسر خوبی بودی تنبیه_
نمیشی

اشک تو چشمای لیام جمع شد و زین «فاک»ی زیر
...لب گفت از اینکه کنار پسر لطیفش نبود

...ولی ددی+

هی پس تو اینجا ی دزد کوچولو\$

زینا باخنده گفت و بعد از جلو اومدن تونست چهره
...ی خسته ی زینو ببینه

انگشتاشو بین موهای نرم و لطیف لیام برد و از
حرکت دستش رو اون خوشرنگ های نرم به وجد
...اومد

به این زودی دلت تنگ شده کیوتی؟؟\$

با لبای جمع شده سرشو به نشونه ی موافقت
تکون داد و قطره اشکی از چشمای همیشه ترش
...چکید

نگاه خیرشو به زین که بدون هیچ لبخند یا اخمی به
لیام زل زده بود و احتمالا خودشو برای نبردن لیام
سرزنش میکرد دوخت و خیلی آهسته از روی تخت
...لیام بلند شد تا اون هارو تنها بذاره

😊 کلمه 2058

😊 دستم شکست
😊😊 امیدوارم دویش داشته باشین

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 5 اردیبهشت 99

((16))

رژ صورتی کم رنگشو تمدید کرد و بعد از برداشتن کت جینش مشکیش از روی تخت جلوی قفسه ی ...کفش هاش ایستاد

پس از کمی بررسی کردن کفش ها، نیم بوت های اسپرت مشکیشو برداشت و بعد از نشستن روی صندلی میز آرایشش و به پا کردن اون ها مشغول ...گره زدن بند هاش شد

از جا بلند شد و پس از صاف کردن تاپ سفیدش کتشو به تن کرد و انگشتاشو بین موهای لخت و ...سنگینش کشید

توی آینه چشمکی به خودش زد و کیف کوچیکشو ...تو دستش گرفت

به خاطر پوست خوب و مژه های فوق العادش نیازی به میکاپ زیادی نداشت و تنها لوازمی که استفاده کرده بود رژ و خط چشم سفید برای داخل پلکش بود پس اونها رو توی کیفش گذاشت تا اگه نیاز ...به تمدید داشت راحت باشه

به آرومی راه نشیمن رو در پیش گرفت تا تلفن همراهشو که طبق معمول توی دست لیام بود ارزش ...بگیره

لیاااام\$

لیام جلوی کاناپه نشسته بود و در حالی که عروسکشو توی بغلش گرفته بود مشغول روندن ماشین های اسباب بازی کوچولوش روی جاده ی ...فرضی میز بود

موهای نامرتب لیام از پشت کاناپه دیده می شد پس دستشو جلو برد و اون رشته های شکلاتی و نرمو ...بین انگشتاش گرفت

پس پسر شیطونمون اینجاست\$

لیام خیلی نامحسوس _از نظر خودش_ گوشی زینا ...رو برداشت و زیر پاش گذاشت زینا لبخندی زد و دلش برای اون موجود نرم و فلافی که الان موهایش هرکدوم به یه سمت متمایل بود و رشته ای از اون روی پیشونیش افتاده بود ضعف رفت...

تو گوشی منو ندیدی لیام؟؟\$

چشم های لیام با حالت استرس به درشت ترین ...حالتش در اومد

امم نههه نهه لیام هیچی ندید+

ای بابا پس من چیکار کنم?\$ شاید بهتر باشه به گوشیم زنگ بزنم و بینم کجاست??

...آب دهندشو قورت داد و چشماشو بست
اون اینجاس ولی توروخدااا از نبرششش+
دستشو جلوی لیام گرفت و انگشتاشو چند بار
...تکون داد

بدش به من عزیزم بده دوستم منتظرمه\$
لیام لباسو جلو داد و تلفن همراه زینا رو توی
...دستش گذاشت

پس لیام چیکار کنه؟؟+
موهاش جلوی چشماشو گرفته بود و به سختی
...جلوشو میدید
لیام صبر میکنه تا امشب یا فردا صبح ددیش بیاد\$
خونه

عجله داشت و دیگه مهلتی برای ادامه دادن به لیام
...نداد
دستشو بین موهای لیام کشید و پس از نوازش و
هدایت اون رشته های لجوج به بالا راهشو به سمت
...در خروج پیش گرفت

لیام تا لحظه ی آخر به رفتن زینا زل زد و وقتی
کاملا نا امید شد عروسکشو زیر بغلش زد و بدون
توجه به وسایل روی میز که متعلق به خودش بود راه
...اتاقشو در پیش گرفت

هنوز به پله ها نرسیده بود که چشمش به در اتاق
لویی خورد و در یک تصمیم ناگهانی راهشو به سمتش
کج کرد...

چند ضربه به در زد اما وقتی جوابی نشنید با
استرس دستشو دور دستگیره مشت کرد و فرانکی
رو محکم به خودش چسبوند و فشار دستشو بیش تر
کرد تا در به آرومی باز بشه و چهره ی آروم و غرق
... خواب لویی خودشو نشون بده

... جلورفت و روی گوشه ای از تخت لویی نشست

لو+

دستشو روی بازوی لویی گذاشت و کمی بدنشو
... حرکت داد

لویی که این روزا ها به طرز عجیبی به لمس ها
حساس شده بود از جا پرید و بعد از دیدن چهره ی
... لیام پوف کلافه ای کشید و دوباره دراز کشید

چی میخوای؟؟×

لیام با آرامش گوش عروسک نرم توی بغلش رو
پیچوند و چشمای شیرینشو به لویی که چند ثانیه با به
... خواب رفتن دوباره فاصله داشت دوخت

... لیام ددی میخواد+

انگار خواب آلود بودن گارد همیشگی لویی نسبت
... به لیامو پایین آورده بود

ددیتو همه میخوان چیز عجیبی نیست×

... با کنجکاوی سرشو کج کرد

ها؟+

هیچی×

... کمی فکر کرد و سپس به در اتاق اشاره کرد

.برو بخواب×

اینجوری حوصلت سر نمیره و زینو هم تو خواب
میبینی

... لیام پلکی زد و مشغول بازی با انگشتاش شد

میشه لیام اینجا بخوابه؟؟+

کنار لو؟؟

لویی فقط به دنبال ساکت کردن لیام و دوباره
خواهیدن بود پس دستشو کشید و اونو روی تختش و
... درست شونه به شونش خوابوند

میشه..میشه لیامو بغلش کنی؟؟+

...لویی چشماشو تو حدقه چرخوند

هووف فقط دردسری×

دستاشو دور بدن لیام پیچید و اونو به سینش
...چسبونند

دیگه حرف نزن بذار بخوابم×

لیام سرشو به پایین و بالا تکون داد و موهای نرم و
...خوشبویش به بینی لویی کشیده شد
لویی نفس عمیقی کشید و عطر کاکائویی موهای لیام
...رو به سینش کشید

ناخودآگاه دستاشو دور بدن لیام محکم تر کرد و از
شنیدن صدای نفس عمیق لیام که به خاطر فشردن
...شدنش بود باعث شد لبخند ریزی رو لبش بشینه

تو چرا اینقدر عجیب و لوسی؟؟×

پرسید اما لیام که با پیدا کردن یه آغوش گرم با
...آرامش خوابیده بود توانی برای جواب دادن نداشت

لویی هم چشماشو بست کم کم وارد دنیای خواب
شد...

ضرباتی که به در میخورد باعث شد لویی سر
جاش بشینه و به لیام که کنارش خوابیده بود نگاه
...کنه

وقتی دوباره ضربه ها از سر گرفته شد از روی تخت
بلند شد و بدون توجه به تیشرت سفید رنگی که روی

دسته ی صندلی توی اتاق بود به سمت در رفت و اونو
...باز کرد

چیه؟؟×

تکیشو به در داد و چشمای نیمه بازشو به ختدمکار
...پشت در دوخت

آقا همین الان زنگ زدن و گفتن یه نفر از»
بیمارستان بهشون زنگ زده و گفته خانوم زینا
حالشون بد شده

«بعدم گفتن که بهتون بگم»اون بی صاحبو جواب بده

چشمای لویی تا آخرین حد باز شد و خواب از
...سرش پرید

چرا به زین زنگ زدن؟؟×

نمیدونم آقا»

دستشو بین موهایش فرو برد و اون ها رو از ریشه
...کشید

باشه باشه×

به رفتن دختر نگاه کرد و سپس به سمت گوشیش
روانه شد و تعداد تماس های از دست رفته ی زین رو
...دید

شمارشو گرفت و همون طور که به لیام نگاه
...میکرد گوشی رو گذاشت کنار گوشش

مرده بودی؟؟_

چشماشو مالید و شونه رو از روی میز آرایش
...برداشت

واقعا معذرت میخوام خواب بودم×

برام مهم نیس فقط خودتو به خواهرم برسون_

لیامو چیکار کنم؟؟×

بذارش تو اتاقش و درو قفل کن، یه شیشه شیر_
، جلوش بذار با چند تا شکلات
چند ساعت سرگرم میشه

زیر چشمی به لیام نگاه کرد و باشه ای زیر لب
...گفت تا زین بدون گفتن چیز دیگه ای قطع کنه

لباس هاشو با لباس های بیرونی عوض کرد و
...موهاشو کمی مرتب کرد

قدم های بلند و پر از عجلشو به سمت لیام
برداشت و ملحفه ی سرمه ای رنگ رو از روی بدنش
...برداشت

دستاشو زیر زانوها و پشت گردن لیام گذاشت و
بعد از بلند کردنش اونو به اتاق خودش منتقل کرد و با
توصیه هایی که به خدمتکارا مبنی بر مواظبت از لیام
...کرد از خونه خارج شد

گفتم که خوبم\$

الی دستشو بین موهای زینا کشید و با نگرانی
...مادرانه ای غرزد

معلومه که خوب نیستی دختر»
میدونی چقدر نگرانمون کردی؟؟

باشه قبول دارم اون موقع حالم خوب نبود ولی\$
الان خیلی بهترم

مطمئن باش دکتر خیلی بهتر از تو میتونه»
تشخیص بده و قطعا خوب نیستی که گفته باید تا چند
ساعت دیگه تحت نظر باشی

...زینا کلافه سری تکون داد و اطرافشو گشت

دنبال چی میگردی؟؟»

...همین طور که اطرافشو میکاوید جواب داد

،گوشیم\$
گوشیم نیست

الی دستشو توی کیفش برد و گوشی زینا رو روی
...پاهاش گذاشت

اوه مرسی، دست تو چیکار میکرد\$

وقتی اومدی بیمارستان به آخرین شمارت زنگ»
زدم و اطلاع دادم
فک کنم دوس پسرت بود

...با نیشخند گفت و ابروهاشو بالا انداخت

زینا که در حال چک کردن گوشیش بود با استرس
...سرشو بلند کرد

برادرم بود و مطمئنم الان در حد فاک نگرانه\$

،اوه بیخیال زینا تو که میگی خوبی»
اونم الان میرسه و از خوب بودن حالت مطمئن میشه
...آخه برا\$

هییی زینا×

زینا محکم به پیشونیش کوبید و با حرص دندوناشو
...به هم فشرد
از اول هم بیرون رفتن با دختری که تازه شناخته
...بودش کار عجیب و البته اشتباهی بود

آرهمه خودمم\$

با لبخند و ذوق مصنوعی گفت و چشماشو
...چرخوند

مرسی که رسوندینش... (رو به زینا ادامه داد)...×
معرفی نمیکنی؟؟

الی این لویهه\$
لویی این دوستم الی که تو کتابخونه دیدمش
الی دستشو به سمت لویی که لبخند به لب داشت
برد...

،از آشنایت خوشوقتم»
شماها اصلا شبیه هم نیستین چطور خواهر برادرین؟؟
اوه نه نه من برادر زینا نیستم من دوست×
برادرشم
برادرش تو کشور نیست واسه همین به من خبر داد
که پیام اینجا

...الی نگاهشو روی لویی چرخوند
اوه چه دوست خوبی»
و با نیشخند بهش خیره شد
به وضوح لاس میزدن و زینا متعجب بهشون خیره
بود...

واقعا زین چه کسی رو فرستاد که تنها نباشم\$
زمزمه کرد و گوشه ی لباس لویی که مشغول
...حدس زدن رنگ چشم الی بود رو کشید
برو به دکتر بگو میخوام مرخص شم با مسئولیت\$
خودم

...لویی سری تکون داد و به سمت در رفت

جایی نریا! من هنوز نفهمیدم چشمات چه رنگیه×

...و از در خارج شد

خیلی جذابه»

...الی با ذوق گفت و لبشو گاز گرفت

تو هم خیلی عوضی هستیا!!

زینا با لحنی شوخ گفت اما ته دلش میدونست این
...حرفو با تمام وجودش زده

...الی خندید و چشمک زد

واقعا چرا زینا باکسی که فقط یه بار دیده بودش
دوست شده بود؟؟

ساعت از یک شب گذشته بود و لیام به زور سعی
...میکرد چشماشو باز نگه داره

برو بخواب لیام اذیت میشی\$

نه ددی الان میاد+

خوشگل من زین گفت ممکنه امشب بیاد شایدم\$
فردا بیاد،
تو میخوای تا فردا بیدار بمونی؟؟

لیام سرشو به بالا و پایین تکنون داد و زیر لب
... (اوهوم) گفت

چشمات درد میگیره و قرمز میشه بعدش زشت\$
میشی،
تو دوست داری زشت بشی؟؟

مگه الان نیست؟؟×

لویی در حالی که خیار بزرگی رو میجوید خودش
رو روی کاناپه ی روبه روی زینا و لیام انداخت و
... گوشیشو از جیبش در آورد

خیلیم خوشگله\$

موهای لیامو بالا زد و از روی موهای خودش گیره
ی صورتی کوچیکی رو برداشت و با اون موهای
... جلویی لیامو بالای سرش فیکس کرد

مگه نه؟؟\$

لیام با بغض سرشو تکنون داد و خودشو توی بغل
... زینا رها کرد

زینا پوست شکلاتی که لیام خورده بود رو گلوله
... کرد و به سمت لویی انداخت

با کی چت میکنی که نیشبت بازه؟؟\$

هیشش الی×

چه قدر سریع جور شدین باهم\$
اصن تو مگه گی نبودی؟؟

محض اطلاعات من بایم و اگه مطمئن میشی یه×
مدت رو تو هم کراش داشتم

...زینا پوزخند زد

آها پس خانوادگی کار میکنی هم من هم زین\$
چه جالب

مسخرش کرد و لویی دستشو به نشونه ی برو بابا
...تکون داد

لیامو که توی بغلش مشغول چرت زدن بود محکم
تر گرفت و پستونکشو که با زنجیر به لباسش آویزون
بود توی دهنش گذاشت و به شدت از اینکه لیام تو
خواب آرومش لبخند شیرینی زد و پستونک قرمز رنگو
..مکید ذوق کرد

سرشو به سمت تلویزیون که با صدای کم مشغول
پخش اخبار بود برگردوند و ریموت رو به دست گرفت
اما صدای زنگ زد بهش مجال عوض کردن کانال رو
نداد...

نگاهی به لیام که توی خوابش غرق شده و حتی
تکون هم نخورده بود کرد و سعی کرد بدون اینکه اون
پسر اذیت بشه دست هاشو از دور بدنش برداره و
...اونو روی کانامه بخوابونه تا برای دیدن برادرش بره

کنار پنجره ایستاد و بعد از دیدن چراغ های اتومبیل تو تاریکی شب با دلتنگی به سمت در رفت تا اولین... کسی باشه که برادرشو بعد از سه روز میبینه

در باز شد و زین پوشیده در کت و شلوار مشکی و پیراهن مردونه مشکی که با کراوات مشکی رنگش ست بود و چمدون کوچیکشو پشت سرش میکشید وارد شد...

موهایش آشفته بود و ته ریش روی صورتش نشون میداد این چند روز رو پر مشغله گذرونده و حتی... فرصت شیو کردن هم نداشته

چشماس سرخ و خسته اما همچنان پر نفوذ و پر از... غرور بود

زینا کمی زیر لب طوری که زین نشنوه و پررو نشه برای استایل همیشه جذاب برادرش فن گرلی کرد و... سپس جلورفت تا اونو در آغوش بکشه

خوش برگشتی\$

زین با دیدن زینا لبخندی زد و دست چپشو دور کمر... خواهرش حلقه کرد و به خودش فشردش

بوسه ای روی موهای مشکیش زد و ازش فاصله گرفت...

تو خوبی؟؟ _
چرا بیمارستان بودی؟؟

زین با نگرانی گفت و پیشونی خواهر بزرگشو
...بوسید

تعریف میکنم برات\$

لیام کجاست؟؟_

،اینقدر منتظرت موند تا خوابش برد\$
بیا تو

...درو کمی باز گذاشت و به بیرون نگاه کرد

تنها نیستم_

کی باهاته؟؟\$

زین دستشو از در جدا کرد و چمدونشو کنار جا
...لباسی گذاشت

نمیشناسی از دوستای قدیمیه_

سلام©

...زینا با خوشرویی جواب سلام اون پسر رو داد

سلام خیلی خوش اومدی من زینام\$

پسر دستشو جلو آورد و دهانشو برای گفتن چیزی
باز کرد اما صدای پر از شادی و شغف لویی جلوی هر
...حرکتی رو گرفت

مکس؟؟×

...چشمای خوش رنگ پسر با ذوق درشت شد

😊 کلمه 2100

این الی از وقتی لیام گفت (تنکیو الی) قرار بود بیاد
😊😊

پسرم مکسنس هم تا همین چند وقت پیش شک
😊 داشتم بیاد یا نه ولی مطمئن شدم و آوردمش
کاور

دراماها به هیچ جاتون نباشه
میدونم سخته که بدونی امکان داره حتی یه درصد
آیدلت تحت فشار عصبی باشه ولی سعی کنین توجه
نکنین

اونا فقط میخوان توجه جلب کنن پس چیزی که
میخوان رو بهشون ندین
و میدونم اینکه بعضیا هیچ درکی از بازی کثیفی که
پسرامون توش هستن ندارن و با گفتن وای چه بچه ی
خوشگلی میشه رو مخ شمایی که میدونین هیچ بچه
ای وجود نداره میرن

اما شما سعی کنین بهشون توجه نکنین
به جاش تا جایی که میتونین آلبوم پسرا رو استریم
کنین
اصلا هم به این فکر نکنین که وای الان حال لیام بده

**نه لیام بچه نیست و خودش میفهمه
چون خودشم تو وضعیت زین بوده**

امروز سیزدهمه و میخوام یه چیزی بگم که ممکنه
😊 در آینده بگم وای پیشبینی کردم
**یه حسی بهم میگه چند وقت دیگه میگن بچه ی
فرضی زیجی به خاطر هاشیموتوی جیجی سقط شد
و از اون طریق هم کلی توجه میگیرن**

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 13 اردیبهشت 99

((17))

با برخورد پرتوی های طلایی و کور کننده ی نور خورشید به چشماش اون ها رو باز کرد و و با سوزش ... کور کنندش دوباره پلک هاشو بست

قطعا این شیوه ی بیدار شدن مورد علاقه اش نبود اون هم وقتی بعد از سه روز میتونست با لذت بردن از گرما ی جسم نرم لیام توی آغوشش با آرامش ... بخوابه

خودشو برای باز گذاشتن پنجره لعنت کرد و روی ... پهلوش چرخید تا صورت به صورت لیام بشه دیشب وقتی صورت آروم لیام خوابیده رو دید از بیدار کردنش منصرف شد و جوری که بیدار نشه اونو تو آغوشش گرفت و به اتاق خودش آورد و بدون عوض کردن لباس هاش فقط لیامو تو بغلش گرفت و طعم ... آرامشو چشید

دستشو بالا برد و انگشت اشارشو به آرومی روی ... پستونک لیام کوبید اخمی بین ابروهای لیام نشست که از همیشه کیوت ترش کرد و محکم به پستونک داخل دهنش مک زد و ... صدای ملچ و مولوچش بالا رفت این تفریح مورد علاقه ی زین بود که اینطور پسرشو ... اذیت کنه

لب هارو روی پیشونی لیام گذاشت و بین ابروهاشو بوسیدتا اخمشو باز کنه و وقتی نتیجه ی ...کارش رو که اخم باز شده ی لیام بود دید لبخند زد

پنجه ی دست آزادشو بین موهای لیام فرو برد و با حس گیر کردن دستش به چیزی اونو از موهای لیام جدا کرد...

نگاهی به گیره ی موی صورتی که طرحی از یه ...پروانه بود کرد و چشماشو توی حدقه چرخوند

خیلی آروم جوری که لیام بیدار نشه بازوشو از زیر ...دست لیام کشید و به جاش بالش رو جایگزین کرد

ملحفه ی مشکی رو تا جایی بالا برد که تنها نشونه از حضور لیام روی تخت موهای نرم و کمی فر شده ی روشنش بود که روی بالش های تیره پخش شده بود...

بوسه ای روی موهایش گذاشت و بعد از عوض کردن لباساش با یه دست لباس خونگی از اتاق خارج ...شد و خیلی آروم درو بست تا لیام بیدار نشه

به صندلی تکیه داده بود و از شدت خنده دلشو ...گرفته بود

...خیلی وقت بود که اینطور نخندیده بود

اون طرف میز لویی با اخم نشسته بود و با ..عصبانیت به زینا و مکسنس نگاه میکرد

مکسنس از وقتی از اتاقش خارج و سر میز صبحانه حاضر شد مشغول تعریف کردن سوتی ها و ، همه ی خاطرات احمقانه ی لویی بود و زینا هم با کمال سخاوت دندوناشو به نمایش ...گذاشته بود و میخندید

مشتشو جوری که هم صدای بلندی ایجاد بشه و هم ...آسیبی به دستش نرسه روی میز کوبید و توپید

واقعا موضوع دیگه ای نیست که در موردش × صحبت کنین؟؟

زینا نگاهی بهش کرد و با دیدن چهره ی عصبانیش از خنده کبود شد و مکسنس ابروهاشو با شیطنت بالا ...انداخت

تازه خنده داراشو هنوز نگفتم ©

والای میخوام بشنوم میخوام بشنوم... (قامت زین \$ از پاگرد اول پله ها به چشمش خورد)... به به آقای مالیک

زین با اخمی که این ساعت از روز جز لاینفک صورتش بود گیره ی موی رو کنار قهوه ی زینا ...گذاشت

از این آشغالا به موهای لیام وصل نکنـ
دختر که نیست

...زینا اداشو در آورد و با لحن طعنه آمیز گفت

چه خوب منم دوست دارم\$

زین در جواب صبح بخیر لویی و مکسنس سری
...تکون داد و وارد آشپزخونه شد

چش بود؟؟؟©

طبیعیه\$

روزایی که زودتر از لیام بیدار میشه رفتارش
همینطوره،
انگار برای خوب بودن فقط لازمه صبحش با لیام
شروع شه

زینا ساده توضیح داد و مکسنس سری به نشونه
فهمیدن تکون داد و سپس نگاهشو به زین که با
...شیشه ی شیر به سمت پله ها رفت دوخت

هیچ جوره باورش نمیشد زین مالیک هم نقطه
...ضعف داره

چند روزی بود که شماره ای که از هری داشت در
دسترس نبود و این به تنهایی باعث عصبانی شدن
...نایل میشد

قدم های کلافشو میون مبل های قهوه ای چرم از سر گرفت...

میدونست که هری هم در تلاشه که باهاش تماس بگیره ولی ناتوانه...

خونش از این حس عجز که کل وجودشو درگیر کرده بود به غلیان اومد و گوشی موبایلش رو به سمت مجسمه های تزئینی روی شومینه پرت کرد...

نگاه عصبانی به اون ها انداخت اما با دیدن ورقه های کاغذ بین تیکه های شکسته ی مجسمه ی طلایی...رنگ توجهش جلب شد و به سمتش رفت

تقریبا مطمئن بود که این یه نامه از طرف هیلِی که...دیر به دستش رسید

اشک تو چشماش حلقه زد و دست لرزونشو به سمت اون ها برد...

پلک محکمی زد و تای نامه رو باز کرد و نگاهی به دست خط زیبایی افتاد که روزهای زیادی روی وایت برد کوچک روی یخچال براش یادداشت های مختلف میداشت...

از لیست خرید گرفته تا جمله های عاشقانه و یا...آموزنده ی کوتاه

با دست راستش اشک هایی که صورتشو خیس کرده بود پاک کرد و شروع به خوندن کرد

، نایل من))
، عشق زندگی من
سلام.
اگه داری این نامه رو میخونی یعنی از اون لحظه های
نایابیه که از خود مهربون و صبورت دور شدی و
عصبانی شدی.

راستی بهت گفته بودم عاشق این عصبانیت
هاتم؟؟
اولین باری که دیدمت از شدت عصبانیت سرخ شده
بودی و اون رگ کاروتید جذابیت تپش داشت. و من
عاشق مردی شدم که در حین عصبانیتش سعی
میکرد به من که تازه به اون واحد منتقل شده بودم
خوشامد بگه.

، تو برای من بهترین مرد روی زمینی نایل
همیشه با خودم میگفتم یه روزی به خاطر اینکه ازت
، بزرگترم به اختلاف میخوریم
یا مادرت که هیچ وقت از من خوشش نمیومد افکارتو
تحت تاثیر خودش قرار میده اما تو عشق من همواره
بی دریغ به من عشق ورزیدی.

میخوام ازت معذرت بخوام که با وجود بچه ای که
توی رحمم داشتم توی اون ماموریت شرکت کردم
شاید اگر لجبازی نمیکردم الان بچمون زنده بود و
حتی منم روی تخت بیمارستان نخوابیده بودم و هر
لحظه منتظر مرگ نبودم.

الان که این نامه رو مینویسم فرستادمت خونه که لباس هاتو عوض کنی و کمی استراحت کنی تا باز هم .مرد جذاب و خوشتیم رو ببینم

میخوام ازت خواهش کنم که بعد از من زندگیتو فراموش نکنی
بذار باز هم صدای خنده هات توی خونه پیچه و حس زندگی رو به دیوارهای بی جون منتقل کنه
بذار کسی بعد از من از وجود مهربونت و قلب طلاییت که منبع بی پایان آرامشه لذت ببره

این نامه رو به یه پرستار میدم تا به دست مادرم برسونه؛

به اون گفتم کجا بذارتش
ببخشید که مستقیم به دست خودت نرسید چون میخواستم وقتی اینو بخونی که در اوج عصبانیتی بلکه کمی آروم شی.

نپرس چه طور میدونستم نامه رو کجا بذارم که به دستت برسه چون میدونی و اگر نمیدونی به عادت های گذشتت مراجعه کن ((حتی وقتی بمیرم هم دوستت دارم مرد من

...به پهنای صورت اشک میریخت
شور شیرینی تو وجودش پخش شده بود که هر لحظه تپش های قلبشو بالا تر میبرد و بغض توی گلویش رو ...بزرگتر میکرد

نتونست جلوی هق هق هاشو بگیره و صدای بلند
...گریه هاش توی خونه ی خالی و بی روح پیچید

...شکستن یه مرد خیلی دردناکه
...حتی تو خلوت

کنار لیام دراز نشست بود و به خر خر های کوتاهی
...که از بین لباس خارج میشد گوش میکرد

پستونک نرم و ژله ای از دهنش خارج کرد و به
جاش سر پستونکی شیشه ی شیر که مثل همیشه و
...هر صبح پر از شیر گرم بود رو جایگزین اون کرد

میدونست چند روزی که خونه نبوده کسی به فکر
...پسرکش نبوده و بهش شیر نداده

شیشه شیر رو کمی خم کرد تا یه وقت مقدار
...زیادی وارد دهن لیام نشه و نپره تو گلوی پسرش

لیام از حس جاری شدن مایعی که گرمای مطلوبی
داره توی دهنش هومی میکشه، سرعت میک زندنش
بیشتر میشه و خودشو کمی به سمت شیشه ی توی
...دستای زین میکشه

زین دستشو بین موهای لیام میکشه و میبینه که
...بین پلکای لیام اروم باز میشه

چشماش برق میزنه و لب های صورتیش به
لبخندی عمیق باز میشه که چشم هاش از شدت این
لبخند خط میشه و تيله های براق شکلاتیش ناپدید
میشه..

با ذوق به زین نگاه میکنه و سرشو عقب میکشه تا
چیزی بگه و زین هم شیشه شیرو روی پاتخت
...میذاره

سلام ددییی+

از جاش بلند میشه و با گذاشتن پاهاش دو طرف
بدن زین خودشو جوری به زین میچسبونه که تقریباً تو
...بغل زین حل میشه

زین آروم میخنده و دستاشو دور بدن لیام که
خودشو تو آغوشش جمع کرده و سرشو تو گودی
...گردنش فرو برده حلقه میکنه

کمی از لیام فاصله میگیره تا چهرشو ببینه و با
دیدن چشم های پر از اشک و لب های لرزونش اول
بوسه ای روی چشم هاش میذاره و سپس لب هاشو
به لب های سرخ و براق لیام میچسبونه تا از طعم
...شیرین اون ها بچشه

با کج کردن سرش بوسه رو عمیق میکنه و با
دست چپش فک لیامو میگیره تا کاملاً پسرشو تحت
کنترل بگیره و از منبع بی پایان شیرینی وجودش لذت
...ببره

زبونشو وارد دهن لیام میکنه و تمام نقاط دهن لیام رو لمس میکنه و در آخر اون رو روی زبون لیام که بی حرکت سر جاشه میکشه و اینجوری اجازه ی همراهی ...توی بوسه رو بهش میده

گازی از لب پایینی لیام میگیره و بعد از جدا شدنش از لب های سرخ لیام بوسه هاشو از چونه ی لیام تا کنار لبش میکشه و دوباره لب های خوشرنگشو بین لب هاش میگیره و با تمام وجود ...میمکه و با زبون بازیش میده

دست چپشو دور کمر لیام میحلقه میکنه و دست راستشو پایین میبره و ران های لیامو بین انگشتاش ...میگیره و تو دستش میچلونه

لیام زیر لب ناله ای میکنه و خودشو روی پای زین ...بالا میکشه تا بهش نزدیک تر بشه از شدت دلتنگی میل اینو داره که تا فردا بدون توقف ددیشو ببوسه ولی نفسش که به وضوح کم اومده بود ...این اجازه رو نمیده

زین از جریان هوای سریعی که از بینی لیام خارج و داخل میشه متوجه این موضوع میشه که لیام به نفس کشیدن نیازه داره پس گاز محکمی از لب بالایی لیام میگیره و بعد از چشیدن طعم خونی که توی دهنش ...پخش میشه این بوسه ی طولانی رو تمام میکنه

لیام دوباره سرشو تو گردن زین فرو میکنه و نفس
هاشو با عطر خنک و تلخی که از بدن ددیش ساطع
...میشه تازه میکنه

بیبی من این چند روز چیکار کرد؟؟_

لیام سرشو از گردن زین خارج میکنه و با چشمای
...مظلوم پاپی وارش به زین نگاه میکنه
...لباشو جمع میکنه و با انگشتاش بازی میکنه

، لیام پسر خوبی بود+
اصن اصن هیچی گریه نکرد ولی دلش برای ددی تنگ
شده بود

زین دست چپشو تکیه گاه بدنش کرد و دست
راستش هنوز روی ران بود و به آرومی نوازشش
...میکرد

دیگه چی؟؟_

...لیام کمی شقیقشو خاروند و کمی فکر کرد
ناگهان چشماش برقی زد و با هیجان به زین نگاه
..کرد

، لو لیامو بغل کرد+
اون لیامو دوس داره ^~^

خودشو به جلو پرتاب کرد و دستاشو دور گردن
...زین حلقه کرد
اما بعد از چند لحظه خودشو عقب کشید و با چهره ی

سوالی که اونو شیرین تر از قبلش کرده بود به زین
...نگاه کرد

سرشو پایین انداخت طوری که چوَنش به سینش
...چسبید و صداش مبهم به گوش زین میرسید

ددی دلش برای لیام تنگ شده بود؟؟+

زین همونطور که لیام تو بغلش از لبه ی تخت بلند
...میشه و به سمت بالکن میره

دست راستش زیر باسن لیام بود و پس با دست
چپش در تمام شیشه ای رو روی ریلش حرکت میده
...و باز میکنه

وارد بالکن میشه و لیام به خاطر برخورد باد به
صورتش اونو تو گردن زین قایم میکنه و دستاشو دور
گردن زین محکم تر میکنه و تا وقتی زین روی یکی از
...دو صندلی سفید و مشکی ننشسته تگون نمیخوره

ببینمت لیام_

زین میگه و دست هاشو روی دسته های صندلی
...میذاره و کمی لم میده

لیام با چشمای مظلومش به زین نگاه میکنه و خودشو
...به سمت بدنش زین بالاتر میکشه

سرشو جلو میبره و بوسه ای روی لب های لیام
،میذاره

کمی عقب میکشه و همونجوری که پیش بینی کرده

بود لیام هم خودشو جلو میکشه تا لب ها و بوسه ی
...ددیشو از دست نده

زین با آرامش به صندلی تکیه میدو و سرعت بوسه
...رو بیشتر میکنه

بدون فاصله انداختن بین لب هاشون پوزخندی به لیام
که تلاش میکنه سرعت لب هاشو هماهنگ کنه ولی
ناتوان میمونه میزنه و دست هاشو از پایین تیشرت
رنگین کمونی لیام وارد میکنه و کمرشو نوازش
...میکنه

مقصد بوسه هاشو از لب های لیام پایین تر میبره و
بعد از رد کردن چونه ی نرم و فک خوشفرمش به
گردنش که کبودی هاش در حال کم رنگ شدن بودن
...میرسه

حساس ترین نقاط گردن لیامو مثل کف دستش
میشناسه پس سعی میکنه هر جا رو جز اون نواحی رو
...مورد هدف بوسه ها و لاوبایتاش قرار بده

لیام زیر لب میناله و زین برای داشتن همه ی نقاط
...بدنش زیر لب ها و دندوناش حریص تر میشه
گاز محکمی از گردنش میگیره و با مکیدن اون نقطه
...کبودی پرننگی ایجاد میکنه

لب هاشو پایین تر میبره و با گرفتن نقطه ی
حساس گردنش بین دندوناش صدای ناله ی لیام رو

بلند تر و البته کار رو برای کنترل خودش سخت تر
...میکنه

وقتی مطمئن میشه هر اینچ از گردن سفید لیام رو
به دندون گرفته و مارک های بنفششو روش به جا
گذاشته سرشو بلند میکنه و به لیام که با چشم های
...بسته و لب های باز موندش ناله میکنه نگاه میکنه

دست مشت شده ی لیام رو از پشتیه صندلی
برمیداره و روی دیک برجسته یخودش میذاره و شاهد
برق زدن چشم های لیام و لیس حرکت زبونش روی
...لب هاش میشه

لیام از روی پای زین بلند میشه و جلوی پاش روی
...زمین زانو میزنه

دست هاشو که از هیجان لرزش پیده کرده به
...سمت بند شلوار زین میبره و اونو باز میکنه

کمی جلوی شلوار رو پایین میکشه و دیک زین رو
...از روی باکسر میماله

لب هاشو به دندون میگیره و به زین که با چشم های
...خمار و نیمه بسته از بالا بهش زل زده نگاه میکنه

نگاهشو دوباره پایین میاره و دست هاشو از دیک زین
جدا میکنه، صورتشو جلو میبره و با لب هاش اونو
...میگیره و فشار کمی بهش وارد میکنه

زبونشو روی پارچه ی نازک باکسر میکشه و بالا میاد و
...سر دیک زینو بین لباس میگیره

طاقت زین تموم میشه و سر لیامو با گرفتن موهاش دور میکنه و سپس باکسرشو پایین میکشه و با بیرون اومدن دیکش لبخندی که روی لب های لیام میشینه ...رو میبینه

دوباره روی صندلی میشینه و لیام به سرعت بهش ...نزدیک میشه با نگاه مظلومی که کاملاً با کاری که میخواد اجازشو بگیره متضاده به زین نگاه میکنه و زین پلک هاشو ...روی هم میذاره

لیام دیک زینو بین دستاشو میگیره و لب هاشو ...لیس میزنه سرشو وارد دهنش میکنه و مژ پستونک مکش میزنه و همونطور که لب هاشو گود رفته و صدای ملچ و مولوچش به گوش زین میرسه با مظلومیت یه نوزاد ...به زین نگاه میکنه تا دیوونه ترش کنه

پلک های زین روی هم میفته و لیام از حجم زیاد ...پریکامی که وارد دهنش میشه هومی میکشه

با احتیاط قسمت بیشتری رو وارد دهنش میکنه و زین میتونه زبون نرم لیام رو حس کنه که با ظرافت ...روی دیکش کشیده میشه

سرشو پایین تر میبره و دست آزادشو به سمت ...بالزای زین میبره و خیلی آروم ماساژش میده

لیام هارد شدن لحظه به لحظه ای دیک زینو توی
دهنش کاملاً حس میکنه و از این که باعث تحریک
...ددیش میشه ذوق میکنه

صدا هایی که از دهن لیام خارج میشه، حرکت
زبونش و دستاش، حس کردن حلقش و همه ی چیز
های مربوط به لیام ذره به ذره زینو به لبه نزدیک تر
...میکنه پس با گرفتن موهای لیام سرشو جدا میکنه

بوسه ای روی لب های نیمه باز لیام میذاره و
...دوباره اونو روی پاش برمیگردونه

لیام از حس کشیده شدن دیک سفت زین که
دوباره اسیر باکسر خیسش شده آهی میکشه و
...مشتش روی پاهاش میذاره

عادت به دست های باز نداره و علاقه ای هم
...نداره

از نظر اون خیلی بهتره که ددیش برای بدنش و حتی
...زندگیش تصمیم بگیره

زین متوجه ناراحتی و آزرده بودن لیام با دست
های بازش میشه پس با یه دست مچ های لیام اسیر
...میکنه و گازی از لاله ی گوش لیام میگیره

لبه ی تیشرت لیامو میگیره، اونو از بدنش خارج
...میکنه و با همون دست هاشو میبنده

نگاهشو به نیپلای نرم و برجسته ی لیام میدوزه و با
... حرص یکی از اونا رو بین دندوناش میگیره

آخ+

به لیام نگاه میکنه که لب هاش برگشته و اشک
... مثل همیشه تو چشماش حلقه زده

چی شده؟؟ _

... صدای گرفتش به گوش لیام میرسه

درد اومد+
لیام گنا داره

... تصمیم میگیره پسر لوسشو اذیت نکنه

با حرص باسن لیامو بین انگشتاش فشار میده و
دوباره سرشو به سمت نیپلاش میبره و اونی که گاز
گرفته بود رو بین لب هاش میگیره و زبونشو آروم
... ولی آزار دهنده روی اون میکشه

ناله های لیام با صدای بلند تو گوشش میپیچه و
... همین ناله هاست که دیکشو سفت نگه داشته

سرشو از نیپلش جدا میکنه و از این که حالا به زنگ
قرمز در اومده لذت میبره پس سرشو به سمت اون
... نیپلش میبره تا اونو هم به همین وضعیت در بیاره

محکم میمکه و با دیدن لب های باز مونده ی لیام
که هیچ صدایی از اون خارج نمیشه متوجه میشه که

...اون پسر الان تو اوج لذته
بوسه ای روی اون میذاره و سرشو کمی پایین تر
...میبره تا جاهای دیگه ای از بدن لیامو مارک کنه

همزمان دست هاشو پایین میبره و بند شلوارک
صورتی لیامو باز میکنه و با جا به جا کردن لیام روی
پاش و گذاشتن هر دوپای لیام روی یه دسته ی صندلی
اونو کاملاً از پاش خارج میکنه و روی کف بالکن
میندازه و چند ثانیه بعد باکسرشو هم کنار اون
...میندازه

لیام کمی به خاطر دستش که الان تو موقعیت بدی
قرار داره سختشده اما از نگاه تحسین کننده ی زین که
...سر تا پاشو از نظر میگذرونه بیشتر خجالت زدس
زین کمی اونو به خودش نزدیک تر میکنه و لیام از
حس کردن دیک همچنان سفت زین که به لپ های
باسنش کشیده میشه آه کوتاهی همزمان با زین
...میکشه و سرخ میشه

زین اونو تو بغلش صاف میکنه و دست هاشو باز
...میکنه

برو دست هاتو بذار اون لبه و خم شو تا ددی بیاد_

دستور میده و از پشت به لیام که قدم به قدم ازش
فاصله میگیره و لپای باسنش با قدم هاش تگون
...میخورن زل میزنه

همونطور که نشسته شلوار و باکسرشو از پاش
...خارج میکنه و لیامو از بالا تا پایین اسکن میکنه

پاهای تپل و پرش کنار هم قرار گرفتن و باسنش به
...خاطر خنکی هوا کمی دون دون شده
عضلات پشتش کشیده شدن و موهای نامرتب و
...شلختس

فحشی زیر لب میده و دیکشو همزمان با نگاه
...کردن به منظره ی روبه روش که لیام ماساژ میده

از جاش پا میشه و به اتاق میره تا لوب رو برداره و
...به سرعت برمیگرده

پشت لیام زانو میزنه و دست هاشو روی دوتا لب
باسنش لیام میذاره و اون هارو فاصله میده تا نگاهش
...به سوراخ تمیزش بیفته ولی

لیام تو به اتاق ددی رفته بودی؟؟ _

می ایسته و با گرفتن گردن لیام سرشو به سمت
...عقب میکشه

ب... بله +

برای چی؟؟ _

میگه و ناگهانی پلاگ رو از سوراخ لیام خارج میکنه
...و ناله ی ناراحت لیام از سر خالی شدن رو میشنوه

لیام فقط میخواست ددی خوشحال شه +

سرشو تو گردن لیام میبره و با لبخند اولین نقطه
...ای میاد زیر لب هاشو میمکه

شانس آوردی_

دست های لیامو دوباره روی لبه ی سکوی سنگی
...میذاره و باسن لیامو گاز میگیره

لب هاشو روی سوراخ لیام میذاره وبعد از چند تا
بوسه که به اطراف سوراخش میزنه ازش جدا
...میشه

کمی لوب روی دست هاش میریزه و دوتا از
انگشت هاشو وارد سوراخ تقریبا آماده ی پسرش
...میکنه و با سرعت حرکتش میده

سفید شدن بندهای انگشت لیام از فشاری که به
سنگ سفت میاره و ناله هایی که از بین لب هاش
خارج میشه به زین میفهمونه که پسرش به چیز
بیشتری نیاز داره پس کمی لوب روی دیکش میریزه و
به آرومی اونو وارد سوراخ تشنه ی لیام که باز و بسته
...میشه میکنه

ناله ای از فضای تنگ و داغی که دیکشو محصور
کرده میکنه و دست هاشو روی دست های لیام میذاره
...و سفت میگیرتش

ضربه های آرومی به سوراخ پسرش وارد میکنه و
...از ناله های زیر لبش لذت میبره

ددی بیشتررررر+

با یه دست مچ های دو دست لیامو میگیره با اون دستش به موهای لیام که بلند تر شده بود و چنگی میزنه و خمش میکنه تا سینش به جای دستاش لبه ی ...بالکن رو اشغال کنه

محکم و بی رحم تلمبه میزد و از بیشتر گفتن های ..لیام لذت میبرد

نزدیک بود پس توی لیام خالی میشه و لیام با حس ...گرماش ناله بلندی میکنه

اههه دوستش داری ببی مگه نه؟؟_
دوس داری گرماشو تو سوراخ داغت حس کنی؟؟؟

لیام لب هاشو زیر دندون میگزه و سرشو تگون میده اما با ضربه ی محکم دست زین به باسنش جیغ پرشهو تی میزنه و باسنشو بیشتر به سمت زین بیرون میده...

دست هاش که حالا آزاد شدن کنار سرش میذاره و از حس کشیده شدن پوست سرش به وسیله ی ...موهاش لذت میبره

میدونست لیام هم مثل خودش نزدیکه پس ضرباتشو محکم تر و سریع تر کرد به پروستات لیام ...ضربه زد

زین بعد از نوازش موهای لیام و زمزمه کردن
«پسر خوب» کمی خم شد و انگشتاشو توی سوراخ
...باز لیام که کامش در حال خروج از اون بود فرو برد
دست های لیام در حال مالش دادن زیر شکم زین بود
و انگشت های زین مشغول انگشت کردن سوراخ
...لیام و لذت بردن از صدای خیسی اون بود

با حس هجوم گرما به زیر دلش کمرشو صاف
کردن سر لیامو به دیکش فشار داد تا فاصله نکیره و
لیامم با لذت منتظر خالی شدن کام زین رو زبونش
میشه و این انتظارش خیلی طول نمیکشه چون کام
زین گلوشو گرم میکنه با کمی سرفه اونو با لذت
...قورت میده

زبونشو با افتخار به زین نشون میده و از نوازش
...دستاشو زین رو موهاش لذت میبره

...پسر خوب ددی_

زین میگه
...اونو تو بغلش میگیره و به سمت تخت خواب میره

با جسم لیامی که خسته و گیج خواب و البته بی
...انرژی

روی تخت میذارتش و شیشه شیرشو از روی میز
...پاتخت میگیره

سر لیامو روی بازوش میذاره و اونو به خودش
تکیه میده و سعی میکنه خیلی آروم اون پسرو که
...مدت کوتاهی از بیدار شدنش نمیگذره بخوابونه

مک های بیجون و خسته ی لیام به شیشه شیر
...باعث خنده ی زین میشه

...پسر کوچولوی خسته

😊 کلمه 3868

😊😊 واقعا که حشریت ریده به بشریت
😊😊 وگرنه من نزدیک چهارهزارهزار کلمه نوشتم؟
😊😊

☐☐ پاره شدم شب بخیر

☐love♥

☐Niusha☐

🖋️نوشته شده در 19 اردیبهشت 99

مشغول نگاه کردن به کل کل بین شخصیت های کارتونی بود و قاچ های سیب آبدار رو دونه دونه توی ...دهنش میذاشت

به لبخند و ذوقِ آروم لیام بیحال نگاه کرد و وقتی دید که هیچ مفهومی از اون انیمیشن دریافت نمیکنه از روی صندلی مخصوص حصیریش بلند شد تا نشیمن ...رو ترک کنه ولی لیام ساق پاشو گرفت

لیام تنها باشه؟؟+

سعی کرد سرگیجه ای که از صبح همراهش بود رو ...نادیده بگیره و جوابشو بده

آره تنهایی نگاه کن، اگه هم دوس داری برو پیش \$
زین

لیام بینیشو بالا کشید و تدی برشو تو بغلش فشرد، لب هاشو آویزون و چشم های پاپی وارانهِ ی پر از اشکشو -که به خاطر سرماخودگیش بود- گرد کرد تا نظر زینا رو برگردونه ولی حال زینا خراب تر از این ...حرف ها بود با کیوت بازی های اون سست بشه

بعد از رفتن به آشپزخونه و خوردن قرص برای سردردش و برداشتن یه لیوان آب برای خوردن

ویتامین هاش به اتاقش رفت و در رو پشت سرش بست...

میدونست با وجود بیماری و ضعفش حتی یه سرماخوردگی ساده هم ممکنه باعث مرگش بشه و با این وجود نباید اطراف لیام باشه ولی زین این روزها خیلی مشغول بود و زینا بی توجه به این که لیام قبل از حضور اون هم وقتی زین کار میکرد تنها بود، تنهاش... نمیذاشت و ازش مراقبت میکرد

قرص ویتامینو برای تقویت سیستم ایمنیش خورد و وقتی از قفل بودن در اتاقش مطمئن شد روی تختش دراز کشید و از زیر بالش سفید رنگش عکس سونو گرافی که متعلق به ماه دوم بارداریش بود بیرون آورد و با لبخند و چشم های به اشک نشسته... نگاهش کرد

شاید اگه اون الان به دنیا اومده بود زینا اینقدر تنها نبود...

دردی که توی سرش پیچید دست هاشو سست کرد و زینا برای تسکین خودش چشم هاشو بست تا جلوی ورود نور به چشمش رو بگیره و وقتی نتیجه رو مثبت دید تنها عکس موجود از بچه ی از دست رفتش... رو به سینه فشرد و قلتی زد تا کمی استراحت کنه

...این روزها خیلی خسته بود

پوک عمیقی به سیگارش زد و بعد از چند ثانیه با ...فاصله انداختن بین لباس دودو با آرامش خارج کرد

راستی زین چند روزه که هری هیچ تماسی× نداشته و امروز که رفته بودم بهش سر بزنم متوجه شدم اونجا تلفنا از دسترس خارج میشه

میدونم،
خودم محیطشو بستم
میخوام بهش فشار بیارم

من هنوز نفهمیدم هدفِت چیه؟×
تهش چی؟؟

لویی لویی لویی،
تو در جایگاهی نیستی که بهت جواب بدم ولی خب
فقط برای اینکه راحتت کنم
هدف خالی ندارم
آزار دادنش بهم لذت میده
احتمالا تهشم همونجا تنها از گرسنگی یا سرما جون
میده
شایدیم تصمیم گرفتم اون ساختمون رو خراب کنم و
تبدیل به پارکش کنم واسه لیام
نمیدونم بستگی داره

...ابروهاشو بالا انداخت و با خبانت نیشخند زد

یه سوال بی ربط©
چطوری از دسترس خارجش کردی؟

زین طوری که انگار این پیش پا افتاده ترین مسئله
س به صندلی بزرگش تکیه داد و با لحن خنثی توضیح
داد...

همون طور که پیچیدن گوشی تو یه ورقه ی نازک_
،آلومینیوم از دسترس خارجش میکنه
فقط به جای یه ورقه یه پوشش بزرگ رو در نظر بگیر
که دورشو گرفته

چند ثانیه به اون دو نفر زل زد و بعد نگاهشو به
...نوک سرخ و سوزان سیگارش داد

باید چند روز دیگه برای کارای آخر بری، تنها_
نمیفرستمت یا خودم میام یا لوی رو می...بله؟؟

در به آرومی باز شد و بعد از چند ثانیه بخشی از
...موها و سر لیام از بینش دیده شد

لیام میتونه بیاد پیش ددی؟؟+

صدای ضعیف و چهره ی سرخش به تنهایی
...بیمارشو نشون میداد

زین نگاهی به دور و بر کرد و بعد از مطمئن شدن
از نبود هرنوع سلاحی در معرض دید، «بیا داخل» رو
...رو به لیام زمزمه کرد

...لیام کامل وارد شد و در رو پشت سرش بست
با هودی نازک و گشاد یخی رنگی که توی تنش لق
میزد و جورابای سفیدش که روش طرح ابرای آبی

داشت از پشت لویی رد شد و بعد از نگاه همراه با خجالت به مکسنس که خیره نگاهش میکرد خودشو تقریباً توی بغل زین رها کرد و محکم دستای زینو که ... دور شکمش حلقه شده بود گرفت

زین بینیشو توی موهای لیام فرو برد، متوجه ی لاغر شدن بیش از حد پسرکش توی این مدت سرماخوردگی و تبش شده بود و از همین الان برای ... مثل سابق شدن پسرش برنامه داشت

سرشو توی گردن لیام فرو برد و روی گردن نرم و ... داغ تبادارش بوسه های ریز زد

غرق وجود و عطر شیرین پسرش شده بود و حاضر بود سالیان سال بی حرکت تو این پوزیشن ... بمونه

چند روز دیگه؟ ©

صدای مکسنس که با نگاه گُنگ و عجیبی بهشون زل زده بود باعث شد آخرین بوسه رو روی گردن لیام ... بذاره و صداشو صاف کنه

سه روز دیگه میریم۔

لیام با شنیدن این حرف ناراحت توی بغل ددیش چرخید و با گذاشتن پاهاش دو طرف بدن زین به ... چشم هاش نگاه کرد دستای نرمش رو دو طرف صورت زین گذاشت و با

ثابت نگه داشتن صورت زین مجبورش کرد تو چشم
...هاش نگاه کنه

ددی کجا میره؟+

بدون جواب دادن به لیام دستهاشو از روی
صورتش برداشت و مچ های هر دو دستشو با یک
...دست گرفت

به لویی و مکسنس که امروز عجیب رفتار میکرد
...نگاه کرد

شما دوتا امروز برین و کیفیت محصولات کاشته_
شده رو چک کنین

دستشو پشت گردن لیام گذاشت و به حرکت مژه
...های کوتاهش روی گردنش توجهی نکرد

لویی خوب حواستو جمع کن و سعی کن همه جی_
رو کنترل کنی

لویی سری تکون داد و با نگاهش دست زین رو که
...از گردن لیام پایین و پایین تر رفت دنبال کرد

زین چشم هاش که بسته بود رو باز کرد و با دیدن
...اون دوتا نگاه سوالی بهشون کرد

حرف نگفته ای مونده؟؟_

مکسنس زودتر از لویی از فکر خارج و به خودش
...مسلط شد

نه مرد ©
فقط کمی نگرانم
تازه کار به حساب میام و این کمی اذیت کنندس
عادت میکنی_

...خشک گفت و پلکی زد
تسلی بخش ترین لحنش بود و از بیرون کمی خشن
به نظر میرسید ولی خب
...این چیزی بود که زین بود

از جا بلند شدن اون دو نفر رو دید و ران های لیامو
...تو مشتش گرفت

...لیام کمی عقب کشید تا به زین نگاه کنه
لب های برگشته بود و مردمک چشم هاش از شدت
...درشت شدن تمام شکلاتشو پوشونده بود

ددی میخواد بازم لیامو تنها بذاره؟؟+

زین کمی به صدای گرفته ی لیام خندید و دستی به
...موهای به هم ریخته ی لیام کشید

اگه پسر خوبی باشی شاید نظر ددی عوض شه و_
...تو رو با خودش ببره

توی گوش لیام زمزمه کرد اما میدونست این
...حقیقت نداره

لیام کمی توی چشم های زین نگاه کرد و سپس خودش رو جلو کشید و لب هاشو روی لب های زین گذاشت...

فقط تماس بین لب هاشون رو برقرار کرد و ...میدونست تا دیش اجازه نداده حق نداره بیوسه

زین کمی فاصله گرفت و اول زبونشو روی لب های لیام کشید و اون صورتی های پف کرده رو لیسید و بعد از گرفتن گاز محکمی از اون ها و آخ زیرلی لیام اجازه ی بوسیدن رو بهش داد...

زبونشو بین لب های باز لیام فرو برد و بعد از لمس کردن تمام دهان گرم و خوشبویش دندون های ...مرتب و سفیدشو لمس کرد

متوجه کم اومدن نفس لیام شده بود پس چند ثانیه ...حریص بوسیدش و سپس کمی فاصله گرفت

مارک های بنفش روی گردن و ترقوه های لیام از سه روز قبل در حال کم رنگ شدن بودن و اون گردن ...نرم بهش التماس میکرد تا زیر دندوناش له شه

نگاهی به چهره ی گرفته ی لیام کرد و از قرمز و ...دون دون شدن پوست حساس لیام تو دلش خندید

پسرش هنوز که هنوز پوستی به لطافت نوزاد داشت که باعث میشد در اثر برخورد با ته ریش های ...زین به سوزش بیفته

با صدای شیرین و لطیفش زمزمه کرد و پاهاشو
...که توی هوا معلق بودن با ذوق تگون داد

بله؟_

...سرشو روی سینه ی زین گذاشت

لیام خیلی خوشحاله که ددیو داره+

مثل یه بچه گربه خودشو به سینه ی زین کشید تا
...نوازش بگیره

زین دست هاشو بین تارهای نرم موهای اون پسر
...لوس فرو برد و اون هارو نوازش کرد

منم خوشحالم بیبی بوی_

از اتاق کار زین خارج شدن و لویی درو پشت
...سرشون بست

گوشیش رو از جیش خارج کرد و با دیدن پیام الی
...نیشخندی زد

اون دختر خیلی راحت گول خورده بود و همه ی حرف
های لویی رو باور کرده بود اما لویی از همون اول
میدونست بعد از خوابیدن باهاش حتی اسم اون
...دخترم فراموش میکنه

جواب پیام اون دختر رو داد و فراموش نکرد که
...استیکر قلب رو هم ضمیمش کنه

حتی صدای مکسنس هم نتونست چشم های اونو
...از صفحه ی گوشی جدا و نیشخندشو پاک کنه

هوم؟؟×

...بی حواس فقط صدایی تولید کرد
مکسنس نگاهی بهش کرد و پس از چرخوندن چشم
...هاش گوشی لویی رو از دستش کشید

هییی×

...حواستو بده به من میخوام چیزی پرسم ازت©

دست هاشو جلوی سینش گره زد و به تمسخر
...«بفرمایید قربان» بلند و کشداری گفت

مکسنس دست لویی رو به سمت مبل های
سلطنتی طیفه ی دوم کشید و بعد از مطمئن شدن از
خالی بودن دورشون از هرگونه جنبنده ب چشم های
...لویی نگاه کرد

یادمه چهار سال پیش گفته بودی یه برادر داری©
، که نمیخوای زین بینتش و اسمش لیامه
این همونه درسته؟

آره این لیتل شیت عجیب غریب همون برادرمه×
که مثل زالو خودشو چسبونده

مکسنس که از حس لویی به لیام مطمئن شده بود
...سری تکون داد

از وقتی که سه سال پیش انگلیس رو ترک کرده بود و
برگشته بود به زادگاهش کاملاً موضوع رو فراموش
...کرده بود اما حالا

یادته چهار پنج سال پیش چه قراری داشتیم؟©
شرطمونو یادته؟؟

لویی از به یادآوری اون شرط احمقانه خندید و با
به یادآوردن کارایی که برای خراب کردن وجهه ی هم
...دیگه جلوی زین کرده بودن بیشتر حس تاسف کرد
شاید همون شرط بود که باعث شد به کراشش روی
...زین پروبال بده

یادمه؟؟×
درست انگار همین الان اتفاق افتاده برام

مکسنس سری تکون داد و برق چشم هاش چیز
...خوبی رو به لویی منتقل نمیکرد

متوجه شدم خیلی از رابطه ی برادرت و زین©
راضی نیستی، نپرس چرا چون، کاماااان قیافت با
کیفیت بالا افکار و درونتو مشخص میکنه

...نگاه لویی مردد شد و با کمی استیصال پرسید

میدونی من از رابطه ی بینشون ناراحت نیستم×
یعنی اهمیتی نداره برام کلا از لیام خوشم نیامد
همیشه هر جا وارد میشه توجه ها رو جلب خودش
...میکنه و نمیداره بقیه

با دیدن ابروهای بالا پریده ی مکسنس و اون
نگاهش که به طور واضح جمله ی «سعی نکن گولم
بزنی» رو فریاد میزد حرفشو خورد اگرچه در حال
...گفتن حقیقت بود

، اصلا بر فرض که حدست درست باشه×
که چی؟؟

مکسنس ابرو هاشو چند بار بالا انداخت و با
...نیشخند خبیثش از جا بلند شد

میدونی چیه؟©
تو راه برات میگم اینجا نباشیم بهتره

تخم مرغ های کمی سرخ شده رو از ماهیتابه ی
چدن برداشت و توی بشقاب سرامیک قرمز
...گذاشت

تست گرم شده رو از تستر برداشت و بعد از
...گرفتن کچاپ از روی کابینت از آشپزخونه خارج شد

تمام راه های ارتباطی به اطرافیان رو قطع کرده بود و آخرین کارش هم قطع کردن آیفون بود تا کسی... نتونه وارد خلوتش بشه

سه روز آخرش رو فقط با خوندن نامه ی هیلی... گذرونده و اهمیتی نمیداد اگه کسی نگرانش شده

روی تخت نشست و خیلی مراقب بود تا روی عکس های هیلی که روی تخت گذاشته شده بودن... نشینه

...تصمیم داشت تمومش کنه
هیلی بهش گفته بود که به زندگیش برسه و این
یجورایی خواسته ی آخرش بود پس نایل خودشو
...موظف میدونست که بهش عمل کنه
تصمیم داشت برگرده به اداره ی پلیس و کارشو
شروع کنه چون شان بهش گفته بود که اون ها هنوز
...منتظر منصرف شدن و برگشتن نایل هستن
قدم دومش رفتن به خونه ی پدرش بود و شروع
...رابطه با اون ها

، و خب
بقیه کارهاشو هم جوری انجام میداد که هیلی ارزش
...خوشحال باشه
...هیلی و کوچولوش

فهمیدی چی شد؟؟؟ ©

...سرشو تگون داد و زمزمه کرد

جواب میده؟؟×

،جواب میده©
فقط با من باش

،راضی نبود اما
اتفاق خاصی نميفتاد مگه نه؟؟

😊کلمه 2010

😊امیدوارم دوستش داشته باشین
😊به مکسنس کم توجهی کردین ولی الان
😊هاهاهاها

love♥

Niusha

✍نوشته شده در 28 اردیبهشت 99

((19))

به مجسمه ی بزرگ توی حیاط تکیه داده بود و
...مشغول دود کردن سیگارش بود

،نگران نباش©
،خیلی زود کارم تموم میشه و بر میگردم
تو فقط کارای مهمونی رو انجام بده که برای
پیروزیمون جشن بزرگی لازمه.

نیشخندی از افکار کثیف توی ذهنش زد و با شنیدن
حرف های شخص پشت خط سرشو به نشونه ی تایید
...تکون داد

اون اصلی ترینشه و وقتی از سر راهمون©
برداشته شه، —وووم

..خندید و با لحن افتخار آمیزی ادامه داد

درسته من کثیف بازی میکنم©

،قهقه هاش فضای اون باغ بزرگ رو دربرگرفت
اما اگه صاحب اون باغ از نقشه ها اطلاع داشت باز
هم میشد اینطور وقیحانه از اهدافش بگه؟

ددییییی+

با التماس گفت اما التماس صدا و چشم های گرد
...شدش باعث نشد ذره ای از اخم های زین باز شه

گولتو نمیخورم بیبی دال_
تا آخرش میخوری و ظرف رو خالی میکنی

لبای لیام در کسری از ثانیه برگشت و به قاشقی
..که جلوی دهنش بود خیره شد
درسته سوپ شیری که مخصوص خودش درست
کرده بودن رو دوست نداشت اما قدرتی هم برای
...مخالفت نداشت

به چشم های زین نگاه کرد و لباسو دور قاشق
...حلقه کرد

لویی تو فاصله ی کمی از اون ها نشسته بود و با
...پایی که روی میز گذاشته بود اخبار میدید
...اما فکرش مشغول چیز دیگه ای بود
صبح زود قبل از بیدار شدن زین اون به زیر زمین
رفته بود و از دریچه ی کوچیکی که کف اون قرار
داشت مقدار کمی غذا برای هری فرستاده بود و حالا
...فقط نیاز داشت به اون پسر خبر بده
...نیم نگاهی به اطراف کرد و دوباره به تی وی زل زد
واسش جالب بود هشتاد درصد مواقعی که در حال
دیدن تی وی یا کار کردن با گوشیش در واقع در حال
...پنهان کردن چیزی از اطرافیانشه

تنه ای به زینا که با رنگ و رویی پریده و بدنی که کمی میلرزید کنارش نشسته بود و مثل همیشه کتاب توی دستش بود زد و با برخورد دستش به بازوی زینا... متعجب نگاهش کرد

چرا اینقدر داغی؟؟×

با بیخیالی ظاهری کتابشو ورق زد و شونه بالا... انداخت

شاید چون تب دارم\$

نگاه عمیقی به صورتش که با زیر چند لایه گریم.. حالا رنگ طبیعی داشت خیره شد فرصت رو برای خالی کردن خونه و تنها بودن با لیام غنیمت دونست پس سعی کرد تا چیزی که توی ذهنش بود رو انجام بده...

چرا به زین نگفتی مریضی؟؟×

...حتی نگاهش رو به سمت لویی برنگردوند

من خوبم\$

، نه زینا تو حالت بده×
خودتو تو آینه دیدی؟؟
!اها البته که دیدی
دیدي که صد لایه رو خودت کشیدی که گولش بزنی

زینا چشم هاشو چرخوند و این بار با خشم به لویی
...خیره شد

چیزی نیست که به تو مربوط شه\$
فقط نمیخوام نگرانش کنم

اون بیشتر ناراحت میشه وقتی بفهمه تو چیزی×
روازش پنهان کردی
تا همین الانم خیلی دروغ گفتی و بهانه آوردی تا
پنهانش کنی
دیگه کافیه

نگاه خیره ای به لویی کرد که باعث شد اون پسر
..ادامه نده

چته؟؟×

دارم فکر میکنم\$
میدونی لویی، وقتی به دنیا اومدی پدر و مادرت فکر
میکردن سرت رو گردن میمونه
نمیدونستن میخوای بکنیش تو باسن بقیه

...زینا گفت و لبخند بیحال اما عصبی زد
سپس دهانشو برای گفتن چیزی باز کرد که با عطسه
ای که به سراغش اومد نتونست چیزی بگه و در
...عوض توجه زین به سمتش جلب شد
...چیزی که لویی میخواست

زینا فکر نکن حواسم بهت نیست_
درست از وقتی لیام سرماخورده تو هم نشونه هاشو
داری.

فک کنم باید ببریش بیمارستان×
بیمارستان خودمون

توجهی به حرف لویی نکرد و به سمت تلفن
...مشکی رنگِ روی میزِ کنار ستون رفت

باید به دکتر بنر بگم بیاد و معاینت کنه_

بروس بنر؟؟\$

خفه شو زینا و یک بارم که شده جدی باش_

..تیر لویی به سنگ خورده بود
نه تنها از خونه خارج نمیشدن بلکه شخص دیگه ای هم
...به اونجا میومد
،ولی خب اشکالی نداشت
...اون فقط کمی فضا لازم داشت

زینا بهش زل زده بود پس با حالتی که معذب
...بودنش به چشم نیاد اونو مورد خطاب قرار داد

باید بری تو اتاقت×

زینا بی جواب از جا بلند شد و به سمت دستشویی
رفت...

حالا فقط باید منتظر میموند تا دکتر بیاد و کمی بهش زمان برای انجام کارش و شاید پرسیدن...سوالاتی از لیام بده

—
باکس مدارک و اسنادی که از خونش آورده بود رو...برداشت و سپس در ماشینشو قفل کرد

چشم های متعجب رو روی خودش حس میکرد اما همچنان با اعتماد به نفس کامل به سمت اتاق...رئیسش قدم برمیداشت

به روزی که با همین باکس از این اداره خارج شد فکر کرد و از ذهنش گذشت که بهتر بود اول بدون وسایلش بیاد تا اگر دست رد به سینهش خورد چنان...وضعیت مضحکی نداشته باشه

نایل□

با شنیدن صدای شان برگشت و به اون پسر نگاه کرد...

...مثل همیشه مرتب و خوش استایل

هی—

محتوایات دستشو روی زمین گذاشت و به اون پسر که حالا با لبخند ملایمی نگاهش میکرد دست

داد..

باورم همیشه برگشتی ☐
وقتی هنری خبر داد که وارد اداره شدی فوری
خوردمو رسوندم

...نایل دستی به پشت سرش کشید

، به یه استراحت نیاز داشتم—
ولی خب هممون میدونستیم برمیگردم
شغل مهمه

...خندید و شان هم همراهیش کرد
حالا اون دو مرد کمی صمیمی تر از وقتی بودن که
...نایل این اداره رو ترک کرد

...انگار واقعا به این استراحت نیاز بود

لویی با استرس پوست گوشه ی ناخنش رو کند و
...به سالن طبقه ی بالا زل زد
چهار دقیقه میشد که دکتر اومده بود و توی اتاق زینا
بود و لویی هر لحظه بیشتر برای انجام نقشش دو دل
..تر میشد

عزمشو جزم کرد و طوری که توجه لیام رو که به
شدت مشغول بازی با گوشی زین بود و هر لحظه
بیشتر از امتیاز گرفتارش ذوق میکرد جلب نکنه به
...سمت اتاق کار زین رفت

در رو پشت سرش قفل کرد تا با ورود ناگهانی زین
دستش رو نشه و به آرومی پشت لب تاپ اون مرد
نشست و وارد سیستم کنترل ساختمان زیر عمارت
شد...
...اسارتگاه هری

خطوط ارتباطی رو باز کرد و دستشو تو جیبش
برد...
...گوشیشو از اون خارج کرد و فقط چند کلمه نوشت

به اتاق زیر شیروونی سر بزن»
«یه دوست_

وقتی از ارسال پیام مطمئن شد خطوط رو دوباره
بست...
...فکری به ذهنش رسید

،تصمیم داشت هری رو برای اهدافش نگه داره
حس میکرد اون پسر در آینده به دردش میخوره پس
بهتر بود خودش هم بتونه به سیستم کنترل اون
...ساختمون دسترسی داشته باشه
دست به کار شد ولی میدونست اگر زین متوجه این
...کارش بشه بی هیچ سوالی از بین میبرتش

بعد از گذشت ده دقیقه وقتی مطمئن شد کارش
...به درستی انجام شده با احتیاط از اتاق خارج شد
نفسشو حبس کرد و با نگاهی به اطراف و مطمئن
شدن از نبود هیچ کس اونجا، به سرعت پله هارو

...پشت سر گذاشت
حتی نمیتونست فکرش رو هم بکنه که زین متوجه این
کارش بشه چون واقعا نمیدونست با فهمیدنش چی
...در انتظارشه

وقتی به طبقه ی پایین رسید خودشو کنار لیام پرت
...کرد و نگاهی بهش انداخت
...لب هاشو تر کرد و سرشو کمی به لیام نزدیک کرد

این چیه؟×

...لیام با لبخند سر بلند کرد

بازی+

جملاتشو تو ذهنش دسته بندی کرد و کمی به لیام
...نزدیک تر شد

حاضری برای زین چیکار کنی؟؟×

با چشم های گرد به لویی نگاه کرد و عملا گوشه
...رو کنار گذاشت

ددی؟؟+

آره،×

حاضری براش چیکار کنی؟؟

لیام با اعتماد به نفس سینشو جلو داد و با لحن
کیوتی که به وضوح تلاش کرده بود که جدی باشه
...جوابشو داد

همه کار+

پس همه کاری میکنی که زین سالم باشه؟؟×

...گفت و با افتخار برای خودش لبخند زد

...لویی دلش لرزید

دیدن چهره ی کیوتش نمیتونست افکار لویی رو
...همچنان روی حالت «اتفاقی نمیفته» نگه داره

...اتفاق میفتاد

...و این اتفاق خیلی هم بد بود

در حالی که صحبت های دکتر رو میشنید از پله ها
پایین می اومد و با هر کلمه ای که از زبون مرد خارج
...میشد نگران تر میشد

،زین خودش میدونست

میدونست که خواهرش خیلی اهل مصرف به موقع
داروهاش نیست و حتی قبل از سرما خوردن وضعیت
...سلامت خیلی خوبی نداشت

چند سال دست و پنجه نرم کردن با بیماری اونو
...ضعیف کرده بود

در رو برای اون مرد، که بهش توصیه کرده بود
حتما خواهرش رو برای چکاپ و عکس برداری به
بیمارستان منتقل کنه، باز کرد و با احترام و خوش
...رویی به بیرون هدایتش کرد

تمام ذهنی که نه تنها اون دکتر بلکه همه ی اطرافیان
از زین داشتن یه مرد ثروت مند با سابقه ای پاک و به
دور از هر گونه خلاف بود که فقط استعداد خوبی تو
...کشف نیاز بازار و واردات اون محصولات داره

به اتاق نشیمن برگشت و با دیدن لیام که در حال
صحبت کردن با خرس عروسکیش بود بی صدا
..متوقف شد

میدونی آقای فرانکی؟+
!ددی دیگه لیامو دوس نداره
ولی لیام پسر خوبیه چرا ددی دوستش نداره؟

زین از پشت به لیام نزدیک شد و با یک دست روی
چشم هاشو گرفت و همزمان با اون دست گوشیش
...رو از کنار پای لیام برداشت

دست های لیام روی دستش قرار گرفت و با
...خوشحالی نفس نفس زد

بوسه ای روی موهای لیام گذاشت و سعی کرد
...کمی مهربون تر از همیشه برخورد کنه

...لبخندی زد و گونه های لیام رو نوازش کرد

چجوری فهمیدی؟؟_

لیام پلک آرومی زد و دست زین رو محکم بین
...دست هاش گرفت
لحنش کمی ناراحت بود و این زین رو برای انجام
...تصمیمش مصمم تر کرد

فقط ددی لیامو دوس داره+
لو با اون آقاعه رفت بیرون و زی.. بقیه هم مریضن

زین سعی کرد جلوی لبخندی که سعی داشت روی
..صورتش نقش ببندد رو گرفت
پسر کوچولوش حتی خجالت میکشید اسم زینا رو بگه
...و این فقط خیلی کیوت بود

نمیای تو بغل ددی؟_

...لیام لبخند عمیقی زد
اونقدر عمیق که چشم هاش دیده دیده نمیشدن و زین
...شک داشت اون پسر بتونه جایی رو ببینه

خودشو به سمت زین کشید و بین دست های باز
...شدش فرو رفت
سرشو توی گردن زین فرو برد و اون عطر خاص رو
...که واسش آرامش محض بود نفس کشید

دست های زین روی صفحه ی گوشیش حرکت
میکرد و پس از چند دقیقه پیام دادن و پیام گرفتن

...کمی خم شد و اونو روی میز جلوش گذاشت

دستشو زیر تی شرت قرمز لیام برد و روی پوست
...نرم شکمش کشید
وارفتن لیام رو زیر دستش به راحتی حس میکرد و
...شیفته ی خرخر زیر لبش بود

پسر دوس داره پشمتک بخوره؟؟_

چشم های لیام به درشت ترین حالتش در اومد و
...دست هاشو دور گردن زین محکم تر شد
بوسه هاشو روی تتوی 25 زین نشوند و در آخر
...خودشو توی بغل ددیش مچاله کرد

لیام پشمتک دوس دارهه+

پس بریم و لباسشو عوض کنیم تا با ددی بیره یه_
جای خوب و پشمتک بخوره

لب های لیامو عمیق بوسید و وقتی حس کرد کمی
از لب های نرم و خوشمزه پسرش سیراب شده
بغلش کرد تا بیره و آمادش کنه

..راننده در رو باز کرد و زین از ماشین پیاده شد
نگاهی به اطراف کرد و با مطمئن شدن از خالی بودن
اون محیط با همون اخم همیشگی که جزو لاینفک
صورتش بود سری به نشونه ی تایید تکون داد و از در
...فاصله گرفت تا لیام از ماشین خارج شه

صورت خوشحال اون پسر زین رو به وجد
...میاورد

اونطور که از شدت خنده چال روی گونش عمیق فرو
رفته و چین های زیر چشمش به طرز زیبایی
...خودشونو نشون میدادن

با جذبه ی همیشگیش به بادیگاردها دستور داد تا
ورودی شهر بازی بزرگ منتظر باشن و اون مرد های
...سیاه پوش با احترام و کمی ترس پذیرفتن

لیام رو توی آغوشش کشید و به سمت مرکز شهر
...بازی رفت

.خب کیوتی+
دوست داری سوار کدوم بشی؟

لیام با ذوق اول بوسه ی محکمی زیر گلوی زین
گذاشت و سپس دستش رو به سمت چرخ و فلک
...تقریباً بزرگ گرفت

اون اون اون+

زین سری تگون داد و اون پسر رو روی زمین
...گذاشت

سویشرت سبز مغز پسته ای لیامو تو تنش صاف کرد
و با گرفتن بازوش جلوی لیام به اون پسر فهموند که
...دست هاشو دور بازوش حلقه کنه

اول نمیخوای به پشمکا سلام کنی؟؟_

پشمک؟+
میش..میشه لیام با پشمک سوار اون شه؟؟

معلومه که میشه_
امروز اینجا برای پسر منه
میتونی هرچی میخوای داشته باشی

و این لیام بود که با جیغی از خوشحالی کشید و
...خودشو تو بغل زین پرت کرد

،اون اشتباه فکر کرده بود
...ددیش هنوز دوسش داشت

خب لویی با من چیکار داشتی که زنگ زدی؟؟©
لویی پوست اضافه ی کنار ناخنشو کند و به
...مکسنس نگاه کرد

!با لیام صحبت کردم×

..نظر مکسنس به سمتش جلب شد

خب؟؟©

لویی جوری که انگار این موضوع بدترین چیز تو
...دنیاست زمزمه کرد

اون میگه حاضره هرکاری برای زین بکنه×

...نیشخند رو لبای مکسنس نشست

!!خب اینکه عالیہ ©

جوری به سمت مکسنس برگشت که اون پسر
...ناخوداگاه کمی عقب کشید

،این کار خیلی بده×
یعنی..یعنی هیچی تقصیر لیام نیست، میفهمی؟
لیام هیچکارس و قراره همچین کاری باهاش بکنی

مکسنس چشمشو چرخوند و دستشو جلوی لویی
...گرفت

هی هی هی لویی ©
آروم باش و به این فکر کن که لیام توجه هارو ازت
،میگیره
لعنتی خودت اینو گفتی که هر جا اون وارد میشه توجه
هارو به خودش جلب میکنه

،لویی عصبی بود
به نظرش همین بد اخلاقی های کوچیکش با لیام
حرص و عصبانیتشو تخلیه میکردن و واقعا دنیال چیز
...بزرگ تری نبود

آره گفتم ولی نمیتونم این کارو بکنم×
.نمیتونم تو این کار نقش داشته باشم

مکسنس با آرامش به صندلی ماشین لویی تکیه زد
...و از زیر مژه هاش به اون پسر نگاه کرد

قرار نیست تو کاری کنی ©
تو فقط کسی هستی که اطلاع داره
نه با اون آدم‌ا چونه میزنی و نه خبری میدی
و عزیزم بهت بگم که با این سوالت از لیام یه مرحله
مارو جلو بردی.
خیلی بد میشد اگه بعد از همه ی برنامه هام لیام
...کوچولومون اهمیتی برای جون ددیش قائل نبود
این چیزی جز وحشی گری نیست ×

این طور نیست لویی ©،
بهت پیشنهاد میکنم دهنو ببندی و آدرس خونه ی
پدرتو بدی بهم
به یه سری از لوازم قدیمی لیام نیاز دارم
لویی نگاه عصبی بهش کرد و آدرس رو وارد
...سیستم کرد
اون موقع عصبی بود و الان میفهنید که ناخواسته وارد
...بازی کثیفی علیه برادر خودش شده

😊 کلمه 2350

😊 امیدوارم دوستش داشته باشین
توصیه : اگر خواستین بوکی پاب کنین اول کامل
✍ بنویسینش و بعد پاب کنین تا چیزی نره رو مختون

love♥
Niusha

✍ نوشته شده در 3 خرداد 99

به شکم روی تخت زین خوابیده بود و آبنبات توت
فرنگی مورد علاقتو که ددیش چند تا ازش براش
گرفته بود رو لیس میزد و با چشم های کنجکاو و
...اشکیش حرکات زینو دنبال میکرد

اون مرد با بالا تنه ی برهنه و حوله ایی که پایین
تنشو کاور کرده بود جلوی کمد لباس هاش ایستاده
بود و به دنبال یه لباس موجه برای پوشیدن
...میگشت

لیام حوله ی تن پوش آیشو که روش طرح هایی از
جوجه اردک های زرد داشت و پشتش تا روی کمرش
بالا زده شده بود کمی جمع کرد و آبنبات دسته دارشو
...به گوشه ی لپش هدایت کرد

صدای لطیفش به گوش زین رسید و اون مرد به
سمت لیام که حالا گونه هاش همرنگ آبنبات توتی
...دهانش بود افتاد

اخمی کرد و با لحن مؤاخزه گری جواب لیامو
داد...

چیه؟؟ _

از اینکه اینقدر بی دفاع و با باسن لخت جلوی اون
مرد دراز کشیده بود کمی تو خودش جمع شد و
...سرشو تا جایی که میتونست پایین انداخت

.میسوزه+

گفت و از روی شونش نا محسوس به باسن
...سرخش اشاره کرد

فکر میکنی حقت نبود؟؟_

لیام لب چپش روی بالش گذاشت و لب هاش که
حالا تحت تاثیر آبنباتش براق تر و صورتی تر شده بود
...جلو اومد

!!جواب بده لیام_

کم پیش میومد که زین اسمشو صدا بزنه و این
فقط به این معنی بود که اون مرد هنوز ازش عصبانی
بود...

بو..بود+

گروه حولشو از دور کمرش باز کرد به اون حوله ی
...خیس که پشت سرش روی زمین افتاد توجهی نکرد
همونطور برهنه جلو اومد و با گرفتن زیر چونه ی لیام
سرشو بالا گرفت و نگاه مستقیم و سوزانی بهش
کرد...

خوبه که میدونی_

سپس عقب رفت و بدون توجه به لیام که با بغض
...بهش خیره بود باکسر سرمه ایشو پوشید
شلوار جینشو از رگال خارج کرد و بعد از پوشیدن
...اون، به سراغ بوت های مشکیش رفت
...انتخاب بعدیش تیشرت طوسی رنگش بود

هنوز از دستت عصبانیم لیام پس تا وقتی برگردم_
،به خونه از روی تخت تکون نمیخوری
وگرنه این دفعه حتی گریه هاتم نمیتونه نجاتت بده
پسر بد
اگه تا وقتی پیام پسر خوبی باشی اون وقت کمک
میکم دردت کم شه

ژاکت چرم مشکی رنگ مورد علاقتو از کمدش
...برداشت و دوباره به سمت لیام برگشت

!!صداتو نشنیدم_

لیام با ترس چشماشو از اون گلوله های آتش
...دزدید و به چین و چروک های ملحفه داد

چ...چشم ددی+

زین دستشو بین موهای لیام فرو برد و طوری که
خیلی دردش نیاد با کشیدن موهای سرشو بلند
کرد...

خوبه_

تا برمیگردم به کار بدت فکر کن

نگاهشو به لب های باسن لیام که با اسپنک هایی که توی حموم گرفته بود حالا مثل هلوی رسیده و آبدار به نظر میرسید کشوند و زبونشو روی لب هاش کشید...

مطمئن بود چند ثانیه بیشتر زل زدن به اون تصویر بلای عجیبی به سر دیکش میاره پس نگاهشو از اون صحنه ی ویوونه کننده گرفت و نگاه آخرشو به صورت لیام ناراحت که آبنباتشو با ترس میمکید و توی دست ...چپش عروسک و پستونکشو داشت انداخت

...سپس با آرامش از در اتاق خارج شد

کمی شکر توی قهوش ریخت و قاشق کوچیک و شیک کنار فنجونشو برداشت تا محتویات اونو به هم بزنه...

...فکرش درگیر بود

وقتی به خونه ی پدرش رفته بودن مکسنس یک تعدادی از عروسک های لیام رو برداشته و توی جعبه ای که همراهش بود گذاشت و بعدش به زیر زمین رفت، اما وقتی برگشت به طور عجیبی به لویی نگاه میکرد و جعبه ی چوبی توی دستش رو از دسترس لویی دور میکرد، و بعد از برگشتنشون به خونه هم با همه ی چیز هایی که برداشته بود به اتاقش رفت و در ...رو پشت سرش قفل کرد

مشخصا اون پسر چیزی پیدا کرده که نباید لویی
اونو ببینه ولی چطور فکر میکرد لویی تا الان ندیدتش
وقتی اون پسر تمام عمرش اونجا زندگی میکرد؟

خیلی خوب پیش میری لویی، فنجونتم هم حل \$
شد.

...صدای زینا تونست اونو از افکارش خارج کنه

چی؟؟×

بدون توجه به سوال لویی کمی سرشو خم کرد و
...به صورت لویی نزدیکش کرد

چرا اینقدر تو فکری؟؟\$

...زینا پرسید و لویی دقیقه ای سکوت کرد

.هیچی فقط خستم×

ابرویی بالا انداخت و با نگاهی مشکوک به لویی
...نگاه کرد

تو داری یه کارایی میکنی\$

...لویی کمی ترسید

هرچی باشه اون خواهر زین بود و نمیشددارش
نترسید ولی با جمع کزدن کمی از اعتماد به نفسش
...تونست از مهارت بازیگریش استفاده کنه

نه زینا من هیچ کاری نمیکنم×
حتی نمیتونم برم خونه ی خودم چون مادر الکس
اونجا رو پیدا کرده و هر دقیقه جلوی درمه

من هنوزم بهت مشکوکم\$

با نگاه نافذش به لویی خیره شد و دوام این خط
...نگاه تا پا گذاشتن مکسنس به اتاق بود

صبح بخیر©

لویی با شنیدن صداش سرشو پایین انداخت و زینا
برعکس لویی سرشو برای دیدن اون پسر بالاتر
...گرفت

صبحت بخیر\$

چه پر انرژی
بعضیا یاد بگیرن

طعنه ای لویی زد و مکسنس متوجه این موضوع
...شد

لویی همیشه همین طور گرفته بود©
یادمه اولین باری که من و زین دیدیمش توی راه
مهمونی بودیم و یهو متوجه شدیم یکی خودشو
انداخته جلوی ماشین و وقتی دید که بهش نزدیک
...همین طوری سرشو انداخت پایین و قهر کرد
...بعدم رفت کنار جاده نشست
!فک کنم ازمون ناراحت شد که نکشتمش

...زینا با چشم های درشت شده به لویی زل زد
اون فقط میدونست لویی قصد خودکشی داشته و
...زین نجاتش داده ولی نمیدونست به چه طریقی

حالا چرا این کارو کردی؟؟\$

چون خسته شده بودم؟؟×
،از دنبال کار گشتن برای غذا خریدن
از دادن خرج اون احمقی که تو اون اتاق بالاعه و اون
.احمقی که با دوس پسرش داره تو برزیل کیف میکنه
لارا از من بزرگ تر بود ولی ذره ای احساس
مسئولیت نداشت
حتی لیام چند بار پیشنهاد داد عروسکاشو بفروشیم و
...غذا بگیریم ولی لارا

از یادآوری روزهای بد زندگیش عصبی شد و مشتش
...محکمی به پاش زد

زینا آماده ای بریم بیمارستان؟؟_

و صدای زین بنزین بود روی آتیش کلافگی های
...لویی

...اون طوری که اون خواهر و برادر پشت هم بودن
اون حمایتشون از هم برای لویی که هرگز کسی
..پشتش نبود عذاب دهنده بود
تنها کار لارا بستن زخماش بود و تنها کار لیام تقسیم
...شکلاتاش اون هم به شکل کاملاً ناعادلانه

هری برای صدمین بار شماره ی نایل رو گرفت اما ، باز هم تماس به دلیل نداشتن آنتنش قطع شد ...در واقع اصلا تماس وصل نشد

نمیفهمید چرا و چطور اما دیروز که کم کم تیره شدن دنیا روبه روی چشمش رو احساس میکرد اون فرد ناشناس ، که احتملا از افراد پلیس توی اون خونه که هنوز مکانش برای هری نامشخص بود بود ، برایش غذا فرستاده بود و بهش پیام داده بود اما الان هیچ ...خطی روی صفحه وجود نداشت

پس چطور؟ اصلا از کجا فرستاد؟اگه میومد اینجا* که میدیدمش؟

...زمزمه کرد و گازی از نون جوی توی دستش زد

به سرش زد تا بره و دوباره اتاق زیر شیروونی رو ...نگاه کنه

اون آخرین طبقه ی اون خونه بود پس اگه از اطراف و پایین راه ورود نبود پس حتما از بالای سقف راهی ...وجود داشت

...با اخم به صندلی خالی دکتر خیره بود

زی...\$

هیچی نگو، زینا هیچی نگو _

تو از وضعیت خودت خبر داشتی پس چرا زودتر دهننتو

باز نکردی و بهم نگفتی
اگه آدمی بودی که داروهاتو درست و سر وقت
مصرف میکردی الان اینجوری نبود
تو نمیدونی من فقط تو رو دارم؟؟

زینا سرشو از روی دست هاش برداشت و صورت
... سرخشو به برادرش نشون داد

من دیگه میکشم زین میفهمی؟؟
خسته شدم که مَثِ یه آدم نود ساله باید هر یه ساعت
ده تا قرص بخورم
چرا شماها فقط به فکر خودتونین
اونی که میخوای به زور زنده نگهش داری منم و من
خسته شدم از این زندگی که یه لحظه آرامشو ازم
دریغ میکنه.

خسته شدم از این که محدود شدم
دیگه توانشو ندارم زین پس تو سعی کن کنارم باشی
و فقط تو اتفاقی که افتاده همراهم باشی نه زخم
باشی رو قلبم

... زین سرشو پایین انداخت
جوابی در برابر حرف های خواهر بزرگش نداشت و
حالا ورود دکتری که چند دقیقه ی پیش با صدای
پرستار که صداش میکرد بیرون رفته بود راه رو رو هر
... حرفی میبست

خب خانوم مالیک=
باهات راحت باشم یا میخوای حقیقتو با چاشنی دروغ

بشنوی؟

زینا نگاهی به زین کرد و دست ظریفشو رو دست
...تتو خورده ی برادرش گذاشت

حقیقتو میخوام هرچقدر تلخ باشه\$

دکتر نگاهی به اوراق جلوی دستش انداخت و
...عینکشو به چشماشو نزدیک تر کرد

اگه با همین روند پیش بری و از خوردن داروهات=
امتناع کنی روزگار خیلی باهات مهربون نیست ولی
اگه یکم به خودت و اطرافیان اهمیت بدی وضعیت
خیلی بهتری منتظرته.

لطفا عوارض داروها رو بگین که برادرم هم در\$
جریان باشه

...دکتر نگاهی به زین و اخم روی پیشونیش کرد

خب همونطور که میدونین داروها قوی هستن به=
همون اندازه عوارض هم دارن و این طبیعیه
عوارضی مثل خواب آلودگی و بیحالی، افسردگی،
ضعف اعصاب و چاقی و اضافه وزن
فقط اینو بهتون بگم آقای مالیک، درسته که عوارض
زیادی داره ولی به زنده بودن خواهرتون می ارزه

با فشردن دستش توسط زینا نگاهشو از دکتر
...گرفت و به اون نگاه کرد

لبخند از خودراضی و نگاهش فقط یچیز رو
...میگفت

«فهمیدی چرا نمیخورم»

و کی بهتر از زین میدونست خواهرش عاشق
زندگی طبیعیشه؟؟

چهل دقیقه ای بود که زین و زینا به خونه برگشته
بودن و لیام در حالی که باسنش از پمادی که زین
براش زده بود چرب بود و برق میزد روی سینه ی
...ددیش خوابیده بود و پستونک میخورد

دست های زین از زیر تاپ گشاد سفیدش روی
کمر اون پسر حرکت میکرد اما فکرش به صحبت های
...خودش و زینا تو راه برگشت بود
نمیدونست تصمیم زینا چقدر جدیه ولی اون دختر
دقیقا گفته بود که استراحت بسشه و میخواد به
جهانگردیش ادامه بده و تاکید کرده بود که حتی زین
...هم نمیتونه جلوشو بگیره

دستشو بین موهای لیام فرو برد و اون ابریشم
...های نرم رو نوازش کرد

نمیدونست چه طور به پسرش بگه که فردا صب
قراره دوباره بره ولی اینو میدونست که اون پسر
...آروم نیمونه و خیلی ناراحت میشه

بیبی_

چشم های درخشان لیام بالا اومد و به ددیش نگاه کرد...

پستونکش جلوی کل لب و چونش رو گرفته بود و فقط بینی نرم و خوشفرمش و چشم های گرد و خوشرنگش که در کنار گونه های همیشه سرخش ازش یه مجسمه ی نرم و خوردنی ساخته بود به چشم میومد..

میدونی که زینا امشب میره درسته؟؟_

لیام با ناراحتی سرشو تکون داد و به اون مرد ...فهموند که میدونه و چندان خوشحال نیست

اینو هم میدونی که من فردا میرم؟_

چشم های لیام در لحظه گشاد شد و با ناراحتی و اشک هایی که در کسری از ثانیه تو چشماش حلقه زد...زدن به ددیش زل زد

لب هاش از هم فاصله گرفت و پستونکش روی تخت افتاد...

ولی لیام تنهاست؟؟+
لیامم میاد؟؟

نه لیام نمیبرمت و تنهام نیستی لویی پیشته_

سرشو دوباره روی سینه ی زین گذاشت با تفاوت
اینکه این دفعه با صدای بلند هق هق میکرد و اشک
...هاش در حال مرطوب کردن سینه ی زین بود

هی پسر کوچولو...
فقط دو روزه فقط دو روز و بعدش ددی پیشته و
میتونی بیای تو بغلش

لیام سرشو بالا تر برد و زبونشو از بین لب های
صورتیش خارج کرد و لیس کوچیک و نامحسوسی به
...گردن زین زد

زین بوسه ای روی موهای لیام گذاشت و دست
راستشو به سمت باسن اون پسر که هنوزم لخت بود
کرد و ضربه ی آرومی روی لپ چپش زد و از لرزشش
...لذت برد

دست چپشو پشت گردن لیام گذاشت و با بالا
کشیدن سر اون پسر لب های صورتی و خنکشو که
هنوز آویزون و برگشته بود بین لب هاش گرفت و
...مکیدش

طعم لب های لیام چیزی بود که هیچ وقت برایش
قدیمی و تکراری نمیشد و میتونست تمام روز بدون
خستگی ببوستش و از طعم خاص و شیرین اون ها
...لذت ببره

به لیام اجازه ی همراهی داد و با دست راستشو
...سوراخ اون پسر به بازی گرفت

ناله ی کوچیکی از بین لب های لیام خارج شد و باسنشو به دست زین فشرد تا لمس بیشتری بین ...انگشت های ددیش و سوراخش صورت بگیره

زین بوسه ی عمیقی روی لب های لیام گذاشت و ...از اون ها فاصله گرفت

دست چپشو از بین موهای لیام که هنوز به خاطر حموم کردنش نیمه مرطوب بود برداشت و بین لب ...های لیام قرارش داد تا خوب خیسشون کنه

ناله ی آرومی از بین لب های زین خارج شد و با چشم های خمار و تاریکش به انگشت های کشیدش و زبون داغ و نرم لیام که بین اون ها کشیده میشد نگاه کرد...

وقتی حس کرد انگشتاش به اندازه ی کافی مرطوب شد، اون هارو از بین لب هاش بیرون کشید ...و بوسه ای روی بینی لیام گذاشت

بوسه ی بعدیشو روی شونه ی لیام گذاشت و دستشو پایین برد و روی چین های دور سوراخ تمیزش کشید...

آب دهانشو، که از تصور اون سوراخ که حالا از رطوبت دست زین خیس و براق شده بود، توی دهنش جمع شده بود قورت داد و دندون هاشو با حرص همون جایی از شونه ی لیام که بوسیده بودش فرو کرد...

انگشت اشارشو داخل کرد و نفس های لرزون
لیام که تو گوشش پیچید بهترین حس دنیا رو بهش
...منتقل کرد

به آرومی انگشت های دیگش رو هم اضافه کرد و
حالا چهار انگشتش توی سوراخ لیام حرکت میکرد و
نفس های سنگینش با ناله های آروم لیام مخلوط
...میشد و فضای اون اتاقو گرم تر میکرد

کمی لیامو رو بدنش بالاتر کشید و اونو روی
شکمش نشوند، گرمکن و باکسرشو پایین کشید تا
...دیک سفت و دردناکش آزاد شه

به اندازه ی کافی از پریکامش خیس و لزج بود
پس بدون خیس کردن و یا استفاده کردن از لوب و
هیچ ماده ی روان کننده ای خیلی نرم کمر لیامو
...گرفت و اونو روی دیکش نشوند

صدای ناله ی بلند لیام تو گوشش پیچید و اونو برای
پسر روی دبکش تشنه تر کرد ولی این سکس به
منزله ی یه خداحافظی متوقت و از همه مهم تر برای
آروم کردن پسرش بود پس نمیخواست خیلی بهش
...سخت بگیره

دست های لیامو روی سینه ی خودش گذاشت و
دست های خودشو زیر سرش گذاشت، اختیار حرکتو
به پسرش داد و لیام با ذوقی که از حرکاتش مشخص
بود به آرومی خودشو بالا کشید و در حالی که

ناخوناشو روی شونه و سینه ی زین میکشید محکم
خودشو به دیک ددیش کوبید تا صدای جیغ ملایمش
...لبخند رو روی لب های زین بیاره

زین یک دستشو از زیر سرش خارج کرد و از زیر
تاپ تقریبا بلند و سفید لیام که حالا روی بدن برهنه ی
خودشم کشیده میشد روی نیپل برجسته و سفت
...شدش کشید و اونو بین انگشتاش پیچوند

حالا که لباس لیام بالا رفته بود میتونست دیک
خیس و کبودشو ببینه که با هر بالا و پایین شدنش
...تکون میخوره

دست هاشو دو طرف کمر لیام گذاشت و جلوب
حرکتش رو گرفت سپس خودشو به سمت میز پاتخت
...کشید و از از اولین کشوی اون رینگو بیرون کشید

با استفاده از رطوبت دیک لیام بهش هندجاب داد و
...رینگ رو روی اون گذاشت

ضربه ی نسبتا محکمی به رون لخت لیام کوبید و
از جای دستش که روی پوست بلوری و سفید لیام
...مونده بود لذت برد

، صدات در نمیاد بیبی بوی_

در یک حرکت جای خودش و لیامو عوض کرد تا ، تسلط بیشتری رو پسر کوچولوش داشته باشه ، البته اینم میدونست که بالا بودن برای پسرش سخته ... و باعث میشه زود خسته شه

پاهاش لیامو روی شونه هاش گذاشت و با یه دست مچ های لیامو گرفت و اونا رو بالای سرش نگه داشت و تلمبه های محکم و عمیقشو به قصد پیدا کردن پروستات لیام به سوراخ سرخ شدش وارد کرد...

با دست آزادش لباس بلند لیامو تا روی چشماش بالا زد و با دیدن نیپلای حساس شدش نیشخندی زد و ... زبونشو روی لب هاش کشید

کمی خم شد و لب های مرطوب شدشو روی نیپل راستش گذاشت و اونو به دندون گرفت و نیپل چپشو ... با انگشتاش مالش داد

جهت ضربه هاشو کمی تغییر داد و پرش ناگهانی بدن لیام نشون دهنده ی این بود که حساس ترین ... نقطش زیر لمس رفته و در حال لذت بردنه

د... فاکک ددییی+

نفس نفس زد و با گاز گرفته شدن نیپلش جیغ ... بلندی زد

پسر...اه...پسر بی ادب_
امروز..فالاااکک..امروز خیلی بد شدی
حقته نذارم بیای تا یاد بگیری نباید حرف بد بزنی

سه ضربه ی متوالی به رون لیام زد و از صدای بلندش لذت برد اما ناله ها و لبخندای ریزی که روی لب لیام نشست بود نشون میداد اون پسر هم از اون ...ضربه ها خوشش میاد

صدای اون ضربه ها ، سوراخ داغ لیام، حس لرزش پاهاش روی شونه های زین، صدای هق هقاش و چشم های پر و اشکیش زینو به اوجش نزدیک کرد و زین با یک ناله ی بلند و گاز عمیق از ساق پای نرمش ...توی لیام اومد

دستش رو نواز وار و آزار دهنده روی دیک لیام کشید و هق هق تازه خاموش شده ی اون پسر رو... پیرصدا کرد

ددیی تو رو خدا+
لیام خیلی درد دارههه

...هقی هقی کرد و ادامه داد

اگه نیاد درد داره وگریه میکنهه+
بعدش کور میشه
اونوقت ددی دیگه لیام نداره
تو روووو خداااا

زین پوزخندی به حرف هاش و مظلوم نمایی هاش
...زد و رینگو باز کرد
دست لیام رو که در حال اومدن به سمت پایین بود
...گرفت و سرشو تو گوشش برد

بدون لمس میای بیبی_
زود باش
برای ددی بیا خوشگلم

زبونشو روی گوش لیام کشید و شکم و وی لاینشو
...ماساژ داد

زود باش پسر_

زبونشو روی نیپلش کشید و اونو محکم مکید که
باعث شد لیام آه بلندی بکشه و بعد از اون ناله ی
...عمیق کامشو روی شکمش خالی کنه

نفس نفس میزد و زین با لذت به نفس هاش گوش
...میداد
قسمت مورد علاقه اش از بعد از سکس هاش با اون
...پسر صدای نفس نفس زدن هاش بود

ددی فردا میره؟؟+

با غم و ناراحتی پرسید و زین نگاهی بهش
..انداخت
لب هاشو روی لب های سرخ شده ی و خیس لیام که
مشخص بود برای جلوگیری از ناله هاش اون هارو

محکم گاز گرفته کوید و بدون توجه به هیس کشیدن
...لیام عمیق بوسیدش

در آخر لیس کوچیکی روشن زد و به قرنیه های
...شکلاتی لیام نگاه کرد

،آره بیبی دال_
ددی فردا میره ولی خیلی خیلی زود برمیگرده
فقط دو شب میخوابی و بعدش ددی میاد پیشت و
محکم بغلت میکنه

...لیام لبخندی زد و زین چونشو گاز گرفت

اخ+

زین دستشو روی دهان لیام گذاشت تا صداشو تو
...گلوش خفه کنه

ساکت_

صدای لیام نه تنها زینو از گارش متوقف نکرده بود
بلکه باعث شد زین جاهای کبود نشده ی گردن و
چونشو گاز بگیره و با مک های محکمش مارک های
...مالکیت خودشو به جا بذاره

از گردن لیام فاصله گرفت و با دیدن کبودی های
فراوان روی اون نیشخند از خود راضی زد و بی توجه
به چشم های اشکی و بدن کثیف لیام اونو روی بدن
خودش کشید و بعد از فیکس کردن سر لیام روی
سینش پستونکشو بین لب هاش گذاشت و روی

موهاشو که هنوز به خاطر حمام صبح بوی غلیظ
...شامپو میداد بوسید

بخواب ببی که بعدش باید دوباره بریم حموم و...
تمیزت کنیم

و لیام که عاشق این رفتارهای ضد و نقیض ددیش
و خشونتش بود لبخندی بهش زد و روی سینشو
...بوسید

پستونکشو دوباره به دهانش برگردوند و در حالی
محکم مکش میزد با آرامش روی سینه ی ددیش
...خوابید

مکسنس خونه نبود پس فقط لویی و زین و لیام
خیسِ حوله پیچ جلوی در خونه ایستاده بودن و در حال
...خداحافظی با زینا بودن

چرا اینقدر شلوغش کردین بابا\$
نمیرم بمیرم که

پوزخند زین مستقیم به چشمش خورد و جواب
...ساکت اما دندان شکنی بهش داد

همه ی اون جمع -شاید جز لیام— میدونستن که به
...احتمال زیاد این آخرین باریه که زینا رو میبین
اون برای فرار از بیماریش تقریبا داشت تو دل اون
...میرفت و این در عین شجاعت درناک بود

بوسه ی محکمی روی لب های لیام گذاشت و تو
...چشم هاش نگاه کرد

قول بده که فراموشم نمیکنی پشمک کوچولو\$

لیام خندید و زین با درآوردن گوشیش آخرین
سلفی رو با اون پسر گرفت و لبخند زیبای اونو
...ماندگار کرد

زین نفر بعدی لیست خداحافظیش بود و وداع اون
...ها پر از بغض های فرو خورده بود

زین بوسه ای روی موهای مشکی و لخت خواهرش
گذاشت و به عادت همیشگی اون ها رو توی مشتش
گرفت و کمی کشید اما با چند تار مویی که کنده شد و
توی دستش اومد نفس عمیق و پر دردی کشید و
...دوباره خواهرشو توی بغلش گرفت

زینا بوسه ای روی گونه ی زین گذاشت و به چشم
...هاش نگاه کرد

مصمم و با لبخند پر امیدی پلک زد و از آغوش
...برادرش خارج شد

هیی لویی\$

..خندید و اونو تو بغلش گرفت

مواظب خودت باش دختر جنگجو×

.تو هم مراقب خودت باش\$

...سرشو به گوش لویی نزدیک کرد و زمزمه کرد

برادرتو دوس داشته باش\$.
لیام به فرشتس که هیچ کس واقعا قدرشو نمیدونه

دون دون شدن پوستشو حس کرد و نفس نصفه و نیمه ای کشید اما چیزی بروز نداد و لبخند کج و کوله ...ای تحویل زینا داد
زینا ضربه ای به بازوش زد و با دوباره بوسیدن گونه ی زین و فشردن لیام بین بازوهاش عقب رفت و با چمدونش که حالا توی دست زین بود از اون عمارت ...خارج شد

زین شیشه شیر لیامو جلوش گذاشت و کمی نوتلا ..رو تیکه های خیلی کوچیک نون تست جلوش چید

برای رفتن آماده ای؟_

ظاهر اون جمله سوالی بود اما با لحنی به شدت ...امری پرسیده شد

کاملا فقط امروز یکم کار دارم که قبل از©
رفتنمون میرم و انجامش میدم
حتی میتونی تو هواپیما منتظرم باشی

...زین اخمی کرد و گوشیشو برداشت

سعی کن زودتر خودتو برسونی فقط تا راس_
ساعت منتظرت میمونم و بعد از اون میرم و خودت

باید بیای

مکسنس سری تگون داد و تو ذهنش یادداشت کرد
که حتی اگه به موقع خودشو نرسونه و زین اینجا رو
...ترک کنه یه پوئن مثبت برارش به حساب میاد

زین از جاش بلند شد و بی توجه به نگاه لیام که
روش قفل بود به سمت نشیمن رفت و لیامم پشت
...سرش به اون سمت رفت

مکسنس بعد از دور شدن اون ها تنه ای به لویی
...زد و با صدای آرومی حرفشو زمزمه کرد

وقتی زین رفت بهم زنگ میزنی و من با پاول ©
میام تا ترتیب کار برادرت داده بشه

برادرت رو مسخره وار تلفظ کرد اما لویی اهمیتی
...بهش نداد

پاول کیه؟؟×

...مکس ابروشو بالا انداخت

سویر استارمون ©

خندید و ضربه ای به کتف لویی زد و میز غذا خوری
..رو به سمت نامعلومی ترک کرد

😊 کلمه 3733

😊 جا داره بچیزی رو عنوان کنم اینجا
😊 اونی که رنگیه مردمک نیست ایها الناس قرنیس
مردمک تو همه ی موجودات مشکیه حتی اگه اون
😊 موجودات زین مالیک و لیام پین باشن
این اولیش بود

دومی هم این که یادم رفته بود بهتون بگم برین
😊😊 کست رو چک کنین مکسنس اضافه شده
برای کسایی هم که نمیشناسن بگم
مکسنس بازیگر نقش الیوت شخصیت گی اسکم
فرانسس که فصل سه وارد میشه و با لوکا وارد
😊😊 رابطه میشه
😊😊 خیلی خوردننننننن

سومی هم این که اگه غلط زیاد داشت شرمنده
😊😊 دیگه من ناخونامو کوتاه کردم تعادلم بهم خورده

چهارم این که میدونم جای بدی تموم کردم ولی
میخواستم حداقل قبل از فاصله گرفتم به خاطر
امتحانام یه کادویی داده باشم به اون دوستمون که
تولدشه و الان ایدیش یادم نیست 😊هرکی بودی بیا
😊خودتو نشون بده مسلموننننن

😊پنجم تو چهارم گفتم دیگه
یه مدت نیستم چون امتحانام از بیست و چهارم
شروع میشه و حداقل باید یه دور قبل خوندن واسه
😊امتحانایه روخونی کنم

شیشم اینکه ببخشید هول هولکی نوشتم و خودم
اصن ازش راضی نبودم ایشالا برگشتم جبران میکنم
☺

شمام یکم انرژی روی ووت و کامنت بذارین
یکم دوستاتونو منشن کنین که بخونن
☐ که وقتی برگشتم یه مونور محرکه ای داشته باشم
از سه خط آخری که نوشتم متنفرم ولی خب باید به
☐ بعضیا که فراموش میکنن گاهی، یادآوری شه

...انی وی

☐love♥

☐Niusha☐

☞نوشته شده در 7 خرداد 99

((21))

از بین در نگاهی به لیام گریون که عروسکشو تو بغلش گرفته بود انداخت و نگاه مرددش رو به ...گوشیش برگردوند

«زین همین الان از خونه خارج شد»×

...پیامو فرستاد و منتظر جواب مکس شد

«لیام کجاست؟»©

...پوفی کشید و با اندوه نوشت

«همین الانم میتونیم بیخیال شیم»×

فرستاد اما به جای جواب پیام، تماسی از طرف ...اون مرد گرفته شد

...ال×

چه مرگته لویی؟©

چرا نمیتونی مثل آدم روی حرفت بمونی؟
من و تو یه قرار داریم و هر دومون باید بهش پایبند
باشیم، منم این کارو واسه ی خودم نمیکنم مرد
واسه تو میکنم که راحت شی از زیر سایه ی اون
پسر.

حالا هم مَثِ یِه پسر خوب بگو در و برای من و این دوستمون باز کنن و بعدشم بفرستشون برن.

تماس رو قطع کرد و مهلت جواب دادن به لویی نداد...

لویی با افکار در همش به آرومی بالای پله ها... ایستاد و صداشو تا جایی که میتونست بالا برد

.گوش کنین چی میگم×

توی این خونه فقط من و لیام هستیم پس نیازی نیست شماها اینجا باشین.

همتون اینجارو ترک کنین، نگران حقوقتون نباشین چون این روزایی که نیستین کسری حقوق ندارین و مثل همیشه میگیرینش.

هممه ای از شادی توی سالنِ بزرگِ خونه به پا شد...

لویی از پله ها پایین رفت و از پنجره ی بزرگ و سرتاسریش به حیاط نگاه کرد.

برگشت و به آخرین نفری که از در ورودی خارج میشد نگاه کرد...

به سمت تلفن رفت و با گرفتن شماره ای نگهبانای جلوی در رو هم مرخص کرد، اما فقط برای یک ساعت.

نمیتونست بیش از اون خونه عمارت رو بی دفاع
...بذاره

تک زنگی به مکسنس زد، روی صندلی چوبی
نشست و سرشو بین دستاش گرفت و با احساسات
...عجیبش منتظر اون و دوستش شد

کجاست؟ ©

شاید برای شما پیش نیومده باشه که حتی از
صدای یک شخص هم منتفر بشین ولی لویی اون
لحظه حاضر بود حتی ناشنوا باشه اما صدای مکسنس
...رو نشنوه

توی اتاقش ×

صداش اونقدر گرفته بود که شک داشت به گوش
مکسنس شنیده باشه اما با تگون خوردن سر اون
پسر و راه افتادن خودش و اون مرد هیکلی و مو
سرخ که پشت سرش به سمت اتاق لیام فهمید که
...اون قدر هم نامفهوم نگفته

به انگشتاش نگاه کرد و یادش اومد زمانی رو که
لیام شیش ماهه با گرفتن انگشتای لویی چهارساله
بهش لبخند میزد و با همون زبون نامفهوم کودکانش
...باهاش صحبت میکرد

،تصمیمشو گرفت

...به هیچ وجه نمیداشت بلایی سر برادرش بیاد

به سمت مکسنس و اون مرد دوید و راهشونو سد کرد...

نمیذارم اینکارو بکنی×

مکسنس پوزخندی زد و نیم نگاهی یا مرد پشت سرش رد و بدل کرد..

مثلا چه جوری جلومو میگیری بچه؟؟©

لویی نفس عمیقی کشید و سعی کرد به پاول نگاه... نکنه

...اون مرد ناخواگاه حس ضعیف بودن به لویی میداد

هر جور که بتونم×

مکسنس چشم هاشو چرخوند و با لحنی که بی... حوصله بودن ازش مبارید زمزمه کرد

برو کنار لویی©

برو کنار و منم از خونت میگذرم

لویی سرشو تکون داد و اینطور مخالفتشو ابراز کرد...

خودت خواستی که درست برخورد نکنم باهات©

مکسنس دست توی جیب کت بلند و خوش... دوختش برد و کلتشو از اون خارج کرد

دستشو به صدا خفه کن کشید و همونطور که با سر... اسلحش گردنشو میخاروند نگاه تیزی به لویی کرد

بار آخره که میگم لویی، با زیون خوش برو کنار ©

،نمیرم کنار×
تو فقط به خاطر به دست آوردن زین میخوای زندگی
لیامو آتیش بزنی

مکسنس چند ثانیه به لویی خیره شد و بعد با بلند
...ترین ولومی خندید
اونقدر که اشک هاش در معرض ریختن از چشم هاش
...قرار گرفت

...آخرین باره که بهت میگم ©

..وسط حرفش پرید و داد زد

منم گفتم نمیرمممم×

لویی نفهمید چطور اما ناگهان حس کرد توانایی
...ایستادن روی پاشو نداره
پای چپش به شدت میسوخت و استخونش انگاری در
...حال فروپاشی بود
خون از وسط ساق پای لویی راهشو به سمت کف
خونه پیدا کرد و حالا در حال بخشیدن رنگ سرخش به
...قالیچه ی فیروزه ای و صدفی رنگ پاگرد بود

فک کنم الان میتونیم بریم ©

...رو به پاول گفت و پوزخندی به لویی زد

کمی خم شد و با گرفتن بازوی لویی بدون توجه به ...پله ها اونو به سمت اتاقش کشید

در اتاقو باز کرد و جسم کم جون لویی رو تقریبا به ...داخل اتاق پرتاب کرد

یه سری حرف ها هست که باید بهت بزنم آقای ©
برادر مهربون ولی الان داداش کوچولوت خیلی
غمیگن و تنهاست باید بریم و از تنهایی درش بیاریم

...نگاهی به بیرون اتاق انداخت

،نچ نچ نچ کارمو زیاد کردی لویی ©
حالا علاوه بر نقش بازی کردن برای اون برادر
احمقت باید خونای جناب عالی رو هم تمیز کنم.

با لیام کاری نداشته باش حرومزاده ×

مکسنس دوباره نچ نچی کرد و سپس از اتاق خارج
...شد و در رو پشت سرش قفل کرد

با وسواس از کنار خون های کشیده شده ی روی
زمین رد شد و همزمان تماس تلفنی مورد نظرشو
...وصل کرد

تا پنج دقیقه ی دیگه اون فیلمو میخوام ©

دستور داد و بدون این که منتظر جوابی از اون
...طرف خط باشه قطع کرد

با چشم دنبال پاول گشت و بعد از پیدا کردنش جلوی
...تلویزیون با بازوش کوبید

© راه بیفت

جلو تر از اون مرد بالا رفت و جلوی اتاق لیام
...توقف کرد

تو همین جا بمون و وقتی صدات کردم بیا ©

...وارد اتاق لیام شد و در رو پشت سرش بست

لیام گریونی که حالا با چشم های گشاد شده و
پستونک قرمزی که هم رنگ لب هاش بود با تعجب به
اون نگاه میکرد و با خودش فکر میکرد اون مرد هم
...همین الان باید همراه با ددیش از خونه رفته باشه

© سلام لیام

مبهوت سر تکون داد و سعی کرد پاهای لختشو با
...کشیدن ملحفه روی اون ها بپوشونه

میدونی ددیت کجاس؟ ©

موهای نرمشو که لجوجانه روی پیشونیش ریخته
بودن کنار زد و پستونکشو از دهانش خارج کرد تا
...جواب اون مرد رو بده

ددی رفت +

آره از خونه رفته ©

...سرشو پایین انداخت و کمی فکر کرد

اگه اتفاقی بخواد واسش بیفته ولی تو بتونی ©
یکاری بکنی که تغییرش بدی انجامش میدی؟

لیام بدون تردید سرشو به نشونه ی موافقت تگون داد...

نیشخند روی لب های مکسنس نشست و گوشیشو از ...چیش خارج کرد

اینو ببین ©.

فایل ویدیویی که تازه براش فرستاده شده بود رو ...باز کرد و جلوی صورت لیام گرفت

ددیش بود که با اخم و پرستیژ همیشگیش روی صندلی هواپیمای شخصیش نشسته بود و مشغول ...نوشیدن قهوه و مطالعه ی روزنامش بود

لیام با ذوق خندید و صفحه ی گوشی رو به نیابت از ...صورت ددیش بوسید

اینو دوست من گرفته ©،
اون ددیتو دوست نداره و میخواد بکشتش
میدونی لیام اون از زین ناراحته چون تو دوستش داری
واسه همینه که میخواد بکشتش

اشک توی چشم هاش حلقه زد و با لرزیدن چونش قطرات درشت اشک راهشونو روی صورت پنبه ای ...لیام پیدا کردن

چشم هاشو از این حجم از لوس و ساده بودن لیام
...چرخوند و سعی کرد لحنش آروم کننده باشه

ولی من راضیش کردم که اونو نکشته و به جاش ©
.تو باید یه کاری بکنی
اگه تو دوستش نداشته باشی دیگه نمیکشتش
میخوای به ددیت کمک کنی؟؟

هق زد اما سرشو بالا گرفت و سعی کرد صحبت
...کنه

ولی لیام ددیو دوس دارههه+

آفرینی به خودش برای جواب دادن نقشش گفت و
...سعی کرد لحنش متاثر و ناراحت باشه

،اون که نمیفهمه ©
چون تو پسر خوبی هستی اون ناراحت و حسود شده
.و فقط میخوایم بهش دروغ بگیم
نگفتی، برای کمک به زین هرکاری میکنی؟؟

لیام هق هقی کرد اما سرشو چند بار به نشونه ی
...موافقت تکون داد

،خب پس ©
من یه دوربین خیلی کوچولو اینجا میذارم و تو باید این
آقا که میاد داخل رو ببوسی و بذاری که هرکاری
میخواد باهات بکنه

بعدم من این فیلمو به اون دوستم نشون میدم و میگم
تو زینو دوس نداری
اونم زینو نمیکشه

...لیام ناراحت و شوکه نگاهی به مکسنس کرد

،اما این خید...خیانته+
کار خیلی بدیه و ددی لیامو دعوا میکنه

حتی به ذهنشم نمیرسید برای نجات ددیش باید
دست به همچین کاری بزنه ولی اون ددیش بود که
...جونش تو خطر بود و لیام عاشق ددیش بود

،خودت گفתי هرکاری واسه ی جون زین میکنی ©
بهش فکر کن لیام اگه همین حالا هم ددیتو کشته باشه
چی؟

لیام جیغی زد اما مکسنس که خودشو نزدیک به
...هدف میدید ادامه داد

اگه یه تیر به سرش بزنن و خونش بریزه رو ©
لباساش و قرمزشون کنه چی؟
یا اگه یه تیر به قلبش بزنن چقدر دردش میاد؟
باشهه باشهه+

،آفرین پسر خوب ©
زین خیلی خوشحال میشه که بفهمه تو نجاتش دادی
ولی نباید چیزی بهش بگی چون میره و اون دوستمو
میکشه و بعدش پلیسا میگیرنش و دیگه هیچ وقت

،نمیبینیش

تو دوس داری اون بره زندان و هیچ وقت برنگرده؟

...لیام هق زد و سرشو به نشونه ی نه تگون داد
صورتش از شدت هق هق ها و نفس نفس زدناش
سرخ شده بود و رگ پیشونیش برجسته تر از همیشه
...به نظر میرسید

لیام به ددی هیچی نمیگه+

مکسنس دستشو روی موهای لیام کشید و
...نوازشش کرد

آفرین پسر خوب©

از روی تخت دو نفره ی لیام بلند شد و به ریشه
...های اطراف اتاق نگاه کرد

درجه ی نور اتاق رو کم تر کرد و ریشه هارو روشن
...کرد تا فضا عاشقانه تر بشه

درسته روز بود ولی اتاق لیام به واسطه ی پرده
های ضخیمش همیشه تاریک بود تا مزاحم خوابیدن
...های زیادش نشه

...به چشم های لیام نگاهی انداخت و اخم کرد

اشک هاتو پاک کن و بدون حتی اگه یکم گریه©
کنی جون زین تو خطر میفته چون اونا میفهمن این
واقعی نیست

دوربین کوچک و مشکی رنگ رو از جیش خارج کرد و روی قفسه ی عروسک ها و اسباب بازی های... لیام گذاشت
بی صدا از اتاق خارج شد و لیام هاج و واج رو تنها گذاشت...

برو تو ©

به بازوی پاول زد و اون مرد بدون گفتن حرفی به... سمت اتاق رفت

پاول ©

...پاول برگشت و به مکسنس نگاه کرد
مکسنس از کیف کوچیکی که همراهش بود عروسکی که از خونه ی سابق پین ها برداشته بود رو خارج کرد، و به سمت اون مرد گرفت
اما وقتی دست پاول برای گرفتنش جلو اومد اونو... عقب کشید

زیاد بهش سخت نگیر و خیلی پایین هم نرو در حد ©
،یکی دوتا لاو بایت گوشه و کنار گردنش ده دقیقه ای تمومش کن

اینبار عروسک رو به دست اون مرد که شدیدا ساکت بود داد و بعد از تماشای ورود اون به اتاق لیام،... با آرامش پله ها رو به مقصد اتاق لویی پایین رفت

😊 کلمه 1720

😊 من اونیم که میخواست بعد امتحانا اپ کنه
😊 الان خیلی شرط ووت میچسبه
فردا کاملاً درگیرم پس از همین الان بابت دیر جواب
□ دادن به کامنتا عذر میخوام
چون حجمش خیلی کم بود فردا همین ساعتاً پارت
👈 بعدو داریم ولی خب دلیل نمیشه ووت ندین
اتفاقاً ووت و کامنتا زیاد باشه که بعد از تموم شدن
😊 درسام دیدمشون ذوق کنم
😊 همتون تو امتحاناتون موفق باشین
چه اونایی که شروع شده چه اونایی که مٹ من هنوز
♥ قبل بدبختی هستن

□love♥

□Niusha□

✍ نوشته شده در 12 خرداد 99

((22))

از پله ها گذشت و بدون توجه به رد خون کشیده
...شده روی زمین به سمت اتاق لویی رفت
قفل در رو باز کرد و از دیدن پسر دردمندی که گوشه
ی اتاق تو خودش جمع شده و از شدت خونریزی رنگ
...چهرش به زردی میزنه لذت برد

به زین خبر دادم×
به نفعته اون مرتیکه رو برداری و بری

...مکسنس از ته دل خندید

دروغ جالبی بود ولی یادت باشه دفعه ی دیگه ©
موقع تماس گرفتن با کسی گوشتو از روی میز
برداری

گوشی لویی رو از جیبش خارج کرد و جلوی چشم
...اون پسر تگون داد
اونو روی تخت انداخت و خودش هم روی تخت
...نشست

زخمت دردناک به نظر میرسه ©
ولی تقصیر خودت بود
میتونستی درست کار تو بکنی تو تیم من باشی

من همچین بلایی رو سر برادرم نمیارم فقط به×
خاطر عشق احمقانه ی تو

...مکسنس خندید
...خنده ای که خشم لویی رو بیشتر کرد

جمله ای که گفتی کلی اشتباه داشت پسر ولی©
خب،
بهتره از مقوله ی عشق شروع کنیم

دست هاشو به هم مالید و سپس با تکیه دادن اون
...ها به زانو هاش نکیه گاهی برای بدنش ایجاد کرد

من عاشق زین نیستم لویی©
هیچ وقت عاشقش نبودم
آره میخواستم به دستش بیارم چون بهترین بود
و بهترینا باید برای من باشن
ولی عشق! نه هیچ وقت وجود نداشته

پس چرا این معرکه رو راه انداختی؟؟×
به خاطر چی لیامو وارد همچین بازی کردی
عوضی؟؟

خیلی سادس©
چون زین بهترین
چون زین تو کارش اوله ولی اون جایگاه متعلق به منه
پس چی میتونه پایین بکشتش؟

...لویی شوکه زمزمه کرد

تنها نقطه ضعفش ×

آفرین ©

و تصور کن وقتی بفهمه لیامش با یکی رابطه داره
چی میشه
نابود میشه

...اشک توی چشم های لویی حلقه زده بود
انگار تازه متوجه بلایی که داشت سر برادرش میومد
...شده بود

ولی لیامو هم نابود میکنه ×

...مکسنس لاقیدانه شونه بالا انداخت

هر جنگی یه سری تلفات داره ©

من با برادرم چیکار کردم؟ ×

زمزمه کرد جوری که شک داشت به گوش
مکسنس رسیده باشه اما صدای خنده ی بلند اون
...پسر خط بطلانی بر افکارش بود

داشت یادم میرفت ©

دست توی جیب کتش برد و پاکت کوچیکی بیرون
آورد...
لویی نگاهی از سر نفرت بهش انداخت و نگاهشو
دوباره به زخم دردناکش کشوند و سعی کرد با

فشردن کف دستش روی جای گلوله جلوی
...خونریزشو بگیره

اون روزی که رفته بودیم خونه ی سابقتون توی ©
زیرزمین اینو پیدا کردم

با آرامش تمام پاکت رو باز کرد و کاغذ داخلشو
...جلوی صورتش گرفت

، پیچیدش نمیکنم ©
چیزی که توی این قرار داد گفته شده اینه که تو فقط
یه بچه از یه خانواده ی فقیری که پدرت برای پول
موادش تورو به جف پین فروخت
تو هیچکی نیستی لویی
فقط یه بچه ای که پدرت نمیخواست
فقط یه مزاحم براش بودی
و هیچ نسبتی هم با لیام نداری
پس به یه دلیل واهی و برای کسی که هیچ نسبتی
بهاات نداره خودتو به کشتن دادی

از جاش بلند شد و کلتشو دوباره از جیبش خارج
کرد...

الان فقط یه مهره ی سوخته ای و باید حذف ©
شی

نیشخندی به لویی زد و دو شلیک پیاپی به شکمش
کرد...

تو جهنم میبینمت لویی تاملینسون ©

آخرین لکه های خون رو هم از روی پارکت پاک کرد
و به پاول که با نگاه عجیبش بهش خیره بود نگاه
کرد...

عروسکو گذاشتی تو اتاقش باشه؟ ©

مرد با سرش تایید کرد و مکسنس بعد از نفس
...راحتی که کشید نگاه آخرشو به اطرافش انداخت
تونسته بود توی نیم ساعت تمام نقشه هاشو عملی
کنه و الان در حالی که از سرعت عملش لذت میبرد
تو ذهنش در حال چیدن سناریو برای توجیه تاخیرش
بود...

با زنگ خوردن تلفن همراهش اون از روی کاناپه
برداشت و با دیدن اسم زین به پاول اشاره ای برای
...خروجش از خونه کرد و سپس تماس رو وصل کرد

الو؟ ©

فقط بیست دقیقه ی دیگه وقت داری_

دهانشو باز کرد تا جواب بده اما زین مثل همیشه
بدون اجازه دادن برای ارائه ی هیچ دلیلی تلفن رو
...قطع کرده بود

عوضی ©

نگاه آخرشو به اطراف کرد و با آرامش از در
...خروجی بیرون رفت

نفسشو حبس کرد و با زحمت فراوان و فشردن
جای گلوله ها تلاش کرد خودشو به گوشیش
...برسونه

افکارش و هرچی که شنیده بود حالا هیچ فرصتی برای
جولان دادن توی ذهنش نداشتن و حالا جسم کم جون
...و ناتوانش فقط روی زنده موندن تمرکز کرده بود

×۵۱

...نفس نفس میزد و تقریبا رو به بیهوشی بود
با هر حرکت در توی کل بدنش میپیچید و کل وجودش
...رو به لرزه مینداخت

با تمام توانش رو تختی رو کشید و بالاخره گوشیش
...کنار بدنش، روی فرش پرز بلند اتاق افتاد

به زحمت نفس کشید و با چشم های تارش به
...صفحه ی گوشیش زل زد

..میخواست به زین خبر بده
میخواست بهش بگه که همین الان باید برگرده و تا
قبل از مرگ لویی همه ی حرف ها و حقایق رو
...بشنوه

اما قبل از رسیدن به اسم زین چشمش به اسم...دیگه ای افتاد

..اون گزینه ی بهتری بود

تماس با اون میتونست جون لویی رو نجات بده و بعد...سر فرصت همه ی قضایا رو برای زین تعریف کنه

فرصت پشیمونی به خودش نداد و بعد از انجام کار...های لازم و مورد نیاز با اون تماس گرفت

همه ی گوشه های خونه رو به دنبال هر چیزی که میتونست نجاتش بده گشته بود اما هیچ راهی وجود...نداشت

با دو تا از سوزن هایی که از یکی از اتاق ها پیدا کرده بود مشغول ور رفتن با قفل بود و میخواست تا توان توی بدنش هست برای باز کردن در و فرار از زندانش تلاش کنه ولی با صدای زنگ گوشی کوچک و قدیمی روی میز که هری میتونست قسم بخوره تا نیم ساعت پیش جزو بی مصرف ترین چیز های روی زمین بود دست از کارش کشید و به سمت اون شی...سیاه رنگ دوید

...همون شماره بود

...همون شماره ای که بهش پیامک داده بود

...معطل نکرد و به سرعت تماس رو متصل کرد

الو؟*

صدای سرفه های خشکی از پشت خط اومد و سپس صدای گرفته و آهسته ای که هری حاضر بود... سر جانش شرط ببنده که متعلق به لویه

به کم..کمکت..نی...نیاز دارم×

و دوباره سرفه های مکرری که به گوش میرسید...نشون میداد که لوی تو وضعیت خوبی نیست

از یه ساعت قبل که اون مرد از اتاق خارج شده...بود تا الان مشغول گریه کردن بود باورش نمیشد به ددیش خیانت کرده اما خوشحال بود که با گذشتن از خودش تونسته جون ددیشو نجات بده...

لیام قرار نبود به اون مرد چیزی بگه چون مکسنس بهش تذکر داده بود که به زین چیزی نگه اما لیام...میدونست ددیش بهش افتخار میکنه

عروسک قدیمیشو که اون مرد با خودش آورده بود به گوشه ای پرتاب کرد و آقای فرانکی رو که ددیش روز وارد شدنش به اون خونه بهش داده بود رو تو...آغوشش گرفت

اشک هاشو طبق عادت با دست آقای فرانکی پاک کرد...کرد و زیر لب هق هق کنان زمزمه کرد

لو اشتباه میکنه، لیام بی مصرف نیست+
لیام ددیو نجات داد

برق خوشحالی تو چشماش قابل مشاهده بود
...گرچه اشک هاش قصد بند اومدن نداشت

صدای پایی که از طبقه ی پایین شنید اون رو برای
مواجهه با لویی آماده کرد اما وقتی بعد از چند دقیقه
دوباره صدای در رو شنید فهمید که حتی لویی هم
...دوست نداره اونو ببینه

ولی لیام ددیو نجات داد+

با صدای نسبتا بلندی گفت و حالا که میدونست
تنهاست ترسی از شنیده شدن گریه هاش و مسخره
...شدن نداشت
...اون کاری نکرده بود
...فقط ددیشو نجات داد

☺ کلمه 1238

☺ خوابم میاد

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 13 خرداد 99

نفس نفس زنان روی صندلی سفید کنار درِ شیشه ای اتاق عمل نشست و به دست های خونیش نگاه کرد...

وقتی لویی با صدای نامفهوم و گرفتش راه خروج از اون خونه که دقیقا زیر اون عمارت بزرگ ساخته شده بود رو بهش گفت جانی مضاعف به بدنش برگشت و ... به سرعت خودشو از فضای اون خونه خارج کرد هری تصمیم گرفته بود بدون کمک به اون پسر به سرعت از اونجا فرار کنه، بره و خودشو از اون محیط مسموم که اونو به آرزوی مرگ وادار کرده بود دور شه اما نمیدونست چطور و به چه دلیلی پاهاش بدون اختیار مغزش راهشو به سمت اتاقی که لویی بهش گفته بود کشید...

نگاهی به ساعتش کرد و با فهمیدن اینکه یه ساعتی از رسیدنش به بیمارستان میگذره احساس دلشوره کرد اما با به یاد آوردن حرف دکتر که وضعیت لویی وخیم نیست و بیشتر بیحالیش از کمبود خون ... بدنشه کمی آروم شد

موهای بلندشو بین انگشتاش کشید و تصمیمشو گرفت...

لویی تو خطر نبود و هیچ چیز وضعیت آروم موجود رو

تهدید نمیکرد پس دیگه هیچ دلیلی برای اونجا بودنش
...وجود نداشت

سرجاش ایستاد و لباس چروک و کثیف شدشو
...صاف کرد

قدم های سریعشو به سمت آسانسوری که گوشه ی
اون طبقه به چشم میخورد کشید و فقط چند قدم با
اون فاصله داشت که با صدای زنی که اونو مورد
...خطاب قرار داد متوقف شد

آقای محترم، نمیخواین فرم پذیرش بیمارتون رو»
پر کنین؟

به سمت زن برگشت و نگاهی به فرم جلوی
...دستش کرد

به ناچار خودکار آبی رنگو برداشت و به آهستگی
...شروع به پر کردن اون فرم کرد

...لویی پین

...فقط همین رو نوشت

...در واقع فقط همین رو میدونست

فرم رو به سمت اون زن متعجب هل داد و خواست
قدم هاشد به سمت آسانسور از سر بگيره که صدای

...اون زن دوباره متوقفش کرد

...اما این بار با هراس و هول

چون مریضتون هدف گلوله قرار گرفته مجبورم»
پلیس رو در جریان قرار بدم

...دست هاشو با عجله تگون داد

نه نه اینکارو نکنین*

...یه تای ابروی زن بالا رفت

چرا؟»

شما باید از ضارب شکایت کنین

...پوف کشید و سعی کرد لحنش قانع کننده باشه

بینین خانوم محترم*

ما از هیچ کس شکایتی نداریم

، به پلیس اطلاعی ندین

خودمون بعد از مرخص شدن میریم پیش پلیس

...نفس عمیقی کشید و از دروغ کمک گرفت

ما تو خطریم و نمیتونیم فعلا حرفی بزنیم*

هر موقع حس امنیت کردیم پلیسو در جریان میذاریم

زن چند ثانیه مشکوک نگاهش کرد و سپس

...نگاهشو از صورت اون پسر رنگ پریده برداشت

خیلی خب»

هری نفس آسوده ای کشید و دوباره به سمت

...صندلی ها رفت

ممکن بود اون زن بی توجه به حرف هری پلیس رو

...خبر کنه

...بهتر بود اگر پلیس سر میرسید خودش اونجا باشه

چشم هاشو روی هم گذاشت تا کمی استراحت
کنه اما با صدای قدم هایی که روی کف صیقلی
...بیمارستان برداشته میشد چشم هاشو باز کرد

همراه بیماری که تیر خورده شما هستین؟

از جا پرید و جلوی اون دختر کم سن و بور
...ایستاد

،بله منم*
عملش تموم شده؟

،تموم شده و موفقیت آمیز هم بود
ده دقیقه ی دیگه به بخش منتقل میشه

تشکری کرد و عقب کشید تا اون دختر از اونجا دور
...شه

لیام با پاهای برهنش و آقای فرانکی که بین
دستاش چفت شده بود وارد آشپزخانه شد و با ترس
...به سراغ یخچال رفت

...از همه چیز میترسید
...از صدای قدم های خودش
از چهره ی خودش که روی یخچال مشکی تمام
...شیشه ای افتاده بود
از حرفی که اون مرد لحظه ی آخر تو گوشش زده
...بود

’«اگه حرفی بزنی میام اینجا و تیکه تیکت میکنم»‘
...لیام میترسید

...از به خطر افتادن جون ددیش
از اینکه نکنه ددیش واسش مهم نباشه که چرا لیام
...اینکارو کرده و دیگه دوستش نداشته باشه

هق هق کنان روی زمین سرد آشپزخانه نشست و
به بالا رفتن تی شرت رنگین کمونی و پیدا شدن ران
های سفیدش که هنوز رد دستاش زین با رینگای توی
دستش روش مشخص و سرخ بود، و باکسر
...عروسکی زردش توجه نکرد

به خاطر هق هق هاش و دهان باز شدش پستونکش
کنارش روی زمین افتاد اما لیام بهش هیچ توجهی
نکرد...

حال و هوای اون خونه دقیقا شده بود مثل گذشته
...ی زندگی لیام

...لیام تا دو سال پیش تجربه ی این موقعیتو داشت
خونه ای که اکثر اوقات لیام تنها رو میدید و شاهد
گریه ها و خنده های از ته دل و خالصانه ی اون پسر
بود...

زمانی که خودش باید تموم نیاز های زندگیشو بر
طرف میکرد و بارها به خاطر هوس غذا های مختلف
و تلاش برای درست کردنشون خودشو سوزونده
بود...

تنها بودن توی خونه برای مدت طولانی، همیشه
براش اذیت کننده و البته گاهی شیرین بود پس لیام
بهش عادت داشت اما تمام این قضایایی که از اول
روز پشت سر گذاشته بود لحظاتی که در حال
...گذروندن بود براش خیلی سنگین بود
از فضای خالی اطرافش استفاده کرد و یک دل سیر
...گریه کرد

صدای زجه هاش تو کل خونه پیچیده بود اما حیف
که کسی نبود تا دل شکسته ی پسر کوچولو ی بی پناه
...رو تسکین بده و التیامی برای زخم روحش باشه

گریه هاش تونست کمی سبکش کنه و افکار
...دردناکشو کمرنگ کنه
...پس از جاش بلند شد
روی نوک پنجه هاش ایستاد و به زحمت شیرجوش
...مخصوص خودشو از کابینت بالا برداشت

کمی شیر توی اون ریخت و بعد از انداختن تیکه ی
کوچیکی از شکلات تخته ای مورد علاقه اش توی اون، با
تمرکز بالا و زبونی که از بین لباس خارج شده بود
شعله ی زیرشو روشن کرد و با خوشحالی بهش زل
...زد

...ویژگی مهم لیام این بود
ممکن بود ناراحت باشه اما وقتی خوشحال میشد
...شادیش رو صادقانه به نمایش میذاشت

تا به جوش اومدن شیر با حوصله ی عجیبی بهش
زل زد و وقتی جوشش اون رو دید با عجله به سمت
شیشه شیرش رفت تا بیارتش و پرش کنه اما قبل از
رسیدنش، شیر از لبه های شیرجوش لبریز شد و
...شعله ی گاز رو خاموش کرد

لیام ذوق زده از استقلال نصفه و نیمش برگشت و
با دیدن شیر کمی که توی ظرف مونده بود و گاز
کثیف و خاموش چشم هاش گرد شد و لب هاش غنچه
...شده جلو اومد

،متعجب بود

!!اون که شیرهای خوشمزه رو نریخته بود

!!آخه اون که گازو خاموش نکرده بود

لباش جمع تر شد و ذهنش به چند سال پیش رفت که
گاز خودش خاموش شد و بعدش که میخواستن گازو
...روشن کنن اونجا آتیش گرفت

یادش بود که لویی گفته بود چون پنجره کمی باز بود
گاز زیادی تو اون محیط جمع نشده و اگه راه خروج
وجود نداشت خونه متفجر میشد و همشون
...میمردن

...با ترس دستشو جلو برد و گاز رو بست

انگشتشو توی شیری که روی گاز ریخته بود فرو
برد و با حس سوختن اون جیغی از ته دل کشید و
...فوری انگشتشو توی دهانش فرو برد تا خنکش کنه
چشم هاش سرخ شده بودن و اشک های خشک
...شدش حالا از سر گرفته شدن

باقی مونده ی شیر رو توی شیشه ریخت و از...دیدنش ذوق کرد
توی دنیای پاک و کوچیکش هیچ غمی موندگار نبود و
برای پاک کردن اون زشتی ها و سختی ها فقط به یه
...تلنگر کوچیک نیاز بود

با خوشحالی بوسه ای روی بینی آقای فرانکی
گذاشت و در حالی که با یک دستش محکم اون
عروسک و با دست دیگش شیشه شیرشو گرفته بود
...راهی اتاقش شد
...بدون برداشتن پستونکش که روی زمین بود
و با لبخند بزرگی که فارغ از همه ی اتفاقات روزش
...رو لبش نشسته بود
اون پسر با پاکی درونش زود همه چیزو فراموش
...میکرد

درد و سرگیجه ی ناشی از بیهوش کننده ها به
مقدار قابل توجهی کم شده بود و حالا میتونست به
همه ی چیز هایی که چند ساعت قبل از زبون
...مکسنس شنیده بود فکر کنه

حالا دلیل رفتار هایی عجیب خانوادش...نه اون ها
دیگه خانوادش نبودن...بهتر بود از لفظ خانواده ی پین
...برای اون ها استفاده کنه

حالا دلیل رفتار های عجیب اون خانواده رو
...میفهمید

وقت هایی که به طرز عجیبی بین اون و دو فرزند
،دیگه ی خانواده فرق گذاشته میشد
،وقت هایی که چیز های بهتر برای اون ها بود نه لویی
وقت هایی که بخش بیشتر محبت اون زن و مرد برای
،لیام بود
حالا میفهمید که چرا همیشه سایه ی لیام روی سرش
بود...
...لویی هیچ وقت از اون ها نبود

...و تاملینسون
نام خانوادگی ای که لویی تا به امروز فقط در رابطه
با الکس و خانوادش به کار برده بود و هیچ وقت
...نمیدونست یک روز پشت اسم خودش هم میچسبه
،الکس
لویی حالا میفهمید که چرا به طور عجیبی با اون پسر
...حس نزدیکی میکرد
...اون مثل خود لویی بود
...تو وجودش درد داشت
...درد از دست دادن
...و از همه مهم تر، احتمالا با لویی هم خون بود
،درسته بود
برای همین اون پسر معتقد بود که لویی شبیه
...پدرشه
برای همین از لمس دست های مادر الکس روی

...بازوش به خودش لرزیده بود
برای همین با تمام وجود از دیدن از اون زن طفره
...میرفت

،لویی همیشه خود دار بود
هیچ وقت از هیچ چیز عصبی نمیشد چه برسه به دیدن
یه شخص اما اون زن با تمام آرامشش باعث لرز
...عجیبی توی وجود لویی میشد

...دنیا خیلی کوچیک بود
...کوچیک و کثیف

هری در اتاق خصوصی رو پشت سرش بست و با
قدم های بلندش به سمت صندلی کنار تختی که لویی
...روش خوابیده بود رفت

...لویی بی اعتنا، از اون پسر رو برگردوند
براش مهم نبود که هری همین الان بلایی سرش بیاره
...یا فرار کنه
لویی خودش رو شیطانی میدید که سزاوار همه ی
...جزاها و بلاهاست

...اون باعث مرگ روح لیام شده بود
کاملا در جریان نقشه ی مکسنس بود، پس میدونست
حتی اگه لیام در ظاهر از کاری که بهش مجبور شده و
فکر میکنه خوب و مفید بوده خوشحال باشه ولی در
...باطن هر لحظه در حال بازخواست کردن خودش

به پرستار گفتم یه درگیری خیابونی بود و از هیچ*
کس شکایتی نداریم
نمیخواستم پامون به اداره ی پلیس باز شه

به هری نگاه کرد و با صدای گرفته و خش دارش
...زمزمه کرد

راست میگی پلیسا خیلی عوضین×

هری سرشو بالا و پایین برد و بی صدا حرف های
...اون پسر رو تایید کرد

میدونی، حتی حس میکنم تو بیشترین ضربه رو×
!ازشون خوردی

رسمًا کشته بودنت.
آخه کی به نیروی خودش اون طور شلیک میکنه؟

...اخم های هری تو هم رفت
،رنگش پرید و چند درجه سفید تر شد
...اما ظاهرشو حفظ کرد
...اون برای این روز آماده بود

چی میگی لویی؟*

من میدونیم هری، البته باید بگم همه میدونن×
هری استایلز، آقای پلیس
رزومه ی کاری موفقیت آمیز و تمیزی داری و میتونی
با کشتن من این پرونده رو هم به موفقیت های جزئی
برسونیش.

ولی میخوام بدونم هنوز میخوای واسه ی مجموعه ای
که قصد جونتو کرده بود کار کنی
تو براشون یه مهره ی سوخته ای پسر
سوخته و لو رفته.

هری آب دهانشو قورت داد و نگاهشو به بانداژی
که پای لویی رو در بر گرفته بود تا استخون آسیب
...دیدشو ثابت نگه داره گره خورد
علاوه بر اون شکمش و نزدیک قفسه ی سینه اش هم با
باند سفید پوشیده شده بود و جثه ی دردمندشو
...کوچکتر نشون میداد
صدای ضعیف و خش دار لویی گرچه بی جون بود اما
کلمات جون دار و خرد کننده ای رو به گوش هری
...هدیه داده بود

...اون حرف ها دقیقا مٹ افکار هری بود
...آره هری خودش به تمام این ها فکر کرده بود
فکر این که یه روز خلاص شه رو نمیکرد ولی دوست
...داشته بعد از رها شدنش بره یه جای دور
...جایی که هیچ کس دستش بهش نرسه
...بره و زندگی جدیدی رو آغاز کنه
...دور از عنوان قبلی زندگیش
...بدون هری

چرا همون موقع منو نکشتین؟*

...لویی سرفه ای کرد و نفس تازه کرد

تو نمیدونی ولی تمام تلاشم این بود که کشته×
نشی.

چرا لعنتی؟*

...لویی نفس عمیق و منطقی کشید
...نفس درد توش نهفته بود
به هیچ وجه نمیخواست از درگیری های مبهم ذهنیش
..و تلاش بی دلیلش بگه پس بحثو عوض کرد

میتونی همین الان بری×
اونقدر بی جون هستم که بدونی نمیتونم کاری کنم

نفسشو بیرون داد و به چشم های خمار و پر از درد
...لویی خیره شد

میخواستم برم ولی یه فکرایه داشتم که نداشت*
برم،
آره تو راست میگی اونا میخواستن منو از بین ببرن و
به همین دلیل من یه زندگی جدید میخوام
و تو به خاطر این که منو از زندگیم دور کردی باید بهم
کمک کنی

برای من بایدی وجود نداره×
کسی جرئت نداره بهم دستور بده

...هری پوزخندی زد و ابرو بالا انداخت

پس به اولین نفر سلام کن*

😊 کلمه 2076

من یه سندروم دارم به اسم «مٲ سگ دنبال یه
عکس قشنگ برای کاور چپتر بگرد ولی دقیقه آخر
😊😊 فراموش کن بذاریش» که خیلی نادره
یعنی واسه دوتا چپتر قبل سه ساعت گشتم یه عکس
مناسب از مکس پیدا کنم بذارم ولی یادم رفت بذارم
😊😊

□ امیدوارم لذت ببرید
فک کنم واقعا این دیگه پارت آخره و باید واسه پارت
😊 بعد تا بعد از امتحانا استپ کنم

□love♥

□Niusha□

➤ نوشته شده در 15 خرداد 99

((24))

افکار و خواسته های زیادی در حال جولان دادن
توی سرش بودند اما برای تحقق دادن بهشون به
...اندازه ی فوق العاده ای ناتوان بود

ناتوان بود اما دیگه نمیتونست صبر بیشتری به کار
...بگیره

امروز روز سومی بود که به بیمارستان منتقل شده
بود و متعاقب اون روز سومی بود که لیام توی خونه
...تنها بود

خوشحال بود که حداقل خدمتکارارو برای یه روز
...مرخص کرده و لیام الان تنها نیست

...نگاهشو به هری داد

با چشم های بی حس و اخم های تو همیش از
پنجره ی غبار گرفته ی بیمارستان به تردد آمبولانس
ها و ماشین های دیگه که هراز گاهی چند وارد حیاط
بیمارستان میشدند و پس از دقایقی اونجا رو ترک
...میکردن نگاه میکرد

میدونست که احتما جواب منفی شنیدن خیلی
...زیاده اما دل به دریا زد

میخوام ازت یچیزی بخوام×

اونجا خونه ی کی بود؟*

هری برگشت این بار نگاه خیره و چشم های به خون نشستش رو به تپله های اقیانوسی لویی...دوخت

اونجایی که من بودم، اونجایی که تو رو از یکی از*
اتاقاش پیدا کردم، اونجا کجا بود؟؟

...حالا اخم های لویی هم در هم رفته بود

کمی خودش رو_با وجود همه ی دردی که داشت_
بالا کشید و تمام تلاشش رو روی این موضوع گذاشت
...که چهرش نشون دهنده ی چیزی نباشه

بین پسر، درسته یه سری توافقات با هم کردیم×
ولی هنوز بهت اعتماد ندارم که همچیو بهت بگم.

در واقع اصلا اعتماد ندارم. فقط مجبورم

فکر میکنی من خوبم؟ من حتی خودم دلیل*
کارهامو نمیدونم! نباید اینجا باشم ولی هستم. نباید
بهت کمک کنم ولی فقط در حال انجام این کارم. گیج
و سردرگم

گردن لویی ناتوان از تحمل وزن افکار اون پسر کج
شد...

...هری راست می گفت

...حتی لویی هم گیج شده بود

چی میخوای؟*

نگاهشو از پای داغون شدش به هری که هنوزنیم
...نگاهی هم بهش ننداخته بود داد

میخوام مرخص شم. باید با دکترم صحبت کنی و×
راضیش کنی مرخصم کنه

...اخم های هری محو شد و جاش رو به پوزخند داد

...کمی چرخید و نگاه خیرشو به لویی داد

مطمئنی که میدونی دو روز پیش وقتتو توی اتاق*
عمل گذروندی؟؟ حواست هست که تیر خوردی و
هنوزم بهت سرم خون وصله درسته؟؟ لعنتی تو حتی
الان نمیتونی بدون کمک راه بری از شدت ضعف و
سرگیجه، و البته اون پای چلاقتو نباید نادیده گرفت

لویی با تکون دادن سرش حرف های هری رو
...تصدیق کرد

میدونم، میدونم اما مهم نیست، حتما باید برم.×
بین هری من بهت لطف کردم، درسته خودمم
نمیدونم دلیلش چی بوده، خودمم نمیدونم چی شد که
این حماقتو کردم، ولی تلاش کردم نمیری. پس حالا
حالاها باید کمکم کنی.

بطری آب معدنیو به سمت نایل که روی چمن با
...فاصله ی دو متر ازش نشسته بود سر داد

نایل کاغذ روغنی چیزبرگرشو مچاله کرد و اونو
...داخل پلاستیک کنار پاش انداخت

در بطری آب رو برداشت و نصف آب داخلش رو
...یک نفس خورد

.خیلی تشنه بودم—

شان خندید و روی چمن تازه کوتاه شده دراز
...کشید

اهمیتی به خراب شدن لباسش نداد و کمی بدنشو
...کشید تا خستگیش در بره

.نگفتی چی باعث شد برگردی #

...حالا نایل هم دراز کشیده بود

اون دو نفر خسته از سنگین بودن کارها تصمیم
گرفته بودن یه ساعتی رو به خودشون استراحت بدن
و از اون محیط دور شن و اولین اقدامشون بعد از
خروج از اداره، اومدن به یه پارک کوچیک و خرید از
...بوفه بود

فهمیدم رفتم از اول اشتباه بود، میدونی ، فقط—
یه عمل هیستریک بود. من و هری هر دو مون به خاطر

پدرامون عاشق این شغل شدیم، هردومون این راهو باهم اومدیم و باید بگم، اون خبر برام خیلی سنگین بود. درسته که اون تو بخش عملیات بود و من صرفاً تو دفترم نشسته بودم ولی حتی تصور ادامه دادن بدون اون برام سخت بود. حالا که اون سالمه منم خیالم راحت، دلیل دیگه ای هم داره. یکی از مهم ترین آدمایی که تو زندگیم دیدم بهم گفت برگردم به روال درست زندگیم، و منم زندگیم رو توی همین کار گذروندم. غیر از این، دیگه مهارتی برای پول درآوردن ندارم تا به غذای روزانم محتاج نشم. از وقتی خودمو شناختم در حال انجام این کار بودم.

و باید باهات صادق باشم، تو هم یکی از دلایل بودی. تو یکی از بهترین دوستای من هستی و خیلی خوشحالم که میتونم در کنارت حتی چند ساعت هم که شده خوش و سرزنده باشم.

با دو انگشت نم کمی که توی چشماش اومده بود پاک کرد و لبخندی به شان که با چهره ی متاثر نگاهش ... میکرد زد.

شان کمی خودشو جلو کشید و دستش رو روی ...شونه ی نایل گذاشت.

تو هم یکی از بهترین آدمایی که من میشناسم # هستی و تنها دوستم تو این شهر، پس حتما بهت کمک میکنم که از این جو خارج شی مرد. فکر نکن ازین به بعد بتونی یه روزو بدون من خوش بگذرونی.

هر دو سرخوش خندیدن اما هیچ کدومشون به چیزی که بینشون در حال شکل گرفتن بود توجهی...نمیکردن

از ته دل خندید و پستونک محبوبش که روش طرح بتمن داشت از بین لب های نیمه بازش روی بالش...نرمش، روی تخت افتاد

ددیش دیروز برگشته بود و بدون فوت وقت، حتی بدون تعویض لباس هاش، به خدمتکارها دستور جمع کردن و بستن چمدون لیام رو داده بود و بعد از سیر بوسیدن لب های صورتی نرم و مرطوب لیام، تنها و فقط با همراهی دو بادیگارد، راهی مسافرت جاده ای...به مقصد ویلای ساحلی زین شدن

به این استراحت نیاز داشت و مطمئن بود لیامش که چند روزی تنها بوده و طعم محبت هاشو نچشیده...هم بهش احتیاج داره

لیام صبح زود با برخورد اولین تالو خورشید به صورتش بیدار شده بود و با لبخند بزرگی که روی لب هاش نشست به مشغول بازی با موهای زین و...پیچوندن اونا بدون هدف خاصی شده بود

همه ی اتفاقاتی که از سر گذرونده بود، با دیدن ددیش، توی ذهنش رنگ باخته بودند و لیام حالا...خوشحال بود

خوشحال بود که تونسته بود ددیشو نجات بده و حتی حرف اون مرد که بهش گفته بود «عقب افتاده»... (بعضیاتون!!) هم نمیتونست ناراحتش کنه

وقتی زین با حس کشیده شدن موهاش از خواب بیدار شد، با زیباترین تصویری رو به رو شد که توی... دنیا وجود داشت

لیامی که دو طرف لب هاش از دو طرف پستونکش کش اومده و چشم هاش با متمرکز ترین حالت ممکن به حرکت دست هاش روی موهای زین... خیره شده

زین لب هاش رو از روی گردن لیام برداشت و در حالی که به خنده های دل نشین پسرش که چند روز ازش محروم بود گوش سپرده بود، با گرفتن و کشیدن دو طرف پیراهن مردونه ی سفید خودش که توی تن لیام بود سعی کرد هرچه زودتر به بدن بلوری پسرش برسه و هیچ توجهی هم به دکمه های کنده... شده ی لباس نکرد

...لیام در حال پرواز روی ابرهاست

با لمس شدن پهلوش توسط زین هومی میکشه و ملحفه ی تخت رو توی مشتش میگیره تا صدا های سرشار از لذتی که از دهانش خارج میشن رو خفه... کنه

لب های زین برای تزریق لذت پایین تر میره و به قصد فرو ریختن دیوار مقاومت لیام بعد از چرخوندن زبونش اطراف نیپل حساس اون پسر، گاز آرومی از اون ها میگیره...

نیم نگاهی به نوک انگشت های لیام که از شدت فشار به سفیدی میزنن میندازه و با گذاشتن دست هاش دو طرف شلوارک سفید و صورتی لیام اونو به ...آرومی پایین میکشه

بوسه ی خیزی روی رون نرم و بلوری لیام میذاره و بدون توجه به دیک نیمه سفتش، با یک دست هر مچ هر دو پای لیامو میگیره تا خیلی زود نگاهشو با صحنه ی مورد علاقهش پیوند بده اما صدای زنگ موبایلش ...اونو از دیدن منع میکنه

پاهای لیامی که از شدت هیجان نفس نفس میزنه رو به روی تخت برمیگردونه وبا کشیدن گردنش متوجه مخاطب این تماس تصویری، که زیناست، ...میشه

نفس های خودش هم سنگین شده پس بعد از چند نفس عمیق به سمت گوشیش میره و متوجه برگشتن لب های لیام و پر شدن چشم هاش از ناراحتی ...نمیشه

بغض می‌کنه و خودشو مثل یه گربه به پهلوی زین
...میکشه

بد جوری توی ذوقش خورده و زین هم اینو
...میدونه

بدون حرف اونو تو بغلش میکشه و بعد از گذاشتن
سه بوسه ی پی در پی، روی لب، بینی و پیشونیش،
...تماس رو وصل می‌کنه

اینا چی هستن حالا؟؟#

...نایل پرونده ی آخر رو هم از کمد خارج کرد

این تمام مدارکیه که هری واسمون جور کرده—

شان با ابروهای بالا پریده چند بار سر تگون میده
...و مشغول نگاه کردن به پرونده ها میشه

درک نمیکنم، شما میدونستین اون کیه، محض#
رضای خدا هری چهرشو کامل دیده بود. پس چرا
دوباره سعی کردین اثر انگشتشو بگیرین؟؟

لویی پین به خاطر دزدی های کوچیک همیشه—
مهمون ما بود تا چند سال پیش، اما یهو به طور
ناگهانی دیگه ندیدیمش و شنیده بودیم که تصادف
کرده و مرده. برای همین برای اطمینان اونو گرفتیم.
نظر هری بود

شان آهانی گفت و با یکی دیگه از پرونده ها به
...سمت میز خودش رفت

اتومبیل لویی که با رانندگی حرفه ای هری پنج
دقیقه ای به خونه رسیده بود با ترمز شدیدی متوقف
شد...

رسیدیم*

چند سی سی مورفین به لویی تزریق شده بود پس
درد هاش از بین رفته بود و متعاقبا بهتر میتونست
...فکر کنه

خوبه. از بیمارستان با یکی صحبت کردم و اون×
گفت فقط سه نفر تو خونه هستن. کافیه پنج دقیقه
منتظر باشی تا برم تلفنمو بگیرم و به یکی از
خدمتکارای مطمئن بگم اتاقو تمیز کنه. بعدش میرم

...چشم های هری از تعجب گرد شد

بریم؟؟

کجا بریم؟؟*

لویی جوری که انگار واضح ترین چیز دنیاست
...توضیح داد

گفتی میخوای گم و گور شی، منم میخوام گم و×
گور شم. چند جا رو هم میشناسم که میشه یه مدت

...توش گذروند

...و بدون انتظار برای شنیدن جواب هری پیاده شد
...خب انگار اون پسر برنامه ریزی کاملی داشت

ددی ددی ددییبی+

روی صندلی بادی آیش نشسته بود و با ذوق و
...ریتم خاصی مشغول صدا زدن زیرلبی زین بود

بعد از گذروندن صبح هاتشون، که مشخصا از بعد
از تموم شدن مکالمه ی زین و خواهرش بود، زین
بهش کلی خوراکی خوشمزه داده بود و تا همین چند
...دقیقه ی پیش مشغول نوازش کردنش بود

یک دونه از کوکی های توی بشقابِ رو به روش
برداشت و در حالی که سرشو با حرکت شخصیت
های کارتونی تکون میداد، گاز های ریزی هم به
...کوکیش میزد

...گاز های خیلی ریز

آخه اون که قصد نداشت کوکی های خوشمزشو
...زود تموم کنه

به علاوه، ددیش بهش گفته بود که خوردن اون ها
...باید تا وقتی از حموم برمیگرده طول بکشه

قطع شدن صدای آب موجب شد لیام با ذوق از سر جاش بلند شه و با قدم های سریع خودشو به در ...حموم برسونه

با تگون خوردن دستگیره خندید و به موهای ...مرطوب زین که اول از همه دیده شده بود زل زد

زین هنوز مشغول سفت کردن حوله دور کمرش بود و علیرغم باز کردن نگاهی به بیرون نینداخته بود...

سلام ددی+

...زین متعجب نگاهش کرد

پشت در چیکار میکنی لیام؟_

لیام سرشو پایین انداخت و به نوک جوراب های ساق بلند تا به تاش که یه لنگه طرح های باب اسفنجی رو روی خودش داشت و لنگه ی دیگه پاتریک نگاه کرد تا مجبور نباشه برای ددیش توضیح بده که به خاطر نبودنش حوصلش به شدت سر رفته بود و ...مجبور شده بود به یه برنامه ی مزخرف نگاه کنه

زین اما انگار از رفتار لیام متوجه دلتنگ شدن پسر حساسش و بی حوصلگیش پی برد، به همین خاطر بوسه ای روی موهای لیام زد و با گذاشتن دست هاش زیر پای لیام و البته بعد از گرفتن بشقاب کوکی های

لیام رفت تا اونو برای رفتن به بیرون از خونه آماده
کنه...

کلمه 1919

بعد از چند ماه بدترین پارت این بوک، با اختلاف
...بدترین پارت، اپ شد

فکر نکنین وقتتون برام محترم نیست. صرفا فقط
...تو موقعیتی هستم که دست و دلم به هیچی نمیره

...به دعاها و انرژی مثبتاتون احتیاج دارم خیلی

...قدر آدمای زندگیتونو بدونین

...پارت ادیت نشده و فکر کنم کلی غلط داره

love♥

Niusha

نوشته شده در 7 مهر 99

((25))

حصار زوار در رفته ی چوبی رو باز کرد و کنار رفت
...تا اول هری وارد شه

برو تو و از پله ها برو بالا×

...هری مکث کرد

مخروبه ترین مکان ها توی ذهنش بود اما ظاهر
این کلبه بهش فهموند به اندازه ی کافی تو تصور
...کردن خلاق نبوده

وارد شد و با شش قدم بلند به پله های کوتاه چوبی
...رسید

ظاهر پوسیده ای داشت و هری با پا گذاشتن رو
...اولین پله فهمید تنها ظاهرش اینطور نیست

حرکت کن دیگه مرد. بالاخره که باید بررسی بالا×

...و با تنه ی محکمی که به هری زد، ازش گذشت

اینجا کجاست؟؟*

هری مبهوت پرسید و تو دلش از لویی خواست
...جوابش با اونی که تو ذهنشه فرق داشته باشه

جایی که قراره یه مدت توش بمونیم×

گفت و بدون توجه به اون، بعد از گذروندن لنگ
...لنگان پله، داخل شد و توی تاریکی خونه محو شد

ها؟*

...خب انگار درست حدس زده بود

با دقت هرچه تمام تر با بیلچه ی کوچیک قرمزش،
...سطل آبی رنگش رو پر کرد

نگاه ذوق زده ای به زین، که روی شن های داغ
ساحل و زیر سایه دراز کشیده بود و عینک دودیش
مانع از دیده شدن چشم هاش میشد، انداخت و
...دوباره به پروژه ی مهندسیش برگشت

با دست هاش شن نمناک رو توی سطل فشرد
کرد و دست کثیف شدشو روی ران های لختش که از
...شلوارک خرسیش بیرون مونده بود کشید

سعی کرد شن های فرم گرفته رو توی محیط
بسته و همواری که بین پاهاش درست کرده بود
برگردونه اما با خراب شدن اون، که به علت کند بودن
...حرکت لیام بود، لب های خندونش جمع شد

اخمی کرد و دوباره سطل رو پر کرد، این بار کمی
بیشتر، اما وقتی باز هم با همون نتیجه ی قبلی مواجه
شد با ناراحتی وسایلشو رها کرد و با لب های آویزون
، بعد از نگاه ناراحت به دو بادیکاری که با فاصله ی نه

چندان زیادی مشغول نگاه به اطراف بودن، خودشو
...کنار زین روی زمین رها کرد

چونشو روی سینه ی زین گذاشت و سعی کرد از
...زیر عینکش نگاهی به چشماش بندازه

باز نبودن و این باعث دو چندان شدن ناراحتی لیام
شد...

آهی کشید و سرشو روی سینه ی زین صاف کرد تا
...اون هم کمی استراحت کنه

انگشت شصتشو توی دهنش برد و چشماشو بست
اما با حلقه شدن دست های زین دور بدنش و شنیدن
صدای کمی خش دارش جیغی از شکفت زدگی و
...شادی زد

البته که اون مرد تمام مدت با چشم های نیمه باز
خرس کوچولوشو زیر نظر داشت و شاهد ناکامی
...هاش بود

چی شده که پسر کوچولوی من بیخیال بازی تو-
آفتاب شده و اومده اینجا؟؟

یک چشمشو باز کرد و به لیام که با لپ های
سرخش، که مشخصا ناشی از سیاحت ها فعالیت و
...گذروندن زمان زیادی زیر آفتاب بود، نگاه کرد

لیام سرشو پایین برد و پلاک نقره ای گردنبند زین
...که حالا روی سینش افتاده بود رو لمس کرد

.قلعه ی بد افتاااا پاییننن+.

.نذاشت لیام درستش کنه.

لیام دیگه هیچ وقتِ هیچ وقتِ هیچ وقت با قلعه ها
دوس نمیشه و کمکشون نمیکنه تا درس شن چون
اونا خیلی بدجنسن.

صدای خنده ی بلند زین و فشردن شدن بین دست
هاش زین باعث شد لب های آویزونش جمع بشه و با
...لب های سرخ از خجالت تو خودش جمع شه

پس قلعه ها پسرمو اذیت کردن_

بدون اینکه سرشو بلند کنه، چند بار به بالا و پایین
...تکونش داد و با دوباره خندیدن زین سرخ تر شد

باید برم و تنبیهشون کنم که لیاممو ناراحت کردن._
تو به ددی کمک میکنی فندق؟؟

...نیم غلتی زد و لیاموزیر خودش گیر انداخت

چشم های براقشو از نظر گذروند و به لب های
...تقریباً برجستش نگاه کرد

اون پسر با اون لب های تپل به طرز عجیبی شبیه
یه سنجاب بود که با چشم های گرد و دکمه ایش بهش
...خیره شده بود

به افکارش خندید و روی هر دو چشم لیام بوسه
زد...

دوباره به لیام نگاه کرد و با دیدن سرخی صورت
... خجالت زدش باز هم خندید

با ددی میای خوشگلم؟؟ _

لیام سرشو به بالا و پایین تگون داد و بی حرف
دستشو دور گردن زین پیچید تا ددیش با گرفتن زیر
رانش اونو تا جایی که وسایل روی زمین رها بودن،
... حمل کنه

کنار بیلچه ی کوچیکِ لیام نشست و اونو هم روی
... پاهاش نشوند

موهای نرم و تقریبا فر شده ی قهوه ایشو که تا
... روی چشمشو پوشونده بودن بالا زد

خب مهندس کوچولو، اول باید چیکار کنیم؟؟ _

لیام به آرومی پلک زد و با برداشتن یه دستش از
... پشت گردن زین، به سطلش اشاره کرد

اونو پر میکنیم؟؟ +

زین تنها با دوبار پر کردن مشتش و خالی کردن
... اون داخل سطل اون رو مملوء از شن کرد

خب بعدش چی؟ _

لیام دست هاشو زیر بغلش زد و با اخم کیوتی به
... زمین نگاه کرد

باید بذاریمش روی زمین ولی چون اون قلعه ی+
بدیه خراب میشه

زین از وقت گذروندن با موجود کیوت همراهش،
پس از این همه مدت، سرحال و خوش خلق بود، پس
...خندید و بوسه ای روی شقیقه ی لیام گذاشت

بذار ددی هم یه امتحانی بکنه_

با حرکت سریعی سطل رو برگردوند و بعد از نگاه
به چشم های متعجب و ذوق زده ی لیام لب هاشو به
...گوش اون پسر نزدیک کرد

سطلو بردار مهندس کوچولو_

و این چشم های لیام بود که بعد از دیدن اون سازه
...ی کوچیک 40 سانتی متری ستاره بارون شد

...واقعا ددی میتونه هرکاری بکنه

مشتی پاپ کرن تو دهانش چیوند و دوباره با هر دو
...دست دسته رو گرفت

هاهاها اینم گل پنجم—

...شان چشم غره ی غلیظی بهش رفت کرد

تازه نیمه ی اول#

...نایل چشمکی زد و خندید

درسته تا آخر بازی ده تا دیگه میزنم—

خیلی به خودت امیدوار نباش. من الان یه شیر#
زخمیم که قابلیت از هم دریدنتو دارم

آره شیر زخمی خو... فالااا آخه الان؟؟—

با عصبانیت داد زد و به تلویزیون خاموش نگاه
کرد...

...شان خندید و پای راستش روی میز گذاشت

...با افتخار دستی به موهاش کشید

همونطور که میبینی خدا هم تو تیم منه#

نایل میدل فینگرش رو بالا گرفت و وقتی از دیده
شدنش توی اون تاریکی، توسط شان، مطمئن شد
...روی مبل لم داد

بعد از این همه کار فقط یه روز خواستیم تفریح—
کنیم گه اونم گند خورد توش

..شان سری تکون داد و چیزی نگفت

این روزها شاهد از دل و جون مایه گذاشتن نایل
برای کار هاش بود و میدونست اون مرد به این تفریح
...نیاز داشت

دهان باز کرد تا چیزی بگه که با ایستادن یهوپی
...نایل سکوت کرد

برنامه ی تو رو نمی دونم ولی من دارم میرم—
بیرون، حوصله ی نشستن تو این تاریکی رو ندارم.

...صاف نشست

کجا میری؟؟؟#

هرجا که شد. با باد حرکت میکنم و میبینم چی—
پیش میاد

شان ایستاد و کت چرم مشکیشو از روی پشتی
...کاناپه برداشت

من عاشق این جور قدم زدن و سپردن همه چی#
به تقدیرم.

و نایل همزمان که به سمت اتاقش می رفت «منم
...همینطور» رو زمزمه کرد

...با خوشحالی چهار انگشتشو بالا برد

سه تا ددییی. سه تاااا+

زین اول به چهار انگشتش نگاه کرد و بعد از تک
...خنده ای دو تا کاپ کیک توی بشقابش گذاشت

فقط همینا رو میتونی بخوری کاپ کیک_

لیام با لب های برگشته نگاهی به کاپ کیک های
جلوش انداخت، اما ثانیه ای بعد لب هاش به لبخند

...عمیقی باز شد

با خوشحالی دستشو به سمت کاپ کیک توت
فرنگی برد و گاز بزرگی بهش زد که اولین نتیجش
...صورتی شدن اطراف لب هاش بود

زین نیشخندی به پسر ذوق زدش، که با بشقاب
...کاپ کیکش روی پاش نشسته بود، زد

عاشق این ویژگی لیام بود، لیام هیچوقت ناراحت
نمیشد و هیچ چیز رو به دل نمیگرفت و تو اوج ناراحتی
...چیزی برای لبخند زدن پیدا می کرد

خامه هارو از اطراف لب های لیام جمع کرد و
...سپس انگشتش رو روی لب های لیام کشید

لیام با بیرون آوردن زبونش از انگشت ددیش
استقبال کرد و همونطور که توی چشم های زین زل
زده بود مک محکمی به انگشت زین زد که عمیق تر
...شدن نیشخند زین رو به همراه داشت

کمی سرش رو جلو برد و حالا دو بند از انگشت
زین بین لب هاش بود و لیام سخت با زبون مشغول
...بازی کردن با اون بود

ارتباط چشمیش با زین هنوز برقرار بود و چشم
...هاش حالا برق بیشتری میزد

سرش رو عقب تر برد و گاز محکمی از نوک
...انگشت زین گرفت

لیام!! این چه کار زشتی بود پسر بد؟؟ _

لب های لیام به جلو متمایل شد و سرشو کمی به سمت راست کج کرد...

آخه انگشت ددی خوشمزسس+

...زین اخمی کرد و نگاهشو از لیام گرفت

به نظر میرسید اون پسر بعد از چند روز داشتن محبت و البته توجه صد در صد زین روی خودش زیادی لوس شده بود و یه تنبیه بدون خشونت براش مناسب...ترین چیز بود

زین ولوم تی وی رو کمی بالا برد و مشغول تماشای یک برنامه ی بی سر و ته راجع به حیوانات شد...

تمام توجه زین به تلویزیون بود اما متوجه نگاه...خیره ی لیام روی خودش می شد

...لیام آستین تی شرت زین رو کشید

ددی ددی+

و وقتی بی توجهی زین رو دید دست هاش رو دو طرف صورت زین گذاشت و سعی کرد سر زین رو به سمت خودش بچرخونه...

ددی لیام پاندا دوس داره+

زین بی توجه سر تکون داد و از گوشه ی چشم
...متوجه آویزون شدن لب های لیام شد

لیام کمی خودشو جلوتر کشید و دست هاشو دور
...گردن زین حلقه کرد

زین ریموت رو برداشت همه ی شبکه هارو گشت
و بعد از پیدا نکردن هیچ برنامه ی مناسبی، گوشیشو
...برداشت تا بتونه برای خودش سرگرمی جور کنه

لیام صورتش رو مقابل زین آورد و سعی کرد
...چشم های زین روگیر بندازه

ددی میشه لیام پاپی ها رو ببینه؟؟+

با دیدن دو پاپی توی اکسپلور اینستای زین گفت و
وقتی زین اون کلیپ رو رد کرد، نم داخل چشم هاش
...بیشتر شد

جوری که لیام برای توجه تقلا می کرد باعث خنده
ی زین بود، ولی از اونجایی که باید به اون پسر
میفهموند که نباید هر کاری که به فکرش می رسه رو
...انجام بده، مجبور به ادامه دادن این تنبیه بود

ددی ببخشید+

لیام دیگه پسر خوبی میشهه

دیگه کارای بد بد نمیکنه

ببخشیددد

زین چیزی نگفت و لیام با گذاشتن سرش روی شونه ی زین چشم هاشو بست، اما با شنیدن صدای واق واق پاپی ها فوری سرشو بلند کرد و اول به دو پاپی توی اسکرین و سپس به زین که با اخم محوی بهش خیره شده بود، نگاه کرد و با چشم های اشکی ستاره بارونش بوسه ی خجالتی کوتاهی روی گونه ی زین گذاشت و به دلیل اینکه به سرعت سرشو توی گودی گردن زین گذاشت، متوجه لبخند اون مرد نشد...

زین هیچ وقت نمیتونست ناراحتی پشمکشو تاب بیاره...

با چهره ی جمع شده قاشقشو تو محتویات بشقاب فرو کرد و اونارو به هم زد

این چیه؟؟*

...لویی بدون اینکه سرشو بلند کنه جواب داد

خوراک لوبیا×

قاشق رو پر از محتویات بشقابش، که ظاهرا اسمش خوراک لوبیا بود کرد و اونو جلوی بینیش گرفت...

!!این که خیلی بو می‌ده*

اخم های لویی خیلی محو در هم رفت و با چین
...دادن بینیش کمی اطرافشو بو کشید

جدی؟ من که اینطور فکر نمیکنم ولی شاید به×
.خاطر انقضای تاریخ مصرفش باشه

...چشم های هری به درشت ترین حالتش در اومد

...قاشقش از دستش رها شد و صدایش بالا رفت

چی؟؟ تاریخش گذشته؟؟*

لویی خندش گرفته بود اما سعی کرد خودشو
...کنترل کنه

حدس اینکه اون مرد تا به حال تو موقعیت مشابه
...نبوده خیلی هم سخت نبود

آره. اینقدر عجیبه؟؟×

...اما هری انگار چیزی از جانب لویی نشنیده بود

تاریخش گذشته و داری مثل یه گاو گرسنه*
میخوری؟؟

لویی با آرامش کمی آب خورد و روی صندلیش لم
داد...

حس میکنم اگه به بخش دوم حرفای خودت×
گوش بدی میفهمی چرا. تو هم اگه واقعا گرسنه
باشی اینقدر ادا و اطوار در نمیاری. و نگران نباش
پرنسس، خوب جوشیده. نیمیری

و بدون انتظار برای شنیدن جوابی از جانب هری از
جاش بلند شد و لنگ لنگان به سمت خروجی کلبه
رفت...

هری با چشم های گرد شده اول به راهی که لویی
... طی کرد نگاه کرد و بعد به اون غذا

هیچ جوری حاضر نبود بخورتش، پس روی میز
... هلس داد و به جاش کمی نون برداشت

... تیکه ای از اون رو توی دهانش گذاشت و جوید

مقدار بیشتری برداشت چون خیلی گرسنش بود،
سپس از روی صندلی سفید پلاستیکی پشت میز بلند
... شد و مسیری که لویی رفته بود رو دنبال کرد

لویی روی پله های جلوی در نشسته بود و مشغول
... نوشتن چیزی توی گوشیش بود

آروم جلو رفت تا کنارش بشینه و لویی هم با
... شنیدن صدای پاش گوشیشو کنار گذاشت

من هنوز نفهمیدم تو چرا فراری شدی!! چرا به*
اون روز افتاده بودی؟

...لویی نفسشو با کلافگی فوت کرد

هری تا الان این سوال رو چندین بار پرسیده بود و هر بار هم لویی تونسته بود به طریقی بحث رو عوض کنه یا رک بگه که به اون ربطی نداره ولی حالا کلافه شده بود...

یه کاری کردم که اگه دست یه نفر بهم برسه×
.چیزی ازم باقی نمیداره

با دیدن نگاه کنجکاو هری چشم هاشو تو حدقه ...چرخوند

فقط برای خوشی دل خودم و خوشحال شدن×
لحظه ایم یه بیگناه رو انداختم تو دردسر. یکی از ...اعضای خانوادمو

...مکثی کرد و سر تکون داد

یا حداقل یکی که یه روزی فکر میکردم عضو×
خانواده. و یه نفر هست که این عضو سابق خیلی براش مهمه ولی با این کار بدجوری از چشمش میفته، اون موقع هست که اگه بفهمه دست منم تو کار بوده نیست و نابودم میکنه

فکر میکردم حس خوبی بهم میده ولی خب اصلا خوشحال کننده نبود. در واقع وحشتناک بود

هری سر تکون داد و سعی کرد موضوع رو هضم ...کنه اما حتی درست متوجه نشده بود

...قضیه پیچیده تر از این حرف ها بود

در توسط نگهبان باز شد و زین در حالی که لیام غرق خواب رو که با چشم های نیمه باز پستونکشو ...میمکید در آغوش گرفته بود، وارد شد

مستقیماً به سمت پله رفت تا به اتاق خواب برسه اما با شنیدن صدای یکی از خدمتکارها، ایستاد و ...سرش رو به سمت اون دختر برگردوند

آقا این برای شما اومده»

فلش سبز رنگی که روش با دستخط نا آشنایی نوشته بود «منو ببین :)» مسلماً مهم تر از خستگی خودش و پسرش نبود، پس تنها با گفتن یه جمله قدم ...هاشو به مقصد اتاق خوابش از سر گرفت

فردا بیارشـ

کلمه 2390

!!آره دیگه

پارت بعد و پول میگیرم عاپ میکنم

☐love♥

☐Niusha☐

نوشته شده در 18 مهر 99

((26))

سر نایل رو که با هر ترمز تگون میخورد صاف کرد
...و به سمت پنجره برگشت

موقع خروج از خونه هیچ فکر نمی کرد یک صدم
...اتفاقاتی که افتاد رو به چشم ببینه

دیدن نایلی که از شدت مستی حتی نمیتونست
درست راه بره و هر چند دقیقه یک بار صدای خنده
های بلند و بامزش شنیده می شد، در مقایسه با نایل
همیشه موقر و متین باعث تعجب شان بود و شان هم
میدونست که این چیزی نیست که هرکسی شانس
...دیدنش رو داشته باشه

...نایل هوران واقعی

از تاکسی پیاده شد و بعد از کل کل با نایل، که
نمیخواست پیاده بشه و به نظر جای خواب مناسبی
...پیدا کرده بود، تونست اون رو به در خونه برسونه

کلیدات کجاست نایل؟؟#

نایل چند ثانیه به چهره ی سوالی شان نگاه کرد و
...بعد خندید

ابروهای بالا رفته ی شان چند لحظه ساکتش کرد
اما دوباره با گرفتن انگشتش و اشاره به چهره ی

...شان خندید

نایل گوش کن #

چند ضربه ی کوتاه به صورت نایل زد تا کمی
...هوشیار شه و دوباره سوالش رو تکرار کرد

کلیدات کو؟؟#

چهره ی مثلا هوشیاری به خودش گرفت که بیشتر
...مایه ی خنده بود

—نمیدونم—

...پیشونیشو خاروند و خندید

—اصلا نگرفتمش—

فاک. پس چطور میخوای بری داخل؟#

با کلافگی دستی بین موهایش کشید و چرخى زد تا
نگاهی به اطراف بندازه و با دیدن گلدون تقریبا بزرگ
...لبخند عمیقی زد

همه زیر گلدون هاشون یه کلید یدک دارن...
)))!!)) (نیونویس: نه

خم شد و گلدون رو کمی بلند کرد اما هیچ کلیدی
...ندید

خواست چیزی بگه اما به گوش رسیدن صدای
...مهیی، کلامش در نطفه خفه شد

برگشت و با دیدن نایل که حتی بعد از زمین
خوردن هم، دست از خنده برنداشته بود، آهی
...کشید

...دستش رو کشید و از روی زمین بلندش کرد

آخه مگه مجبوری اینقدر کوفت کنی؟#

زیر لب غرزد و جمله ی بعدیشو بلند به نایل گفت
...و البته شک داشت که فهمیده باشه

مثل اینکه چاره ای ندارم. میریم خونه ی من #

نایل رو به طرف ماشین کشید و خداروشکر کرد
...که چیزی نخورده و میتونه رانندگی کنه

...شب قبل، شب عذاب آوری برایش بود

لویی به دلایلی تصمیم گرفته بود کل شب به جای
...خوابیدن، موزیک گوش کنه

نه تنها بدون هیچ هدفون یا هندزفری، بلکه با صدای
بلند و در حالی که درِ تک اتاقی که مشخصا برای
...سکونت خودش برگزیده بود تا انتها باز بود

پس بله، این طور شد که هری نیمه های شب از خستگی بیهوش شد و تا ساعت دوازده توی خواب... عمیقش فرو رفته بود

از یک ساعت قبل که توی خونه ی خالی با بدن درد و سردرد از خواب بیدار شده بود تا الان مشغول... گشتن اطراف خونه بود

اگر روزهای قبل این فرصت پیش میومد، بدون فوت وقت اونجا رو ترک می کرد و به خونش بر میگشت اما دیشب لابه لای تلاش هاش برای پیدا کردن لحظه ای آرامش، کمی فکر کرده بود؛ حالا که... تو این مسیر افتاده بود تصمیم داشت تا انتها بره

طی گشت و گذارش یه اسلحه ی خاک گرفته و کلاسیک از داخل کمد تنها اتاق خواب پیدا کرده بود و... حالا هم مشغول تمیز کردنش بود

عاشق اسلحه ها بود و به لطف این علاقه که از بچگی در وجودش پرورش پیدا کرده بود، تقریبا همه... ی اسلحه هارو می شناخت

البته با کم ترین اطلاعات هم میفهمید که این... اسلحه سفارشیه و صرفا تزئینیه

دستشو روی بدنه ی اون کشید و ظرافتش رو... تحسین کرد

حکاکی روی بدنه ی اون اسلحه نشون میداد که شش سال پیش از طرفی شخصی به اسم زین به عنوان هدیه ی تولد به لویی یا هرکسی که صاحب این ...کلبه هست هدیه داده شده

...این اسم به شدت برایش آشنا بود

حس می کرد قبلا هم از زبون لویی یا شاید جای ...دیگه این اسم رو شنیده

کمی فکر کرد و وقتی به نتیجه ای نرسید بیخیال شد..

اسلحه ی نقره ای رنگ رو روی میز گذاشت و موهاشو ک تو این مدت بلند شده بود و حالتش رو از ...دست داده بود عقب زد

سردردش بیش تر از قبل شده بود و به چشم هاش فشار می آورد، پس سعی کرد با مالش شقیقه ها و ماساژ پشت پلکش کمی دردش رو التیام ...بیخشه

یه جهنم تو سرش برپا بود و افکارش در حال غرق ...شدن تو این جهنم بودند

چشم هاش رو بست و سرشو روی میز، کنار ...بشقاب های کثیف دیشب گذاشت

چه مرگته؟؟؟×

ترسیده از چا پرید و با باز شدن چشم هاش چهره
...ی پرسشگر لویی رو دید

هولی شت*

توجهی به ترس لحظه ای هری نکرد و با دیدن
اسلحش درست کنار جایی که چند لحظه ی پیش سر
...هری قرار داد خندید

میدونست که هری خونه رو میگرده و ای از
...نظرش مشکلی نداشت

...در حال حاضر هر دو تویه موقعیت بودند

...دو تا فراری

بالاخره فهمیدی که باید خودتو بکشی؟؟*

ابرو هاشو چند بار بالا انداخت و لبخندی فقط برای
عصبی تر کردن هری زد و سپس پاکت های مقوایی
...توی دستش رو به سمت اون انداخت

اینا چیه؟؟*

...چشم چرخوند و نفسشو با حرص بیرون داد

به سوالایی که جوابشون واضحه علاقه داری؟؟*
خب خودت ببین، همه چیزو من باید بگم؟؟

پاکت بزرگتر رو باز کرد و با دیدن یه تی شرت
مشکی و شلوار کتان هم رنگش سری تگون داد و به

...سراغ پاکت کوچکتر رفت

...اوه آره قابلی نداشت×

بی اعتنا به لویی لبه ی پاکت کوچک تر رو کنار زد و
با دیدن جعبه ی تلفن همراه، چشم های متعجبش رو
...به لویی دوخت

لویی انگشتشو درست تو دو سانتی صورت هری
...نگه داشت

بهت اعتماد کردم پس آدم باش و به اعتمادم×
خیانت نکن

انگشت لویی رو از جلوی چشم هاش کنار زد و
...جلوی اون ایستاد، بدون هیچ فاصله ی

...برای اولین بار با جدیت مقابلش ایستاد

من سر تا پام به لجن کشیده شده. همین الانم تا*
خرخره تو لجنم پس لطف کن و همش به این فکر
نباش که مچمو بگیری چون دیگه نمیتونم پا پس
بکشم

لویی سری تگون داد و بدون این که نسبت به
جدیت هری، که از نظرش جالب بود، واکنشی نشون
بده به سمت یخچال رفت تا چیزهایی که خریده بود
...رو توی اون قرار بده

بینیم و تعریف کنیم×

با شنیدن صدای گرفته ی نایل سرشو بلند کرد و
...سعی کرد افکارشو کنار بزنه

افکاری که همگی به شب قبل و اینکه چطور نایل
هر نیم ساعت توی خواب خودشو به سمتش میکشید
و شان رو پیشمون تر از قبل میکرد که تختشو باهاش
شریک شده، یا لحظه ای که بعد از گفتن گرمه لباس
هاشو از تنش خارج کرد و با یه باکسر خوابید
...برمیگشت

صبح من که خوبه ولی فکر کنم تو صبح بدی رو#
شروع کردی

با خنده ی ساختگی گفت و خوشحال بود که نایل
...تو موقعیتی نیست که بتونه رفتارشو تحلیل کنه

با نشستن نایل روی صندلی رو به روش، از جا بلند
شد و خودشو مشغول ریختن قهوه برای نایل نشون
داد...

صبح منم خوب میشه اگه بفهمم اینجا چیکار—
میکنم...اوه مرسی.. یا اینکه چرا لباس تنم نبود؛ البته
فکر کنم قبلش باید یه قرص بخورم

با شکم خالی نمیتونی قرص بخوری پس اول اینا#
رو بخور و بذار من بهت بگم شاهکاراتو

اول از همه اینکه دیشب تا جایی که میتونستی
مشروب خوردی و بارمن رو بوسیدی

بعد به این نتیجه رسیدی که «اوه شان اون مردی
که اونجا نشسته داره بد نگاهم میکنه» و رفتی تا جایی
که میتونستی زدیش، کبودی پای چشمتم برای همونه

بعدشم که به زور بردمت جلوی در خونت، کاشف
به عمل اومد که کلیداتو نیاوردی و منم مجبور شدم
...بیارمت اینجا و

باهم خوابیدیم؟؟—

آره رو تخت من..چی نه نه فقط...وای این#
فکر احمقانه از کجا به سرت زد

واقعا معذرت میخوام آخه من تو مستی کارای—
احمقانه ی زیادی میکنم و اینم دور از فکر نبوده

با خنده به چشم های شان که از تعجب هنوز بیرون
زده شده بود والبتہ صورت سرخش نگاه کرد و
...چشمکی از سر شوخی زد

ولی خب نباید بهش فکر می کردم چون اگه—
اتفاق افتاده بود نمیتونستی الان اینجا بشینی

و با تمام شدن حرفش با صدای بلند خندید و توجهی به تکه نونی که شان به طرفش پرت کرد نکرد...

عوضی#

خنده های نایل همیشه مسری بوده پس شان با لبخند مهار نشدنی روی لبش گفت و اجاره داد این... بحث به صورت شوخی دوستانه بمونه

نایل نباید متوجه ذوق ریزی که با تصور رابطه ی... بینشون زیر پوست شان دویده بود میشد

پتو رو روی شونه هاش گذاشت و تلفن همراهشو... تو دستش گرفت

زین از صبح لویی رو به رگبار تماس هاش بسته بود و لویی هم گوشیشو خاموش کرده بود و تصمیم داشت سیم کارتی که تازه خریده بود رو با قبلی... عوض کنه تا زین نتونه پیداش کنه

سیم کارت جدیدش رو جا زد و قبلی رو با یک... حرکت از وسط نصف کرد

هری×

با صدای بلندی صدا زد و همزمان از اتاق خارج شد تا چیزی که توی ذهنش بود رو به اطلاع هری

...برسونه

اما با دیدن هری که تازه از حموم بیرون اومده بود
و با موهای خیس و لباس های جدیدش روی مبل
...خوابش برده حرف تو دهنش خشک شد

بی اراده پتویی که هری دیشب روی خودش
انداخته بود رو از روی مبل تک نفره ی کنارش
برداشت و روی بدن هری انداخت و بعد از خاموش
کردن تلویزیون، با کم ترین سر و صدای ممکن به
...اتاقش رفت و در رو پشت سرش بست

😊 کلمه 1557

love♥

□Niusha□

✍نوشته شده در 26 مهر 99

((27))

نمیدونست برای بار چندم ولی فیلم سی ثانیه ای
...روپلی کرد

چشم هاش برای پیدا کردن هرچیزی مبنی بر
ساختگی یا شوخی بودن اون فیلم اینچ به اینچ مونیتور
...می چرخید اما پاسخ تلاش هاش فقط هیچ بود

فشرده شدن چیزی رو درست سمت چپ قفسه
...ی سینش حس می کرد

حس سوزانی که انگار با هر تپش قلب توی تموم
وجودش پخش می شد و سعی می کرد اون مرد رو از
...پا در بیاره

چهره ی بی حالتش اما مخالفت تمام قدش رو با
سپر کرد نیشخند هیستریکی که هر لحظه بزرگ تر
...میشد نشون داد

چیزهایی که از زبون اون مرد به گوشش می
رسید، نیازش به هر دلیل و مدرکی رو از بین می
...برد

کلماتی که مطمئن بود حتی بعد از قطع شدن اون
...مایه ی عذاب، همچنان توی مغزش رژه میرن

...کلماتی که ثابت می کرد این اولین بار نبوده

نمیدونی که چقدر از دفعه ی قبلی که دیدمت»
«دلتنگت بودم»

اون عوضی میتونه زود به زود شرشو از اینجا کم»
«کنه و تو رو تنها بذاره تا بیشتر ببینمت

عروسک مورد علاقتو آوردم. همونی که گفته بودی»
«عاشقشی

به صندلی سیاه بزرگش تکیه داد و دست هاش رو
... جلوی صورتش گره زد

... به لیام نگاه کرد

لیامی که با لبخند کوچک و خجالتی روی تختش
نشسته و سعی میکن تا حد امکان از نگاه به اون مرد
... خودداری کنه

نور های رنگارنگ توی اتاق روی صورتش پخش
شدند و چشم های براقش رو شادمان تر نشون می
داد...

چشم های براقی که زین حدس می زد از ذوق می
... درخشن

دستش رو روی میز کشید و همزمان که چشم
هاش از دیدن بوسه های اون مرد روی صورت سایش
... سرخ تر می شد، تلفن همراهشو برداشت

تماس رو برقرار کرد و به تاریخ کنار کادر نگاهی
...انداخت

«بفرمایید آقا»

هفته ی پیش، روز چهاردهم کسی وارد اینجا_
شد؟؟

راستش نمیدونم آقا. آقای لویی همه رو مرخص_
کردن»

لویی؟_

«بله آقا»

...حالا دلیل غیبت لویی رو میفهمید

سه نفر رو بفرست بالا و خودت با یه نفر دیگه_
برو ساختمون پشتی رو چک کن بین کسی اونجا
هست یا نه

بدون انتظار برای شنیدن پاسخ تماس رو قطع
کرد...

فلش رو جدا کرد، توی کشو گذاشت و پس از قفل
...کردن کشو، از پشت میز خارج شد

با خشم فروخورده از اتاق خارج شد و با دیدن سه نفر از گاردِ کت و شلوار پوش پشت در اخم جدیدش کرد...

«دستورتون چیه آقا؟»

همراهم بیاین _

به سمت اتاق لیام رفت و بعد از توقف جلوی در... اتاق، تلنگری به آویزِ عروسکی روی در زد

منتظر باشین _

«چشم آقا»

وارد اتاق شد و با دیدن لیام، که با شیشه شیر کنارش و پستونک توی دهنش روی زمین نشسته بود و عروسکاشو جلوش چیده بود تا مثل همیشه با خیره شدن بهشون بتونه مچشونو در حین حرکت بگیره،...پوزخندی زد

کی فکرشو می کرد این پسر بتونه چنین موجود... دورویی باشه

نگاهش به زین افتاد و پستونکش رو از بین لباس برداشت...

حتی این لحن پرشور و نشاط و این لغت که هشتاد درصد حرف های لیام رو دربرمیگرفت هم حس قبل...رو به زین منتقل نمیکرد

چی کار میکنی؟؟_

خشک و بی احساس گفت و روی تخت لیام...نشست

لیام دوس نداره عروسکاش برن ولی اونا+
میخوان برن

دستشو بین موهای لیام فرو کرد و سرشو به سمت خودش برگردوند تا بتونه توی چشماش نگاه...کنه

تو عروسکاتو دوست داری؟؟؟_

لیام لبخند عمیقی زد و با چشم های خط شده و...گونه های برآمده و سرخش سر تگون داد

چون ددی خریده+

دیگه چی رو دوس داری؟_

ددیی، آقای فرانکی، ددیی، خانوم زرافهه،+
پستونکک، توت فرنگیی، اممم، پشمک هایی که ددیی
میخرهه، شکلات هایی که ددی میدهه، آقا گاوهه

تک به تک اسم عروسک هاش و چیز های مورد
علاقش رو گفت و زین رو برای کاری که مد نظرش

...بود مطمئن تر کرد

...زین از موهای لیام رو رها کرد و جاش بلند شد

در رو باز کرد و بعد از ورود اون سه نفر، بی تفاوت
...به چهره ی ترسیده ی لیام خیره شد

همه ی وسایل این اتاق، جز این فرش کوچک از-
این اتاق خارج کنین.

بیرین به اتاق خالی انتهای سالن

میخوام تا دو ساعت دیگه هیچی رو اینجا نینم

نگاه تندی به لیام که با هراس و در حالی که تا
جایی که میتونست عروسک هاشو به خودش
چسبونده بود و وسط اتاق ایستاده بود کرد و انگشت
...اشارشو به سمتش گرفت

صداتو نشنوم-

اتاق که خالی شد روی زمین میشینی تا پیام. پیام
و ببینیم روی فرش نشستی من میدونم و تو

برگشت و با دیدن تعجب و سکون اون ها، فریاد
زد..

مگه نشنیدین چی گفتم؟؟-

به سمت در رفت که از اتاق خارج شه اما با شنیدن حرفی که یکی از اون ها به فرد بغلیش زد،...متوقف شد

...عقب گرد کرد و جلوی اون ایستاد

چی گفتی؟_

مرد ترسیده از حرکت ناگهانی زین و البته عاقبت چیزی که از بین لب هاش خارج شده بود، نیم قدم به عقب برداشت و آب دهانش رو صدا دار قورت داد

...نیم قدمی که توسط زین جبران شد

هیچی آقا»

نشنیدم. چی؟_

مطمئن باشید چیزی نگفتم آقا»

خوبه، چون اگه بفهمم حتی نوک انگشت کسی_ بهش خورده، از اون لحظه هر نفس اون آدم قرصیه و باید خودشو مرده فرض کنه

نگاه کشنده ای به هر سه مرد کرد و پس از نیم نگاهی به لیام گریون و ترسیده ی وسط اتاق، که برای تولید نکردن هیچ صدایی دست هاشو روی دهانش میفشرد و فقط قطرات درشت اشک از چشم های خیس و لرزونش پایین میریخت، با دست

هایی که پشت کمرش گره کرده بود از اتاق خارج شد...

تقه ای به در اتاق خورد که چشم زین رو از گوشیش جدا کرد و باعث شد تماس تلفنی بی پاسخ... رو قطع کنه و دود غلیظ رو از دهانش خارج

بیا داخل_

...در باز شد و قامت ورزیده ای وارد شد

«کارمون تموم شده آقا»

زین سری تکون داد و کام عمیقی از سیگار توی...دستش گرفت

خوبه. مرخصین_

مرد چشمی گفت و در اتاق رو بست و زین دوباره...با لویی تماس گرفت

جک بعد از سرزدن به محوطه ی پشتی به زین اطلاع داده بود که هری غیب شده و زین حالا...میدونست این مشخصا کار لویییه

کسی که از همون اول مخالف نگه داشتن هری..بود

مثل تمام تماس هایی که از صبح گرفته بود به تماسش پاسخی داده نشد پس گوشیشو روی میز گذاشت و از داخل گاو صندوقش مدارک افرادش رو خارج کرد...

پوشه ای که روش به درشتی اسم تام نیکسون... نوشته شده بود رو برداشت

یکی از دو شخص جز لویی که از هویت زین مطلع بود...

پوزخندی زد و سیگارشو از بین لب هاش خارج کرد...

با پیدا کردن شماره ی تام تلفن همراهشو برداشت... و مسیج کوتاهی رو نوشت و به اون ارسال کرد

«حاضری وفاداریتو اثبات کنی؟؟_»

با دو دست موهایش رو به بالا هدایت کرد و به فکر فرو رفت...

میدونست لیام روی زمین لخت زانو زده و در حالی که با حسرت به فرش گرم و نرمش نگاه میکنه،... منتظرشه اما نمیخواست بره

دوست داشت همینجا بنشینه و به روزی که لیام رو دیده بود فکر کنه...

سیگار به انتها رسیده رو توی جاسیگاری کریستال
...انداخت و بعدی رو روشن کرد

به صندلیش تکیه داد و بدون عجله برای خروج دود،
لب هاش رو کمی باز کرد و گذاشت با ارومی از بین
لب های نیمه بازش خارج شه و با بستن چشم هاش
...خودش رو بین خاطرات دو سال پیشش گم کرد

در باز شد و لویی وارد خونه شد و بعد از اون زین
که پهلوشو نگه داشته بود آهسته ولی محکم و استوار
...به داخل گام برداشت

معذرت میخوام که اینجا این شکلیه×

...به اطراف نگاه کرد و خواهرش رو صدا زد

لارا لارا. لارا لارا×

دختری که موهاشو بالای سرش جمع کرده بود و
چشم های قهوه ای رنگی داشت از اتاق رو به رو
خارج شد و لحظه ای ب زین نگاه کرد اما سپس
...نگاهش رو به سمت لویی برگردوند

«چی شده؟»

وسایلت رو بیار. باید یه گلوله رو از پهلوی دوستم×
خارج کنی. اونو هم بنداز تو اتاقش و نذار بیاد

لارا به اتاقی که ارزش بیرون اومده بود برگشت و
...در رو پشت سرش بست

کی رو توی اتاق زندانی میکنی؟؟_

...لحن مؤاخزه گز زین، گلوی لویی رو خشک کرد

آب دهانش رو به سختی قورت داد و سعی کرد
...قانع کننده باشه

امم هیچکس. خیلی مهم نیست. الان مهم ترین×
.چیز زخم توعه

...اخم های زین با پوزخندی همراه شد

زخمی که خودم میتونستم پانسمانش کنم_

ولی لارا تجربه ی زیادی داره و میتونه کاملاً×
خوبش کنه

زین در جواب چیزی نگفت و وقتی لارا با جعبه ای
توی دستش از اتاق خارج شد، به نشیمن رفت و روی
صندلی چوبیِ میز غذا خوری نشست و بعد از کنار
زدن لبه ی پالتوی زخیم مشکیش، پیراهن مردونه ی
مشکیش رو که حالا سوراخ شده بود از شلوارش
بیرون آورد و بالا زد تا دسترسی به حفره ای که جایی
...نزدیک کلیه بود، راحت تر بشه

تمام مدتی که لارا گلوله رو از بدنش خارج میکرد
تا وقتی زخمش رو بخیه می زد و حتی موقعی که

چسب رو روی بانداژ میزد، زین با دندون هایی که
روی هم فشرده میشدند و اخم های گره کرده به
...پشت لویی خیره شده بود

جایی از دیوار که موهای حالت دار و چشم هایی از
...پشتش پیدا بود

چشم های شکلاتی و کنجکاوی که بهش زل زده
...بودند

صاحب اون چشم ها انگار از نگاه خیره ی زین
جرئت میگرفت چون هر لحظه بیشتر از پشت دیوار
...خارج می شد

انگار که میدونست تا وقتی این نگاه روش باشه
...کسی نمیتونه آسیبی بهش برسونه

لیسی به آبنبات سبز توی دستش زد و همزمان که
دستش رو دور عروسک توی بغلش محکم تر میکرد،
...گردنشو کج کرد و به زین لبخندی زد

...اما عمر این لبخند خیلی نبود

...نه تا وقتی لویی اونجا ایستاده بود

لیام×

لارا که تازه از کار فارق شده بود هینی کشید و با
دیدن لویی که با سرعت به سمت لیام می رفت،
...دست هاش رو جلوی دهانش گرفت

سیلی محکمی که لویی به صورت لیام زد اونقدری بود که اون پسر به دیوار پشت سرش برخورد کنه و پس از لحظاتی باریکه ی خون از کنار لب هاش جاری بشه...

نگاهشو دوباره به زین دوخت و انگار با این کار از ...اون مرد ناشناس کمک خواست

زین از جا ایستاد و بعد از درآوردن پالتوش و انداختن اون روی شونه های اون پسرک کیوت، که توی خودش جمع شده و توی اون سرما ی هوا و خونه ی سرد مسلما با هودی قدیمی طوسی رنگ که به تنش لق می زد و اون شلوار آدیداس مشکی نازک ...سردش بود، ساعد لویی رو بین دست هاش گرفت

اولین بار بود که این کار رو ازت دیدم و مطمئنم_ که آخرین بار هم هست. درسته؟

بدون توجه به چهره ی در هم لویی و فریاد هاش بیشتر دستش رو پیچوند و با شنیدن صدایی که مطمئنا حتی به گوش لیام هم رسید، فهمید که دست ...لویی در رفته اما این باعث نشد از فشارش کم کنه

درسته؟؟_

آره آره آخرین بارهه×

نیشخندی از خود راضی زد و دست لویی رو رها کرد که فریادشو در پی داشت و سپس با نگاه عمیقی

...به لیام زل زد

نگاهی که گونه های لیام رو سرخ کرد و دلش رو گرم...

...به ساعتش نگاه کرد

...یک ساعت بود که توی افکارش غرق بود

فکرِ روزی که لیام رو به خونه آورده بود حواس اون رو از لیام اصلی که توی اتاق خالیش، به احتمال... زیاد مشغول گریه بود، پرت کرده بود

گوشیشو چک کرد و دید که مسیج جدیدی براش اومده اما خب، الویت با لیام بود پس بدون باز کردن اون پیام گوشیش رو روی میز برگردوند و بعد از خارج شدن از اتاق و قفل کردن در اون پشت سرش، در اتاق لیام رو که سه قدم از اتاق کارش فاصله داشت... باز کرد

دیدن لیام که صورتش خیس و سرخه، و دست هاش رو به جای عروسککش این بار دور زانو هاش... حلقه کرده، حس خوبی بهش داد

جلو تر رفت و با نوک کفشش به پهلوی لیام ضربه ای زد...

ضربه ای که آه لیام رو درآورد و باعث شد تا سرشو برای نگاه به ددیش که ناگهانی دیگه دوستش... نداشت بلند کنه

اطرافتو نگاه کن و به زندگی جدیدت سلام کن_ لیام

😊 کلمه 2035

تا یادم نرفته بیرسم؛

اینجا مازندرانی داریم؟؟

به دنبال هم استانی میگردد تا باهم اشک بریزند

سیستان و بلوچستانی چی؟؟

به دنبال افراد نزدیک به محل زندگی میگردد

رفته بودم تو غار پس الان براتون دو قسمت آپ
*-*کردم و انتظار دارم مثل همیشه بترکونین

داشتم به این فکر میکردم که ما واقعا شبیه
آیدلامون میشیم.

البته میشه اینم گفت که ما کسایی که رو که شبیه
خودمون هستن به عنوان آیدلامون انتخاب میکنیم.

زیبا نیست؟

love♥

Niusha

نوشته شده در 1 آبان 99 ✎

از پسش برمیام»

زین دود سیگارش رو بیرون داد و چهره ی مصمم
...تام رو آنالیز کرد

...پوزخندی زد

این وظیفه نه لطف، باید از پسش بریای.

الویت با زنده بودنشه اما اجازه ی کشتنش رو
داری.

...تام نفس عمیقی کشید و به فکر فرو رفت

اگه موفق میشد علاوه بر امتیازاتی که به دست
...میاورد، مسئولیت زیادی رو دوشش قرار میگرفت

زین به جیسون که از طرف رئیس محافظ ها جک
فرستاده شده بود و حالا پشت سر تام ایستاده بود
اشاره کرد تا اون پسر رو به بیرون هدایت کنه و
خودش هم پشتش رو به اون ها کرد و کام سنگینی از
...سیگارش گرفت

بعد از خداحافظی که از طرف زین بی جواب بود
...از اتاق خارج شد و در رو پشت سرش بست

تو افکارش غرق بود اما شنیدن ناله و گریه های
ضعیفی باعث شد سرشو به عقب برگردونه و به
...دنبال مبدا بگرده

این صدا از کجاست؟»

جیسون بدون توجه دستش رو به سمت پله ها
گرفت تا تام رو محترمانه بیرون کنه و خودش هم به
...دنبال اون رفت

زین خاکستر سیگار نیمه دود شدش رو توی جا
سیگاری تکوند و اون رو روی لبش بازگردوند و با
خروج از اتاقی که رسماً اتاق کارش بود، به سمت در
چرمی متفاوت با بقیه ی در ها رفت تا به لیام سری
...بزنه

در رو باز کرد و با دیدن لیام که محکم و به حالت
نشسته به میله ها بسته شده و اون موتور سکس،
دیلدوی کلفت و بلند انتخاب شده توسط زین رو با
سرعت نوسانی، گاهی آهسته و گاهی بسیار سریع،
توی سوراخش میکوبه، احساسات متناقضی وجودش
...رو پر کرد و سر آمد اون ها حس ارضای خشم بود

زمین خیس شده از کام نشون میداد که لیام چند
بار اومده و حتی سوزن کیچ توی سوراخ دیکش هم
تتونسته جلوی اون رو بگیره و البته رنگ پریده و ناله
های بیجونش هم نشون دهنده ی دردناک بودن این
...ارضا شدن ها بود

چشم بند روی چشم هاش از اشک خیس بود و
چونه و سینش هم به خاطر گگ فلزی و نسبتا بزرگ
...توی دهانش، خیس از آب دهان بود

و البته نیپل های کبود شدش نشون دهنده ی
...فشاری بود که بین اون گیره ها بهش وارد میشد

زین بی صدا جلو رفت و روی تخت نشست تا از
...نزدیک به اون موجود نالان و بی جون نگاه کنه

...از نظر زین اون صحنه نفس گیر بود

بدن رنگ پریده ی لیام درست مثل مرمر بود و
دونه های عرق روی پوستش باعث درخشش هرچه
...بیشترش بود

اونقدر بی جون بود که حتی متوجه ورود زین هم
...نشد و فقط بی صدا و خفه ناله میکرد

زین ریموت ویراتور متصل به کیچ رو از جیبش در
...آورد و اون رو دو درجه بالا برد

جلوتر رفت و لیام که حالا با گرفتن بوی سیگارش
و بیشتر شدن سرعت حرکت ویراتور حضورش رو
...درک کرد، هقی زد

چیزی گفت که به خاطر پر بودن دهانش نامفهوم
...بود اما زین اون رو فهمید، فقط توجهی نکرد

...نگاهی به ماه گرفتگی روی گردن لیام انداخت

...حتی از اون هم متنفر شده بود

سیگارش رو از روی لبش برداشت و به سمت گردن لیام برد اما با جیغی که لیام کشید و چکیدن کام... از دیک کبود و ورم کردش، خودش رو عقب کشید

سیلی ای به گوش لیام زد و سیگار رو دور انداخت...

وقتی کیج داری اجازه ی اومدن داری؟ بهت اجازه _
داده بودم؟

لیام سری به دو طرف تگون داد و زمزمه ی ...نامفومش، به گوش زین رسید

جالبه پس میدونی نباید بیای و اومدی _

لحن تاریکش باعث دون دون شدن پوست لیام بود...

توی این مدتی که بیبی زین بود تنها دوبار این صدا رو شنیده بود و اتفاقات بعدش رو خوب به یاد داشت، اما آخه اون چیکار کرده بود؟

همیشه مواظب بود تا مورچه هارو ناخواسته لگد نکنه و وقتی میدید با خودشون دونه دارن اونارو ازشون میگرفت تا خودش براشون ببره و کمک کنه، به لیام ربطی نداشت که اون مورچه های بد قهر ...میکردن و میرفتن

با عروسکاش مهربون بود و فشارشون نمیداد که
...دردشون بیاد

...حتی عروسکاش رو گاز هم نمیگرفت

همیشه شیرهای خوشمزش رو اول به اون ها
...تعارف می کرد و بعد خودش میخورد

همیشه مودب بود و از خدمتکارای مهربون تشکر
...میکرد

پس چرا ددی عصبانی بود؟؟

با اهرمی که روی میله بود، بدن لیام رو بالاتر برد و
...محکم کرد

با آرامش دیلدویی که روش آثار خون به چشم
میومد رو جدا کرد و ماشین سکس رو هم هل داد و به
کمک چرخی که زیرش قرار داشت، به کنج دیوار و
درست کنار ویتترین شیشه ای سیاه رنگی که نگاه
...کردن بهش هم باعث وحشت میشد فرستاد

شلاق چرم سنگین و نازکی که از همگی بُرنده تر
بود و پادلی که برجستگی های سوزن مانند و تیزی
داشت رو برداشت و پس از کمی فکر پادل رو
...سرجاش گذاشت

مهمونی نباید اینقدر زود تموم میشد پس تنها با
شلاق به سمت لیام که حالا حق هق هاش کم تر شده

بود و لب های سرخش دیگه پشت اون بند مشکی
...چرم نمیلرزید رفت

میله هایی که پاهای لیام رو بهش بسته بود رو به
هم نزدیک کرد و به لرز ریزی که از بدن لیام رد شد
...توجهی نکرد

چونه ی لیام رو توی دستش گرفت و لب هاش رو
...کنار گوش پسر کوچیکتر قرار داد

هیچ تعداد ضربه ای وجود نداره که جبران کارت_
باشه و من رو هم آروم کنه، ولی با سی تا شروع
میکنیم.

شلاق که روی تخت گذاشته بود رو برداشت و
...بدون لحظه ای مکث اون رو کف پای لیام کوبید

جیغ بلند لیام حتی از بین لب های پرش به گوش
رسید و اشک هایی که چند دقیقه بود خبری ازشون
...نبود، دوباره از سر گرفته شدن

ده ضربه برای سرخ شدن کف پای لیام و بیرون
زدن رگه های خون کافی بود اما تنها همین کافی
...نبود

...این برای زین کافی نبود

گوش هاش برای شنیدن زجه ی لیام التماس
میکردند، پس دستش رو پشت سر لیام برد و سگگی

گگ رو باز کرد تا صدای کاملاً واضح لیام رو داشته
باشد...

دستش رو دوباره بالا برد و ضربه ی دوازدهم رو
زد...

درد میکنهههه. لیام گنا دارهه ددییی نزنشششش+

صدای وحشتناکی باعث جیغ و پشت بندش بسته
شد... شدن دهان لیام شد

صدای شکافته شدن هوای اطراف و بعد از اون
...ضربه ای که به زمین خورد

...زین پوزخندی زد و سرش با تاسف تگون داد

چی تو سر این بچه میگذره؟؟ (الگوم لویی بود هار
(هار هار

چرخه به دور لیام زد و چشم بند، بند های چرمی
دور کمر، دست ها و پاهاش رو باز کرد و وقتی لیام با
زانو روی کف اتاق فرود اومد، با گرفتن پشت گردن و
چنگ زدن توی بخشی از موهای پشت سرش، اون رو
...به شکم روی تخت انداخت

لیام بی جون تلاش کرد تا تغییری توی موقعیتش
بده اما سوزش شدیدی که توی سوراخ خونی و پاره
شدش میچرخید و کف پای دردناکش و زخمیش، نای
...حرکت رو ازش گرفته بود

ناتوان هقی زد و لرزیدنش، لرزیدن باسنش که
...توی هوا بود رو به همراه داشت

زین دستش روجلو برد و روی کمر تا باسنش کشید
...و لیام هم، لبخند ترسیده و خیلی کوچیکی زد

...ددی نازش کرد، اون دیگه نمیخواد بزنتش

سرشو توی ملحفه ی تخت فرو برد و با چشم های
بسته هومی کشید، اما با ضربه ی بعدی که روی
باسنش، دقیقا جایی که چند لحظه ی پیش دست زین
...لمسش کرده بود خورد، جیغی زد

هفت ضربه ی بعدی روی لپ های باسنش رو سرخ
و کبود کرد و زین با دیدن رد های متورم شده ی شلاق
که از نقطه هایی از اون خون به بیرون از پوست
...تراوش میکرد، زبونش رو روی لبش هاش کشید

ده ضربه مونده بود و لیامی که از شدت بی حالی
هیچ صدایی از گلویش خارج نمیشد و فقط بین لب
...هاش باز مونده بود و مثل ماهی تگون میخورد

دلش سوخت برای پسرک بی پناه رو به روش اما
...این حس فقط یه لحظه وجود داشت

اخمی کرد و ضربه های بعدی رو جایی روی کمرش
...نواخت

سی ضربه تمام شده و زین بی توجه به درماندگی
...و ناتوانی لیام، دستور داد

بایست سرجات_

لیام به سختی تلاش کرد اما ثمری نداشت و تنها
...چیزی که به ارمغان آورد درد بود

سوختن بین پاهاش، حتی نزدیک کردن ران هاش
به هم رو سخت میکرد و سوزش شدیدی که ناشی از
زخم های کف پاش بود، ایستاد روی اون ها رو به
...کاری بس زجر آور تبدیل میکرد

...زین میدید

قطرات اشکی که بی صدا از چشم های لیام
...میریخت رو میدید

...در هم رفتن صورتش رو میدید

...به دندون گرفتن لب هاش رو میدید

...درد لیام رو حس میکرد اما توجهی نداشت

بازوش رو بین انگشت هاش فشرد و دست دیگش
...رو بالا برد و فریاد زد

!!مگه با تو نیستم هرزه؟_

لیام از شدت فریاد زین و سیلی احتمالیِ اون تو
خودش جمع شد، دست هاش رو روی صورتش
...گذاشت و چشم هاش رو بست

...ددی میدونست لیام از صدای بلند میترسه

پس چرا داد میزد؟؟

بازوی سفید و نرم لیام، که همین حالا رد دستش
روش به چشم میخورد و کوفته شده بود رو کشید و
...اون پسر رو به حالت ایستاده در آورد

پاهای لیام میسوخت و ایستادن رو برایش به بزرگ
ترین معضل جهان تبدیل میکرد، اما حالا و اینجا کنار
...زین، لیام حتی جرئت نفس کشیدن هم نداشت

از این پا به اون پا میشد و گلوله های درشت اشک
از چشم های سرخش که همه جارو تار میدید به زمین
...می ریخت

زین تی شرت خاکستری کم رنگش رو جلوش
گرفت و لیام با غصه به چشم های زین که دیگه
...باهاش مهربون نبود نگاه کرد

لبخند کوچیکی به زین زد وقتی دستش رو دراز کرد
...تا اون رو از دست زین بگیره، زین اون رو رها کرد

خم شو و بگیرش۔

...اخم غلیظش حرف رو توی دهان لیام خشک کرد

ددی هیچ وقت دوست نداره حرفش رو تکرار
...کنه

چرا لیام یادش نبود؟؟

لیام حق حق کنان خم شد و کمر دردناکش کنترل
...تعادل رو براش سخت کرد

با پهلوی زمین خورد و درد بدی توی آرنجش پیچید اما
بعد از نگاه کردن به بالا و دیدن چشم های جدی و بی
احساس زین، تیشترتش رو برداشت، لبه ی تخت رو
...گرفت و به سختی دوباره ایستاد

از سوزش پاهاش، این پا و اون پا میکرد اما خط
نگاهش به چشم های زین رو نبرید و همچنان با چشم
های خیس و براقی که پر از پاکی و معصومیت بود به
...اون نگاه میکرد

معصومیتی که دیگه هیچ تاثیری روی زین
...نداشت

...معصومیتی که از نظر زین ظاهری بود

تیشترتش رو پوشید و از کشیده شدن پارچه به
...زخم های پشتش هیس کشید

_راه بیفت

لیام رو به سمت در هل داد و خودش هم به
...دنبالش به راه افتاد

اشک ریزان و جوری که زخم های کف پاهاش، کم
ترین برخورد رو با سرامیک های خنک داشته باشه،

روی پنجه به سمت اتاقش میرفت و زین هم که از پشت سرش میومد، رد خون رو روی زمین میدید...

در اتاق لیام رو باز کرد و جسم دردمند اون رو به ...داخل پرت کرد

درست روی قالیچه ی کوچیکی که تنها جای نرم اتاق لیام بود و اون پسر مجبور بود خودش رو روی ...اون جمع کنه

آرنج ضرب دیدش دوباره ضربه خورد و جیغ لیام رو ...درآورد

زین با دیدن این صحنه پوزخندی زد و جلوتر رفت...

با فشاری کمی که به قفسه ی سینه ی لیام آورد، اون رو به پشت خوابوند و پای راستش رو روی آرنج و ...بخشی از ساعد لیام گذاشت

فکر نکن با گریه میتونی کاری از پیش ببری. دیگه_ از این خبرا نیست

فشار محکمی به دست لیام آورد و بعد از دیدن صورت سرخ و کبود از دردش، ابروهایش رو بالا ...انداخت و رفت

...رفت و در اتاق رو قفل کرد

رفت و لیام رو با عروسک هاش که نه، با درد هاش
...تنها گذاشت

اتفاقی افتاده؟؟*

...لویی با شنیدن صدای هری از جا پرید

چند روز بود که مخفی شد بودند و لویی مشغول
انجام دادن کارهایی برای قاچاقی خارج شدن از
کشور بود، اما تماسی که لحظه ی پیش از طرف یکی
از دوست هاش گرفته شد، بهش نشون داد که
...فرصتش از چیزی که فکر میکنه کم تره

هیچی. هرچی داری و نداری جمع کن. فردا از×
اینجا میریم

و بدون حرف دیگه ای به اتاقش رفت و در رو
محکم پشت سرش بست و هری سرگردون رو تنها
...گذاشت

آقا اینو برای شما آوردن»

زین بسته ی خردلی رنگ رو بین دست هاش
...گرفت و اون رو برانداز کرد

دختر دست هاش رو به هم پیچید و به خاطر
پسرکی که تمام روز صدای گریش توی گوشش بود

...جرئتش رو جمع کرد

...قصد جسارت ندارم ولی»

سرشو بلند کرد و به اون دختر جوان که نهایتاً
اواسط دهه ی سوم زندگیش رو میگذروند نگاهی
...انداخت

اسمت چی بود؟؟_

دختر از نگاه خیره ی زین و چشم های سرخش،
که از دو روز قبل آتشی درونش شعله ور بود و گیراتر
از قبلش کرد بود، جا خورد و سعی کرد با صدای بدون
...لرزش جواب بده

کارول»

...زین ایستاد

...بدون فاصله از کارول

هیچ وقت از سرکشی و دخالت بقیه توی کارهایش
خوشش نمیومد و خیلی هم پیش نمیومد که با این
...مسئله رو به رو بشه

...نگاهی از سر تا پای دختر لرزون انداخت

...همین جا باید صحبت رو قطع کنم کارول_

وقتی میگی «قصد جسارت ندارم» یعنی خودت
میدونی موضوعی که میخوای مطرح کنی ارتباطی

بهت نداره

پس خیلی بهتر میشه اگه فقط دیگه ادامه ندی
درسته؟

کارول سرشو پایین انداخت و کف دست مرطوب
...از عرقش رو به پیراهن سورمه ایش کشید

درسته آقا»

آفرین، تو به این پول احتیاج داری پس فقط باید_
کاری که براش استخدام شدی رو انجام بدی

دختر با ترس سر تکون داد و با اشاره ی زین به
...سرعت از نشیمن خارج شد

زین روی کاناپه ی راحت نشست و جعبه ی تقریبا
...بزرگ رو روی پاش گذاشت

از طرف زینا بود، با لبخندی که برای اولین بار طی
این چند روز رو لب هاش ظاهر شده بود اون رو باز
...کرد و از دیدن باکس های کوچک تر توی اون خندید

...این هم کار همیشگی زینا بود

هرچیز که حس میکرد ذره ای برای زین مناسبه رو
...به رسم یادگار براش میفرستاد

...از همه جای دنیا

...یادداشت کوتاهی روی همه ی باکس ها بود

لازم به تشکر نیست... از طرف فرشته ی نجات»
:)»

...لبخند دیگه ای زد و نفس عمیقی کشید

دلش برای خواهرش تنگ بود ولی قرار نبود این
...اعتراف از بین لب هاش خارج بشه

جعبه رو بین دست هاش گرفت و پس از بلند شدن
از جاش، به سمت اتاقش رفت تا با آرامش تک تک
..یادگار های خواهرش رو باز کنه

—————

😊 کلمه 2468

!!اینم از لیام

!!!!بیخشید نصفه شب شد

مامانم به زور ما رو برد منطقه تا واسه سرکارش
!!!!لیوان بخره

تحت تاثیر اون بودم و چند جا لیام رو نوشتم
!!!!لیوان

اگه لیوان دیدین به خاطر اونه، البته تا جایی که
!!!!تونستم ادیتشون کردم ولی خب امکانش هست

☐love♥

☐Niusha☐

✎ نوشته شده در 24 آبان 99

((29))

با استرس از پنجره به بیرون نگاه میکرد و همینطور که منتظر آماده شدن هری بود، روی زمین...ضرب گرفت

هر لحظه امکان داشت تام از راه برسه و لویی...هیچ دوست نداشت تو تله بیفته

با شناختی هم که از تام داشت، میدونست حتی...جسدش هم سالم نمیمونه

گرچه میشه گفت مقصرش رفتار بد همیشگیش با...تام بود

تموم شد؟؟؟×

...دستی روی شونش قرار گرفت

وات د فاک نمیتونی یه چیزی بگی×

...فریاد زد و دست هری رو از روی شونش کنار زد

...حسابی ترسیده بود

نفس عمیقی کشید و بعد از تسلط به خودش،...غرید

هیچوقت از پشت به من نزدیک نشو*

...هری تنها بی حوصله سر تکون داد

...این روز ها حس خوبی نداشت

این که حتی از دو دقیقه ی بعدیش خبر نداشت و بدون هیچ پلنی برای روز بعدش بازیچه ی دست لویی ...بود، آزارش میداد

اما مطمئن بود خود لویی هم سردرگم و گیج شده...

از خونه خارج شدند ولویی مشغول قفل کردن در شد...

کجا میریم؟*

...لویی نگاه تمسخر آمیزی به هری انداخت

نگاهی که میشد به وضوح جمله ی «حوصله ی ...صحبت کردن با تو رو ندارم» رو از توش خوند

قدم های بلندی برداشت تا هرچه زودتر به موتوری ...که با فاصله ی زیادی از خونه پارک کرده بود برسه

داری منو هم دنبال خودت میکشی پس حق دارم* بدونم

لویی چیزی نگفت اما پس از چند ثانیه به حرف او مد...

تو رو دنبال خودم میکشم چون کسایی که×
دنبالمن همه چیزو در مورد تو هم میدونن و دیر یا زود
سراغ تو هم میان، ممکنه ازت متنفر باشم ولی
ریسک نمیکنم که از طریق تو منو هم پیدا کنن. شاید
تو رو فقط بکشن ولی منو زجر کش میکنند

یعنی ممکنه کسی پیدامون کرده باشه*

هری نگاهش رو بین لویی و موتور گردوند و سپس
...اشاره ای به ویرانه ی یشت سرش کرد

شاید هرکسی از وجود اینجا مطلع نباشه ولی یه×
نفر هست که از هرجا که تو ذهنم هست...باورت
نمیشه نه؟؟ میدونی چیه؟ همینجا میشینیم تا بیاد

هر چیزی از شخصیت لویی نمیدونست، این رو
خوب میدونست که تا حرفش رو ثابت نکنه دست
...بردار نیست

نمیخواد. حالا کجا میریم؟*

ترک موتور نشست و ساک ورزشی کوچکی که از
زیر تخت پیدا کرده بود و دو دست لباسش رو توی
...اون جا داده بود، بین خودش و لویی قرار داد

میریم یه جایی تا تو بتونی با دوستت تماس×
بگیری و بگی کمک لازم داریم

لویی دستش رو عقب برد تا ساک رو برداره اما
...هری اون رو سفت گرفته بود

من؟*

آره تو. ولش کن اینو×

از بهت هری استفاده کرد و تونست با وارد کردن
...نیروی بیشتر، ساک رو از بین دست هاش خارج کنه

اون رو جلوی خودش محکم کرد و سپس کلاه
...ایمنی رو روی سرش گذاشت

از جیبش ماسک مشکی رنگی بیرون آورد و به
...سمت هری گرفتش

اینو بذار که کسی نشناستت×

هری سعی کرد تعجب رو از خودش دور کنه اما
...نمیشد

موجودی به پرروپی لویی هیچ وقت تو زندگی هری
...نبود تا برایش عادی بشه

ماسک رو روی صورتش گذاشت و دستش رو هم
...روی شونه ی لویی قرار داد

لویی نیم نگاهی به دست هری انداخت و پوزخند
...زد

...انگار مثلا بدنش سم ترشح میکرد

موتور رو روشن کرد و بعد از طی کردن مسافت
چند متر، ترمز شدیدی گرفت که باعث شد هری تا

...مرز افتادن پیش بره

وقتی میگم منو بگیر، یعنی درست بگیر. جوری×
که زنده بررسی

این بار هری دست هاش رو دو طرف پهلوی لویی
...گذاشت و به سختی کمر جین تنگ لویی رو گرفت

لویی پوف کلافه ای کشید و با جدا کردن دست
های هری از شلوارش، اون ها رو کشید و جلوی
...شکمش به هم قلاب کرد

دوباره روشن کرد و این بار به مقصد پارک جنگلی
...مورد علاقهش روند

بدون توجه به هری که سعی میکرد تا حد امکان
...خودش رو ازش دور کنه

خب من هنوز نفهمیدم شما چرا میخواستین با—
من ملاقات کنین؟؟

نایل خودکارش رو روی میز برگردوند و به چهره ی
...اون زن نگاه کرد

آثار ضرب و ستم به وضوح در جای جای چهرش
دیده میشد و ترکیب کیودی ها و چشم های پژمرده و
...مات اون زن، غمگین تر از همیشه نشونش میداد

حداقل غمگین تر از دفعات قبلی که به اداره ی ...پلیس مراجعه کرده بود

من بارها فرم شکایت پر کردم اما همکاراتون» عملاً هیچکاری برام انجام ندادن. وضعیت زندگی من روز به روز داره بدتر میشه. شوهرم هر شب تا جایی که ممکنه الکل مصرف میکنه و وقتی میاد خونه به بهونه های مختلف دست روی من بلند میکنه.

یقه ی لباس رو کمی کنار زد و سوختگی بالای ...سینش رو نشون داد

این برای دو روز پیش. چون نخواستم یه رابطه ی» تریسام با خودش و مردی که همراهش بود داشته باشم، پوستمو با فندک سوزوند و تا امروز تو خونه حبسم کرده بود. به سختی تونستم فرار کنم و واقعا فقط به شما امید دارم. نمیتونم به خونه برگردم چون مطمئنم منو میکشه

زن با صدای بغض آلودی که در انتها به گریه ختم شد گفت و باعث شد چهره ی نایل از تصور اون مرد ...در هم بره

میخوای ارزش جدا شی؟—

زن بی صدا به گوشه ای خیره شد و پس از چند ...ثانیه به حرف او مد

دوستش دارم . ولی میدونم نمیتونم تغییرش بدم،»
پس بله مجبورم جدا شم

...نایل چیزهایی رو یادداشت کرد

دوباره با اخم محوی به چهره ی زن نگاه کرد و
...کاغذ زیر دستش رو بهش داد

برو طبقه ی دوم و این رو بده به افسر جانشون.—
اون تو رو به یه پانسیون میبره که میتونی تا پایان
کارای جدا شدنت اونجا بمونی

زن با شادی ای که به چهره ی بی رنگش، روح
...بخشیده بود کاغذ رو از بین دست های نایل گرفت

واقعا ممنونم»

نایل در خودکارش رو از پشتش جدا کرد و بعد از
بستنش، اون رو توی جامدادی استیل روی میزش
...گذاشت

فقط کارمو انجام دادم—

زن با قدردانی سر تکون داد و با سرعت از دفتر
...کوچک خارج شد

چقدر بدبخت بود#

شان که تا اون لحظه بدون هیچ صدایی پشت
میزش نشسته بود گفت و توجه نایل رو به خودش
...جلب کرد

ازین موردا اینجا زیاده، کسایی که با عشق دو—
روزه و بدون شناخت ازدواج میکنن و گند میزنن به
زندگیشون

شان به نشونه ی فهمیدن سرتکون داد و از پشت
...میزش بلند شد

اینو باید برسونم به دفتر رئیس. بعدش دیگه#
میتونم برم خونه

...نایل لبخند محوی زد

از ترس عجیب و خنده دار شان از رئیسشون
...مطلع بود

موفق باشی. زنده برگرد که لازمت دارم—

با خنده شان رو دست انداخت و شان هم بدون
توجه یه گونه های کمی سرخ شدش از جمله ی آخر
...نایل خندید و از دفتر خارج شد و در رو باز گذاشت

...سکوت عمیقی محیط رو فرا گرفت

سکوتی که بعد از چند ثانیه با صدای زنگ گوشیش
...در هم شکست

.هوران هستم، بفرمایید—

هی نایل*

شم.. اوه خدای من!!!! هری؟؟—

...صاف نشست و موهایش رو با بالا هدایت کرد

امم آره خودمم*

نایل از روی صندلیش بلند شد و به سمت در رفت...

نگاهی به اطراف انداخت و پس از اطمینان از عدم حضور هیچ کس، در رو بست و اون رو قفل کرد... و پشتش رو به اون در تکیه داد

...با صدایی که از ولوم عادی پایین تر بود غرید

لعنت بهت پسر فکر کردم بلایی سرت اومده—

نه من خوبم؛ فق..باشه دارم میگممم...فقط*
میدونی!! به کمکت احتیاج دارم

هرچی باشه داداش—

امم یه آدرس برات میفرستم و ازت میخوام فقط*
خودت بیای، قضیه عجیب تر از چیزیه که فکرشو
میکنی

نایل به ساعتش نگاهی انداخت و صورتش تو هم رفت...

...هیچ جوره نمیتونست خودش رو برسونه

لب هاش از هم فاصله گرفت که ایده ی دیگه ای
رو مطرح کنه اما با به خاطر آوردن حرف شان

...سکوت کرد و جمله ی دیگه ای رو به زبون آورد

.خودم نمیتونم پیام ولی یه نفرو میفرستم—

...صدای هری نگران به نظر میومد

به نظرم خودت بیای بهتره*

...سعی کرد تا حد امکان آرامش بخش باشه

نگران نباش از خودمونه—

باشه پس منتظریم*

مگه تنها نیستی؟—

گفتم که پیچیدس. دیدمت برات توضیح میدم*

باشه. مواظب خودت باش و آدرستو برام—
بفرست

تماس رو قطع کرد و گوشی رو به جیبش
...برگردوند

قفل در رو باز کرد و بعد از باز کردن در با شان که
دستش رو برای گرفتن دستگیره دراز کرده بود رو به
...رو شد

سرشو بیرون برد و بعد از دیدن اطراف، یقه ی
شان که همون اول بعد از چشم تو چشم شدن با نایل

نفسش رو حبس کرده بود رو گرفت و اون رو به ...داخل کشید و دوباره در رو بست

شان رو به در تکیه داد و کمی بهش نزدیک شد تا با ...صدای آروم درخواستش رو مطرح کنه

یه خواهش ازت دارم و میخوام بین خودمون—
بمونه.

شان خیره به لب های نایل که در فاصله ی خیلی ...نزدیکی ازش قرار داشت، مسخ شده سرتکون داد

...حتی یه کلمه از حرف های اون رو متوجه بشه

ها؟#

نایل کم خودش رو عقب کشید و با تعجب به شان ...نگاه کرد

حواست کجاست مرد؟—

به چشم های متعجب نایل خیره شد و سرتکون ...داد

جوری که انگار میخواست خودش رو از اتهامی ...مبرا کنه

هیچ جا، همینجام#

سرفه ای مصلحتی برای به دست آوردن کنترل افکارش کرد و با اخم محوی که ناشی از دقت بود به

...نایل خیره شد

چی گفتی؟#

ازت میخوام یه کاری رو برام انجام بدی—

چه کاری؟#

با کنجکاوی پرسید و وقتی نایل دوباره بهش نزدیک ...شد، ناخودآگاه نفسشو حبس کرد

هری یه آدرس برام فرستاده که برم دنبالش اما—
من کارهای زیادی دارم که باید انجام بدم. ازت
میخوام بری دنبالش و ببریش به خونه ی من. ظاهراً
کس دیگه ای هم همراهشه

باشه باشه میرم#

ممنونم ازت. آدرس رو برات میفرستم—

...شان کتش رو برداشت و مردد به در اشاره کرد

باشه من.. من رفتم دیگه#

بازم ممنون—

کتش رو به تن کرد و نگاه آخر رو به نایل
...انداخت

خواهش میکنم#

از در بیرون رفت و بعد از بستن اون، به دیوار
...راهر و تکیه داد

همین چند لحظه ی پیش لحظات سختی رو از سر
...گذرند و بود

دستش رو روی قفسه ی سینه اش گذاشت و خودش
...رو برای نگاه خیرش به لب های نایل سرزنش کرد

احمق#

زیر لب غرید و بعد از منظم شدن ریتم تپش های
...قلبش، راه خروج از اداره رو در پیش گرفت

من واقعا شمارو نمیشناسم؟؟#

لویی برای باز هزارم به اون پسر حرف چشم غره
...رفت و غرید

واقعا عجیبه. حس میکنم خیلی وقته#
میشناسمتون

هری مطمئن بود که نایل لویی رو در همون لحظه
ی نخست میشناسه اما حالا از حرف های شان، که
...تنها دوباره دیده بودش میترسید

میدونست لویی دیر یا زود توسط دوست هاش شناسایی میشه و امکانش خیلی زیاده که اون ها ...لویی رو تحویل اداره بدن

از نظر اون ها لویی دیگه مهره ی سوخته بود و بیرون و تحت نظر نگه داشتنش هیچ سودی نداشت پس چه بهتر که از دستش خلاص میشدند؛ اما هری ...این رو نمیخواست

میدونست که لویی هم به این مسئله فکر کرده و نقشه ای هم داره که اینطور با خیال راحت نشسته اما اکت نداشت که بشینه و ببینه که شان همینطور با حدس هایی که میزنه به شناخت لویی نزدیک تر میشه...

شان بودی درسته؟*

...شان کمی جمع تر نشست

بله آقای استایلز#

هری صدام کن. چند وقته به این اداره اومدی؟*

تقریبا سه روز قبل از رفتن شما#

از آینه به لویی نگاه کرد و همزمان سوالی ک ...میدونست توی سر لویی میگذره رو از شان پرسید

چه خبر از این پرونده. بعد از غیب شدن من* اطلاعات دیگه ای به دست آوردین؟

...شان نفسشو بیرون داد

راستش نمیدونم. منو خیلی در جریان قرار نمیدن#
ولی انگاری یه وقفه ی بزرگ افتاده توی کار چون به
هیچی نمیرسن

...لویی سر تکون داد و از پنجره به بیرون زل زد

که اینطور*

...هری نگاه دیگه ای به نم رخ لویی انداخت

نه که ارزش خوشش بیاد ها نه؛ ولی اون مرد خیلی
جذاب نبود؟

ها؟—

نایل برای بار هزارم از هری پرسید و با کشیدن
گردن، از بالای کانتر به لویی که خیلی ریلکس توی
...نشیمن لم داده بود و با شان حرف میزد نگاه کرد

میگم یکی میخواد بکشتش. حس میکنم اصل*
کاریه هست ولی مطمئن نیستم. واسه همین برای
چند وقت به یه جای امن نیاز داریم

...نایل تمسخرآمیز خندید

نیاز داریم؟ تو چرا؟ اصلا فرض میکنیم که—
میخوان بکشنش، به تو چه؟ تو چرا خودتو میندازی

وسط؟ این که داره از اونا فرار میکنه پس بهتر نیست دستگیرش کنیم؟ حداقل اون موقع به خاطر هیچی حقوق نمیگیریم.

نمیفهمی یا خودت وزدی به اون راه؟*

نه نمیفهمم. چرا باید نگران یه همچین آدمی— باشی؟

...هری صداشو کمی پایین تر آورد

چون کمکم کرده. وقتی گیر افتاده بودم زنده* نگه داشت و تهشم فراریم داد. ازت بدم میاد ولی الان اینجا نیست پس باید صادق باشم

آره از جایی فراریت داد که خودش گيرت—!! انداخته بود. چه کار بزرگی

تو درک نمیکنی. به هر حال من نمیذارم* دستگیرش کنی. فکر کنم به خاطر من از این کار دست نکه میداری. و بهت حق میدم نخوای یه مجرم رو توی خونت نگاه داریو ما تا چند دقیقه ی دیگه میریم.

یا با اطلاعاتی که من میدم تا هر وقت بخوایم× اینجا میمونیم

دستشو روی شونه ی هری گذاشت و چشمکی زد... بهش زد

مرسی از صداقتت ×

هری چشم غره ای رفت و «حالا هرچی» روزمزمه
کرد...

یعنی میخوای هویت ریستو آشکار کنی؟—

...نایل با سوءظن پرسید و چشم هاش رو ریز کرد

...لویی با آرامش روی میز آشپزخونه نشست

نه. هر بلایی هم سرم بیارین نم پس نمیدم. بیش ×
از حد بهش مدیونم

پس چه کوفتیو میخوای لو بدی؟—

شاید از همکارای قدیمی شروع کنم. کسایی که ×
الان باهاشون قطع ارتباط کردیم

و درازاش چی میخوای؟—

لویی شونه هاش رو بالا انداخت و به تک تک افراد
...رو به روش نگاه کرد

!!آزادی ×

...و ابرو هاش رو بالا انداخت

بازم ممنون—

شان سویچ رو توی دستش چرخوند و خواهش
...میکنم روزمزمه کرد

موفق باشی با این دردسر#

خندید و به نشانه ی تاصف برای شانس بدش سر
...تکون داد

شب بخیر—

شب بخیر#

چند قدم به سمت در خروجی رفت اما ناگهان
...ایستاد و راه رفته رو برگشت

نه راستش#

...رو به روی نایل ایستاد و به چشم هاش نگاه کرد

امروز یه بار به یه چیزی فکر کردم، در واقع چند#
بار، کیو گول میزنم تصویرش کل روز تو ذهنم پرسه
میزد

نایل به خود درگیریِ شان خندید و سرشو کمی کج
کرد...

این#

و صورت نایل رو قاب گرفت و لب هاشو محکم به
...لب های اون کوبید

😊 کلمه 2405

😊😊😊😊 زیام نداشت

ولی هییی لری و شایل رو در کنار هم داشتیم و
فرست کیس شایلللل

کسی تا حالا شایل نوشته بود؟؟

حس نمیکنین این زود از غار بیرون اومدم
مشکوکه؟؟؟

😊😊 !!!خودم حس میکنم

خیلی ناراحت میشم وقتی میبینم به پارتایی که
😊 فقط لری و شایل داره توجه نمیکنین

امروز داشتم تو اسکرین شاتام میگشتم و
بعضیاشون حسابی قلبمو ریش ریش کرد؛ کپشنای
اسرا، چند تا استوری از فپ زدی پینو، چند تیکه از
فف بایوند د گلکسی (اگه اسمشو درست یادم باشه)
□□ و یاد تنای عزیز

انی وی

□□ مواظب خودتون باشین و امن بمونین

ووت میخوام بالای 90

love♥

Niusha

نوشته شده در 28 آبان 99

بفرما اپ زودتر از موعد. بعد به من بگین ظالم بی ادبا

لزومی نداشت_

زین بی میل به ادامه ی تماس، پاسخ داد و صدای ...شاد و سرخوش مکسنس دوباره تو گوشش پیچید

به هر حال واقعا مدیونت شدم. مطمئنم نمیدونی» ولی کمک خیلی بزرگی بهم کردی. گرچه هنوز نتیجه ی دلخواهمو نداده ولی خب اول راهیم، چیزی هم که زیاد داریم زمانه

...زین حتی زحمت جواب دادن به خودش نداد

گاهی اوقات از تملق بیش از حد اون پسر حالت ...تهوع میگرفت

درسته که ذاتا موجودی تعریف دوست و علاقمند به برتری بود اما مکسنس به طور زننده ای اغراق ...میکرد

فقط تماس گرفتم که تشکر کنم ازت و بگم یه» هدیه برات فرستادم که به زودی به دستت میرسه. یه

چیز خاص مطابق سلیقه ی سختگیرانت

زین بی توجه به اینکه مکسنس نمیپننتش سر تکون داد و بعد از شنیدن خداحافظی از زبون اون، تماس کرد... رو قطع کرد

گوشیش رو روی میز شیشه ای جلوش گذاشت و لحظه ای بعد با یادآوری کاری که باید انجام میداد دوباره اون رو به دست گرفت اما درد عجیبی که توی... شقیقه هاش پیچید مانع از ادامه ی فعالیتش شد

این روز ها با سردرد بدی از خواب بیدار میشد و نمیخواست اعتراف کنه اما میدونست به خاطر... نداشتن لیام تو بغلشه

به کارش بازگشت و ایمیلی شامل آدرس و تاریخ رو برای طرف معامله ی جدید فرستاد و همون ایمیل رو با کمی تغییر برای تام هم ارسال کرد و متوجه... چیزهایی که تام برایش فرستاده بود شد

همه ی مکان هایی که لویی میتونسته اونجا پناه گرفته باشه از بین رفته بود اما هیچ خبری از خود... لویی نبود

این قطعا یه پسرقت بزرگ برای زین بود که تا حالا... نتونسته بود اون رو به چنگ بندازه

چشم هاش رو از اسکرین برداشت و به سمتی که
...صدا ازش به گوش رسید نگاه کرد

ناهار آماده شده. هر زمان مایل بودید دستور بدید»
تا سرو کنیم.

...تازه حس میکرد چقدر گرسنه هست

همین الان میز رو بچینین_

دختر با انگشت به طبقه ی بالا اشاره کرد و با
...صدای آرومی حرفش رو مطرح کرد

جسارتا آقای لیام رو هم صدا بزنم»

...زین پوزخندی زد

از دیروز تا الان لیام رو به حال خودش گذاشته
بود...

...تنها گذاشتنش دیگه بس بود

نه. میزو بچین_

کوسن رو از روی پاش برداشت و روی کاناپه
برگردوند و با صاف کردن تیشرت سفید توی تنش،
بعد از برداشتن لیوان آبش، به سمت پله ها روانه
شد...

ابتدا وارد اتاق خودش شد و کلید اتاق لیام رو
برداشت و سپس با طی کردن دو قدم کوتاه به در

...اتاق لیام رسید

در اتاق هنوزم مثل قبل بود و از کل عروسک هایی که تا چند روز پیش زندگی لیام رو در بر گرفته بود، ...تنها آویز عروسکی روی در سرجاش بود

کلید انداخت و قفل در رو باز کرد و بعد از چند ثانیه ...مکث وارد اتاق شد

در نگاه اول با لیامی روبه رو شد که با سر خم شده به سمت دست هاش، چشم هاش رو روی هم ...گذاشته

بدنش رو با زحمت فراوان و با پیچیدن دست هاش دور زانو هاش جمع کرده تا روی اون فرش دایره ای ...کوچک و نرم جا بشه و به خواب فرو رفته

خرخر آرومی از گلویش خارج میشد و بدنش لرز ...خیلی خفیفی داشت

آثار اشک های خشک شده روی صورتش به چشم میومد و چشم هاش زیر پلک های سرخ و پف کردش ...بی قرار بود

لب های صورتیش که حالا خشک شده بودن، انگشت شصتشو در بر گرفته بودن و هر چند لحظه ...یک بار، محکم اون رو میمکیدن

تنها لباسی که به تن داشت تیشرتش بود که ناتوان از پوشش کامل بدن بی نقصش، تنها بالاتنه و بخشی

از پایین کمرش رو پوشش داده بود و زین به راحتی میتونست باسن سفید بیرون زده و نرمش که رگه...های خون مردگی تزئینش کرده بود رو ببینه

پوزخندی به آرامش نسبی لیام زد و با نیم نگاهی به لیوانش که هنوز بین انگشت هاش بود، اون رو روی سرامیک های اتاق رها کرد و در لحظه شاهد و البته باعث پرش بدن لیام و جیغ سرشار از ترسش شد...

جیغش با دیدن زین قطع شد و چند ثانیه به زین زل زد و ناگهان شروع به گریه با صدای بلندی کرد...

ددیی لیام ترسیدد+

(!زجه زد و لرزید...)(قافیه رو داشتین؟)

...زین چند قدم بهش نزدیک شد

جلوی لیام زانو زد و دستش رو زیر چونه ی اون...پسر گریون گذاشت

چشم های پاپی ماندش همزمان که گلوله های درشت اشک رو روی صورت پف دارش رها میکرد، دوباره پر از اشک میشد و نمیتونست زین رو واضح...ببینه اما تمام تلاشش رو کرد که پلک نزنه

زین سر لیام رو بالا گرفت و به چشم هاش نگاه کرد...

میخوای یه رازی رو بدونی؟؟_

لیام ناچار پلکی زد و با کنجکاوی سرشو بالا و پایین برد...

واسم مهم نیست_

...و سر لیام رو با شدت به عقب پرت کرد

لیام تو خودش جمع شد و سرش رو روی زانوهایش گذاشت...

قطره های اشکش از بین پاهاش روی پرز های نرم فرش میریختن...

زین با نوک روفرشی سنگینش ضربه ای به پهلوش زد...

پاشو لیتل شت. زودتر رو اون پاهای کوفتیت_
وایسا و راه بیفت

...نفس لیام تو سینه حبس شد

بغضش رو قورت داد و بعد از پاک کردن اشک هاش، تلاش کرد تا فوری بایسته اما زخم هاش هنوز هم درد داشتن و حرکت کردن رو برایش سخت میکرد...

به زحمت، زیر نگاه زین ایستاد و بعد از دیدن اشاره زین به در لب هاشو گزید و به پایین تنش... اشاره کرد که باعث خنده ی متعجب زین شد

خنده ای که انعکاس طولانی مدتی روی لب هاش
نداشت...

اون لیتل اسلات خیانت میکنه اما از دیده شدن
توسط چند خدمتکاری که همیشه صدای ناله هاش رو
...میشنون خجالت میکشه

راه بیفت_

لیام رو به سمت در هل داد و صدای هیس زیرلبی
...لیام به گوشش رسید

وقتی از اتاق خارج شد نفس عمیقی کشید و عطر
غذایی که توی خونه پیچیده بود به مشامش رسید و
موجب صدای بلندی شد که از شکمش به گوش
...رسید

کاش ددی بهش یه چیزی برای خوردن بده چون
قورباغه های دل لیام دارن بالا و پایین میپرن و سر و
...صدا میکنن

چند روزی بود که غذای درست و حسابی نخورده
بود و ضعف زیادی رو توی بدنش از جمله پاهاش حس
...میکرد

به سختی قدم برمیداشت و روی نوک پا حرکت
...میکرد تا درد کم تری رو حس کنه

هق هق آرومش با رسیدن به پله ها بلند تر شد اما
...این قرار نبود چیزی رو تغییر بده

زود باش_

با گریه نالید و خودشو به سمت زین کشید تا زین
دعواش نکنه اما زین با جلو آوردن دست هاش مانع
...نزدیک شدن اون پسر به خودش شد

حرکت کردنتو نمیبینم_

لیام مظلوم به ددیش نگاه کرد و به سختی اشک
...هاش رو کنار زد

...قدم اول رو با پاهای لرزونش برداشت

آخ+

...لیام میدونست ددی کمکش میکنه

مطمئن بود ددی الان بغلش میکنه و از پله ها پایین
میبرتش، برای همین زیر چشمی به زین نگاه کرد و
وقتی متوجه هیچ حرکت خاصی از اون نشد لب هاش
...رو گاز گرفت

هر جوری بود پله ها رو گذروند و پس از گذروندن
...هر پله زیر چشمی به زین نگاه میکرد و هق میزد

به محض رسیدن روی زمین صاف نفس عمیقی
...کشید و منقطع بیرونش داد

زیر چشمی به زین نگاه کرد و وقتی زین از کنارش
...رد شد، با غم آه کشید

چرا ددی تنبیه کردن لیامو بس نمیکرد و بغلش
نمیکرد؟

چرا بهش نمیگفت پسر خوبی بوده و لایق یه
جایزس؟

سرشو به سمت چپ خم کرد و با ناراحتی به
...پاهاش نگاه کرد

دو دست روی شونه هاش قرار گرفت و لیام با
فکر اینکه دست ها متعلق به زین هستن با سرعت و
شوق سرش رو بلند کرد اما امید چشم های درخشان
و پرفروغش با دیدن چهره ی مهربون دختری که لیام
...میدونست اسمش مالی هست، از بین رفت

لیام لبه های لباسش رو پایین کشید و گذاشت
...دست های مالی اون رو به سمت میز هدایت کنند

نیم نگاهی به زین کرد و با گردن کج شده جلو رفت
تا روی صندلی غقب کشیده شده توسط مالی بنشیند
...که صدای زین اون رو از حرکت باز داشت

روی صندلی نه_

...و با پاش دو ضربه به زمین زد

لیام با قدم های سستش جلو رفت و درست پایین
...پای زین نشست

دست هاش رو جلوی بدنش قلاب کرد و از پایین به
چهره ی ددیش که از نظرش جذاب ترین مرد توی دنیا
بود زل زد...

زین مقدار کمی غذا توی بشقابِ عروسکی لیام
...کشید و اون رو جلوی لیام گذاشت

..بهبش دست نمیزنی..

لیام با لب های برگشته پلک زد و به زین نگاه کرد و
وقتی نگاه متقابلی از زین ندید، بغضی که چند دقیقه
...بود از گلویش پر کشید بود رو دوباره حس کرد

نگاهی به بشقاب انداخت و آب دهانش رو قورت
داد...

ددی گفته بود بهش دست نزنه پس لیام فقط
...میتونست نگاه کنه

قارچ ها به خوبی سرخ شده بودند و فلفل دلمه ای
زرد و نارنجی مورد علاقه ی لیام هم رنگ خوبی به غذا
...داده بود

دوباره آب دهانش رو قورت داد و با شنیدن صدای
بلندی که از دلش خارج شد، سرش رو با ناراحتی
...پایین انداخت

لارا بهش گفته بود وقتی که این صدا از دلش
بیرون میاد باید غذا بخوره، وگرنه قورباغه های توی
...شکمش، شکمشو میخورن

شاید بهتر بود اصلا نگاه نکنه تا دل قورباغه ها آب
نشه؟

گرسنه هستی؟؟_

چشم هاش رو به سمت زین برگردوند و ناخودآگاه
...هق زد

ددیی توروخداااا. دل لیام دردد میکنهه. قورباغه+
هاا الان دلشوو میخورنن

...زین سری تکون داد

باشه_

و وقتی دست لیام داشته به سمت بشقابش
...میرفت ، با پا اون رو دور کرد

اون نه_

تکه ی کوچکی از ران مرغ توی بشقاب خودش
...جدا کرد و جلوی لیام انداخت

...درست روی زمین

بخور_

نگاه لیام بین صورت زین و تکه ی مرغ رفت و آمد کرد...

اگه اونو میخورد مریض نمیشد؟

مگه زمین کثیف نبود؟

چرا ددی بهش میگفت غذای کثیف بخوره؟

یا باید اینو بخوری یا هیچی_

با خبائتِ تمام گفت و به سراغ غذا خوردن خودش... برگشت

لیام چند ثانیه مکث کرد اما با پیچیدن درد عمیقی توی دلش، سدِ اختیارش شکسته شد و دستشو رو... برای برداشتن اون جلو برد

زین زیرچشمی به لیام نگاه میکرد و واکنش هاش... رو زیر نظر داشت

اون پسر تحقیر رو درک نمیکرد پس هر گونه تلاش برای تحقیر کردنش پوچ بود ولی خب، ارزش امتحان کردن رو داشت...

لیام دست هاش رو روی زانوی زین گذاشت و... بهش نزدیک تر شد

چهار زانو نشسته بود و باسنش روی پاهاش قرار داشت...

توجهی از سمت زین ندید پس سرش رو روی ران
زین گذاشت و دست هاش رو به دور ساق پاش
پیچید...

میتونی از بشقاب غذا بخوری اما فقط سه تیکه_
ی دیگه

گفت و نگاهش رو از باسن لخت و دون دون شده
از برخورد جریان هوای لیام، که با فشاری که از
سمت پاشنه هاش به اون وارد میشد بالاتر اومده بود،
گرفت...

شاید دلش برای اون پسر سوخته بود و قصد
داشت ببخشتش...

موفقیت معامله از طریق پیامی که تام ارسال
کرده بود تایید شده بود و زین با خیال راحت قصد
داشت امشب رو به خودش استراحت بده

از اتاقش خارج شد و پس از گردن کشیدن از بالای
نرده های مرمین کنده کاری شده، به سمت بار
...کوچکِ سالن طبقه ی دوم رفت تا کمی بنوشه

...بطری سیدر رو کنار زد

...یه چیز سنگین میخواست

بطری ودکا رو بین انگشت هاش گرفت و بعد از باز کردن درش، قدم به سمت در سفید رنگی که چند قدم باهاش فاصله داشت برداشت و پس از باز کردن ...اون در، چشمش به وسایل لیام خورد

داخل رفت و مبل فانتزی آبی رو با فشار پاش کنار ...کشید و بدنش رو روی اون رها کرد

لبش رو به بطری چسبوند و کمی از محتویات ...داخلش نوشید

از جیب شلوارش سیگار و فندکش رو خارج کرد و ...یکی از اون سیگارهای مخصوص رو روشن کرد

کام عمیقی گرفت و بعد از نگه داشتن دود توی ریه هاش، زمانی که سوزش و ناتوان شدن اون ها رو ...حس کرد، دود غلیظ رو از بین لب هاش بیرون داد

به چند روز گذشته فکر میکرد و مینوشید و دود ...میکرد

باید هر چه زودتر اون مرد رو پیدا میکرد و اون رو ...به سزای عملش میرسوند

نزدیک شدن به دارایی های زین کار درستی نبود و عواقب زیادی داشت و بد به حال اون مرد که جهنم ...رو برای خودش خریده بود

سه چهارم بطری خالی شده بود و دو سیگار دود ...شده بود که صدای آیفون زین رو به دنیا برگردوند

به دلیل مصرف بالا و یکجورهایی اعتیاد به الکل
توی نوجوانی، بدنش خودش رو به این مقدار کم
...نمیباخت اما کمی بی اختیار شده بود

بطری رو روی زمین گذاشت و از روی مبل بلند
شد...

از اتاق خارج شد و در رو پشت سرش بست، اما
...خب لزومی نداشت که دوباره قفلش کنه

...چند دقیقه ی دیگه برمیگشت

از بین در نیمه باز سرکی به اتاق لیام کشید و با
دیدن اون پسر که وسط اتاق نشسته و با غصه و لب
...های برگشته به دیوار نگاه میکنه نیشخند زد

زانوش رو توی بغلش گرفته بود و قسمت های
...خصوصی بدنش کاملاً در معرض دید بود

زین زبونش رو روی لب هاش کشید و خواست
قدمی به داخل اتاق برداره که صدایی اون رو
...مخاطب قرار داد

...زین عقب کشید و خودش رو به نرده ها رسوند

...نگاهی به پایین انداخت

چه خبره؟_

یه دختر اینجاست و میخواد شما رو ببینه»
بفرستش بره. من نمیخوام کسی رو ببینم.

سامانتا از دید زین خارج شد و زین هم قصد برگشت به اتاق لیام رو کرد اما صدای فریاد و کوبیده... شدن پاهایی روی پله ها سرجاش ایستاد

جسم ریزی پوشیده در لباس های سراسر صورتی جلوی پاش فرود اومد و زین به دلیل انبوه موهای طلایی رنگی که اطراف اون رو فرا گرفته بود موفق به دیدن چهرش نشد تا زمانی که اون دختر سرشو بالا آورد و با چشم های طوسی غرق در آرایشش،...طمعکارانه به زین نگاه کرد

هی ددی»

☺ کلمه 2323

گاهی به خاطر این مدل تموم کردن چپتر از خودم
!!متنفر میشم

!!فاک یو زدی هات مالیک

love♥

Niusha

✎ نوشته شده در 1 آذر 99

...نایل کلافه نفسش رو بیرون داد

...حرف های لویی پر از تناقضات عجیب بود

نگاه خشمگینی به هری که با فاصله ی کمی از اون
ها نشسته بود کرد و هری با حرکت دست هاش اون
...رو دعوت به آرامش کرد

پس اون توی فرانسه هست؟—

...لویی با جدیتی که برای هری عجیب بود تایید کرد

آره از کشور خارج شده×

...نایل ابرو بالا انداخت

ولی همچنان کارش رو ادامه میده؟—

از فرانسه؟—

آره چرا هی میپرسی؟×

...حالت نگاه نایل گویای همه چیز بود

خب باشه. این باهامون همکاری نداشت اما×
میخوام بدونم چه فرقی به حال تو داره؟ تودنبال

مجرمی منم بهت معرفی میکنم.

..نایل کمی فکر کرد

...حق با لویی بود

خب دیگه چی در موردش داری؟—

لویی خودشو جلو کشید و گوشیش رو از جیبش
...خارج کرد تا چیزهای بیشتری رو رو کنه

هری کمی از آبجوی 4 درصدش نوشید و به زل
...زدنش به اون دو نفر ادامه داد

دیشب نایل پس از برگشت به داخل خونه گیج و
دست پاچه بود و به بهانه ی خواب آلود بودن فوراً به
...اتاقش رفت

هری میدونست چه اتفاقی افتاده اما هرچی بود در
رابطه با اون پسر وجود داشت مربوط به خود نایل
...بود و هری قصد دخالت نداشت

...شان با اون نگاه های عجیب و خاصش به نایل

...نگاهش رو به سمت لویی کشوند

افکار مخرب یک رخداد به وضوح روی دوش لویی
سنگینی میکرد و در حال آزار دادنش از درون بود و
...هری تصمیم داشت بالاخره به جوابش برسه

...مدت زیادی صبر کرده بود

خب؟_

از بالا به چهره ی دختر که بی هیچ شرمی بهش زل
...زده بود نگاه میکرد

نیشخندی به حرکاتش زد و دست هاش رو از دو
...طرف روی پشتی مبل گذاشت و کمی لم داد

بعدش اونا منو بردن به فرودگاه و گفتن باید»
سوار اون هواپیما بشم و وقتی رسیدم دو نفر هستن
که منتظرمن و منو میارن پیش شما و ازین به بعد با
شما زندگی میکنم و شما ددیم هستین

بی نفس گفتم، سپس کمی روی زانو هاش بلند
شد و از کیف کوچک همراهش که بیشتر جنبه ی
تزئینی داشت، پاکت مشکی و طلایی براقی خارج کرد
...و دوباره کیفش رو به روی پافر صورتیش برگردوند

پاکت رو جلوی زین گرفت و مطمئن شد که موقع
پس کشین دستش، دستش به بالای زانو و قسمتی از
...ران زین کشیده بشه

دوباره روی زانو هاش برگشت و دستش رو بین
زانو هاش، روی زمین، گذاشت و به اون ها تکیه
کرد...

زین پاکت رو باز کرد و چشم هاش رو که تا اون
موقع مشغول نگاه به چشم های وحشی و حریص اون

...دختر بود، به کاغذ ضخیم و محکمِ توی دستش داد

امیدوارم از این پیشکش خوشنت اومده باشه»

دافنه اسلیوه و به خوبی تربیت شده

به خاطر لطف جبران ناپذیرت

«مکسنس

دوباره به اون دختر که حالا میدونست دافنه نام
...داره نگاه کرد

چند سالته؟_

با عشوه پلک زد و انگشت اشارش رو دایره وار
...روی زانوی زین چرخوند

بیست و پنج سال ددی»

گوشه ی لبش رو به دندون گرفت و با چشم های
...خمار به زین زل زد

...زین تصمیم گرفت امتحان کوچکی بکنه

مست بود و این از نظرش مشکلی نداشت که
...کمی خوش بگذرونه

روی رانش کوبید و دافنه فوراً از جا برخاست و
...روی پاش نشست

دستش رو روی گردن زین گذاشت و با دست
دیگرش چنگی به دیک زین که تنها پوششیش شلوار
خونگی مشکیش بود زد و اون رو توی دستش
گرفت...

با شهوت به چشم های زین زل زد و این قضیه که
دافنه علاقه ی بیش از حد به سکس و اعمال
...سکشوال داره برای زین مبرهن بود

زین نفس عمیقی کشید و به مبل تکیه داد و
گذاشت دست دافنه کم کم از کمر شلوارش رد شه و
...دیکش رو بدون مانع توی دستش بگیره

بدنش رو همراه با دست هاش تکون میداد و
همراه با بالا و پایین بردن دستش، خودش رو روی
...ران زین عقب و جلو میکشید

هوم غلیظ و اه و ناله های نازکی از بین لب هاش
خارج میشد که صرفا برای تحریک کردن زین بود اما
...به طرز عجیبی تاثیری روی زین نداشت

توی چشم های آروم زین زل زد و وقتی به بی
نتیجه بودن کارش پی برد، آه دیگری کشید و بین
پاهای باز زین نشست و سرش رو جلو برد، اما
درست توی لحظه ای که دهانش رو برای انجام
کارش باز کرده بود، زین از روی مبل بلند شد و به
...سمت پله راه افتاد

دنبالم بیا_

پنجره رو باز کرد و اجازه داد باد موهای بیش از حد
...بلند شدش رو به بازی بگیره

نایل به اتاقش رفته بود و لویی و هری رو تنها
...گذاشته بود

به نظر میرسید لویی این چند روز اطلاعات کار
آمدی داده بود که روز به روز شاهد بهتر شدن رفتار
...نایل با خودش میشد

سیگارش رو روی لبش گاشت و دستش رو توی
جیبش برد تا فندکش رو برداره اما با پیدا نکردنش
بیخیال شد و سیگار رو هم از بین لب هاش
...برداشت

به هرحال خیلی هم میل به سیگار کشیدن
...نداشت

اینجایی؟*

...برگشت و با دیدن هری لبخند کوچکی زد

فکر کنم هستم×

هی این چند روزه کارت خوب بود*

تو از کجا میدونی . تو که همش توی خونه ای×

درسته. ولی میدونم*

هر دو آروم بودن و این اولین بار بود که مثل دو ...انسان بالغ با هم صحبت میکردند

احتمالا بازم میگی که به من مربوط نیست، اما*
خیلی مشتاقم تا بدونم چه اتفاقی رو پشت سر گذاشتی. چی شد که تصمیم گرفتی به من خبر بدی؟

هنوز راجع بهش کنجکاوی؟*

خیلی*

...لویی آهی کشید

...حالا نیاز مبرمش به اون سیگار رو حس میکرد

براش سخت بود ولی فکر میکرد باید ذهنش رو ...تخلیه کنه

باید با حرف زدن در این مورد باری که روی سینش بود.. رو سبک میکرد و چه کسی بهتر از هری

کسی که مشتاق شنیدن و سر در آوردن از راز ...لویی بود

من از برادرم متنفر بودم. نه میدونی چیه؟ بذار از*
قبلش بگم، خیلی وقت پیش من حالم بد بود. به شدت
عصبی بودم به دلایلی و تصمیم گرفتم که به یه بار
برم. شب خوبی بود و تهش هم بهتر شد با وجود
کسی که پیداش کردم. من اون شب رو تا صبح با یه
...پسر گذروندم و

یه پسر؟*

...به هری نگاه کرد

آره. کجاش برات عجیبه؟×

هری سرشو به دو طرف تکون داد و نگاهش رو به ...بیرون پنجره داد

هیچ جاش*

...لویی هم نگاهش رو به رو به رو داد

داشتم میگفتم. من اون شب توی حال خودم× نبودم و یه سری چیزهایی که نباید میگفتم رو گفتم. بگذریم اما خیلی چیزها دست به دست هم داد و باعث شد اون کشته شه. یه حس عجیبی بهش داشتم. یه حس احمقانه. گذشت و تقریبا داشت یادم میرفت تا این که یکی از دوستای قدیمی رو دیدم. کسی که فکر میکردم هدفش با من یکیه اما معلوم شد خیلی خوش خیال بودم. تحریکم کرد که به برادرم آسیب بزنم و وقتی به خودم اومدم و سرپیچی کردم چیز بزرگتری برای آسیب زدن بهم داشت. چیزی که هم برادرم، هم من و هم تا حدودی به اون پسر و خانواده ی اون پسر مربوط میشد.

به نیم رخ هری نگاه کرد و چشم هاش درگیر ...حرکت موج وارِ موهای فر و بلندش توی باد شد

لبش رو تر کرد و حرفش رو با طمأنینه ادامه داد...

با تشکر از تو آسیب جسمیم رفع شد ولی روحم×
هر روز داره تو آتیش میسوزه

هری شگفت زده تنها به حرف های لویی گوش میداد...

تو دور ترین رویاهاش هم لویی رو اینقدر آروم نمیافت و حالا که در این موقعیت بود، تنها عکس...
العملش خیره شدن به بیرون بود

خانواده ی اون پسر از سرنوشتش مطلع شدن؟*

لویی پوزخندی زد و خیره به منظره ی بیرون...
سرشو بالا انداخت

نه. تا جایی که میدونم نه×

هری چرخید و آرنج هاش رو به لبه ی پنجره تکیه داد...

میخوای حالت خوب شه؟*

.کاری نیست که بهترم کنه×

میتونی تلاش کنی*

...لویی به چشم سبز و براق هری خیره شد

اون دو گوی زمردی که توی این لحظه آرامش
...زیادی رو در خودشون داشتن

مثلا با چه کاری؟×

اوضاع رو درست کن*

زانو هاش رو توی بغلش گرفت و کمی بدنش رو
عقب تر کشید تا از دیده شدن در امان بمونه و با
...بغض به صحنه ی رو به روش نگاه کرد

اول فکر میکرد زینا برگشته و وقتی میخواست با
خوشحالی بره جلو و بذاره تا زینا بغلش کنه، فشارش
بده و لپشو ببوسه و حتی اگه میخواد بخورتش،
همونجور که همیشه میگفت؛ اما متوجه شد که اون
...دختر بد زینای مهربونش نیست

اون دختر بی ادب روی پای ددیش نشسته بود و
دست هاش رو جاهایی میبرد که فقط دست لیام باید
...اونجا کشیده میشد

...تازه به ددی میگفت ددی

...ددی فقط ددی لیام بود

...هیچ کس نباید به ددی میگفت ددی

دست هاش رو محکم روی دهننش گذاشت تا
صدای گریه هاش پایین نره و با بدن لرزون بلند شد تا

به اتاقش بره اما با دیدن در باز اتاق رو به روش و عروسکاش، دست هاش از روی دهانش شل شد، چشم هاش تا جای ممکن گرد شد و بین لب هاش از ...تعجب فاصله افتاد

اشک هاش رو کنار زد و لب هاش به لبخندی باز شد، جوری که انگار اون نبود که تا این لحظه از وجود ...اون دختر در کنار ددیش ناراحت بود

نگاهی به اطراف انداخت و آروم آروم با قدم های ...محتاطانه به سمت اون اتاق رفت

وارد شد و با دیدن آقای فرانکی روی بالا ترین نقطه ی قفسه ی بنفش رنگ، جیغ خفه ای از شادی کشید و با چشم های ستاره بارونش چند بار به هوا ...پريد که ناله ی زیر لبیش رو به همراه داشت

از بقیه ی عروسک ها معذرت خواهی کرد که نمیتونه نجاتشون بده و بهشون قول داد که حتما به ...روزی با ددی میاد که اون ها رو به اتاقش ببره

دستش رو برای گرفتن آقای فرانکی دراز کرد اما بلند بودن بیش از حد اون کمد، رسیدن لیام به اون ...عروسک رو موضوعی محال میکرد

با ناراحتی سرش رو پایین آورد و خواست نگاهی به اطراف بندازه اما با دیدن پستونک بی رنگ و شیشه ایش که قلبای آبی داشت، ذوق دوباره ای ...وجودش رو پر کرد

اون رو توی دهانش گذاشت و دوباره با دقت به
...اطراف نگاه کرد

ددی بهش گفته بود همیشه باید به همه چیز دقت
...کنه

به نظر لیام ددی خوشحال میشد اگه میفهمید لیام
...دقت کرده و آقای فرانکی رو پیدا کرده

ددی بغلش میکنه و بهش میگه که خیلی باهوش
بوده و بازی رو برنده شده، چون ددی میخواست با
قایم کردن عروسکاش باهاش قایم باشک بازی کنه و
...الان لیام برنده شده

آره ددی میبوستش و اون دختر بد رو از خونه
...بیرون میکنه

ملچ و مولوچ کنان اطراف رو نگاه کرد و با دیدن
مبل نرمش، همون مبل زین روش نشسته بود، چشم
...هاش برق زد و جلورفت

به هر زوری بود مبل رو جلوی کمد کشید و بعد از
عذرخواهی ازش، که ممکن بود زیر پاهاش درد
بکشه، به خاطر کمکی که میخواست بکنه ازش تشکر
کرد و با گرفتن پشתי اون، به آهستگی بالا رفت و
...روش ایستاد

به سختی تعادلش رو حفظ کرد؛ سپس آقای
فرانکی رو بین دست هاش گرفت و از روی پستونک

بینیش رو بوسید و اون عروسک نرم رو تو آغوشش
...فشرد

دلش برای آقای فرانکی تنگ شده بود و میدونست
آقای فرانکی هم دل تنگش شده و براش گریه
...کرده

صدای پایی به گوشش رسید و لیام هول شده به
...این طرف و اون طرف چرخید

ذوق داشت که به ددی بگه آقای فرانکی رو پیدا
...کرده

کمی زانو هاش رو خم کرد تا از روی مبل بپره اما
پاش به لبه ی دسته ی مبل گیر کرد و با صورت فرود
اومد و به زمین خورد و پستونکش از بین لب هاش
...روی زمین افتاد

و درست در همون لحظه زین که به قصد نشون
دادن یک اتاق به دافنه به طبقه ی بالا اومده بود، پاش
...رو به داخل اتاق گذاشت

با تعجب به لیام نگاه کرد و لحظه ای بعد تعجبش
...جاش رو به اخم غلیظی داد

...لیام نشست و از پایین به زین زل زد

ددیی ددیی آقاای فرانکییی اینجا بووود+

با خوشحالی و لبخندی که چشم هاش رو به خط
تبدیل کرده بود گفت و پستونکش رو از روی زمین
...چنگ زد و بین مشتش گرفت

با اجازه ی کی اومدی اینجا؟_

زین خشک و جدی غرید اما این روی لیام ذوق زده
...بی نتیجه بود

لیام عروسکش رو بالا برد تا زین متوجه حضور
...اون عروسک توی دست هاش بشه

...آقای فرانکی اینجا بـ+

وایییی چه خوشگلههه»

...دافنه جیغ زد و به سمت لیام دوید

آقای فرانکی رو از بین دست هاش گرفت و به
...دست های لیام که به سمتش دراز شد توجه نکرد

میشه این برای من باشه ددی؟»

...نگاه زین ناخودآگاه روی لیام نشست

لیام که در همون لحظه با لب های لرزونش،
نگاهش رو به لب های زین داده بود تا جوابش رو
...بفهمه

لیامی که پستونکش رو بین انگشت هاش میفشرد
و با چشم هاش به زین التماس میکرد که جواب منفی

...بده

میتونی برداری_

به چشم های لیام که در عرض چند ثانیه به دریای
اشک های بلوریش تبدیل شد نگاه کرد؟

روی زانو هاش نشسته بود و لپش به خاطر زمین
...خوردن و کشیده شدن به زمین خراشیده شده بود

لب های صورتیش میلرزید و صدای گریه ش توی
...اتاق پیچیده بود

آقای فرانکی عزیزش، دوست مهربونش که
باهاش صحبت میکرد و اشک هاشو باهاش پاک میکرد
...مال اون دختر بد شده بود

خودشو جلو کشید و دستش رو دور زانوی زین
...حلقه کرد

سرش رو بالا گرفت و به زین که ایستاده بود نگاه
...کرد و زین هم متقابلا با اخم محوی نگاهش کرد

لپش رو به شلووار زین کشید تا نم اشک هاش رو
بگیره و با معصومیت همیشگیش سرش رو به پای
...زین چسبوند، توی چشم هاش زل زد و هق هق کرد

عجیب بود که این صحنه برای زین تحریک برانگیز
تراز هندجاب دافنه بود؟

😊 کلمه 2350

همونجور که فهمیدیم دافنه فقط برده ی جنسیه و
براش فرقی نداره کی بفاکش میده

.تربیت شده که حس خوب بده

مرسی از مکسنسِ مهربوون که به زدی هدیه
دادش.

.مبارکش باشه

.با دلِ خوش استفاده کنه

!!لری هم نرم شدن

☐love♥

☐Niusha☐

✎ نوشته شده در 5 آذر 99

((32))

...گوشی لویی رو به دستش داد

بهتره که از اینجا شروع کنی*

...لویی سرش رو به دو طرف تگون داد

فکر نمیکنم کار درستی باشه×

خودت گفתי مطمئنی داره آسیب میبینه، بعد الان*
میگی کار درستی نیست؟ این درست ترین کارِ

دستش رو به نشانه ی سکوت جلوی هری
گرفت...

باشه باشه×

وارد کانتکتش شد و به دنبال شماره ی الی
گشت...

نفس عمیقی کشید و بعد از نوشیدن کمی آب،
تماس رو برقرار کرد و گوشی رو کنار گوشش
گذاشت...

هی الی×

...اخم هاش توی هم رفت

میدونم×

...نفسش رو با حرص بیرون داد

انگشت هاش رو بین موهایش برد و اون ها رو به
...بالا هدایت کرد

میدونم خیلی وقت گذشته ولی به کمکت نیاز×
دارم.

...از جاش بلند شد و به سمت یکی از اتاق ها رفت
چه خبره؟—

داره سعی میکنه برادرش رو نجات بده*

...نایل چشم هاش رو چرخوند

خیلی عالی شد، یه مهمون دیگه. عاشقشم—

...با حرص گفت و به سمت در رفت

کجا میری؟*

روفرشیش رو از پاش در آورد و مشغول پوشیدن
...کفشش شد

تو مهمون میاری منم باید خرجشونو بدم دیگه—

هری چند بار دهانش رو باز کرد تا چیزی بگه ولی
...نمیخواست دخالت کنه پس حرفش رو خورد

...اما در آخر نتونست جلوی خودش رو بگیره

با شان در موردش صحبت کن*

...دست نایل روی دستگیره خشک شد

تو دیدی؟—

هری سرش رو به اطراف چرخوند تا با نایل چشم
...توی چشم نشه

پنجره های خونت زیاده*

نایل از بین دندان های قفل شدش داد خفه ای زد و
...در رو کوبید

چی شد؟×

هیچی. گفتی؟*

آره هماهنگ شده. فقط یه نفر دیگه مونده×

و با برقرار کردن تماس دیگه ای گوشی رو به کنار
...گوشش برگردوند

با کابوس ترسناکی که دید، از خواب پرید و خودش
...رو به گوشه ی اتاقش رسوند

توی خواب دیده بود که اون دختر بد روی پای ددی
نشسته، آقای فرانکی و آقا گاوه و آقا شیره و آقا بزه

و آقای ازدها رو توی بغلش گرفته و از شیر توت
...فرنگی های لیام میخوره

...ددی هم دیگه به لیام نگاه نمیکرد

حتی وقتی لیام رفت و ددی رو صدا کرده بود هم
ددی نگاهش نکرده بود و لپ اون دختر رو بوسیده
بود...

با دسته ی پستونک توی دهانش بازی میکرد و
...همزمان اشک میریخت

مطمئن بود آقای فرانکی دیگه دوستش نداشت
...چون لیام خوب مواظبش نبود

دوست داشت برگرده به روزایی که تو بغل ددی از
خواب بیدار میشد و ددی میبوسیدش و بهش میگفت
...بدون اجازه خوابیدن پیش ددی کار خوبی نیست

وقتایی که تو بغل ددی مینشست و کارتون نگاه
...میکرد

...حتی، حتی دلش برای لویی هم تنگ شده بود

چرا لویی اون رو ول کرده بود و رفته بود؟

یعنی لویی هم دیگه اصنِ اصنِ لیامو دوس
نداشت؟

مثل ددی؟

!!نه ددی هنوز لیام رو دوس داره

دو روز بود که اون دختر بی ادب اومده بود و حتی...نمیداشت لیام لحظه ای ددی رو ببینه

فقط صداش رو از بیرون میشنید که به مستخدمین دستور میداد یا گاهی جواب حرف های...اون دختر رو میداد

صدای دو ضربه که به در خورد لیام رو از فکر...کردنِ بیشتر بازداشت و باعث شد سرجاش پیره

پستونکش رو از دهانش خارج کرد و با صدایی که...از شدت گریه ها به سختی شنیده میشد، جواب داد

اما صداش آهسته تر از این بود که به گوش...برسه

ضربه ها دوباره به در خورد و باعث شد لیام از...جاش بلند شد

با قدم های آهسته به سمت در رفت و اون رو باز...کرد

چهره ی مهربون مالی رو پشت در و با پایین آوردن...سرش سینی غذا رو توی دست هاش دید

میدونم گرسنه ای»

...سینی غذا رو جلو برد

.بیا اینو بخور عزیزدلم»

...لیام با کنجکاوی پلک زد

یعنی ددی براش غذا فرستاده بود؟

اینو ددی برای لیام فرستاده؟+

...مالی با مهربونی به اون بچه خیره شد

...کاش همه به پاکی اون بچه بودن

اون مرد عملاً در حال کشتنش بود و لیام هنوزم هر لطف و محبتی که بهش میشد رو به اون مرد نسبت میداد...

آره عزیزم»

لیام با خوشحالی دستش رو جلو برد تا سینی رو بگیره...

این جا چه خبره؟؟_

...لیام سرش رو بالا آورد و به ددی نگاه کرد

هین کشدار مالی کنار گوشش، نگاه لیام رو به سمت خودش کشید...

چرا ددی داشت دعواشون میکرد؟
مگه خودش برای لیام غذاهای خوشمزه نفرستاده
بود؟

نشنیدم_

آقا من فقط»

فریاد بلند زین، صدا رو توی حنجره ی مالی خفه
کرد...

فقط چی؟_

...چشم لیام به دافنه افتاد

اون دختر در حال ریختن چیزی توی لیوان بود و بعد
از تموم کردن کارش، شیشه ی کوچک رو توی گلدون
...پر شاخه و برگ کنارش گذاشت

ددی لطفا کاری نداشته باش. اینو بخور»

...زین جلو رفت و رو به روی مالی ایستاد

اینو برگردون به آشپزخونه. بعدش برو پیش_
سامانتا و بهش بگو حقوق نصف حقوق این ماهت رو
کسر کنه

...ولی آقا»

توجیه نخواستم. از جلوی چشمم گمشو و...
مطمئن شو کاری که گفتم رو انجام دادی

مالی به سرعت به سمت آشپزخانه دوید و زین به
...سمت لیام برگشت

لیامی که هنوز به لیوان شیشه ای توی دست دافنه
خیره بود و به این فکر میکرد که توی اون شیشه ی
..کوچک چی بود

و تو هرزه کوچولو...

چونه ی لیام رو گرفت و صورتش رو به سمت
...خودش برگردوند

از این به بعد اتاقی نداری. اتاق و وسایلت مال...
دافنه میشه

لیام که تا اون لحظه فقط میخواست به ددی بگه
که اون دختر بدیه چیزی توی لیوانش ریخته، با شنیدن
...این حرف زین همه چیز رو از یاد برد

...اتاقش

...تخت خوشگلش

...کمد خوش رنگش

...وای نکنه اون دختر عروسک هاشو هم برداره

همه چیزش مال اون شده بود و لیام دیگه هیچ جا
...رو نداشت

لب هاش برگشت و به دافنه که بهش نیشخند میزد
...خیره شد

...جلو اومد و دستش رو دور بازوی زین پیچید

بریم ددی»

زین نگاه خیرش رو از لیام گرفت و به سمت
...اتاقش قدم برداشت

...همراه با لیوانی که از دست دافنه گرفته بود

قدمی به داخل دفتر برداشت و چشمش به شان
...افتاد

پشت میزش نشسته بود و سرش رو روی اون میز
...گذاشته بود

سلام*

شنیدن صدای نایل باعث شد مثل فنر از جاش بپره
...و سیخ بایسته

س...سلام#

نایل به سمت میز و صندلیش رفت و انگار نه انگار
که اتفاقی افتاده، بدون هیچ واکنشی سر جاش

...نشست

چه خبر؟*

شان انگار که کار خطایی کرده و حالا در تلاش
برای مبرا کردن خودش، سرشو به دو طرف تگون
داد...

#هیچی

سرشو پایین انداخت و بعد از لحظاتی فکر کردن،
عزمش رو جمع کرد (عزمشو کرد تو ارادش) و حرفی
تا قبل از اومدن نایل بهش فکر میکرد رو به زبون
آورد...

فکر کردم نمیای. مثل دیروز#

جوابی از سمت نایل نشنید، پس دوباره حنجرش
...رو به کار انداخت

...فکر کردم از دستم ناراحتی به خاطر#

میشه الان راجع بهش حرف زنیم؟ موقع ناهار—
وقت زیادی داریم

چشم های شان تا آخرین درجه باز شد و دست
...هاش رو به نشونه ی تسلیم بالا برد

باشه باشه هرچی تو بگی#

زیر چشمی به شان هول شده نگاه کرد و آروم
...خندید

بزن*

لویی نفس عمیقی کشید و دست هاش رو مشت
کرد...

به دو طرف نگاه کرد تا از تحت نظر نبودنشون
...مطمئن بشه

بزن دیگه*

با عصبانیت به هری نگاه کرد و دستش رو از روی
...شونش کنار زد

بین اگه همراه اومدی که کمک کننده باشی×
داری دقیقا برعکسشو انجام میدی

چون میدونم داری ارادتو از دست میدی، زنگ رو*
بزن، برو تو و مثل یه مرد بگو پسرتون دیگه زنده
نیست و منتظرش نباشید

...لویی چشمش رو چرخوند

اونم میگه مرسی از اطلاعات مفیدت، مواظب×
خودت باش

نمیگم مستقیم بگو پسرتونو کشتم، کم کم*
نامیدش کن

خیلی خب خیلی خب×

دستش رو روی دکمه ی آیفون گذاشت و کوتاه
...زنگ زد

بله»

صدا گرم و زیبایی که لویی میدونست متعلق به
مادر الکس هست پاسخ داد و تپش قلب لویی رو بالا
برد...

...از همون ابتدا در مقابل این زن ضعف داشت

...و شاید الان تا حدودی دلیلش رو میدونست

کنترل خودش رو به دست گرفت و صدایش رو
...صاف کرد

سد..سلام میشه در رو باز کنین×

سکوت کوتاهی حاکم شد و سپس صدای پر از
...شک اون زن به گوش رسید

تو.. تو همون دوست الکس هستی؟»

...با لحن پر ذوقی ادامه داد

ازش خبری داری؟»

لویی چشمش رو از آیفون گرفت و نگاهی به هری انداخت و با دیدن دست مشت شده ی هری و زمزمه ... ی زیر لبی «ادامه بده» ش نفس عمیقی کشید

میشه پیام داخل؟؟×

...جوانا دست پاچه شد

اوه اصلا حواسم نیست. بیا داخل»

...در با صدای تق باز شد و لویی به عقب برگشت

...انگشتش رو جلوی هری گرفت

تو اینجا بمون×

...دست لویی رو کنار زد

نه منم میام*

...پوزخندی زد و قدمی به جلو برداشت

تو تا چند روز پیش دست به من نمیزدی چطور×
شد الان فاز همراه همیشگی برداشتی؟

رنگ هری به وضوح پرید و خودش رو عقب کشید...

ها؟ اشتباه میکنی*

لویی دوباره جلو رفت و سعی کرد لحنش مچ گیرانه باشه...

!آهان اشتباه میکنم×

ابرو هاش رو بالا انداخت و خواست به هری نزدیک
...تر بشه که صدای جوانا متوقفش کرد

پسرم نمیای؟»

...خودش رو به آیفون رسوند

چرا چرا الان میام×

...به هری نگاه کرد

بیچاره نمیدونه واقعا ممکنه پسرش باشم×

با خنده ای از سر بدبختی گفت و سرش رو با
...افسوس تگون داد

میای؟×

هری لب هاش رو توی دهانش فرو برد و کمی فکر
...کرد، سپس سرش رو به دو طرف تگون داد

با ترس به در اتاق زین نزدیک شد و سعی کرد تا با
چسبوندن گوشش به در صدایی بشنوه اما هیچ چیز به
...گوشش نرسید

روی زانو هاش نشست و خم شد تا از زیر در داخل
اتاق رو ببینه اما باز هم بی نتیجه بود... (هنوز فقط با
همون تی شرته ها. آخ کاش من الان پشتش بودن
(مٹ چی اسپنک می کردم کون لخت نرم سفیدشوووو

... ناگهان در باز شد و دافنه بین در نمایان شد

... پاهاش لخت بود و لباس زین توی تنش لق میزد

اوه تو اینجایی ببی. میبینم که ددی دیگه دوست
نداره چون یه بدرد نخور هستی

... لب های آویزون شده ی لیام رو دید و پوزخند زد

نگران نباش؛ میتونی انتقام بگیری»

به سمت تخت رفت و از زیر اون سرنگ نازکی
... بیرون آورد

زیاد نیست اما اونقدری هست که زجرش بده. بیا»
تو تزریق کن

لیام با ترس عقب کشید تا جایی که پشتش به نرده
... ها چسبید

نمیزنی؟ اشکالی نداره. من برای همین پول
گرفتم و اینجام

... لیام «ددی» رو جیغ زد اما زین تکون نخورد

فکر میکنی اینقدر احمقم؟ بیهوشه. هرکاری کنی»
به هوش نمیاد

سرنگ رو نزدیک برد و توی ساق پای زین تزریق کرد...

دو ساعت دیگه به هوش میاد و تا زمانی که مخدر»
توی خونش وجود داره حالش خوبه. ولی بعدش

خندید و باعث شد شدت ریزش قطره های اشک
...لیام بیشتر شه

بعدش دیگه هیچی جز این دوستمون حالش رو»
خوب نمیکنه. حتی کون خوشگل تو. اینجوری میشه که
چنین آدمی همه چیزش رو از دست میده

زبونش رو روی لب هاش کشید و به لیام چشمک
زد...

خواست جلو بره اما صدایی که از طبقه ی پایین
...لیام رو مخاطب قرار داد، متوقفش کرد

...دستش رو روی در گذاشت

بای بای کیوتی»

...و در رو به روی لیام بست

لیام با گریه از جاش بلند شد و به سمت طبقه ی
...پایین دوید

خوش رو تو ی بغل مالی، که حتیچند سانت ازش
... کوتاه تر بود، انداخت و هق هق کرد

ددى... اون دختر بد... سوزن... ددى... ددى...+
دديییییییییی

صدای گریه هاش شدت گرفت و بیشتر توی بغل
...مالی فرو رفت

هه هی عزیزم منو ببین»

...صورت لیام رو بین دست هاش گرفت

شلوارک صورتی و راحت لیام که روش عکس
...توت فرنگی های کوچولو داشت رو به دستش داد

اینو بپوش. باید با دیوید بری و توی ماشینی که دم»
در ایستاده بشینی. داداشت یه نفر رو فرستاده
دنیالت

چشم هاش گرد شد و با همون صورت خیسش از
...اشک، ذوق زده ی رسید

لوو؟؟؟+

آره لو. زود باش بیوش»

شلوارکش رو پوشید و اجازه داد مالی بوسه ای
...روی گونش بکارد

ییس.. ییس ددی چی؟؟+

...مالی سوال لیام رو نادیده گرفت

مواظب خودت باش کیوتی»

دست لیام رو بین دست های دیوید گذاشت و از پنجره ی سر تا سری شاهد خارج شدن لیام از خونه به کمک اون مرد، و سوار شدنش به ماشین الی بود...

مسافرت؟؟*

...لویی خونسرد جواب داد

آره بهش گفتم الکس به یه مسافرت خیلی دور× رفته چون قصد داشته مستقل شه. چند روز دیگه میگم در اثر مصرف زیاد مواد اوردوز کرده و مرده. اینطوری حقیقت رو میگم. اینکه مرده

هری با تعجب به نوک کفش هاش نگاه کرد و سعی کرد میزان دروغ گویی لویی رو هضم کنه

سکوت برقرار بود اما با بلند شدن رینگتون گوشی... لویی، هر دو از جا پریدند

الی×

تماس رو وصل کرد و بعد از شنیدن حرف الی به سمت در دوید

...لیام اومده بود

— — —

حلقه ی محکم دست هاش به دور بدن لیام، با شنیدن حرف های دردناکش رفته رفته شل تر میشد...

...هیچ کلمه ای توی ذهنش نبود که به زبون بیاره

...مغزش به معنای واقعی کلمه ارور داده بود

سرنگ؟؟*

لیام با سرش تایید کرد و سپس نم چشم هاش رو گرفت...

ددیی دردش اومد. لیام میخواست ددیو بیدار کنه+ اما اون خیلی خواب بوود

دلش همین الان هم برای ددیش تنگ شده بود و ...میخواست برگرده تا فقط کنارش باشه

...مهم نبود که ددی دیگه بغلش نمیکرد

...مهم نبود که ددی دیگه باهاش بازی نمیکرد

...مهم نبود که اون دختر بد اونجا بود

...لیام فقط میخواست بره و پیش ددیش باشه

پس واقعا میخوان از بین ببرنش×

هری حتی دقیق نمیدونست فرد مورد بحث کی هست اما با این شیوه حذف کردن انسان ها آشنا بود...

آره. این دوستت هرکی که هست بد جور رفته رو*
مخ طرف مقابل

...کمی مکث کرد

رئیسته مگه نه؟*

لویی با درد چشم هاشو بست و سرش رو به بالا و ...پایین تگون داد

به نایل نگو×

...هری جدی شد

قصد نداشتم بگم*

...کمی فکر کرد

این رئیست کسی رو داره که بتونه بیاد و نجاتش*
بده؟

لویی به لیام که بین دست هاش نشسته بود و با ...محبت نگاهش میکرد خیره شد

قصد نداشت دیگه به دنیای بیرون اجازه بده بلایی ...سر برادرش بیارن

...هر چه که بود لیام همراهش بزرگ شده بود

باور داشت که لویی برادرش، پس لویی هم
...برادریش رو به جا می آورد

...سرش رو دوباره بلند کرد و به هری نگاه کرد

.میشناسم×

بی درنگ گوشیش رو از جیبش خارج کرد و شماره
...گرفت

نیم نگاهی به لیام و سپس هری انداخت، گوشی رو
...کنار گوشش گذاشت و منتظر شد

الو. زینا؟×

...دستش رو دور بدن لیام حلقه کرد

.باید برگردی×

بوسه ای روی سر لیام نشوند و رفت تا همه چیز
...رو به زینا بگه

پتو رو روی بدن لیام مرتب کرد و کنار هری، روی
...مبل سه نفره نشست

همه چیز رو از اول تا آخرش گفتم و اونم بعد از×
اینکه تمام فحش هایی که بلد بود رو نثارم کرد، تماس
رو روم قطع کرد و رفت تا بلیط بگیره

پس داره درست میشه؟*

×. امیدوارم.

سکوتِ چند لحظه ای حاکم شد و لویی کسی بود
... که اون رو شکست

مرسی از لطف هات. فردا میرم دنبال یه خونه و×
بعدش من و لیام از اینجا میریم. از دوستت تشکر کن
... هری لبش رو گزید

اگه پیداتون کنن چی؟*

به خاطر لیام هم که شده مواظبم. اون گناهی×
نداره

... هری آب دهانش رو پرصدا قورت داد

ولی خطرناکه*

× حواسم به همه چی هست

میتونی بیا با من زندگی کنی؟*

... لویی در ابتدا یکه خورد، اما سپس خندید

چی؟ نه نه نه×

... هری اما تصمیمش رو گرفته بود

ازت میخوام بیای با من زندگی کنی. من تنهایی*
رو دوست ندارم، تازه خیلی هم با لیام دوست شدم

...گفت و لبخندی زد

لویی لبخند مرموزی زد و نگاهی به سرتا پای هری
کرد...

...لبخندش عریض تر شد

از الان بگم که هم خونه ی بدی هستم×

...هری خندید

...پلک هاش رو روی هم فشرد تا اطمینان بده

سهم اجاره ی بیشتر رو میدی تا عادت کنی*

هر دو خندیدند و به لیام که مظلومانه خوابیده بود
...و انگشتش رو می مکید نگاه کردند

😊 کلمه 2730

لیام برگشت به آغوش خانواده و آغوش خانواده
!!هم رفت توزین

اینم از پارت آخر استوری ما، هر نتیجه ای دوست
!!!دارین بگیرین. آپن اند هست

امیدوارم دوستش داشته باشین و به خوبی گول
دروغی که گفتم رو خورده باشین

^~^ ^~^ ^~^ ^~^ ^~^

پارت آخر چیه بابا؟ هنوز مونده

خب اشکاتونو جمع کنین و یه هفته منتظر پارت بعد
باشین

love♥

Niusha

نوشته شده در 9 آذر 99

((33))

آب پاش عروسکیش رو برداشت و یا هیجان به
...سمت آشپزخانه دوید

دو طرف رو نگاه کرد و بعد از مطمئن شدن از
عدم حضور کسی، آب پاشش رو زیر شیر آب گذاشت
...و منتظر پر شدنش شد

انگشتش رو جلوی بینیش گرفت و با پیشونی چین
افتاده، به روفرشی های یونیکورنش که خاموش و
...روشن میشدند تشر زد

خاموش شوو خاموش شوو+

وقتی دمپایی هاش به حرفش گوش نکردن و باز
هم روشن شدن، با لب های آویزون نگاهش رو
...ازشون گرفت

...بی ادبای نرمالو

آب پاشش پر شده بود، پس اون رو برداشت و بعد
از چک کردن دوباره ی اطراف به سمت اتاقش دوید
...و در رو پشت سرش بست

سلاام خوشگلاا+

به گل های کوچولوی ملوسش سلام کرد و شروع
...به آب دادن به اون ها کرد

...آخه میدونست چه قدر تشنه هستن

لیام خیلییی دوستون دارههه+

...نخودی خندید

به لو و هز نگین که لیام گفت لیام؛ اونا لیامو دعوا+
میکنن و میگن نباید اسمشو بگه. میگن بد و مالِ
نینیاس

لب هاش رو به گلبرگ های رانونکلوسش چسبونند
...و بوسه ای روش نشوند

ولی شما مهربونین پس لیام پیش شما راحت+

...با غم و آهسته زمزمه کرد

سپس به سرعت لبخند رو به روی لبش
...برگردوند

مرسی که گوش میکنین+

آب پاش رو روی میز کنار گلدون گذاشت و رفت تا
...روی تخت بنشیند

امروز باید برای دیدن لوکیشن فتوشوت ها با بقیه
...میرفت

روفرشیش رو از پاهاش خارج کرد و بعد از اون،
جوراب های مینیونیش رو آهسته درآورد و صاف و
...مرتب روی تختش گذاشت

شلوارک کوتاه بادمجونیش رو از پاهای تپل و
سفیدش که بر خلاف چهارسال پیش هیچ کبودی ایی
روش به چشم نمیخورد خارج کرد و با دیدن دیکش،
...خجالت زده خندید

تنها با هودی نارنجیش که روش عکس خرگوش
داشت وسط اتاق ایستاده بود، پس دوید و به سمت
...کمدِ اتاق کوچکش رفت

...باید هرچه زودتر برای رفتن آماده میشد

...اون الان یه شغل داشت

کاری که به سختی و برخلاف خواسته ی لویی به
...دست آورده بود

لویی هنوز هم نگران امنیت برادرش بود و به
نظرش این حرفه حتی خطرناک تر از هر شغل دیگه
...ای بود

اول از همه باکسرِ زرشکی و سپس تی شرت
طوسیِ بلندش رو پوشید و بعد از پوشیدن لباس
آستین بلند و گشادش، به سراغ جوراب راه راه سفید
و مشکیِ کوتاهش که ارتفاعش فقط تا مچِ ظریفش
...بود، رفت

با خوشحالی به سمت شلوارِ موردِ علاقتش رفت و
...اون رو توی دستش گرفت

هنوز تو ایستاده شلوار پوشیدن مشکل داشت،
پس روی تخت یک نفره با روتختی پف پفیش نشست
و لنگه ی راست شلوارِ کتانِ مشکیش رو جلوی پاش
...گرفت

پاش رو توی اون فرو برد و با پوشیدن لنگه ی
...بعدی، روی دو پاش ایستاد

تلاش کرد شلوار رو بالا بکشه اما شلوارِ تنگش که
زیر باسنش گیر کرده بود قصد بالا رفتن با آرامش رو
...نداشت

چند بار بالا پرید تا بالاخره تونست شلوار
سرکشیش رو به درستی بالا بکشه اما تعادلش رو از
...دست داد و مثل ستاره ی دریایی روی تختش افتاد

با خنده ی زیر زیرکی سرجاش ایستاد تا دکمه
...هاش رو ببندد

بوت های طوسییش رو پوشید و بالاخره صاف
...ایستاد

موهای نرمش روی پیشونیش ریخته بود و لپ
...هاش از فعالیت زیاد سرخ شد بود

چند ضربه به در خورد و بعد از چند ثانیه، سر هری
...از بین در داخل شد

لی لی کوچولوم بیدار شده؟*

...لیام ذوق زده خندید و با انرژی فریاد زد

بیدار ههه+

...هری در رو باز تر کرد و به چهارچوب تکیه داد

نباید بگی بیداره. چی باید بگی؟؟*

...لیام لبخندش رو خورد و سرش رو پایین انداخت

از زیرموهایی که پیشونیش رو پوشونده بود به
...هری نگاه دلخوری انداخت

بیدارم+

هری متوجه ناراحتی لیام شد و سعی کرد به روش
...خودش از دلش در بیاره

آفرین خوشگلم. حالا دست و صورتت رو بشور و*
بیا صبونت رو بخور

لیام با عجله سرش رو بلند کرد و چشم های ستاره
...بارونش رو به هری نشون داد

پنکیک؟+

سرش رو کج کرده بود و با معصومیت به هری
...نگاه میکرد

آره عزیزم. پنکیک و عسل رقیق با شیر توت*
فرنگی

بینی لیام رو فشرد و به قصد خروج از اتاق، به
...سمت در رفت

بیا که الان لو همشونو میخوره*

...هیع صدا دار لیام رو شنید

...جیغ زد و جلوتر از هری بیرون دوید

...هری خندید

چیزی رو یادت نرفت؟*

کوله ی لیام رو دید، پس گفت و با شنیدن جیغ
دوباره ی لیام و دیدنش که به سمت اتاقش میدوه،
...خندش شدت گرفت

غرق تعجب از زیبایی اون باغ بود، اونقدری که
...صدای تد رو نشنید

«لیام»

سرش رو عقب برد تا آسمون آبی و صاف رو
بینه، اونقدر عقب که کنترلش رو از دست داد و در
... حال افتادن از پشت بود که دست های تد گرفتش

کجایی لیام؟»

...لیام آب دهنش رو قورت داد

ببخشید. لی..من حواسم نبود+

...تد خندید

گونه ی لیام رو نوازش کرد و «کیوت» رو زمزمه
کرد...

با دیدن سرخ شدن گونه هاش، خندید و مچ دست
...لیام رو کشید

بیا که باید این جا رو ببینی»

لیام بدون اختیار به دنبال تد کشیده شد و به اتاقی
...چهار در چهار با آینه های فراوان رسید

این جا برای تو هست. سه شنبه ساعت شیش»
صبح بیا و وسایلت رو آماده کن. کارمون ساعت
هشت شروع میشه

سر تگون داد و تد بعد از زدن ضربه ای به بازوش،
...رفت و لیام رو با اتاق کارش تنها گذاشت

— — — — —

لویی گازی به اسلایس دوم پیتزاش زد و دسته ی
...بازی رو روی مبل انداخت

به جوکِ بی مزه ی هری خندید و بهش اشاره کرد
...که بیاد و توی بغلش بنشینه

حدود دو سال و نیم بود که خودش رو مسئول
میدید تا به جوک های فوق بی نمکِ هری بخنده و
...بهش اعتماد به نفس بده

...هری میون بازوهای لویی خزید

امروز توی گلفروشی خیلی خسته شده بود و
مطمئناً رفتن در آغوش دوست پسرش میتونست
...آرامش رو بهش برگردونه

بوسه ای روی لب های لویی، که به خاطر حجم
پیتزای توی دهانش به سختی جمع شده بود گذاشت و
...ناگهان متوجه ی لیامِ پُرمرده شد

لیامی که پیتزاش کامل و دست نخورد، توی جعبه
ی روی پاش بود و خودش مشغولِ با غصه نگاه کردن
...به قوطی سسِ تند بود

چیزی شده عزیزم؟*

...با حرف هری، لویی هم متوجه لیام شد

توی این چهارسال سابقه نداشته که لیام دست رد
به سینه ی فست فود بزنه و این موضوع، غذای دست

...نخورده ی جلوش رو عجیب میکرد

ننه هیچی نشده+

لویی با نگاهش از هری خواست که تکیه بش رو
...برداره تا لویی بتونه به برادرش نزدیک تر بشه

لیام به من بگو×

دستش رو به سمت لیام برد و دست ظریفش رو
...بین دست هاش گرفت

کسی اذیت کرده؟×

لیام با سر رد کرد و دوباره ناراحت به میز خیره
...شد

کسی چیزی گفته بهت؟×

...لیام دوباره انکار کرد

دعوات کردن؟×

...لیام نفس عمیقی کشید

ننه. همه مهربونن+

...لویی و هری نیم نگاهی رد و بدل کردن

یعنی چه اتفاقی برای لیامِ عزیزشون افتاده بود؟

پس چی شده عزیزم؟ نمیخوای به من بگی؟×

هیچی. لیام خوبه+
 ...هری کمی نزدیک تر شد
 ولی اگه نگی ما ناراحت میشیم*
 ...چهره ی لیام به سرعت گرفت و ناراحت شد
 ...داشت اونا رو ناراحت میکرد
 ناراحت نشووو+
 پس بگو لیام. اگه میخوای ناراحت نباشیم بگو×
 لیام لب هاش رو بیرون داد و دست هاش رو به هم
 ...گره کرد
 ...چند بار پلک زد و پاهاش رو تاب داد
 واقعی بگم؟+
 آره بگو×
 ...لیام نفسش رو بیرون داد
 ...بغضش رو قورت داد و به اون دو نفر نگاه کرد
 سس تند خیلی بی ادب. دهنو میسوزونه. لیام+
 دوسیش نداره
 ...لویی با خیال راحت خندید و بینی لیام رو کشید
 چرا نمیگفتی؟×

...لیام زیر چشمی به اون دو نفر نگاه کرد

چون لیام نمیخواه مثل اون بی ادب باشه و لو و+
هری رو اذیت کنه

هری از جاش بلند شد تا سس کچاپ رو برای لیام
بیاره اما قبل از اون جلو رفت و روی موهای لیام رو
بوسید...

لیام×

...لویی نزدیک تر شد

مگه من و تو به هم قول ندادیم که همه چیز رو به×
هم بگیم حتی کوچیک ترین چیز ها رو؟

لیام سرش رو کج کرد و اون رو به شونش تکیه
داد...

دادیم+

پس باید همه چیز رو بهم بگی. نذار هیچی تو دلت×
بمونه

...لیام سرش رو تکون داد و کمی فکر کرد

...با چشمانی پر از شک لویی رو برانداز کرد

!!ولی لو هم هیچی رو نمیگه+

دستش رو روی پای لویی کشید و با گذاشتن جعبه
ی پیتزای خودشون روی پاش، همگی مشغول دیدن
...بتمن شدند

...یه خانواده ی نسبتا شاد و خوشحال

😊 کلمه 1611

!!به آینده خوش آمدید

!!!!زندگیِ جدید، چهار سال بعد

دستای نینی تو کاور

حس میکنم لیام شبیه بچه های مظلومیه که به
فرزند خانوادگی گرفته شدن و با خانواده ی جدید
!!زندگی میکنن

!!بچم معذبه

!!خاک تو دهن زین

قصد دارم مثل بعضی از ادمین ها یا نویسنده ها
!!!چص کلاس بذارم واستون، جواب کامنت ند

!!!ولی نمیتونم

یعنی دیتا رو روشن میکنم با نوتیفای خر ذوق میشم ،
!!ده دور سخته میکنم

!!! اصن یه جو سیاست ندارم

داد و بیداد و سلیطه بازی

تاسف برای خود

بر اساس نظرسنجی برپا شده توی گروه (چه
مؤدب)، روند اپ به حالت دوبار در هفته در اومده؛
^_^ پس از این به بعد دوشنبه و جمعه اپ میکنم

!! شما هم پر قدرت ووت و کامنت بدین

!! نبینم کم کاری کنینا!!!!

سلیطه بازی بیشتر

love♥

Niusha

➤ نوشته شده در 10 آذر 99

((34))

بفرمایید. روز خوبی داشته باشین +

با لبخند بزرگش جمله ای که لویی و هری با تکرار و تکرار و تکرار روی مغزش حک کرده بودند رو به زبون آورد و بقیه ی پول رو روی پیشخوان گذاشت و ... به سمت مشتری هل داد

مرد بعد از برداشتن سه شاخه ی گلش لبخند کوچکی به لیام برگردوند و در حالی که با تک دکمه ی ... کتیش درگیر بود از مغازه خارج شد

هرییی هـریییی هـریییییی +

هری با ترس از در کوتاهی که به گلخونه ی کوچکی ... گل فروشیش باز میشد بیرون پرید

چی شده؟ چیزیت شده؟ خوبی؟*

لیام بدون توجه به ترس و اضطراب دویده شده در چهره ی هری، اسکناس هایی که از مشتری تحویل گرفته بود رو بالا گرفت ...

پول گرفتمممم +

هری دستش رو روی قفسه ی سینه اش گذاشت و سعی کرد به وضعیت و تعداد نفس هاش سامان

...بیخشه

همین؟*

...لیام خندون سرش رو بالا و پایین کرد

...سپس کمی به چهره ی هری دقیق شد

چیزی شده؟ هییی هیولا بووود؟+

...انگشتش رو به سمت گلخونه گرفت

اونجا!!!!+

هری خندید و در رو بست، سپس گلدان کاکتوس کنار پاش رو برداشت و به سمت پیشخوان راه افتاد...

نه عزیزم. فکر کردم اتفاقی برات افتاده و* ترسیدم

...لیام بادی به غیغب انداخت و صاف ایستاد

هیچ اتفاقی نمیفته چون لیام خیلی قویه+

فعلا کاری نداشت پس دل به دل لیام داد و با...تعجب تغلیظ شده ای نگاهش کرد

واقعا؟*

لیام با جدیت سرش رو بالا و پایین برد تا صحنه ای
... بر حرف هاش باشه

آرههه+

دستش رو جلو برد و تتو هاش رو به هری نشون
داد...

خیلییی قوییی+

به یاد اشک هاش موقع گرفتن تتو هاش افتاد اما با
... تکون دادن سرش سعی کرد افکارش رو پس بزنه

ورود مشتری بعدی فرصت واکنش رو به هری نداد
پس به جاش تنها به لیام لبخند زد و بعد از درخواست
کمکِ اون زن مسن، بهش گفت تا بره و توی انتخاب
... کمک کنه

گرچه میدونست لیام فقط گل های سفید و
... صورتی رو پیشنهاد میکنه

لووییی، لوووییی، لووووییییی+

با دیدن شعبه ی مک دونالد که حالا سه سال و نیم
بود که تحت مدیریت برادرش بود، دست زد و بی
... توجه به هری که از شدت سردرد آه میکشید، خندید

حضور کنار لیام که بمب انرژی بود و همیشه در حال به وجود آوردن بلند ترین صداها، چه به وقت شادی و چه از سر غم، بود گاهی اوقات برایش سخت میشد...

ماشین رو متوقف کرد و به نمای شیشه ای اونجا نگاه انداخت و وقتی از یافتن لویی ناامید شد، عقب کشید...

تمام تلاشش رو کرد تا مثل همیشه مهربون باشه و ...توی ذوقِ لیام نزنه و با لبخند به سمتش برگشت

تو اینجا بشین تا من برم و با لویی و غذا برگردم*

لیام صاف و مؤدب نشست و دست هاش رو جلوی ...سینش گره زد

موی ریخته شده روی پیشونی لیام رو با لبخند کنار ...زد و پیاده شد

قدم های سریع و بلندی برای رسیدن به در ورودی برداشت و وقتی لویی رو در حال اومدن به سمت در دید، دستش رو بالا برد و توی هوا تکون داد تا توجه ...لویی رو جلب کنه و سپس با هل دادن در وارد شد

لویی با خوشرویی پاکت رو توی دست هاش جا به جا کرد و دست راستش رو برای در آغوش کشیدن

...کوتاه هری آزاد کرد

!هی لاو. امروز زود اومدی×

دستش رو دور کمر هری حلقه کرد، اون رو به
...خودش فشرد و با هم به سمت خروجی راه افتادن

...هری بوسه ای نزدیک به چشم چپ لویی کاشت

کارمون زود تموم شد. دلمون برات تنگ شده بود*

لویی خندید و همینطور که به ماشین هری نزدیک
میشد و دیدش به لیام که صاف و مرتب نشسته بود و
...به رو به رو نگاه میکرد واضح تر شد، جواب داد

منم دلم تنگ شده بود. این چرا سیخه؟×

...به لیام اشاره کرد و خندید

به ماشین نزدیک شده بودن، پس هری به سمت
...مخالف رفت و قبل از باز کردن در آه کشید

خدا حفظش کنه، امروز واقعا خسته و درموندم*
کرد

...لویی قهقهه زد و در سمت لیام رو باز کرد

سلام لووووووووو+

بیرون اومد تا هم لویی رو در آغوش بگیره و هم
بره روی صندلی عقب تا لویی و هری کنار هم

...بنشینن

حال بهترین داداش دنیا چطوره؟×

خوبهه+

روی صندلیِ عقب نشست و منتظرِ نشستن لویی
...موند

لویی پاکت رو به دست هری داد چون میدونست
بعد از ورودش به ماشین توسط دست های لیام که از
پشت بغلش میکنن و به مرز خفگی میبرنش محاصره
...میشه

...اما گویا هری راه حلی داشت

بیا لیام. اینم میلک شیک و چیز برگرت*

گفت و خیلی خوب حواس لیام رو از ابراز محبت
...شدیدش به لویی پرت کرد

برای لویی ابرو بالا انداخت و هرسه مشغول
خوردنِ غذاشون و گرم صحبت درباره ی روزشون
شدن...

خوب بود که زندگی روی خوشیش رو به اون ها
...نشون داده بود

😊 کلمه 808

یه مینی مینی مینی پارت، صرفا برای آشنایی
!!بیشتر با زندگی لیلوری

لیلوری!!!!!!!!!!!!!!

فهمیدیم هری گل فروشی داره (یارو پلیس بود بعد
الان گل فروشی!!!) و لویی هم با سرمایه ای که به
دست آورده بود، یه شعبه ی دیگه از مک دونالدز
...تاسیس کرد

سوال من اینه که چرا ما مثل فرانسویا میگیم مک
دونالدز؟ چرا مثل خودشون نمیگیم مک دانلدز؟

!!!هعییی امان از بیکاری

!!اپ بعدی دو شنبس پس اینو آروم آروم بخونین

love♥

Niusha

➡ نوشته شده در 21 آذر 99

((35))

!!! اینم هدیه ی کوچولوی من به مناسبتِ یلدا
!!! به جاش فردا آپ نداریم

...پنج روز گذشته بود و حالا سه شنبه بود
لیام از ساعت شش صبح تا الان که ساعت دو ی
...بعد از ظهر بود، سر پا ایستاده بود و مشغول بود
...کمی بدنش رو کشید
خوشحال بود که قراره تا یک ساعت دیگه به خونه
...برگرده و استراحت کنه
اینقدر خوشحال که از ذوق لبخند بزرگی زد و وقتی
نگاه خیره ی ریتا رو روی خودش دید، فوری لبخندش
...رو خورد
کمی از محلول رو روی پنبه زد و به صورت ریتا
کشید تا باقی مونده ی میک آپ رو از صورتش پاک
...کنه

تموم شد+

با صدای آروم و ضعیفی گفت و بعد از تر کردن لب
...هاش، مشغول جمع آوری وسایلش از روی میز شد

...ریتا به حرکت های آرام اون پسر خیره شد

از یک ماه قبل تا الان که اون پسر رو به عنوان
میک آپ آرتیستش انتخاب کرده بود، سر جمع ده بار
هم صدایش رو نشنیده بود و به نظرش این میزان
...آرامش برای یه پسر به سن اون عجیب بود

دستش رو روی دست لیام، که به سرعت روی میز
حرکت میکرد، گذاشت و وقتی نگاه اون رو روی
...خودش دید لبخندی به چهره ی کیوتش زد

کارتِ مثل همیشه عالی بود»

لیام لبخند دندون نمایی زد اما با یادآوری حرف
لویی و هری فوری اون رو از روی لب هاش پاک
کرد...

بیرون از خونه باید جدی و با ادب باشه تا اذیت
...ننشه

ممنونم+

ریتا لبخندی به صورت درخشان لیام زد، اما وقتی
...رو برگردوندن اون رو دید لبخندش کم رنگ شد

تو همیشه اینقدر کم حرفی؟»

لیام لبش رو گاز گرفت و برایش بی رنگش که
توش اکلیلای رنگین کمونی داشت رو روی میز
...برگردوند

دوباره به سمت ریتا برگشت بعد از چند ثانیه
تماس چشمی، سرش رو پایین انداخت و با زیپ
...سوییشرتش بازی کرد

حرکاتِ نرم و دلنشین لیام، بدجوری به دل ریتا
...نشسته بود

کمی خودش رو جلو کشید تا با تسلط بیشتری به
...چهره ی لیام نگاه کنه

چرا عزیزم؟ چرا از صدای قشنگت استفاده
نمیکنی؟

لیام لبخندِ پر از شرمی زد و سرش رو پایین
...انداخت

گونه های به رنگ شکوفه ی انارش باعث دندان نما
...شدن لبخند ریتا شد

خودش هم نمیدونست چرا جذب اون پسر با رفتار
های خاصش شده اما میدونست قراره دوستی
...طولانی و عمیقی رو باهاش شروع کنه

سعی کرد باب سخن رو بیشتر باز کنه و لیام رو به حرف بیاره تا اگر سکوتش به دلیل خجالتش از بین بره...

خب کدوم آهنگمو بیشتر دوست داری؟»

لیام سرش رو کج کرد و با تعجب به چشم های ریتا ... که حالا بدون آرایش بود زل زد

آهنگ؟+

...ریتا موهایش رو از صورتش کنار زد

آره. راستش رو بگو، اصلا کارای منو گوش میکنی؟

...لیام سرش رو با سرعت تکون داد

انگار که اگر جواب نمیداد، اون دختر برداشت بدی میکرد...

ریتا که حالا ایستاده بود و هنوز با موهایش درگیر بود، زیر چشمی به لیام نگاه کرد

خب کدوم بهتره؟»

لیام با استرس دو دستش رو تا جای ممکن از هم ...فاصله داد و حجم بزرگی رو نشون داد

+ همه

...ریتا خندید

...اون پسر خیلی سیاست داشت

تو پسر باهوشی هستی»

...دوباره خندید

یکی رو انتخاب کن پسر باهوش»

...لیام لبخند زد

...رفتار خوبِ ریتا باعث قوت قلب لیام شد

...ریتا بهش نمیگفت عجیب و مسخرش نمیکرد

اون دختر به طرز عجیبی لیام رو یاد یک نفر
...مینداخت

کسی که چند سال بود آوردن اسمش از طرف
...لویی و هری برای لیام ممنوع اعلام شده بود

+anywhere

...به لیام چشمک زد

انتخاب خوبی بود»

...لیام دست هاش رو به هم گره زد

از اون موقعیت هایی بود که نمیدونست در جواب
...حرف بقیه چی بگه

...کاش هری اینجا بود و بهش کمک میکرد

ممنون؟+

...در جواب گفت اما لحنش کاملاً سوالی بود

ریتا روی زمین نشست و از کیف بزرگی که
...همراهش بود، دو هدفون خارج کرد

میای با هم گوشش کنیم؟»

...لیام دست هاش رو توی هم گره کرد

...میخواست بره خونه و استراحت کنه

ابروهاش به شکل کیوتی پایین اومدن و لب هاش
...آویزان شد

نمیدونست چطور مخالفت کنه که ریتا ناراحت
...نشه

اونم وقتی بالاخره یه دوست دیگه هم پیدا کرده
...بود و الا دوتا دوست داشت

مجبور نیستی. راننده ی من برای خریدن چند تا از
چیز های مورد نظرم رفته و من میخوام تا وقتی
برمیگرده یه کمی موزیک گوش کنم، برای همین دارم
تو رو هم دعوت میکنم تا حوصلت سر نره

...لیام سر تگون داد و جلو رفت

کنار ریتا نشست و بدون اینکه بگه داداشش تا چند دقیقه ی دیگه میاد دنبالش، لبخند نصفه و نیمه ای زد...

ریتا هدفون ها رو به پخش کننده ی تقریبا کوچکش وصل کرد، یکی از اون ها رو روی گوش لیام گذاشت ...و روی زمین دراز کشید

...این کارش چشم های لیام رو گرد کرد

...آخه اون زمین آلوده بود

ما نباید روی جاهای آلود و کثیف بنشینیم یا دراز ...بکشیم چون باعث مریضیمون میشن

...ریتا به جایی کنار سر خودش اشاره کرد

اینجا دراز بکش که پلی کنم»

...سیم هدفون بین دست های لیام پیچونده شد

کثیف نیست؟+

...ریتا باز هم خندید

شخصیت لیام خیلی خاص و منضبط بود و این از ...نظر ریتا جالب و بامزه بود

نه نیست. اگه هم باشه اشکالی نداره. لباس هات»
شسته میشه و خودتم میتونی بری و یه دوش کوتاه
بگیری

لیام با اکراه دراز کشید و به سقفِ کاذب و مشبک
نگاهی انداخت، اما پلی شدن موزیک اون رو از
...افکارش خارج کرد

چشم هاش رو بست و با ریتم سرتکون میداد و زیر
...لب همراهی میکرد

ریتا یکی از آهنگ های ریلیز نشدش رو برای لیام
پخش کرد، اون دو نفر چندین آهنگ رو گوش کردند و
لذت بردند، ولی باز شدن در و ورود راننده ی ریتا
نشون دهنده ی زمان جدا شدنِ اون دو دوستِ تازه از
...هم بود

اما قبل از هر کاری ریتا گوشیش رو به سمت
...رانندش گرفت

یه عکس از ما بگیر»

...گردنش رو به سمت لیام چرخوند

ژست بگیر»

...چشم های لیام گرد شد

چ...چجوری؟؟+

هر کاری که کردم رو تکرار کن»

...ریتا به دوربین لبخند زد و عکس گرفته شد
مشغول برداشتن وسایل کوچکش از اطراف
شد...

خیلی دوست دارم بیش تر باهات صحبت کنم لیام»
...لیام لبخند زد و با خجالت به کارش برگشت
ریتا بعد از برگردوندن هدفون ها به کیف و بستن
...زیپش، جلوی لیام ایستاد

شمارت رو بهم بده»

شماره؟+

آره. گوشیت رو بده به من»

لیام بی اختیار دست توی جیبش برد و گوشیش رو
...توی دست ریتا گذاشت

ریتا با دیدن بک گراند لیام که تصویری از باب
...اسفنجی بود خندید

وارد شماره گیر شد و بعد از وارد کردن و ذخیره
کردن شماره ی خودش، تماس رو برقرار کرد و وقتی
...صدای رینگتونسش رو شنید، قطع کرد

حالا هم تو شماره ی من رو داری هم من شمارت»
رو دارم

لبخند کوچکی روی لب های لیام نشست و زیر
...چشمی و با خجالت به ریتا نگاه کرد

...گوشی لیام بین انگشت های ریتا لرزید

ریتا به صفحه نگاه کرد و بعد از دیدن نوشته ی
بالای صفحه «لو» و تصویر دو مرد دیگه که لیام رو بین
...خودش نگه داشته بودن، اون رو به لیام برگردوند

بای بای لیام. از وقت گذروندن باهات لذت بردم»

...دست تکنون داد و به سمت در رفت

لیام صبر کرد تا ریتا در رو ببندد، سپس تماس رو
...پاسخ داد

لب هاش رو جلو داد و با دقت، در حالی که گوشی
...رو به گوشش میفشرد، به انتظار پاسخ ایستاد

ما همون جایی که گفتم منتظریم هانی، زود*
باش بیا بیرون که دلم برات تنگ شده

لیام فکر میکرد لو بهش رنگ زده ولی اون هری
...بود

...هری با لویی اومده بود

هررریییی+

صدای خنده ی همزمان هری و لویی نشون میداد
...که صدای لیام روی پخش و هر دو میشنون

آره عزیزم منم. بدو بیا که منو لویی تو ماشین*
نشستیم

...لیام سرش رو تکون داد

لیام الان وسایلش رو جمع میکنه و میاد+

و با هول زدگی تمام گوشی رو بدون قطع کردن
تماس توی جیبش گذاشت و بعد از گذاشتن کیف
کوچکترش توی کولش و خارج کردن یه آبنبات لالیپاپ
صورتی و گذاشتن اون بین لب هاش، کوله رو روی
...دوشش گذاشت و به سمت در دوید

😊 کلمه 1331

!!پلیر با دو خروجی داریم.1

امکانش هست که یک نفر که حرفه و کارش.2
!!موسیقیه چند هدفون به همراه داشته باشه

لیتل ها و بیبی ها میتونن آدم های خیلی خیلی
موفقی توی جامعه باشن.

اینطور نیست که به خاطر بیبی یا لیتل بودنشون از
بقیه ی اشخاص عقب بمون، حتی میتونن پیشتاز هم
باشن.

اما همیشه چیزی درونشون دارن که وقتی
میبینیشون با خودت میگی : کیووووتتههههههههههه
دلم میخواد بخورمششش

به شخص خاصی ***لیام*** اشاره ***لیام*** نمیکنم
!!!!لیام**

جاست فور فان

نیاین منو بکنین که آهاای با این حرفت به*
کسینوس یتا تقسیم بر کتانژانت دلتا ضرب در
*سینوس دیک لیام توهین کردی

□love♥

□Niusha□

✎ نوشته شده در 12 آذر 99

چرا نمیخوری اخه؟*

...هری نالید و موهای لیام رو نوازش کرد

دو روز بود که لیام رفته بود توی خودش؛ نه با
...کسی حرف میزد و نه چیزی میخورد

و حتی امروز که هری کاپ کیک های بلوبری مورد
علاقش رو خریداری کرده بود و با شیر توت فرنگی
جلوش گذاشته بود هم قصد تگون خوردن از جاش رو
نداشت...

لیام دستش رو دور زانوش پیچید و اون رو به
...سینش چسبوند

با لب های جلو اومده به دمپایی های روفرشیش
...نگاه میکرد

بهم بگو عزیزم*

سرشو به نشونه ی مخالفت بالا برد و بعد کلاه
...هودی سفیدشو تا نصفه های صورتش کشید

هری مایوس دستش رو دور شانه های لیام
...پیچید

هری یه لحظه بیا اینجا×

صدای لویی رو از آشپزخانه شنید و بعد از نوازشِ سر لیام از روی پوششِ کلاهش، اون رو تنها گذاشت...

به ورودی آشپزخانه رسید و بار دیگه به لیام نگاه کرد، سپس با نگرانی وارد آشپزخانه شد...

چی شده؟*

...لویی بازوی هری رو کشید

چهار سال لعنتی پیش، امروز با هزار ضرب و زور× از خونه ی زین کشیدیمش بیرون و تا همین الانم به سختی نگهش داشتیم تا برنگرد به اون جهنم، پس ازت خواهش میکنم اینقدر سوال پیچش نکن، یهو دیدی هوایی شد و فرار کرد برگشت پیشش

هری با نگرانی به عقب نگاه کرد و دیدن لیام که ...هنوز به همون حالت نشسته بود، آهش رو در آورد

...مجدداً به سمت لویی برگشت

نگاهی از سر تا پاش کرد و با دیدن اخم های توهم ...و چهره ی سرخ شده از عصبانیتش کمی خندید

حالا چرا اینقدر عصبانی؟*

لویی لبخند درمانده ای زد و دستش رو زیر چونه ی ...هری گذاشت

معذرت میخوام. یادآوری این شت یکم بهم منو×
ریخت

...گفت و همزمان گونه ی هری رو نوازش کرد

حرف بد؟*

لویی چشم غره ی مسخره ای رفت و سپس
...خندید

نمیشه ترکش کرد لاو×

هری اخم شیرینی کرد و سپس برای بوسیدن
...دوست پسرش جلو رفت

لویی با دست هاش سر هری رو بیشتر به سمت
...خودش کشید تا بوسه ای عمیق تر داشته باشند

وقتی نفسشون تنگ شد و حجم خالی شده ی ریه
شون ادامه دادن اون بوسه ی پر شور رو سخت کرد،
با نارضایتی از هم فاصله گرفتند اما اتصال پیشونی
...هاشون رو حفظ کردند

خب چیکارش کنیم؟*

لویی رو لب های هری بوسه ی ریز دیگه ای
...گذاشت

بذار برم باهاش صحبت کنم. امروز رو بیخیال کار×
میشم. تو هم نمیخواد بری. برو آماده شو که ببریمش
بیرون.

هری سری تگون داد و به سمت در آشپزخانه
رفت...

فکر خویبه. امیدوارم کارساز باشه*

لویی نفسش رو عصبی بیرون داد و چند نفس دیگه
...هم کشید تا به خودش مسلط شه

...سپس برای صحبت کردن با لیام راهی شد

خاکِ نشسته شده روی سنگ گرون قیمت رو کنار
زد...

الان بیشتر از هر موقعی به حرف هات نیاز دارم._
همیشه بهم میگفتی عجولانه تصمیم میگیری و وقتی
عصبی هستی قدرت فکرت رو از دست میدی.

...خندید و سرش رو تگون داد

هیچ وقت قبولش نکردم اما الان میگم قبولش._
دارم. واسه ی همین بود که بهت نیاز داشتم و دارم

...رز مشکی رو با وسواس جا به جا کرد

انگار به این فکر میکرد که خواهرش از قرار
...گرفتن اون شاخه گل در اون نقطه راضی نیست

نمیتونم تصور کنم این دو سال چطور بدون غر غر_
...هات سر شد ولی

به پشت سرش نگاه کرد و وقتی از فاصله ی
راننده و بادبگارد ها مطمئن شد، حرفش رو از سر
گرفت...

میدونم که گفتم تا وقتی اوضاع رو درست نکنم_
ازم دلگیری، ولی واقعا بدون تو گیج شدم. تو تنها
کسی بودی که داشتم. تنها کسی که بهم اهمیت
میداد. حتی وقتی اشتباه به اون بزرگی رو کردم،
وقتی خودم با کارهام اون بلا رو به سر خودم آوردم،
فقط تو بودی که اومدی. زود رسیدی و از سقوط
نجاتم دادی.

پوزخندی غمگینی زد و خودش رو به استهزا
گرفت...

...انگشتش رو بی هدف روی سنگ می کشید

از بین این همه آدم که اطرافمن، فقط تو بودی_
که واقعا مراقب من بودی.

آهی کشید و خطی روی نقاشی نامفهومش
کشید...

الانم ازت کمک میخوام. دارم سعیم رو میکنم که_
به خاطر کارایی که کردم از خودم متنفر نباشم، که با
خودم کنار بیام. ازت میخوام مثل همیشه با انرژی
مثبت پشتم باشی.

...لبخند کج و معوجی زد

برای آخرین بار سنگ رو نوازش کرد، از جاش بلند شد و کت چرم مشکی رنگش رو توی تنش صاف کرد...

دوستت دارم.

قبل از برگشتن لبخندش رو از روی لب پاک کرد و با چهره ی بدون حسِ همیشگیش به سمت اتومبیل مشکی و فوق تمیزی که با فاصله ی صدمتر ازش ...ایستاده بود رفت

برو انبار.

بهت خوش گذشت؟×

لیام با ملایمت کمی از پشمکش رو جدا کرد و اون ...رو توی دهانش گذاشت

از شیرینی و طعمِ خوبش ناله ی آرومی کرد و در جوابِ سوالِ لویی سرش رو به نشونه ی تایید تکون داد...داد و مؤدب پاسخ داد

لویی از آینه لبخندی به لیام زد و با قرار گرفتن دست هری روی رانش، نگاهش رو به اون معطوف کرد...

حالت اون قدری خوب شده که به من و لویی*
توی درست کردن کیک کمک کنی

لویی زیر لب نالید اما همزمان شدنش با جیغ
...هیجان زده ی لیام، مانع شنیده شدن صداش شد

نههه×

آرهههه لیام کمک میکنههه+

هری به ذوق لیام خندید و خوشحال از این که
موفق بوده و اون پسر از مود بدش فاصله گرفته،
...لویی رو مخاطب قرار داد

هیچ کدوم از مواد اولیه رو نداریم. ما رو برسون*
خونه و خودت برو چیزایی که بهت میگم رو بخر

همه با هم میریم×

...هری «نچ» کشداری گفت

نه من و لیام خیلی خسته شدیم. مگه نه لی؟*

به لیام اشاره کرد که موافقت کنه و با چشمک
تابلویی که لیام زد و «اوهوم» بلندش، هری و لویی به
...خنده افتادند

هری دوباره برگشت و با دیدن لیام که با
خوشحالی نگاهش رو بین شکلات ها، مارشمالو ها،

پشمک ها و اسمارتیز هاش میچرخوند و بسته ی
...بادکنک هاش رو بین انگشت هاش میفشرد خندید

نگاهش به دست های ظریف و نرم لیام کشیده
شد...

...خودش رو عقب کشید و دست لیام رو گرفت

لیام تتوی ژرت نیاز به ترمیم داره ها*

...لیام با تعجب به دستش نگاه کرد

نگاهش رو به هری برگردوند و سرش رو کمی کج
کرد...

دوباره استیو؟+

هری با حس کردن لرزش گوشیش، دست لیام رو
رها کرد و سعی کرد با صاف کردن بدنش گوشیش رو
...از جیبش بیرون بکشه

...اما همزمان جوابِ لیام رو هم داد

آره باید بریم پیش استیو*

...لیام خودش رو به صندلی چسبوند

دست هاش رو پشتش پنهان کرد و سرش رو به دو
...طرف تگون داد

نهههه درد میگیره+

لویی فیلتر سیگارش رو از پنجره بیرون انداخت که
...چشم غره‌ی هری رو به همراه داشت

باشه پس نمیریم×

...اشک توی چشم‌های گرد شده‌ی لیام حلقه زد

آخه پاک شده‌هه+

لویی پشت چراغ قرمز توقف کرد و بدنش رو
...چرخوند تا نگاه دقیقی به لیام بندازه

پس چی کار کنیم؟×

لیام چند ثانیه در سکوت کامل، زیر نگاه خیره‌ی
...اون دو نفر فکر کرد

سپس به رو به رو نگاه کرد و ناگهانی شروع به
...گریه کردن کرد

نمیدونممم+

!خب

...انگار اون دو نفر باز هم توی دردسر افتاده بودند

بیايد امیدوار باشیم لیام با همراه شدن توی پروسه
...ی پخت کیک آروم بشه

صدای کوبیده شدنِ درِ سرویس بهداشتی باعث
...پرش لویی سرجاش شد

شستم+

لیام با دست هایی که بالا گرفته بود وارد آشپزخانه
...شد و یکراست رفت و روی آیلند نشست

سرش رو جلو برد و با فاصله ی دو سانتی متر از
...هری نگه داشت

میشه لیام کمک کنه؟+

...هری خندید

کاسه ی حاوی سفیده های تخم مرغ رو جلوی لیام
...گذاشت و همزن برقی رو به دستش داد

تا من آرد رو اندازه گیری میکنم و لویی تکه های*
میوه رو توی آرد میغلطونه و آماده میکنه، تو اینا رو با
همزن بزن تا پف کنن

...لیام خوشحال بود

اون دو نفر امروز به خاطر اون به کارشون
...نرسیده بودند

...برده بودنش بیرون و براش خرید کردن

...الانم برایش کیک درست میکردن

...این یعنی لیام رو دوست داشتن

همگی دست به دست هم دادند و بعد از چهل و پنج
...دقیقه کیک خوشمزشون از فر بیرون اومده بود

اول لیام اول لیام+

لویی اولین اسلایس جدا شده رو توی ظرف
عروسکی لیام گذاشت و با هل دادنِ اون رویِ میز، به
...سمتش فرستاد

اینم برای تو×

لیام دلبرانه خندید و چنگال رو به دستش گرفت تا
تکه ای از کیک رو توی دهانش بذاره اما با یادآوری
چیزی، به سرعت از جاش پرید و به سمت اتاقش
دوید...

کجا رفت؟*

هری که از سرویس بهداشتی خارج شده بود
پرسید و بعد از دیدن چهره ی هاج و واج لویی، اون
...هم شانه بالا انداخت

روی مبل نشست و پیش دستی رو به سمت
...خودش کشید

چطور شده؟*

خوبه فقط یکم شیرینیش زیاده×
هری کمی کیک رو توی دهانش گذاشت و مزه
کرد...
آره ولی خیلیم بد نیست*
نه تنها مشکلش همون×
...هری تایید کرد و مشغول خوردن شد
لیام×

لویی توی جاش پرید و به لیام که پشت سرش
...ایستاده بود نگاه کرد
این ظاهر شدن های ناگهانی لیام کمی ترسناک
بود...
کجا رفتی یهو؟×
نگاهش پایین کشیده شد و به دست های مشت
...کرده ی لیام رسید
چی تو دستته؟×
لیام نشست و بشقابش رو با دست خالیش جلو
...کشید

دست مشتش رو روی میز گذاشت و آروم و
... با احتیاط اون رو باز کرد

بین کف دست زرد و قرمز و سبز و آبی شدش چند
... عدد اسمارتیز به چشم میخورد

صحنه ی کیوتی بود؛ اما نه زمانی که لیام تصمیم
گرفت اون اسمارتیزهای عرق کرده و رنگ و رو رفته
... رو با سخاوت بینشون تقسیم کنه

یکی برای لوو، یکی برای هز، دوتا برای لیام،+
یکی برای لوو، یکی برای هری، دوتا برای لیام

لویی به اسمارتیزها نگاه کرد و سعی کرد تا بدون
... اینکه لیام ناراحت شه، از شر اون ها خلاص شه

اممم×

...هری حرف دوست پسرش رو قطع کرد

این نشون میده تو خیلی مهربونی خوشگلم. ولی*
من میل ندارم عزیزم. بعدشم اینا برای توعه و خودت
... باید بخوریشون

با چنگالش اون ها رو به بشقاب لیام برگردوند و
... لویی هم در کمال فرصت طلبی با اون همراه شد

... لویی با عجله جواب داد

آره آره واقعا. تو بخوری ما لذت میبریم×

...لیام خجالت زده لبخند زد

...اون ها خیلی مهربون بودند

از حمام بیرون اومد و همونطور که با حوله ی کوچک توی دستش موهاش رو خشک میکرد، روی تخت نشست و گوشیش رو به دست گرفت تا ساعت ...رو چک کنه

امروز روزِ سختی بود و زین به یک دوشِ کوتاه نیاز داشت...

حتی اگه این دوشِ به ظاهر کوتاه در انتها، به یک چرتِ یک ساعتِ توی وان_ تا الان که ساعت 1:47 ...دقیقه بود_ کشیده میشد

بدون به تن کردن لباس هاش و تنها با حوله ی دور ...کمرش دراز کشید و وارد گالریش شد

رمز فولدر هاید شدش رو زد و سپس صفحه پر ...شد از تصویر منبع آرامش زین

...اشتباه نکنید زین آدم عاطفی ایی نیست

طوری نیست که هر ساعت و هر ثانیه به لیام فکر ...کنه و در فراغش غصه بخوره

اون این چند سال تنهایی رو بعد از زجرهایی که به ...لیام وارد کرد، بعد از بدی هاش، حق خودش میدونه

و این تنهایی باید به شکل خوب و درستی تمام بشه...

این درسته که حتی فکرِ لیام باعث آرامشش میشه، ولی ممکنه لیام نخواد که تا انتها با زین همراه باشه...

...درسته ممکنه لیام مایل نباشه

اما در هر صورت طلسم این تنهایی باید با لیام ...شکسته بشه

این قولی که زینا لحظات آخرِ زندگیش از برادرش گرفت...

پیدا کردنِ لیام و فراهم کردنِ بستری برای ...دلجویی از اون

...عهدی که زین هم کم میل به بستنش نبود

شب بخییییییر+

دستش رو برای اون دو نفر تگون داد و وارد اتاقش شد...

هری بعد از اطمینان پیدا کردن از رفتن لیام
گوشیش رو از روی میز برداشت و دست لویی رو
کشید...

اینو ببین*

هری دستش رو جلوی لویی گرفت تا ساکتش
کنه...

وارد گالرش شد و فولدر اسکرین شات هاش رو
باز کرد...

امروز داشتم تو اینستا میچرخیدم و ببین چی پیدا*
کردم.

گوشی رو به دست لویی داد و لویی با دیدن عکس
...برادرش و ریتا خندید

قیافه ی کیوت احمقشو ببین×

...هری نفسش رو با حرص بیرون داد

واقعاً؟ قیافه ی کیوتشو؟ میشه یه لحظه یادت بیا*
برای چی فامیلیت رو عوض کردی؟ به چه دلیلی برای
لیام شرط گذاشتی از فامیلش استفاده نکنه و هیچ
کجا عکسی ازش نباشه؟ چرا همه جا، از قبض ها
گرفته تا کوچیک ترین چیز ها از اسم تو استفاده شده،
نه من و لیام؟

...لویی با حالت متعجبی به هری نگاه میکرد

ریتا اینو پست کرده!! میفهمی؟ این الان تو*
اینستاس و هر کسی به راحتی میتونه با پیدا کردن
محل زندگی ریتا، لیام رو پیدا کنه. هرکسی. پس فکر
کن برای آدمی با نفوذ و ارتباطات زین چند ثانیه طول
میکشه؟ کم تر از سه ثانیه.

...لویی انگار تازه متوجه عمق فاجعه شده بود

وای نه×

...هری تکیه داد و شقیقه هاش رو ماساژ داد

آره. فکر کنم دیگه نباید بذاریم لیام با ریتا ادامه*
بده.

...لویی با درد پلک زد

به نظرت این راه حلِ خویه؟ لیام خیلی×
خوشحاله. در ثانی، سه روز دیگه تور جهانی شروع
شروع میشه، لیام کلی ذوق داره. درسته که بهش
نمیخوره ولی خیلی به کارش اهمیت میده. نباید چنین
کاری باهاش بکنیم، نابود میشه.

...نگاه تیزی به لویی انداخت

چاره ی دیگه ای داریم؟ این برای خودشه*

نه چاره ای نیست×

پس؟*

...لویی سرش رو بین دست هاش گرفت

.خوبه. همین کار رو میکنیم×

...گویا مشکل به همین راحتی حل شد

به شرطی که صدای اون دونفر به گوش لیام که با
نظم و دقت، مشغول چیدن عروسک هاش به ترتیب
...رنگ توی تخت خوابش بود نرسیده باشه

مخصوصا تو این زمان که دلش به شدت برای
...ددیش تنگ شده بود

☺ کلمه 2288

!!!بفرمایید اینم زین

باحاله که این چپتر اینقدر زودتر از چپترای قبل
!!نوشته شده

استوریای من مثلا اینجوریه که اول پارت پونزده
!!!نوشته میشه بعد یک

!!همه ی پارتام همینه

این پارت رو دوست نداشتم ولی هعییی به این
!!پارتا هم نیازه

به روی خودش نمیاورد که کلی وقت داشته اما به*
*سرعت نوشته تا وقتش آزاد شود

میدونین من علاقه ی خاصی به ورژن دخترونه ی
زیام دارم مگه نه؟

love♥

Niusha

نوشته شده در 10 آبان 99

((37))

آخه.. آخه چرا؟+

ناراحت زمزمه کرد و لب هاش به پایین متمایل شد...

اون تازه میخواست بره و دنیا رو بگرده، اون وقت لویی این حرف رو میزد؟

صدای غمگین و آرومش تنها به گوش لویی که بهش نزدیک تر بود رسید و باعث شد ظرف کره... خوری رو برای گرفتن دست لیام کنار بزنه

بین لیام، من و تو اون روز توی شهر بازی با هم× صحبت کردیم درسته؟

لیام لقمه ای که چند دقیقه برای درست کردنش... وقت صرف کرده بود رو روی میز برگردوند

دست های لیام رو توی دستش گرفت و ناخودآگاه... از حس کردن نرمی دست هاش آرامش گرفت

وقتی دیدم اینقدر علاقه داری و به گفته ی سارا× حتی میتونی توی تدریس باهاش رقابت کنی، با یک

سری شرط قبول کردم که وارد این کار بشی ولی تو شرط رو زیر پا گذاشتی.

لیام دست هاش رو از دست های لویی بیرون کشید و توی بغلش جمعشون کرد...

برای بیرون نچکیدن اشک های حلقه زده توی چشم هاش، اونها رو تا آخرین درجه باز کرد و این باعث بیشتر شدنِ معصومیتِ نگاهش شد...

ولی لیام پسرِ خوبی بود همیشه+

...لویی نگاه درموندش رو به هری داد

ما میدونیم که تو پسرِ خیلی خوبی هستی اما* همیشه عزیزم. دیگه نمیتونی ادامه بدی

ترکیدنِ بغض لیام، چیز غیر منتظره ای نبود و این رو هردو مرد میدونستند که در اواسط این مکالمه، ...این لحظه فرا میرسه

لیام دستمالِ کاغذیِ تمیزی از جیبِ شلوارِ قلبِ قلبیش بیرون کشید و بعد از پاک کردنِ اشک های درشتی که در کسری از ثانیه صورتش رو خیس کرده بودند، نیم نگاهی به هری و لویی کرد و خودش رو ...پایین کشید تا از دید اون نفر خارج شه

چشم های گیج و سردرگم لویی در پی جوابی برای این کار لیام به هری زل زدند و هری هم در جواب

شانه بالا انداخت اما پس از چند ثانیه با فین کشدار
...لیام به جوابشون رسیدند

لبخند ناخودآگاهی روی صورتشون نقش بست؛
...پسر کوچولوی با ادب

با حس بیرون اومدن لیام از زیر میز، حالت جدی
رو به چهرشون برگردوندند و هری از روی صندلی
بلند شد و بعد از دیدن چشم های همچنان اشک بار
لیام تصمیم گرفت اون دو برادر رو تنها بذاره؛ پس با
گذاشتن دستش روی شونه ی لیام و نوازش کردنش،
...از آشپزخانه خارج شد

...لیام بینیش رو بالا کشید و چشم هاش رو مالید

همه لیامو دوس دارن+

...لویی آهی کشید

نمیدونست چطور میتونه موقعیت رو به لیام
...بفهمونه

این خیلی خوبه ولی اینو بدون لیام، ممکنه ادامه×
دادن این همکاری باعث شه زین پیدامون کنه

...رادرهای لیام به طرز عجیبی فعال شد

صاف نشست و سرش رو به لویی نزدیک تر
کرد...

ددییی؟+

ذوق زده پرسید اما اخمِ غلیظِ روی چهره ی لویی،
باعث شد در لحظه سرش رو پایین بندازه و توی
...خودش جمع شه

بخشید بخشید+

دستش رو به سمت صورتِ لیام برد و چونه ی اون
...پسر رو بین انگشت هاش گرفت

سرش رو بلند کرد و مجبورش کرد تا توی چشم
...هاش نگاه کنه

هنوز بهش فکر میکنی لیام؟×

لیام لبِ پایینش رو بین دندون هاش فشرد و
...سرش رو با هول به دو طرف تگون داد

نه نه نه نههه+

...و دوباره شروع به گریه کرد

...لویی نفسش رو با حرص بیرون داد

هی آروم باش. هیچی نیست. هیشش آروم باش×

...لیام به برادرش نگاه کرد

...صورتش سرخ شده بود و لب هاش میلرزید

چند بار هوا رو از بینیش داخل برد و باعث شد نوک
...بینیش مثل یه خرگوش تگون بخوره

ببخشید. لیام اینجا رو دوس داره+
لویی چشم هاش رو بست و به صندلیش تکیه
داد...

ببخشید باشه؟ ببخشید+

...از جاش بلند شد و بالای سرِ لویی ایستاد
...دست هاش رو دوطرفِ سرِ لویی گذاشت

لو ببخشید باشه؟+

لویی چشم هاش رو باز کرد و نگاهِ دلوپس و
...ناراحتِ لیام رو ملاقات کرد

عضلاتِ صورتش برای به وجود آوردنِ لبخند
...کشیده شدند، گرچه نتیجه چیزی شبیهِ لبخند نبود

چیزی نیست؛ بیا اینجا×

دست هاش رو دورِ کمرِ لیام حلقه کرد و اون رو
...روی پاش نشوند

کارِ بدی که نمیکنی مگه نه؟×

...با سوءظنِ پرسید

فقط میخواست از اینکه لیام کار احمقانه ای
...نمیکنه مطمئن بشه

لیام با عجله پاسخ داد و دست هاش رو دور سرِ
لویی حلقه کرد تا با فشردنِ سرِ لویی به سینش
...محبتش رو نشون بده

آفرین داداشِ قهرمان من. جای تو همیشه×
اینجاست کنارِ ما؛ نه هیچ جایِ دیگه

چند ضربه به پشتِ لیام زد و اون رو از خودش جدا
کرد...

فقط همینجا×

...لیام سرش رو پایین انداخت

پیشونیِ لیام رو بوسید و اون رو از روی خودش
...کنار زد

دوست داری بمونی خونه؟ یا با هری میری؟×

لیام لقمه ای که مشغول جویدنش بود رو قورت
داد...

می..میمونم خونه+

لویی بلند شد و صندلی رو به جای اولش
...برگردوند

پس مواظبِ خودت باش. دست به چیزای×
خطرناک نزن

لویی دستی به سر لیام کشید و بعد از خروج از آشپزخانه، هری رو صدا زد و بعد از چند دقیقه لیام...موند و یه خونه ی خالی و افکارِ درهم

افکاری که هرگز به ذهنِ لیامِ چند سالِ پیش...نمیرسید

...درِ خونه باز شد و دو مرد با خستگی وارد شدند

فالااک ساعت ده شبِ*

هری همونطور که با انگشتش درگیر بود روی مبل...نشست و زیر لب جوابِ دوست پسرش رو داد

پس آهسته صحبت کن که لیام بیدار نش...اخ*

باهاش ور نرو. بیا لباست رو عوض کن و یه دقیقه*
صبر کن تا پیام و واست درش بیارم

خیلی میسوزه*

لویی غر زد و به سمت اتاقشون رفت، لباس های بیرونیش رو تعویض کرد و با خنده ای روی لب، در...حالی که به گوشیش نگاه میکرد برگشت

بینمش*

فقط آروم*

...رو به روی هری نشست و دستش رو گرفت

همینه؟ واسه همین داشتی دستتو میکندی؟*

...هری با غیض به لویی نگاه کرد

...نگاهی که صدای لویی رو تو حنجره خفه کرد

جریان از این قرار بود، موقعی که هری مشغول انجام حساب و کتاب و رسیدگی به کارها بود، لویی باهاش تماس گرفته بود و از اونجایی که نگاهِ هری به مونیتورِ جلوش بود، به جای گرفتن گوشیِ تلفن، به کاکتوسِ کنارش چنگ زده بود و حالا سوزشِ جای تیغ...های کاکتوس آرامشش رو سلب کرده بود

این به نظرت کمه؟ توی هر یک سانی متر سه تا*
خار رفته اون وقت...نخندد عوضیی

با تبدیل شدن لبخند دندان نمای لویی به قهقهه ی
پر صدا، کوسنِ کنارش رو برداشت و باهاش چند بار
...به سر و شانه های لویی ضربه زد

ببخشید ببخشید فقط نمیتونم اون صحنه رو تصور*
نکنم. کاش بودم و واقعیشو... یعنی کاش بودم و
نمیداشتم اتفاق بیفته

با دیدن همون نگاهِ سوزانِ هری حرفش رو عوض
کرد و خودش رو مشغول بیرون کشیدنِ تیغ ها نشون
داد...

آره دقیقا میخواستی همینو بگی*

با بدگمانی و مسخره وار گفت و خودش هم
...مشغول بیرون کشیدنِ خارها شد

میخوای بخوابی؟×

بعد از اطمینان حاصل کردن از خارج شدنِ هرگونه
شی خارجی از دست هری پرسید و چشم هاش رو
...مالید

هری خمیازه ی بلندی کشید که خودش گویای
...پاسخش بود

تنها چیزیه که میخوام*

گفت و از جاش بلند شد تا بره و دست هاش رو
...بشوره

لویی با شنیدن صدای بسته شدنِ درِ سرویس
بهداشتی برای بار دوم، شخصی که میدونست هری
...هست رو مورد خطاب قرار داد

تو برو بخواب لاو، منم بعد از چک کردنِ لیام×
میام. میدونی که همیشه لبه ی تخت میخوابه و میفته
روی زمین

...هری خندید

به اتاق لیام نزدیک بود پس میتونست خودش این
...کار رو انجام بده

من میبینمش*

دستگیره رو فشرد و با اتاق تاریک که ستاره های رنگ و وارنگی روی دیوار هاش نقش بسته بود، که... منشأش آباژور کنار تخت بود مواجه شد

لبخندی زد و برای مرتب کردن وضعیت لیام جلو رفت اما چیزی که دید سرجا میخکوبش کرد

...یعنی خب

...چیزی که ندید

لویی*

لویی سراسیمه خودش رو به اتاق لیام رسوند و ...برق رو روشن کرد

چهره ی رنگ پریده ی هری ترس رو به دلش وارد کرد...

چی شده؟×

...نگاهش دور تا دور اتاق رو کاوید

لیام کجاست؟×

هری دستی توی موهایش کشید و اون ها رو با ...حالتی عصبی به بالا هدایت کرد

نمیدونم لو*

...لویی از خود بیخود شده بود

یعنی چی؟ کجا میتونه رفته باشه؟×

نمیدونم نیست*

جلو رفت و بازو های لویی رو توی دستش گرفت...

اون رفته ولی میتونیم پیدااش کنیم*

🙄 کلمه 1378

🙄🙄🙄 وای یعنی لیام کجاست؟؟

لیام رو درک کنین. اینجور نیست که بشینه با !!خودش بگه براساس فلان دلیل این مرد برام بده

فکر کنین یه نینی چند ماهه دارین، به مدت چند سال هر روز بهش محبت میکنین و نوازشش میکنین، شکلات میدین و باهاش وقت میگذرونین جوری که وابستتون میشه. اما چند روز دعواش میکنین و باهاش قهر میکنین، کم توجهی میکنین و به جاش به یک نفر دیگه توجه میکنین. حالا اون بچه از بیتوجهی و دعوا کردنتون ناراحت میشه و از شما میبره؟؟ یا میخواد بهتون نزدیک شه و دوباره به اون ناز و نوازش بفرسه؟؟

حالا از نقص های رفتاریِ زین حتی توی اون دوران
گل و بلبل میگذریم. مسلما برای درست کردن و از
بین بردن اون نقص هاست که این جداییِ چهارسال
اتفاق افتاده و قراره پیوند بعدیِ زیام (حس میکنم
..مراسم ازدواج!!) بی نقص باشه

!!آره

نگاه فیلسوفانه به اطراف

اینو باید فردا آپ میکردم!! ولی آپ بعدی صددرصد
!!جمعس

!!!زیام میخوام

love♥

Niusha

➡ نوشته شده در 22 آذر 99

خواهش میکنم بشین*

هری با لحن التماس آمیزی گفت و وقتی دید
...حرفش نتیجه ای نداشته، درمونده آه کشید

حالا چیکار کنم؟ کجا پیداش کنم؟ اگه پیش کسی×
میرفت که ما میشناختیمش بهمون میگفتن

توی صداش عجز و ناراحتی موج میزد و وقتی
توانش رو از دست رفته یافت، روی زمین، کنار دیوار
...نشست

هری دست هاش رو روی صورتش کشید و بعد از
...چند ثانیه دوباره به لویی زل زد

آخه چرا اصلا از خونه بیرون رفته؟*

لویی سرش رو به دیوار پشتش کوبید و زانو هاش
...رو توی سینهش جمع کرد

به سختی نفس میکشید و بزرگ تر شدن توده ی
...داخل گلویش رو حس میکرد

نگرانی؛ چیزی که تا چند سال پیش کاملاً باهاش
...بیگانه بود

نمیدونم. نمیدونم چرا تصمیم گرفته منو بدبخت×
کنه.

زمزمه کرد، سپس سرش رو روی زانوهایش
گذاشت...

چرا گوشیش رو خاموش کرده؟*

نمیدونم×

حالا چرا بیخبر رفته؟ چرا یه نامه نداشته؟*

شنیدنِ سوالِ هری باعثِ عصبانیتش شد؛ پس
...سرش رو بلند کرد و نگاهِ تندى بهش انداخت

از شنیدنِ نمیدونم از دهنم لذت میبری؟×

چهره ی گرفته و ناراحت هری رو دید، پس سعی
...کرد کمی آرام باشه و خونسردیش رو حفظ کنه

منم مثل تو نمیدونم. خواهش میکنم بذار فکر کنم×
بینم چی به دهنم میرسه

با ادا کردنِ هر کلمه صدایش بالا تر میرفت و با داد
...بلندیِ حرفش رو تموم کرد

هری دلخور شد اما سعی کرد روی گم شدنِ لیام
تمرکز کنه؛ بعدا میتونست در مورد دلگیریش صحبت
کنه...

...ممکنه کسی*

سعی کرد زیر نگاه سنگین لویی ادامه ی حدسش
...رو به زبون بیاره

کسی به زور برده باشتش؟ یا دزدیده باشنش؟*

لویی سرش رو به دو طرف تگون داد و این نظریه
...رو رد کرد

فکر نمیکنم. همه چی سرجاشه. مدرکی نیست×
که بگه شخصی به زور وارد اینجا شده. اگر هم کسی
...بوده باشه، قطعاً لیام

گفت اما در میانه ی جمله صداش رو به خفگی
...رفت

میشناختش و در رو براش باز کرده*

هری جمله ی دوست پسرش رو به پایان رسوند و
...اون دو نفر چند ثانیه به هم خیره شدند

...لویی دستش رو بین موهایش برد

برای چند دقیقه محیط خانه غرق در سکوت بود تا
...این که لویی از جا بلند شد

با قدم های آهسته و قامتی که در عرض چند
...ساعت خم شده بود، به سمت اتاق هاشون رفت

...هیچ وقت فکر نمیکردم این حرف رو بزنم ولی×

...آهی کشید و درِ اتاقِ لیام رو باز کرد

وسيله هات رو تا صبح جمع کن. ميريم پيش زين×
سپس وارد اتاقِ برادرش شد و در رو پشت سرش
...کوبيد

با ساعدش موهايی که روی صورتش ريخته بودند
رو کنار زد و سپس اسکوپِ سومِ بستنیِ وانيلی رو
...داخلِ کاسه ی کوچک سفيد رنگ گذاشت

کاسه ها رو توی سینی گذاشت و بعد از ريختن
مقداری سس شکلات و دراژه و اسمارتیز روی آن
ها، سینی رو برداشت و به سمت اتاقش رفت اما با
...شنیدنِ صدای مادرش سر جاش توقف کرد

م «چرا اين وقتِ شب از خونه اومده بيرون؟
نميخواست صداشون به گوشِ ليام برسه، پس
...کمی به مادرش نزديک تر شد

نميدونم ولی انگار با برادرش دعواش شده.»
امشب و فرداشب رو اينجا ميمونه

...لب های اون زن به خنده باز شد
م «دوست پسر ت که اين قدر آرومه دعوا هم
ميکنه؟

مامان. اون دوست پسر م
نست

...با حرص گفت و به سمت اتاقش راه افتاد

م «خیلی خب. بهش رخت خواب مناسب بده

باشه»

فریاد زد تا صدایش به گوشِ مادرش که دوباره به ورق زدن ژرنالاش برگشته بود برسه و سپس با پا در...اتاقش رو بست

با سینیِ توی دستش نزدیکِ لیام شد و بعد از قرار دادنِ سینی روی میزِ کوچکی که جلوی لیام گذاشته بود...، رو به روی لیام، روی صندلی نشست

بخشید که معطل شدی»

لیام آبنباتِ دسته داره قرمزش رو از دهانش بیرون آورد و خندید

اشکالی نداره. خوش گذشت+

و عروسکِ لاک پشتی که از روی تخت برداشته بود رو از روی پاش برداشت و بلندش کرد تا نشونش بده...

...ابی خندید

!!اوه پس حسابی باهم دوست شدین؟»

لیام با افتخار تایید کرد و عروسک رو کنار خودش...نشوند و پایونِ روی سرش رو صاف و مرتب کرد

آرنج هاش رو به زانوش تکیه داد و نگاهِ دقیقی به
...لیام انداخت

هنوز نمیخوای بگی چرا از خونه اومدی بیرون؟»

لیام سرش رو به دو طرف تکیه داد و خودش رو
مشغول به نگاه کردن و بازی با اون عروسک نشون
داد...

ممکن بود ابی هم بعد از فهمیدن ماجرا، مثل لویی
...و هری جلوش رو بگیره

...لیام مواظب بود که هیچکس جلوشو نگیره

ابی از روی صندلیش بلند شد و کنار لیام
...نشست

...دستش رو روی شونش گذاشت و اون رو فشرد

چرا؟ تو که همه چی رو به من میگی. این رو هم»
.بگو. شاید بتونم کمکت کنم

...سرش رو به دو طرف تکیه داد

...کمی نزدیک تر شد

بهم بگو لیام»

لبام نگاهِ پر التماسی به اون دختر که الان در سمج
...ترین حالتش بود انداخت

میشه لیام نگه؟ لطفا؟+

...ابی آهی کشید

کاش به لیام قول نداده بود که به هیچ کس خبر
...نمیده

کاش وقتی لویی بهش زنگ زد، به دروغ نمیگفت
...که خبری از لیام نداره

باشه عزیزم نگو. بستنیت رو بخور»

کاسه ی بستنی لیام رو به دستش داد و مال
...خودش رو هم گرفت و هردو مشغول خوردن شدند

بیست دقیقه بعد، هر دو در تکاپوی پیدا کردن یک
...بالش نرم برای لیام بودند

این خوبه؟»

ابی بالشی که روکشِ کِرم رنگ داشت رو به لیام
...داد و برای دیدن حالتِ چهرش منتظر موند

لیام بالش رو چند بار بین دست هاش فشرد و
...لبخند بزرگی به ابی زد

^_^ خوبه+

ابی هم متقابلاً لبخندی خسته بهش زد و بعد از مرتب کردن بالش های پخش شده روی تختش، بدون ... حرف از اتاق خارج شد

لیام همونطور که بالش رو توی بغلش گرفته بود به سمتِ مبلِ راحتیِ گوشه ی اتاقِ ابی رفت و روش ... نشست

بالش رو مرتب کرد و روی مبل قرار داد، سپس دراز کشید و سرش رو روی اون گذاشت و از خنکیش لذت برد و این لذت بردن به شکل لبخند بزرگ و عمیق و «هوم» آرومی که از بین لب هاش خارج شد ... نمود پیدا کرد

باز شدنِ در باعث شد فوری روی تخت بنشیند و با کنجکاوِی به ابی که با دستِ پر به اتاق برگشته بود ... نگاه کنه

این لباس های برادرمه. فکر میکنم اندازت باشه»

با همون چهره ی کنجکاو و چشم های گرد شده شِرتِ ساده ی سفید و شلوارِ راحتیِ مشکی رنگ رو ... از دوستش گرفت و معذب به اطراف نگاه کرد

ابی لبخندی زد و بعد از دست کشیدن روی شونه ی لیام، بدون حرف و برای بار دوم از اتاق خارج شد...

لیام تا لحظه ی بسته شدن در به اون نگاه کرد و سپس دستش رو دو طرف لباسش گذاشت و به سختی اون رو از تنش خارج کرد که باعث به هم ریختن موهایش و سرخ شدن لب هاش در اثر کشیده شدن به پارچه ی تی شرت خودش شد...

شرتی که ابی توی دست هاش گذاشته بود رو جایگزینش کرد و بعد از اون به مرحله ی سخت ماجرا رسید...

...شلوار

...نگاه مشکوکی به در کرد

نکنه وقتی داره شلوارش رو عوض میکنه ابی یهو بیاد داخل؟

نفس عمیق ترسیده ای کشید و پس از چند ثانیه ...مکث به سمت در رفت

در رو باز کرد و سرش رو از بین اون بیرون برد تا موقعیت ابی رو بسنجه که با اون دختر چشم تو چشم شد...

پوشیدی؟ میدوتم پیام داخل؟»

سرش رو به دو طرف تگون داد و دستگیره ی در ...رو محکم توی مشتش گرفت

نهه نهه+

...ابی خندید

...میدونست تقصیر خودش

اون قدر با لیام شوخی کرده بود که اعتمادش رو
...از بین برده بود

باشه. من دارم میرم آب بخورم. هر وقت هم»
میخوام پیام داخل در میزنم

لیام دست هاش رو به هم گره کرد و سرش رو
...روی شونش خم کرد

واقعنی؟؟؟+

آره واقعا. بهت که گفته بودم دیگه اون کار رو»
!تکرار نمیکنم

لیام با لب های آویزون به انگشت هاش که کنار هم
قرار گرفته بودند و با استرس تکون میخوردن نگاه
...کرد و رنگ گونه هاش صورتی شد

...خب دستِ خودش نبود که

خجالت میکشید که ابی باز هم ناگهانی وارد اتاق
...بشه و لخت ببینتش

...مثل دفعه های پیش

مث بار قبل که وقتی لیام در حال تعویض لباس
...هاش بود اومده بود داخل اتاق

اون حتی تصویر آقای فرانکی رو، که روی ران لیام
...تتو شده بود هم دید

...سرش رو برای ابی تگون داد و در رو بست

روی مبل نشست و شلوار بیرونیش رو به سختی
...از پاهاش خارج کرد

به نفس نفس افتاده بود اما باید سرعتش رو بالا
...میبرد

هن و هن کنان شلوار راحتی رو توی دستش گرفت
و پاهاش رو داخل لنگه ها برد و اون رو تا زیر باسنش
...بالا کشید، سپس با ایستادن تونست کاملاً بیوشتش

با رضایت و خرسندی سرجاش نشست و مشغول
...مرتب کردن لباس های خودش شد

منظم و مرتب اون ها رو روی رگالی که از ابی
گرفته بود گذاشت و دقیقاً جایی که ابی بهش نشون
...داده بود آویز کرد تا صاف بمونن و چروک نشن

کنار تخت ابی ایستاده بود و به عروسک ها زل زده
...بود

خیلی دلش میخواست خانوم لاک پشت رو برداره
...تا امشب باهم بخوابن

آخه ممکن بود اون لاک پشت کوچولو سردش
...بشه

اگه سردش میشد چی؟
...لیام دوست داشت بهش کمک کنه
اون میتونست خانوم لاک پشت رو از یخ زدن نجات
بده...

صدای خوردنِ ضربه به در، فکرِ لیام رو از
دلسوزی برای اون لاک پشت و قهرمان پنداشتنِ
...خودش دور کرد

میتونم پیام داخل؟»
...لیام دوید و روی مبل نشست

ابی به آرامی وارد اتاق شد و در رو پشت سرش
بست...

یک لیوان آب خنک کنار لیام گذاشت تا اگر نصفه
های شب تشنه شد از اون آب بنوشه و بعد به سمت
...تختش روانه شد

...لیام چشم از خانومِ لاک پشت برنمیداشت
نفس عمیقی کشید و عزمش رو جزم کرد تا از ابی
...درخواست کنه که خانوم لاک پشت رو بهش بده

...پس ایستاد و آهسته آهسته به سمت ابی رفت

چند بار آستینش رو کشید و وقتی ابی به سمتش برگشت و سوالی نگاهش کرد، دستش رو به سمت گرفت...اون عروسک گرفت

میشه لیام با خانوم لاک پشتِ بخوابه؟+

ابتدا با تعجب نگاهش رو بین لیام و لاک پشت...حرکت داد، سپس با بیخیالی شانه بالا انداخت

مشکلی نیست»

روی تخت خم شد و اون عروسکِ نه چندان زیبا رو...به سمت لیام گرفت

واقعا متعجب بود و براش سوال بود که چه چیزی...در اون عروسک، لیام رو جذب کرده

بیا عزیزم»

...ابروهای لیام با شادی بالا پرید

انگار که باور نداشت ابی با خواستش موافقت...میکنه

هیییییع مرسیییی+

اون رو به سینهش چسبوند و بعد از گرفتنِ پتوی نرم سفید و ابی که خودش انتخاب کرده بود، یه...سمت مبلیش دوید

ابی منتظر موند و وقتی از دراز کشیدن لیام و راحت بودن جاش مطمئن شد، لامپ رو خاموش کرد...

...لب های لیام برگشت

اون جا خیلی تاریک و ترسناک شده بود و برق ...چشم های خانوم لاک پشت لیام رو میترسوند

خانوم لاک پشت رو از خودش دور کرد و خودش ...هم کمی فاصله گرفت و به پشتی مبل چسبید

خجالت میکشید که به نور خیلی کم اتاق اعتراض کنه و به همین دلیل چشم هاش رو محکم بست که متوجه تاریکی اطرافش و هیولا هایی که الان میومدن ...نشه

اما حس کردن نور کمی پشت پلک هاش، اون ها رو از هم فاصله داد و نگاهش به آباژور کنار تخت ابی افتاد...

...آباژور مهربون

...اونم دوست لیام بود

!تو از پسش بر میای*

نگاهش رو از در ورودی گرفت و به چهره ی جدی ...هری داد

آره تو راحت میتونی این حرف رو بزنی×

گذروندن دو ساعت خسته کننده توی هواپیما،
سرکردن با پیرمردی که هری رو با پسرش اشتباه
گرفته بود و ازش برای پیدا و جا به جا کردن چمدون
هاش کمک میخواست و یا تحمل کردن راننده ی
تاکسی پر صدایی که توی این نیم ساعت چندین بار
برای بیشتر شدن کرایه در صورتِ بیشتر شدن توقف
هشدار داده بود خیلی راحت تر از رفتن به داخلِ اون
... عمارتِ جهنمی به نظر میومد

...چاره ای نبود

عینکِ آفتابیش رو روی چشمش گذاشت و در
...تاکسیِ فرودگاه رو باز کرد

کرایه رو حساب کن×

با لحنِ مرددی به هری گفت و بعد از دیدن پلک
های هری، که به نشونه ی موافقت به آرامی روی هم
قرار گرفتن، پاهاش رو روی زمین گذاشت و گام های
...سنگینی به سمت درِ بزرگی ورودی برداشت

دستش رو پیش برد و شاسیِ پیش روش رو
...فشرد

انتظارش خیلی طول نکشید و مردی با صدای
...زمخت پاسخ داد

صدایی که غریبه و ناشناس بودنش برای لویی، ثابت کننده ی این بود که طوفانِ تغییراتِ این خونه حتی بادیگارد ها و نگهبان ها رو هم دستخوش تغییر کرده...

با زین مالیک کار دارم×

سکوتِ چند ثانیه ایِ مرد باعث شد لویی فکر کنه که ارتباط قطع شده اما جمله ی بعدیش حدسِ لویی...رو نقض کرد

چه کاری با آقا دارین؟»

لویی نیم نگاهی به پشت سرش انداخت و با دیدن هری که با چمدون کوچیکشون نزدیک میشد خیالش...راحت تر شد

...انگار حالا پشتش به دوست پسرش گرم بود

خودش میدونه×

سکوت کرد و نفس عمیقی برای ادا کردنِ جمله ی بعدیش کشید...

بگو لویی اومده×

😊 کلمه 2178

!!لویی اومده»

!بکیژم۔

:)

لری از شیکاگو به نیویورک پرواز کردن؛ حالا آب و هوا بد بود یا پرواز تاخیر داشت یا هر چی دوساعت طول کشید و منم حال ندارم الان برگردم و بکنمش! یه ساعت و چهل دقیقه

در نظر داشته باشین که این یه فنفیکشن و همه!!! چی نباید عیناً مثل واقعیت باشه

!ابی میدونه لیام بیبی

!!زوی میخوام

love♥

Niusha

نوشته شده در 5 دی 99

چند دقیقه به انتظار ایستادند و سپس با باز شدن در بزرگی رو به روشن، به داخل و سمت درودی... قدم برداشتند

لویی دست هری رو توی دستش گرفت و کمی اون رو فشرد اما وقتی هیچ واکنشی از سمتش ندید سرش رو به سمتش چرخوند، انگار هری بدجوری... توی فکر بود

چیزی شده؟×

دست دیگش رو جلوی صورت هری تگون داد و... اون رو از فکر درآورد

چی؟ نه نه؛ فقط وقتی توی هواپیما بودیم یه چیز*
احمقانه به سرم زد و الان باز هم فکرمو مشغول کرده ولی مهم نیست

گفت و با خنده ی تمسخر آمیز چشم هاش رو توی... حلقه چرخوند

حالا چی بود فکرت؟×

چیز مهمی نبود، با خودم فکر کردم ممکنه لیام*
... اصلا اینجا نباشه ولی

صدای واق واقِ سگ و نزدیک شدنِ مردِ قد بلندی
...حرفش رو قطع کرد

کدومتون آقای لویی هستین؟»

مرد با صدایی خونسرد، با لجه ی استرالیاییش
...گفت اما چهرش خیلی دوستانه نبود

هری و لویی نیم نگاهی به سگ درشتی که کنار پای
مرد ایستاده بود کردند و دوباره نگاهشون رو به چهره
...ی زمختِ مرد برگردوندند

من×

لویی با جدیتی که برای خودش هم عجیب بود، قدم
...پیش گذاشت و جلوتر آمد

آقا فقط میخوان شما رو ببینن، تنها»

...لویی از تک و تا نیفتاد

...اخم هاش رو در هم برد

منم تنها جایی نمیام×

...مرد با خونسردی پلک زد

مختارید. میتونید تشریف ببرین بیرون»

و با گرفتنِ دستش به سمت در، راه خروج رو به
...اون ها نشان داد

...و جملش رو ادامه داد

ولی اگه میخواین برین داخل باید تنها برین»

هری دستِ لویی رو کشید تا چند قدم از اون مرد دور بشن...

این حساسیتِ لویی رو درک نمیکرد ولی... نمیخواست آزار دهنده و بی درک به نظر برسه

فکر کم چاره ای نیست*

لویی خیره خیره به اون سگ نگاه میکرد و بعد از... چند ثانیه به حرف او مد

من میمیرم و اون سگه میخورتم×

هری ضربه ی آرومی به بازوش زد و سعی کرد... نخنده

دست خودش نبود، فقط لویی زیادی بچه و متوهم شده بود...

.داری جو الکی میدی*

امیدوارم همین که میگی باشه×

هری ابرویی بالا انداخت و زیر لب «مطمئن باش... همینطور» رو زمزمه کرد

به اطرافش نگاه کرد و نیمکتِ سنگی سه نفره ای
...رو با فاصله از خودشون دید

دست لویی رو فشرد و به سمت مردِ استرالیایی
...هدایتش کرد

برو بیب، من همین جا نشستم و منتظرم که*
صدام کنی

لویی آهی کشید و بعد از فشار متقابلی که به
دست هری داد، دست هاشون رو از هم جدا کرد و
...همراه با اون مرد برای ملاقات با زین راهی شد

سر تا پای خودش رو توی آینه چک کرد و با رضایت
...لبخند کم رنگی زد

...به لیام نگاه کرد

در حالی که روی زمین چهارزانو نشسته بود،
غمگین و زمزمه وار با خانوم لاک پشت صحبت میکرد
...و نوازشش میکرد

چشم های براقش کمی اشک توی خودشون
...داشتن و نوک بینیش سرخ بود

...ابی سعی کرد از این حال و هوا خارجش کنه

الان وقتی نبود که بشه دل به دل اون پسر حساس
...داد و گذاشت احساساتش رو نمایان کنه

رفت و روی تخت، درست کنار خانوم لاک پشت
...نشست

دستی به شانه ی لیام کشید و دو تکه کاغذ رنگی
کوچکی که از بعد از وقت گذرونی و جشن دو نفره ی
...کوچکشون اون جا افتاده بود رو برداشت

همه چی رو گرفتی؟»

لیام با نارضایتی نگاهش رو از عروسکی پولیشی رو
به روش گرفت و زیپ کوله پشتیش که کنارش بود رو
...باز کرد

نگاه دقیقی به محتویات کوله پشتیش انداخت و
پس از اطمینان، با لبخند بزرگش سرش رو چند بار به
...بالا و پایین تگون داد

هیچ لباسی با خودت نیوردی؟»

...لیام متفکر به کولش نگاه کرد

اون فقط پر از خوراکی هایی که تازه خریده بودن
بود و البته لیام گوشتی و شارژر و چراغ قوه ی
...کوچولو و جوجه ایش رو هم با خودش آورده بود

و خوشبختانه یادش نرفته بود که کیف پول بتمنش
رو با خودش بیاره... (ای جانم تو فقط با کیف پولت
برو خرید. یه حقیقتی وجود داره اینه که توی همون
کیف پول بتمنی کردیت کارتی وجود داره که میشه
!!!!!!)) باهاش هممون رو بخره و آزاد کنه

پس الان باید بریم و چند تا لباس بخریم و البته یه»
چمدون

...چشم های لیام برق زد

برای لیام؟+

آخوون+

وقتی نگاه خیره و خندونِ ابی رو دید سعی کرد از
...خودش دفاع کنه

لیام چمدون دوس داره+

...و با جدیت سر تکون داد

...از روی زمین بلند شد و جلوی ابی ایستاد

به خاطر اختلاف قدشون ابی مجبور بود برای دیدن
...چهره ی فکور لیام به بالا نگاه کنه

میشه زرد باشهه؟+

...ابی خندید و به سمت در اتاقش رفت

آره میتونه هر رنگی که دوست داری باشه.»
لباساتو عوض کن که بریم

از اتاق خارج شد و لیام رو با لبخندی بزرگ تنها
...گذاشت

مرد در رو باز کرد و پس از ورودش، برای وارد
شدن لویی مکث کرد؛ سپس در رو بست و به سمت
...پله ها روانه شد

لویی تنها اون رو دنبال میکرد اما حواسش جای
...دیگری بود

چشم هاش دور تا دور خونه میچرخیدند و از
...تغییرات اون مکان متعجب بود

درسته که حدود چند ثانیه زمان برای دیدن طبقه ی
پایین و نشیمن داشت اما همین مدت زمان کوتاه هم
...کافی بود

تم تیره و دارک حاکم بر اون جا از بین رفته بود و
حالت گرم تری به خودش گرفته بود؛ نه خیلی دلنشین
!و گرم، فقط کمی

و حالا پله های نه چندان کم رو رد کرده بود و به
...طبقه ی بالا رسیده بود

...در این جا همه چیز متضاد با پایین بود

...رنگ دیوار ها تیره تر شده بود و نور کم تر

...از نظر لویی اون محیط کم شباهت به غار نبود

و بوی سیگاری که به بینیش میخورد خاطرات
...زیادی روزنده می کرد

...مرد ایستاد

درست جلوی دری که کمی از بقیه ی در ها عریض
...تر بود و خب، لویی هم خیلی باهاش غریبه نبود

...نگاه تندى به لویی کرد و در رو باز کرد

لویی بدون توجه به اون وارد شد و از صدای محکم
...بسته و قفل شدن در پشت سرش تو جاش پرید

به سمت در برگشت و چند بار برای باز کردنش
تلاش کرد اما وقتی نتیجه ای ندید سعی کرد آرامش
...خودش رو حفظ کنه

سرجاش چرخید و نگاهی به اطراف و دور تا دور
...اتاق کرد

این که هیچکس توی اون اتاق نبود براش عجیب
...بود

از سرمایی که به واسطه ی استرس به وجودش
...نشسته بود لرزید

روی مبل چسترِ قهوه ای سوخته نشست و دست
...سردش رو بین ران هاش گذاشت

حدس میزد که زین الان پیش لیام و برای همین هم
...هست که هنوز نیومده

زیر سیگاری کریستالی روی میز شیشه ای جلوش
مملو از فیلتر سیگار بود و کمی از خاکستر هاش هم
...روی میز ریخته شده بودند

غرق فکر بود که ناگهان صدای باز شدن در باعث
...ترس دوبارش شد

زین وارد اتاق شد و در رو پشت سرش قفل
...کرد

از سیگار کنار لب هاش کام عمیقی گرفت که سر
سیگارش به رنگ نارنجی درخشانی در اومد و بعد از
نیم نگاهی که به لویی رنگ پریده انداخت، دود رو از
گوشه ی دیگه ی لبش بیرون داد و سپس با آرامش
...ترسناکی رو به روی لویی نشست

چندین دقیقه با سکوت هراس انگیز و بوی تند اما
...خوش سیگار زین گذشت

...سکوتی که فکر لویی رو باز کرد

...لویی ترسیده بود

تازه مغزش شروع به پردازش کرده بود اما حالا
...خیلی دیر بود

سعی کرد ترسش رو بروز نده و کسی باشه که
...سکوت رو از بین میبره

لیام رو کجا بردی؟×

ابروهای زین به بالا پرید و پوزخندی روی لب هاش
...نشست

لویی چه فکری به خودش کرده بود؟

چندین سال لیام رو مخفی کرده بود و حالا با دروغ
به این بزرگی میخواست طوری وانمود که انگار کیام
...پیشش نیست

.جالبه، خیلی جالبه_

سیگارش رو توی زیر سیگاری فشرد و خاموشش
کرد...

...ایستاد و شروع به طی کردن عرض اتاق کرد

جوری که فکر میکنی زرنگی فقط خیلی جالب و_
خنده داره

این تویی که با انکار کردنِ حضور لیام در اینجا×
فکر میکنی زرنگی

زین حرفش رو نشنیده گرفت، همون طور که
دست هاش توی جیبش میگشت، قدم هاش رو تا
...پشت مبلی که لویی رو نشسته بود کشید

میدونی به جز خنده دار دیگه چی هستی؟_

پس از ادای جملش، خم شد و لب هاش رو به ...گوش لویی نزدیک کرد

رقت انگیز_

و سیمِ هندفریش رو دور گردن لویی پیچید و اون رو جوری عقب کشید که حالا با هم چشم تو چشم بودند...

دست های لویی به اون سیم نازک چنگ میزند و ...صدای فریاد هاش بلند شده بود

زین دستش رو عقب تر کشید و حلقه رو تنگ تر کرد...

لیام کجاست؟_

تقلاهای لویی بیش تر شد و رنگ پوستش حالا به ...کبودی میزد

چشم هاش سرخ شده بود، ناتوان از حرف زدن ...بود و تنها تونست چند کلمه رو به زبون بیاره

پیش...من...نیست×

زین با کشیدن اون سیم، که در ظاهر به نظر میرسید اون قدر محکم باشه، به عنوان اهرم فشار، لویی رو به سمت دیگه مبل کشید و اون رو روی ...زمین انداخت

به محض رها کردنِ سیم، روی سینه‌ش نشست و
مشت‌های پی در پی و محکم‌ش رو تا زمانی که
...باریکه‌ی خون رو به چشم‌بینه به بینی لویی کوید

لیام کجاست؟ به نفعته راستش رو بگی_

دارم راست میگم×

لویی با درد داد زد و دست‌هایش رو با سختی بالا
...برد و دور کردن زین پیچید

فشاری به ناپیش وارد کرد و وقتی زین عقب کشید،
کمی از نجات پیدا کردنش شاد شد اما درست در
لحظه‌ای که فکرش رو نمیکرد، زین مجش رو گرفت
و جوری پیچیدش که صدای ترق و تروقش به گوش
...هر دو نفرشون رسید

فریاد زد و سعی کرد با تکیه خوردن زین رو از
روی سینه‌ش پایین بندازه که دست دیگه‌ی زین روی
گردنش که حالا ردِ سرخی روش به چشم میخورد
...نشست

فشار کمی وارد کرد اما نه اون قدری که راه
تنفسش رو ببندد؛ صرفاً تا حدی که بتونه روش کنترل
...پیدا کنه

حرف بزن_

...لیام دیشب×

سرفه ای کرد و با برگردوندن سرش به سمت
...چپ، چیزی رو با فاصله ی کمی در کنار خودش دید

بنال_

نفسی گرفت و همون طور که به چشم های زین
نگاه میکرد، بدون توجه به دستش روی گردنش و درد
کشنده ی مچ دست راستش، دست چپش رو به
سمت اون مجسمه ی ابوالهول حرکت داد و توی
دلش خدارو شکر کرد که بدن زین جوری قرار گرفته
...که تقریباً پشتش به اون سمت قرار داره

دیشب بدون خبر از خونه رفته. وقتی×

نفس های منقطع پر استرسی کشید و مجسمه رو
...توی دستش گرفت

زمانی که برگشتیم توی خونه نبود×

زین به فکر فرو رفت و این بهترین فرصت برای
...لویی بود

فریادی زد، پیشونی زین رو مورد اصابت قرار داد
و وقتی فریاد زین هم مثل لویی بلند شد و دست
هاش از دور گردن و مچش شل شدند و بدنش به
...عقب رفت، از جا پرید و به سمت در دوید

...دستگیره رو چند بار بالا و پایین کرد اما

نمیتونی بازش کنی_

ترسیده برگشت و به زین که حالا خون از شکافِ
روی پیشونیش خارج میشد و بعد از گذر از کنار ابرو و
...چشمش وارد ته ریشش میشد نگاه کرد

از این سمت فقط با اثر انگشت من باز میشه_

...سعی کرد خودش رو خونسرد نشون بده

پس شاید زنده نگهت دارم که بیای اینجا و در رو×
برام باز کنی

...زین پوزخندی زد و از روی زمین بلند شد

...به طور واضحی سعی کرد لویی رو دست بندازه

میتونی بکشیم و انگشتم رو جدا کنی_

و همزمان با برداشت دستمالِ از کثوی میز،
...میدل فینگرش رو برای لویی بالا برد

...لویی با استرس به در چسبیده بود

زین خطرناک بود و حالا هم که به میزش رسیده
...بود خطرناک تر شده بود

من سگ نمیکشم×

...زین خندید و نشست

کمی سرش گیج می رفت اما قرار نبود لویی این
...رو بفهمه

خوبه، شجاع شدی_

پاهاش رو بالای میز گذاشت و بیشتر به صندلیش
...تکیه داد

شروع خوبی نبود ولی حالا میتونیم باهم کنار_
پیایم. خرده حساب ها میمونه برای بعد از پیدا شدن
لیام

...و با دست به مبل ها اشاره کرد

...لویی کمی آرام شد

...با اخم غلیظی به زین نگاه میکرد

از کجا باید بدونم که منو نمیکشی؟×

زین بی احساس بهش نگاه کرد و شانه بالا
انداخت، انگار که این یک مسئله ی پیش پا
...افتادست

منم سگ نمیکشم_

...کمی به جلو خم شد و ابروهاش رو بالا انداخت

البته فعلا_

بینیش رو بالا کشید و چشم هاش رو تا درجه ی
...آخر باز کرد تا اشک هاش بیرون نچکه

...کاری که به تازگی یاد گرفته بود

...ابی خندید

هی اشکالی نداره اگه گریه کنی. ببین»

با دستش به اطراف و مسافر هایی که در حال
خداحافظی با همراه هاشون مشغول اشک ریختن
...بودند اشاره کرد و پشت لیام رو نوازش کرد

لیام شونه ای بالا انداخت و سپس به نوک کفش
...هاش نگاه کرد

...ابی بوسه ای روی گونش گذاشت

ازت معذرت میخوام که مجبورم اینقدر زود تنهات»
بذارم. میدونی که چقدر کار دارم

اشکالی نداره+

لیام با صدای گرفتش و صورت سرخش گفت و
تکه ای کوچک از دستمال کاغذی توی دستش جدا
کرد...

ابی باز هم اون رو توی بغلش گرفت و کمی
...چلوندش

...پهلوهاشو قلقلک داد که باعث ریسه رفتنش شد

این قبول نیست پسر. میخوام صدای خنده های»
قشنگتو بشنوم و بعد برم

باز هم قلقلکش داد و وقتی صدای خندش بلند شد،
..لیخند زد

آها اینه. دیگه گریه نکنیا»

چمدون کوچولو شو به سمتش هل داد و سپس بغل
...کوتاه دیگه ای بهش داد

خیلی مواظب خودت باش. همینجا بشین که»
اومدن بیننت. گوشیتو هم روشن کن که تا سوار
میشی بتونم باهات تماس بگیرم

لیام با چشم های درشت شدش، «باشه» ی آرومی
...گفت و روی صندلی کنار پاش نشست

آفرین عزیزم. بای بای»

بای بای +

با ابی بای بای کرد و فوراً دستش رو توی زیپ
جلویی کولش برد و گوشیش رو کشید بیرون که
...روشنش کنه

با دیدن تعداد تماس های از دست رفتش هین
کشید و وقتی گوشیش دوباره شروع با لرزیدن کرد و
عکس و اسم هری روی اسکرین نمایان شد، ترسیده
اون رو به کیف برگردوند و صورتش رو به طرف
...دیگری چرخوند

...چند بار زیر چشمی به کیف نگاه کرد

...اون هری بود

...لیام نمیخواست ناراحتش کنه

یعنی اگه جواب نمیداد هری ناراحت میشد؟

وقتی این فکر به سرش زد فوری به سمت کولش
چرخید...

...اون نمیخواست هری رو ناراحت کنه

...آب دهانش رو قورت داد و دستش رو جلو برد

هری به پشت سرش، جایی که لویی با دست باند
پیچی شده نشسته بود و با تأسف به بینیش دست
...میزد، نگاه کرد

ماگ سیاهی که از کنار بقیه ی ظرف ها پیدا کرده
بود رو پر از آب کرد و روی صندلی، رو به روی لویی
...نشست

عزیزم هزار بار پرسیدی منم هر بار گفتم نه.*
فقط یکم ورم داره و اطرافش کوفته شده

گوشیِ لویی رو برداشت و همونطور که با لیام
تماس میگرفت، به بادیگاردی که پشت پنجره ایستاده
...بود نگاه کرد و حرفش رو ادامه داد

به این فکر کن که چه جوری بریم و دنبال لیام*
بگردیم وقتی رسماً حبسمون کردن و چهارچشمی
دارن ما رو میپان. فکر کردی میتونیم از این جا بریم؟

وقتی باز هم همون صدای ضبط شده ی آزار دهنده
خاموش بودن گوشِ لیام رو اعلام کرد، عصبی به
...صندلیش تکیه زد و با حرص به لویی نگاه کرد

اینم فکر بود به سرت زد؟ صاف آوردیمون تو*
دهن شیر

اشکالی نداره ببین×

...خودش رو جلو کشید و به آرومی ادامه داد

حالا فقط دو نفر نیستیم که دنبال لیامیم. وقتی×
پیداش کردیم فرار میکنیم.

فرار؟*

آره. یه بار شد پس باز هم میشه×

هری ماگ رو روی میز برگردوند و این بار با تلفن
...همراه خودش شماره ی لیام رو گرفت

درسته یه بار شده ولی با کمک یه مشق خائن که*
بعید میدونم الان اینجا باشن. چه مرگته لویی؟

چشم چرخوند و دهانش رو باز کرد تا دوباره لویی
رو زیر سوال ببره که با قطع شدنِ بوق ها، نفس تو
...سینش حبس شد

!!لی...لیام؟*

لویی مبهوت از جاش بلند شد و کنار هری
...نشست

سلام هری+

هری با استرس موهایش رو بالا زد و اصلاً به لویی
...که بهش چسبیده بود توجهی نکرد

تو کجایی لیام؟ میدونی چقدر ما رو ترسوندی؟*

...صدای لیام غمگین بود

...ببخشید ببخشید ولی لیام دوس داشت با+

...اما ناگهان حرفش رو قطع کرد

...انگار فهمید در حال افشای چیزی که نباید هست

لیام یه عالمه ناراحته ببخشید+

لویی گوشه‌ی رو از هری قاپید و روی بلندگو
...گذاشت

به اندازه‌ی کافی شنیده بود و بی حرکت نشسته
بود...

اشکالی نداره دارلینگ بگو کجایی تا بیام پیشت×

...صدای محزون لیام در ثانیه شاد شد

سلام لووو+

...گاهی مبادی آداب بودنِ این بچه رو مخ بود

سلام عزیزم بهم بگو×

لیام بدونِ توجه به این که اون دو نفر نمیبیننش
...سرش رو به دو طرف تگون داد

لیام نمیتونه بگه کجاست+

لویی حرف لیام رو شنید اما بیشترِ توجهش به
...صدای پس زمینه بود

صدای زن که اعلام میکرد «پروازِ شماره ی 835 به
...»مقصدِ آتن تا چند دقیقه ی دیگه به پرواز در میاد

اون صدای چی بود لیام؟ تو توی فرودگاهی؟×

!خدای من*

هری دست هاش رو جلوی دهانش گرفت و به
...سمت لویی دوید

لیام داری با ریتا میری؟*

ببخشید لو، ببخشید هری. همه دارن میرن لیامم+
باید بره

رگه های استرس به طرز واضحی بین کلامش به
...گوش می رسید

لیام همین الان برو خونه*
هری داد زد و این تنها صدای لیام رو با بغض همراه
کرد...

...صدای لیام گرفته تر شد
لیام خیلی شما رو دوس داره+
...لویی از آخرین حربه استفاده کرد
لیام جرئت داری قطع کن×
...اما خب
...کافی نبود
...هق هق لیام به گوش می رسید
بای بای لووو+
و بدون انتظار برای شنیدنِ جواب تماس رو قطع
کرد...
لویی با عصبانیت غرید، سپس ماگ رو برداشت و
...به دیوار کوبید

بدون توجه به هری که به سمتِ ورودی آشپزخانه خشکش زده بود برگشت تا از اون آشپزخانه ی ...جهنمی خارج بشه که با زین سینه به سینه شد

...اون_

صداش رو صاف کرد تا لرزش آزار دهنده از بین ...بره

لرزشی که صد برابرش به قلب لویی وارد شده بود؛ از تصور این که زین حرف هاشون رو شنیده باشه و فهمیده باشه لیام کجاست و در حال حرکت به ...سمت چه مقصدی هست

اون لیام بود مگه نه؟_

دستش به سمت قفسه ی سینهش رفت و برای ...آرام کردنِ قلبِ هیجان زدهش کمی اون رو مالید

اما وقتی بیشتر شدن تپش قلبش رو حس کرد، با حفظ خونسردیِ ظاهریش به سمت آب سردکن رفت و لیوانی آب برای خودش ریخت، سپس همون طور که پشتش به اون دو نفر بود دستش رو داخل جیبش برد و قوطی زرد رنگِ قرص رو بیرون آورد و یکی از اون قرص ها رو توی دهانش گذاشت و با کمی آب ...اون رو فرو برد

دوباره به سمت لویی برگشت، نفسش رو منقطع بیرون داد و انگشت اشارش رو به سمت گوشِ

...گرفت

اون لیام بود_

😊 کلمه 3139

زین مشکل قلبِ خیلی خیلی خیلی خیلی خیلی خیلی خفیف داره و این یکی از اون معدود موقعیت هایه!!! بود که قرص لازم شد

😊 ☐ !!یه سری مشکلات دیگه هم داره البته

رفتنِ لیام به این خاطر نبود که لری رو دوست نداشت؛ یجورایی افتاده بود رو دنده ی لُج. بچه ددی!!! نداره همینجوری بی تربیت و لجباز میشه دیگه

من توی تمام کردنِ مکالمات مشکل دارم، یعنی نمیتونم بحثو جمع کنم و فکر میکنم الان طرفم حسِ سربار بودن میکنه، کلی هم تلاش میکنم که آخرین ☺☺!! پیامو بفرستم

متاسفانه این باگم توی بوک هم وارد شده و مکالمات دیر و به سختی جمع میشن و به سوی ☹☹!!!! کصشریجات میرن

بخشید اگه کم و کاستی داره یا اگه غلط املایی داره. توی شرایطِ بدی هستم و تازه همین الان تمومش کردم

:|||

جونم براتون بگه که (نوه های گلم!) تولد این بوک
14!!!!!! دی بوده

!امروز نینیم یک سال و یک روزشه



مرسی از همه ی کسانی که همراه من و نینی و
اجداد بودن تو این یه سال

مرسی از کسانی که چپتر به چپتر با ووت و
اکامنتای خوبشون انرژی میدادن

مرسی از کسانی که تأخیرهای من توی اپ کردن
!رو صیورانه تحمل میکردن

!مرسی از کسانی که نیمه های راه ترکمون کردن

!مرسی از کسانی که تازه بهمون پیوستن

مرسی از اون شیطونکایی که گوست وار (!!!)
میخونین و رد میشین؛ چون فرزندانم شما توی بالا
!بردن و یو نقش مهم و غیر قابل انکاری دارین

مرسی از همه ی کسانی که حتی یک چپتر از این
!بوک رو خونیدن

!!از همتون متشکرم

!زین میخوام

love♥
Niusha

نوشته شده در 15 دی 99 ✎

فین فین کنان از بسته ی دستمال جیبیش یکی رو
خارج کرد وهمزمان با پاک کردنِ آشک هاش به سمت
...گیت راه افتاد که یک نفر از پشت بازوش رو گرفت

...برگشت و با تد که نفس نفس میزد رو به رو شد

سلام+

تد چند لحظه مکث کرد تا ریتم تنفسش درست
...بشه

سلام. کجا داری میری؟»

لیام از پنجره ی بزرگی فرودگاه به هواپیما اشاره
کرد...

سوار بشم+

اخم های تد برای تمرکز بیشتر در هم رفت و کمی
...فکر کرد

پرواز ما که این نیست»

...ابروهای لیام بالا پرید و گونه هاش صورتی شد

نیست؟+

...تد خندید

اصلاً بلیط رو ندیدی پسر مگه نه؟»

وقتی لیام سرش رو انداخت پایین، تد دوباره
...خندید

دستش رو دور شونه ی لیام حلقه کرد و به سمتی
...هدایتش کرد

بیا پیش من و هانا. ما هم ترجیح دادیم دیرتر بریم»

لیام چمدونش رو پشت سرش میکشید و خودش
...هم به دنبال تد کشیده میشد

کمی فکر کرد و جمله ای میخواست به زبان بپاره
...رو توی ذهنش سامان داد

پس کی میریم؟+

لب هاش جلو اومده بود و بینیش به خاطر گریه
...هاش سرخ بود

پرواز ما حدود چهل دقیقه ی دیگه هست»

...با شرم سرش رو پایین انداخت

آها+

لب هاش رو بین دندوناش گرفت و برای هانا که
...براش دست تکون میداد، متقابلاً دست تکون داد

بین کی اینجاست! پسر تازه واردمون»

...لیام سرخ شد و زیر لب سلام کرد

کنار اون دختر زیبای شرقی که در آستانه ی سی سالگی بود نشست و کوله ی روی دوشش رو، روی ...پاش گذاشت

در جواب احوال پرسید هانا، «ممنونم» ی گفت و سپس خودش رو سرگرم مرتب کردن خزه‌های ...عروسک آویز گولش کرد

چیزی میخورین که بگیرم؟»

پس از چند دقیقه تد ایستاد و همزمان که به ...ساعتش نگاه میکرد از اون دو نفر پرسید

...لیام صداش رو صاف کرد

قرار بود چندین ماه رو کنار اون ها بگذرونه، پس ...باید از همین حالا روی خجالتش کار میکرد

بعداً که به هری و لو و میگفت اونا خوشحال میشدن و بهش میگفتن که خیلی پسر باهوش و ...مهربونه

...تازه ممکن بود براش جایزه هم بگیرن

از این فکر ذوقی کرد و نخودی خندید، سپس کمی ...سرجاش تگون خورد و صاف نشست

...لب های صورتیش رو تر کرد و پلکی زد

من کوکی دارم+

با گونه های سرخ شده زمزمه کرد و مجالی به اون
...دو نفر نداد

زیپ کولش رو باز کرد و ظرف شیشه ای کوکی
...هاشو، که ابی برایش درست کرده بود بیرون کشید

...درش رو باز کرد و جلوی اون دو نفر گرفت

بفرمایید+

تد خودش رو کمی جلو کشید و نگاهی به داخل
...ظرف انداخت

خوشمزه به نظر میان. با شیر گرم عالی میشن»

و بدون انتظار برای شنیدن حرفی از اون ها دور
...شد

...هانا دست برد و یکی از کوکی ها برداشت

بافتشون خیلی ترد و مناسبه؛ خودت درست»
کردی؟

...لیام خجالت زده خندید

نه. فقط کمک کردم+

...هانا ابرویی بالا انداخت و گازی به کوکی زد

هوم کشداری با چشیدن مزش از بین لب هاش
...خارج شد و لیام با شرم سرش رو پایین انداخت

..حق با هانا بود

...کوکبای ابی خیلی خوشمزه بودن

— —

فهمید×

هری ناخن انگشتِ اشارش رو از بین دندان هاش
...در آورد

— —

...چشمش رو از راهی که زین رفته بود گرفت

مطمئنم فهمید×

این طور نیست*

!همین طوره×

با دیدن زین از پله ها پایین میومد، بحثشون با
...صدای آهسته تر اما سرعت بیشتری ادامه پیدا کرد

کاملاً مطمئنم وقتی رسید بحثِ مقصد لیام تموم*
شده بود

— —

دست لویی رو گرفت و سعی کرد با تمام وجود
...بهش اطمینان بده

کاملاً*

لبخند محوی زد و مشغول نوازش پشت دست
...لویی مضطرب شد

ولی فهمید×

نفسش رو پر صدا بیرون داد و دست لویی رو رها
کرد...

به جای این حرفا فکر کن چجوری بریم بیرون*

وقتی رفت بیرون ما هم راحت میریم×

اخم های هری توی هم رفت اما نزدیک شدن زین
...مجال ادامه ی صحبت رو ازشون گرفت

زین بدون نگاه کردن به اون دو نفر، روی مبل تک
نفره نشست و برای وقت گذرونی مشغول کار با
...گوشیش شد

چند دقیقه به همین منوال گذشته بود که در باز
شد...

پسر جوان و مو سرخی که مشخص بود نهایتاً
بیست و دو سال سن داشت وارد شد و با ترس به

...زین نگاه کرد

آقا ماشین آمادس تا شما رو به پروازتون برسونه»

چشم های لویی و هری در لحظه به درشت ترین ...حالتش در اومد و نگاه ناآرامشون به هم دوخته شد

سپس به زین نگاه کردند؛ کسی که در ابتدا چشم غره ی وحشتناکی به اون پسر رفت و وقتی از پس رفتنِ نفسش اطمینان پیدا کرد، از جاش بلند شد و ...خونسرد به سمت در قدم برداشت

...هری چند لحظه به جای خالیِ زین خیره شد

الان چی شد؟*

...اخم روی پیشونیِ لویی غلیظ تر شد

مگر این که مرده باشم×

لویی بعد از ادای این جمله، با خشم ایستاد و به سمت در دوید، صدای قدم های هری رو هم میشنید ...که به دنبالش میاد

به موقع رسیده بود و زین در حالِ نشستن بود پس حرکتش رو تند کرد و خودش رو به جلوی ماشین رسوند و شاد شد از این که هری هم بهش پیوست و ...کنارش ایستاد

اگر فکر میکنی که میذارم بری کاملاً در اشتباهی×

زین پوزخندی زد و بعد از اینکه با اشاره ی دستش دستور دور شدن گارد از اون دو نفر رو داد، وارد ماشین شد و وقتی همون مرد استرالیایی که حالا برای لویی و هری مشخص شد بود که اسمش سم هست در رو بست، چهره ی اون دو نفر جدی تر شد...

ماشین روشن شد و کمی حرکت کرد، تا جایی که زانوی لویی مماس با سپر بود اما اون دو از جاشون...تکون نخوردن

...زین چشمش رو توی حدقه چرخوند

بذار سوار شن_

تنها کلماتی بود که از بین لب های زین، خطاب به ...راننده خارج شد

دوباره به صندلیش تکیه زد و سعی کرد با روزنامه ...ای که کنارش بود سر خودش رو گرم کنه

با حس صدای خلبان، هدفون سبزش رو از روی گوشش برداشت اما در همون لحظه صحبت اون مرد ...به پایان رسید

..صدای پچ پچ ها لحظه به لحظه بالا تر میرفت

از روی بدن تد که روی صندلی کنارش به خواب
...رفته بود گردن کشید و به هانا نگاه کرد

چی شده؟+

بی توجه به همه ها پرسید و با نگرانی آب
...دهانش رو قورت داد

طوفان شنی که توی آلبانی و مقدونیه اومده»
رسیدن به یونان رو غیر ممکن کرده. توی فرودگاه
بلگراد فرود میایم تا به فکری به حالمون بکنن

...ابروهاش بالا پرید

یعنی هنوز نرسیدیم؟؟؟؟+

...با سادگی پرسید و به هدفونش نگاه کرد

نرسیده بودن ولی چهار بار همه ی موزیکایی که
...هری برایش انتخاب کرده بود رو گوش کرده بود

نه نرسیدیم»

هانا بی توجه گفت و دستش رو به سمت بازوی تد
...کشید تا بیدارش کنه

هوایما تکون خفیفی خورد و لیام جیغ آروم و
...کوتاهی کشید

هی نگران نباش. اینا طبیعیه»

هانا گفت و بعد از اطمینان از بیدار شدن تد، که در حال مالش چشم هاش بود، صاف نشست و ...کمربندش رو بست

لیام هم به تبعیت از اون کمربندش رو چک کرد و وقتی یادش اومد اصلا اون رو باز نکرده، سرخ شد و ...نخودی خندید

موسیقیش رو پلی کرد و هدفونش رو دوباره به ...روی گوشش برگردوند

...شاید اون یکی هواپیما مستقیم به آتن رفته بود

کاشکی ابی براش بلیط اون رو میگرفت تا زودتر ...برسه

😊 کلمه 1199

حال نداشتم کراکتر جدید وارد کنم پس همون تد !!رو آوردم

!!با رنج و عذاب نوشتم پس بترکونیدش

دلیل غیبتم رو توی مسیج برد گفتم ولی هشتاد !!درصدتون نمیدونین

عزیزانم، مچم در رفته و استخون ساعدمم !!موبرداشته

مٹ سگ درد دارم و مسکن مصرف میکنم، به
!!همین خاطر شدیداً گیج میزنم

توصیم بهتون اینه که هیچ وقت فاز سوپرمن
برندارین و فکر نکنین میتونین در مقابل قدرت موتور
!!مقاومت کنین

!!کولتونو گرفتن شما ولش کنین

!!هق تازه خوشبو کننده ی ماشین گرفته بودمم

love♥

Niusha

⇒ نوشته شده در 27 دی 99

نمیتونستم این دو تا رو نذارم

خوش اومدید»

...زین سری برای مرد تکنون داد

دستش رو از جیبش خارج کرد و بعد از اتصال چند
ثانیه ای با دستِ بالا مونده ی خلبان، دوباره دستش
...رو به جایی که بود برگردوند

وارد هواپیمای شخصیش شد و درست سر جای
...همیشگیش نشست

نیم نگاهی به لویی که بهش زل زده انداخت و بی
...توجه به اون به گوشیش زل زد

پیشونیش میسوخت و دردش چشم هاش رو اذیت
...میکرد اما نمیخواست چیزی بروز بده

سم و دو نفر دیگه از کنارش رد شدن و پشت
...سرش جای گرفتن

دید که هری و لویی رو به روی هم نشستن و
...مشغول صحبت شدن

...توی دید ثانویه ش بودن

نگاهش به دختر مهماندارِ ملبس در کت و دامن
...آبی کاربنی که بهش نزدیک میشد خورد

چیزی میل دارید؟»

فقط یه مسکن_

...دختر بلوند «چشم» گفت و دور شد

...پلک هاش رو روی هم گذاشت

اون با ما میاد×

...متوجه نزدیک شدنِ لویی نشده بود

چی میگی؟_

جوری زمزمه کرد که انگار طرف مقابلش یک بچه
ی کلافه کنندس و باید هر چه زودتر از دستش خلاص
بشه...

لویی به پشت سرش، جایی که هری نشسته بود
نگاه کرد و بعد از وارد کردنِ حجم زیادی از اکسیژن
...به ریه هاش به سمت زین برگشت

لیام با من برمیگرده×

...مصمم گفت و دست هاش رو مشت کرد

...زین خندید

...خنده ای بس تمسخر آمیز

چی باعث شده فکر کنی اجازه ی چنین کاری رو داری؟

لویی بدون اعتنا به نزدیک شدن دختر مهماندار...جملش رو به زبون آورد

این سوال رو باید از تو بپرسم؛ چی باعث شده× فکر کنی میتونی به من و هری و لیام دستور بدی؟

زین پوزخندی زد و بعد از کشیدن زبونش روی لب...هاش، کمی توی جاش تگون خورد

تو و دوست پسرت برای من ارزشی ندارین که وقتمو درگیر دستور دادن بهتون بکنم. در مورد لیام هم اگه نمیدونی باید بهت بگم که یه قرار داد بینمون هست که کنترل کردن رو مجاز میکنه. یه قرار داد بدون تاریخ انقضا، و نباید تعجب کنی وقتی میگم این بی انتها بودنش درخواست خود لیام بود، برای فرار از تو

...ابرو هاش رو برای لویی بالا انداخت

...متوجه خشمی که تو وجود لویی میپیچید بود

خشمی که باعث سرخ شدن گردنش و فشرده شدن فکش روی هم میشد

مشت لویی بالا رفت تا به صورت زین برخورد کنه
اما چهره ی خندان زین بدون هیچ تغییری باقی
موند...

با دست به سم علامت داد تا قدم های او مدش رو
...عقب بره و سر جاش بنشینه

قفسه ی سینه ی لویی به شدت بالا و پایین میرفت
...و خونسردی متقابل زین اون رو حرصی تر میکرد

با پیچیده شدن دست هری دور مچش به خودش
اومد...

بیا بشین تا کنترل ما رو هم ندادی بهش*

آهسته توی گوشش گفت و اون رو به سمت جایی
...که در ابتدا نشسته بودند کشید

همه میدونستن که مسیر به دلیل طوفان شنی که
اتفاق افتاده تغییر میکنه و دور تر میشه اما براشون
...مهم نبود

فعلا رسیدن به مقصد بر همه چیز ارجحیت
داشت...

هر دو خیره به تد که با تلفن همراه کنار گوشش
...روی یک خط صاف رفت و آمد میکرد نشسته بودند

...بدون هیچ حرفی

لیام یک دستش رو محکم به دور کیفش و دست
...دیگرش رو به دور میله ی چمدونش حلقه کرده بود

با استرس به دهان تد نگاه میکرد و منتظر بود که
بیاد و بگه که یه چاره ای وجود داره و میشه یه کاری
...کرد که همین امشب به آتن برسن

...دوست نداشت دیگه تا آخری عمرش اینجا بمونه

...لویی اینجا نبود

...هری اینجا نبود

...اینجا کسی دوستش نداشت

با تگون خوردن دست هانا جلوی چشمش، چشم
...های نگران و اشکیش به اون سمت چرخوند

کجایی لیام؟ چرا جواب نمیدی؟»

...بغضش رو فرو خورد

...لب پایش کمی بیرون اومده بود

...هانا لبخندی دوستانه زد

نمیخواد عذر خواهی کنی»

دستش رو باز هم جلو برد و شکلاتی پیچیده شده
...توی زرورق قرمز رو کف دستش گذاشت

بیا بخورش. اینقدر غصه خوردی که فکر میکنم»
فشارت افتاده

چشم های لیام برق زد اما لویی یه عالمه چیز
...بهش یاد داده بود

نباید تا وقتی مطمئن نشد از بقیه چیزی رو قبول
...میکرد

گاهی وقتا بقیه فقط میخوان مهربون باشن و
...تعارف میکنن

کمی فکر کرد و سپس با صدای شیرینش جواب
...هانا رو داد

مرسی من نمیخورم+

شکلات رو روی صندلی فایبرگلس گذاشتو به
...سمت مخالف هلش داد

همزمان خودش رو کمی عقب کشید و به سختی
...نگاهش رو از شکلات گرفت

هانا متوجه نگاه لیام شده بود و میدونست اون
...فقط داره تعارف میکنه

بعد از این همه مدت کاملاً متوجه مبادی آداب بودن
...لیام، اون هم به طرز افراطی شده بود

قبولش کن لیام. بین من خودم دارم و واسه ی»
تد هم اینجاست؛ این برای تو هست

شکلات های دیگه رو به لیام نشون داد و میدید حالا
که چشم های لیام آزادانه به شکلاتی که کنارش بود
...خیره بود

لیام اون رو به یاد خواهر زاده ی ده ماهش که با
شیرین زبونی روز و شب مشغول حرف زدن بود می
...انداخت

دستش رو با ذوقی که به شدت تلاش میکرد تا توی
حرکاتش مشهود نباشه به سمت شکلات برد و بعد از
جدا کردن روکشش و گذاشتن اون توی پلاستیک
کوچکی، که توی جیب کناری کولش بود و مخصوص
انداخت زباله هاش، شکلات رو توی دهانش گذاشت و
...از مزه ی خویش هومی کشید

نه خیلی ذوب شده و روان بود و نه خیلی سفت و
منجمد و به طرز دوست داشتنی ای بین زبان و
...کامش آب میشد

..لبخند شیرینی به هانا زد

خیلی خوشمزه بود مرسییی+

و جلو رفت و بوسه ی کوتاهی روی گونه ی اون
...دختر گذاشت

هانا شگفت زده دستش رو روی گونش گذاشت و
...لبخند زد

مطمئن بود این رفتار نرم و این شخصیتش
حساس اما منظمش به خاطر خانواده ای هست که با
...معیارهای درست و البته توپرقو بزرگش کردند

قابلیت رو نداشت عزیزم. اگر میدونستم اینقدر»
قشنگ تشکر میکنی شکلات تدروهم به تومیدادم

شوخی کرد و بینی لیام رو بین انگشت هاش
...کشید

لیام سرخ شد و با جمع کردن بدنش و گلوله شدن
...روی صندلی آروم خندید

...تدروی صندلی کنار هانا نشست

اول با ریتا صحبت کردم، خیلی استرس داشت»
اما بعدش که با کیت صحبت کردم گفت که تا دو روز
دیگه میتونیم صبر کنیم. انگاری یه سری مشکلات
دیگه ای هم بوده که تصمیم گرفتن دو روز عقب
بندازنش

...اوهی از بین لب های هانا خارج شد

...لیام هم به رو به رو خیره شد

یعنی.. یعنی میتونست به آتن برسه؟

کارت اتاق 406 رو از پذیرش تحویل گرفت و با آرامش و چهره ای که چیزی ارزش خونده نمیشد به ...سمت سم گرفت

سم در سکوت کارت رو گرفت تا چمدون کوچک ...زین رو به اتاقش ببره

زین مثل تمام لحظات امروز، بی توجه به لویی که با چشم هاش به سمتش آتش پرت میکرد به سمت ...بار رفت تا کمی وقتش رو بگذرونه

قبل از پرواز سم رو توجیه کرده بود که به محض رسیدن باید به دنبال رد و اثری از لیام بره و ...میدونست هیچ نیازی به یادآوری نیست

روی صندلی پایه بلند نشست و بعد از سفارش دابل تکیلاش به پیشخوان تکیه داد و مشغول فکر ...کردن شد

به چی فکر میکنی؟×

به سمت لویی برگشت و دیدش که بعد از نشستن
...روی صندلی کنارش سفارش ویسکی اسکاچ داد

دوباره به سمت زین برگشت و سوالش رو تکرار
کرد...

...زین سوالش رو بی جواب گذاشت

حتی حوصله ی دست به سر کردن لویی رو هم
نداشت...

لویی لیوان ویسکیش رو توی دستش گرفت و به
...جایی میان بطری های شامپاین و ودکا زل زد

توی همین دو روز دلم براش تنگ شده×

...غم سنگینی توی صداش بود

جرعه ای نوشید و انگار با این کار، گرفتگیِ گلویش
...بیشتر شد

تو دلت براش تنگ نشده×

...باز هم به زین خیره شد

...نگاهش برای زین سنگین بود

اونقدر سنگین که زین ترجیح داد گاردش رو کمی
...پایین تر بپاره

بد نبود اگر کمی به خودش استراحت میداد و با به
...زبون آوردن چند کلمه ذهنش رو تخلیه میکرد

نمیدونم_

...لویی همچنان به زین خیره بود

...بی پروا به نیم رخش نگاه میکرد

دقیقه ای نگذشته بود که صدای قهقه هاش بلند
شد...

قهقه هایی که از سر عصبانیت بودنش حتی از
مایل ها اون طرف تر هم شنونده رو متوجه خودش
میکرد...

تو دوستش نداری. اون فقط یه ابزاره برات×

مکت کرد و انگار با این کار در حال جمع آوری
...انرژی بود

انرژی ای که درست از وقتی لیام رو توی اتاقش
...ندیده بود از تنش رخت بر بست

فکر نکن که لحظه ای میذارم پیشت بمونه،×
پیداش که کردیم مستقیم از همینجا میبرمش به
شیکا..خونه

...زین کمی جا به جا شد

نمیدونست قبلا هم از زبون لویی دررفته یا نه اما
...میدونست اولین باری هست که متوجهش شده

اوه. شیکاگو_

...لویی سرخ شد و توپید

به تو ربطی نداره×

...زین دوباره پوزخند زد

در اشتباهی. به تنها کسی که مربوطه منم_

چین عمیقی وسط پیشانی لویی افتاد و دهانش رو
باز کرد تا چیزی بگه اما با دیدن صورت رنگ پریده ی
هری که حالا درست بین خودش و زین ایستاده بود،
...سکوت کرد

...از دیدن چهره ی هری ترسید

این روز ها هر چیزی توانایی ترسوندنش رو
داشت...

چی شده؟×

...اعتنایی به شش های بی قرارش نکرد

خواهش میکنم فقط بگو وقتی داشتی با لیام*
حرف میزدی و شماره ی پرواز اعلام شد رو یادته یا
نه؟

...لویی سری تکون داد

آره فکر کنم خودِ لیام هم توی اون پرواز بود چون×
همون لحظه گفت باید برم و قطع کرد؛ خودت که
میشنیدی

نفس توی سینه ی هری گیر کرد و گوشیش رو به
...قفسه ی سینش فشرد

شماره ی پرواز چند بود؟*

...این سوالا برا-×

صدای فریاد هری نگاهِ همه ی افراد حاضر در اونجا
...رو به سمت خودش برگردوند

شماره ی پرواز چند بود؟*

835×

خدای من خدای من خدای من*

گفت و ناتوان گوشیش رو روی پیشخوان
...گذاشت

چی شده؟×

زین اما همون ابتدا چشمش رو به اسکرین گوشی
...دوخت

نفسش بند اومده بود و حس میکرد مغزش مورد
حمله ی آماج افکار و احساسات گوناگون قرار

..گرفته

چی شده هز؟×

زین شوک زده دستش رو جلو برد کنارِ صورت
...لویی تکونش داد اما تمام حواس لویی به هری بود

...مغزش کار نمیکرد

...اسم لویی رو به خاطر نمیآورد

...حتی اسم خودش رو هم فراموش کرده بود

وقتی لویی برای بار سوم «چی شده؟» رو به زبون
آورد زین دستش رو جلو برد و چند بار آستین هودی
...لویی رو کشید

وقتی توجهِ اون رو روی خودش دید گوشه‌ی هری
...رو به سمتش سر داد

خوندن تیتِر بزرگِ خبر تموم مطلب رو برایش
...مبرهن کرد

بی توجهیِ خلبانِ پرواز شماره ی 835 به مقصد (
آتن به هشدار های برج مراقبت باعث سقوط این
(هواپیما شد. غرور خلبان یا کم کاریِ برج مراقبت؟

☺ کلمه 1777

!شرمنده دیگه بگایی جدید رو چسبوندم

میدونین بعضی از فف ها اینقدر سوییته شبیه
!!واقعیت نیست

بوک منم ماشالا اینقدر بگایی داره شبیه واقعیت
!!!نیست

اون تیکه ای که زین و لویی با آرامشِ ظاهری
نوشیدنیشونو میخوردن و حرف میزدن منو یاد جان
!!ویک 2 انداخت

جان و بادیگارد جیانا دی انتونیو توی بار هتل
!!اگتینتال

این روزا بیشتر توی چنل فعالیت دارم، اگر دوست
دارین خوشحال میشم اونجا باشین

@jabadandprincess

love♥

Niusha

➡ نوشته شده در 5 بهمن 99

با چشم هایی که به چمدونِ کوچکش دوخته شده بود، به دنبال خدمه ی هتلِ قدم برمیداشت و تمام سعیش رو میکرد که دوباره به خاطر اینکه اتاقش با ...اتاقِ تد و هانا توی یک طبقه نیست اشک نریزه

بفرمایید این هم اتاقتون»

پسر جوانِ ملبس در پیراهن سفید و جلیقه ی سرمه ای با لبخند مصنوعیِ همیشگی‌اش، که جزئی از ملزوماتِ شغلش بود، در رو باز کرد و بعد از گذاشتنِ چمدونِ توی اتاق، کارت رو به سمت لیام، که به دسته ...ی کولش چنگ زده بود، گرفت

...لیام معذب وارد شد و در رو پشت سرش بست

قبل از هر کاری کیفش رو روی تخت انداخت، با عجله شلوارش رو از پاش خارج کرد و به سمت ...دستشویی دوید

خیلی وقت بود که جیش داشت و اگه یه کوچولو ...دیگه صبر میکرد ممکن بود شلوارش رو خیس کنه

...اون وقت خیلی بد میشد

اون موقع هیچ جا نبود که شلوارش رو بشوره و ...آبروش میرفت

همونطور که روی توالت نشسته بود به اطراف
...نگاه کرد

اون جا پر بود از گل های خشک شده ای که
...عطرشون هوش از سرت میبرد

نفس عمیقی کشید و چشم هاش رو از بوی خوبی
...که توی مشامش پیچید بست

کارش رو تموم کرد و بعد از بالا کشیدن باکسر
سفیدش که روش عکس دایناسورهای کوچکی سبز و
...نارنجی داشت لبخند کوچولویی زد

حالا که راحت شده بود میتونست با خیال راحت
...بره و بخوابه

دست ها و صورتش رو شست و بعد چک کردن
حموم و مطمئن شدن از این که هیچ هیولایی اونجا
وجود نداره و نیاز به زنگ زدن به هانا نیست، از
دستشویی خارج شد و خودش رو روی تخت
...انداخت

تیشترتش تنگ بود و خیلی دلش میخواست که بره
و از توی چمدونش یه لباس راحت برداره اما خیلی
...خوابش میومد

در حال فکر کردن به درآوردن لباسش بود که پلک
...هاش روی هم آروم گرفت و وارد دنیای خواب شد

با حرص و اضطرابی که پشت خشم مخفیش کرده
...بود مشغول کندن پوست کنار ناخن هاش بود

چند سالی بود که این کارش رو ترک کرده بود اما
حالا نمیتونست جلوی خودش رو برای بازگشت به
...عادت قدیمیش بگیره

با سوزشی که توی دستش پیچید، نگاهش رو از
لویی که با چهره ی مات زیرلب با خودش حرف میزد
و هری که با بغضی که به سختی مهارش کرده بود
سعی میکرد لویی رو آروم کنه گرفت و به انگشت
...خونیش نگاه کرد

زخم چندانی نبود اما همون هم سوزش و درد
...زیادی داشت

با پیچیدن صدای ضربه هایی که به در برخورد کرد
...توی اتاق همه از حال و هوای خودشون خارج شدن

...زین به اون سمت رفت و در رو باز کرد

...سم بود

...همون طور که هر سه انتظار داشتند

...برگشت و دوباره روی صندلی نشست

نگران بود، خیلی بیشتر از چیزی که انتظار
میرفت، اما این دلیل نمیشد که ظاهر خودش رو
...بیازه

بگو۔

نفسش رو حبس کرد و منتظر خبر نحسی که توی
...این دو ساعت بارها بهش فکر کرده بود شد

البته این دو ساعت میتونست کم تر باشه اگه با
ناراحتیِ کاور شده با عصبانیتش گوشیش رو به زمین
...نمیکوبید

طبق دستورتون رفتم و لیست پرواز رو چک
کردم ولی کسی با این اسم توی اون هواپیما نبود

...و بالاخره زین تونست با آرامش نفس بکشه

از گوشه ی چشم شاهد لبخند محو و کمرنگی که
...روی لب های لویی و هری نشست بود

...صداش رو صاف کرد

پس لیام کجا بود؟

پروازهای دیگه؟۔

یه پرواز دیگه هم به مقصد آتن بود که به خاطر
طوفان توی بلگراد فرود اومد. اسمش توی اون
لیست بود.

پس لیام الان سالم و فقط چند ساعت باهامون×
فاصله داره؟

سم نیم نگاهی به زین انداخت و با دیدن باز و بسته شدن چشم های زین به منزله ی تایید، با اکراه جواب ...لویی رو داد

آره و قرار شده که هر موقع وضعیت آب و هوا» درست شد به آتن بیان

...توی بغل هری فرو رفت و دوباره خندید

سکوتی که حالا اتاق رو در برگرفته بود معنایی ...کاملاً متفاوت با خفقان چند دقیقه ی پیش داشت

زین از جا بلند شد و با تردید به سمت پنجره رفت...

صداش رو تا جایی که مطمئن باشه به گوش سم ...میرسه بالا برد

فعلاً کاری ندارم. میتونی بری. از هتل خارج نشو.

...سم زیر لب چشمی گفت و از اتاق خارج شد

نفس راحتی کشید و نگاهی چند ثانیه ای به اون ...زوج خندان کرد

از رفتن شما دوتا هم استقبال میکنم.

هری چشم غره ای به زین رفت و از جاش بلند شد...

دست لویی رو کشید و بدون حرف به سمت در
...رفت تا به اتاق خودشون بره

هی_

لویی رو، که هنوز بیرون نرفته بود، مورد خطاب
...قرار داد

لویی برگشت و نگاهی سوالی به زین، که پشت
بهش ایستاده بود و خودش رو درگیر دنبال کردن
...مسیر قطرات بارون کرده بود، انداخت

لبخندی روی لب داشت که کنترلش با خودش
...نبود

!شده_

...ابروهای لویی بالا پرید

...زین چند ثانیه به رو به روش نگاه کرد

سپس روی پاشنه ی پا چرخید و به چشم های لویی
...نگاه کرد

...از احساسش خجالت نمیکشید

!دلم براش تنگ شده_

و بدون این که به لویی اجازه ی واکنش بده به
...سمتش رفت و در رو توی صورتش بست

...چشم هاش میسوخت

...آخه خیلی خوب نخوابیده بود

ساعت سه به خواب رفته بود و وقتی ساعت هفت
بود هانا بهش زنگ زد و گفت که اگر دوست داره بره
توی شهر و کمی گردش کنه، باید تا یک ساعت دیگه
...توی لابی باشه

...لیام نمیدونست چیکار کنه

خوابش میومد اما حالا که بیدار شده بود دیگه
...نمیتونست بخوابه

پس نشست و چند دقیقه گریه کرد، بعد از اون هم
رفت و دست و صورتش رو شست و بعد از عوض
کردنِ پاکسرش و شستن اون قبلی، لباس هایی که
...برای خودش انتخاب کرده بود رو پوشید

وقتی ساعت دقیقاً هفت و پنجاه دقیقه رو نشون
میداد از اتاقش خارج شد و بعد از پیوستن به اون
زوج، صبحانه ی مفصلی خورد و دوشادوش اون دو از
...هتل خارج شد

هر جایی که بهشون توصیه شده بود رو گشتند و حالا که خورشید مستقیم به صورتشون میتابید در حال ...خروج از شهربازی بودن

شما رو نمیدونم اما به من که خیلی خوش گذشت

هانا پر انرژی گفت و جلو تر از تد و لیام که از خستگی توان صحبت کردن نداشتند، وارد رستوران خیلی کوچکی که درست ابتدای کوچه ی باریکی کنار ...شهربازی بود شد

روی صندلی نشست و چشمش رو به همراه هاش ...دوخت

چقدر کم انرژی هستین! به شمام میگن مرد؟»

تد چشم غره ای بهش رفت و قبل از نشستن کمی ...به سمت لیام خم شد

تا وقت داری فرار کن. من سرش رو گرم میکنم»

با لحنی شوخ و مثلا ترسیده گفت و روی صندلی ...مشکی رنگی که عقب کشیده بود نشست

لیام دستش رو جلوی دهانش گرفت و ریز ریز ...خندید

چشم هاش بین فشار لپ های بالا اومده و پلکش گم شد و هانا مطمئن تر از قبل شد که لیام موقع

...خندیدن هیچ جا رو نمیبینه

لیام قدم پیش گذاشت و جلو تر رفت تا اون هم
...بنشینه و کمی به پاهاش استراحت بده

من نیازی به منو ندارم، میگوی سوخاری میخوام»
هانا منو رو روی میز هل داد و با لبخند به گارسون
گفت...

منم همینطور. لیام تو چی؟»

...لیام نگاه متعجبی به هر سه نفر انداخت

حالا باید چی انتخاب میکرد؟

میشه.. میشه اول دستامو بشورم؟+

...آروم پرسید و با انگشتاش بازی کرد

البته که میشه. ما خیلی گرسنه بودیم و یادمون»
رفت ولی تو خیلی خوب حواست بود

هانا گفت و دستش رو روی دست های لیام که با
...استرس به هم میپیچید گذاشت

...لیام لبخندی زد و از جاش بلند شد

به سمت دستشویی آقایون رفت و دستهایش رو
...دوبار محکم شست و هر دو بار هم تا چهل شمرد

مطمئن بود دست هاش خیلی کثیف هستن آخه همه ی آدم هایی که از وسیله های شهر بازی استفاده ... میکنند و سوار میشن که دست هاشون تمیز نیست

وقتی از میزان تمیزی دست هاش راضی شد، با لبخند عمیق از توی جیش پاکت دستمال کاغذی هاش ... رو بیرون آورد و یکی از اون ها رو بیرون کشید

به خشک کن اخم کیوتی کرد و برای نشون دادن ...میزان ناراحتیش پشتش رو بهش کرد

...تقصیر اون بود که لیام ارزش میترسید

دستمالش رو توی سطل زباله ی استیل انداخت و ...از دستشویی خارج شد

از دیوار شیشه ای بیرون رو میدید و به سمت میزشون قدم برمیداشت اما چیزی در که اون لحظه ...به چشمش خورد، پاهاش رو سرجا خشکوند

نیم نگاهی به تد و هانا انداخت و وقتی دید که نگاه اون دو متوجهش نیست، با احتیاط از اونجا خارج شد ...و تقریبا به سمت مغازه ی رو به روی دوید

جلوی در چند لحظه مکث کرد تا جمله بندی هاش رو، همونطور که هری و لویی حرف میزنن، انجام بده ...و چیزهایی که باید بگه رو به ذهن بسپاره

نگو لیام نگو لیام نگو لیام. بگو من+

چند بار با خودش تکرار کرد و سپس با چشم های
براق و گونه هایی که از هیجانِ کار پنهانش سرخ
...شده بود وارد فروشگاه شد

سلام. میشه اون پستونکو ببینم؟+

و انگشت اشارش رو به سمت پستونک لیمویی
...رنگ گرفت

😊 کلمه 1509

حدود هشتصد کلمش قبلا نوشته شده بود واسه
همین زود تموم شد.

پارت بعدی دو روز دیگه.

love♥

Niusha

✍ نوشته شده در 27 اسفند 99

چرا نمیری؟*

با اخم غر زد و تلنگر آرومی به پای لویی وارد کرد...

لویی چشم هاش رو گرد کرد، لقمه ی غذای توی ...دهانش رو دوبار جوید و به سختی قورت داد

الان که خیالم راحت شده بذار اینو بخورم. باور×
کن از وقتی گمش کردیم اصلا هیچی از وعده های
غذاییم نفهمیدم

...باشه بخور. اصلا بذار*

...به سمت ساک کوچکش دوید و ادامه داد

منم باهات میام. تا تمومش کنی آمادم*

...لویی بدون بلند کردن سرش موافقت کرد

از نیم ساعت قبل که با بسته ی کوچک سالاد و
نون جو پا به اتاق گذاشته بود، هری شروع به صحبت
کردن درباره ی اینکه «میدونه ریتا کجا اقامت داره و
باید برن و ازش راجع به تاریخ اومدن لیام پیرسن»
...کرده بود و حتی لحظه ای سکوت نمیکرد

برای لویی اما صحبت کردن در این مرد در اولویت
...نبود

گرسنه بود و حالا فقط به داد معده ی بینواش
...برسه

...البته که لیام در الویت بود

...البته که به خاطر اون حاضر بود هر کاری بکنه

اما میدونست تا وقتی زین رو طرف خودش داره
...نیازی به این دوندگی های الکی و بی هدف نیست

اطمینان داشت زین با اطلاعات جدیدی که در
مورد لیام از خودِ لویی کسب کرده بود حتی تعداد
...قدم های امروزش رو هم میدونه

بسته بندی یکبار مصرف رو روی تخت قرار داد و
...چنگال پلاستیکی رو داخلش گذاشت

نگاهِ هری روش سنگینی می کرد پس به سمتش
...برگشت

حداقل اجازه هست قبلش برم دستشویی؟*

هری پوست لبش رو از بین دندان هاش آزاد
...کرد

برو ولی زود بیا. منم کفشم رو تمیز میکنم*

و با چشم هاش لویی رو تا وارد شدن به سرویس
...بهداشتی همراهی کرد

روی مبل نشست و خم شد تا با دستمال مرطوبی
که برداشته بود اثرِ کم خاک رو از کفش هاش برداره
اما ضربات متوالیِ وارد شده به در مجبورش کرد تا
دوباره صاف بنشینه و پس از چند ثانیه با قدم های
...سریع خودش رو به در برسونه

...در رو باز کرد و با دیدن زین پشت در جا خورد

زین فرد مورد علاقه ی هری نبود و مطمئن بود
...نظر زین هم در مورد اون همیشه

البته با شناختی که از زین داشت، هیچ کس شخص
...مورد علاقه اش نبود

شاید میشد در مورد تعداد انگشت شماری ارفاق
...کرد

آب دهانش رو قورت داد تا صدایش رو صاف کرده
...باشه

زین سرکی کشید و این به هری فرصت داد تا
...آنالیزش کنه

با زینی که ملاقاتش کرده بود متفاوت بود و این
میتونست به خاطر موهای درهم ریخته و هودی

...سورمه ایش باشه

لویی کجاست؟_

...با چهره ی بی حس و خسته پرسید

هری جواب داد تا فقط بتونه زودتر از هم صحبتی
...باهاش خلاص بشه

دست خودش نبود که حس خوبی ازش
...نمیگرفت

...اون دست_*

...دستش رو گرفت بالا تا هری ر ساکت کنه

مهم نیست. فکر کنم خودت بتونی بفهمی_

...اخم های هری تو هم رفت اما چیزی نگفت

لیام فردا پرواز داره. نمیخواستم بگم اما دلم_
براتون سوخت؛ به هر حال باید باهاش خداحافظی
کنین

پلک هاش رو ماساژ داد و بی اهمیت به سمت اتاق
...خودش راه افتاد

هی اون دلش میخواد با ما باشه. اگه بلایی_*
سرش بیاری خودم میکشمت

تنها حرکت زین برگشتن سرش به سمت هری و
... ادا کردن تنها دو کلمه با صدای بی تفاوتش بود

موفق باشی_

کارت اتاقش رو گرفت و بعد از گذاشتن اون توی
جیبش، به سمت هانا و تد که مشغول صحبت بودند
... برگشت

با دو دست، به دسته ی پلاستیک توی دستش چنگ
... زد و توان و قدرت صداسش رو جمع کرد

خیلی خیلی خیلی خوب بود. مرسییی+

... با لبخند و از ته دل گفت

واقعا روز خوبی رو گذرونده بود و دروغ نبود اگه
میگفت این حس خوب بعد از خرید کوچکش چند
... برابر شده بود

تازه اون دو لیام رو برای مراسم ازدواجشون هم
دعوت کردند و لیام تصمیم گرفت حتما با هری توی
... اون مراسم شرکت کنه

... لویی فقط حوصله ی این کارها رو نداشت

هانا مهربون خندید و بین تد و لیام به سمت
... آسانسور راه افتاد

به منم خوش گذشت»

چشمکِ اغراق شده ای زد و بعد از اشاره به تد
...حرفش رو ادامه داد

از این به بعد وقتی میریم بیرون تد رو با خودمون»
نمیریم که اگه ببریم مثل امروز فقط نق میزنه

...لیام خندید و مشتتش رو به مشت هانا کوید

از نظرش خیلی بامزه بود که اون دو در ظاهر اصلاً
...با هم نمیساختند

...آسانسور توی طبقه ی مورد نظر لیام ایستاد

تد برایش دست تکون میداد، پس لیام هم همین کار
رو کرد و بعد از گفتنِ شب بخیر، از آسانسور خارج
شد...

راستی لیام»

...با صدای تد برگشت و بهش نگاه کرد

فردا ظهر پرواز داریم. یادت نره ها»

چشم هاش گرد شد و چند بار سرش رو به نشونه
...ی تایید تکون داد

باشه. بابای+

با عجله بای بای کرد، برگشت سمت در و سعی
...کرد کارت رو از جیبش در بیاره

اگه یادش میرفت چی؟

...بهتر بود قبل از هر کاری یه ریماندر بذاره

در رو محکم پشت سرش بست و در حالی که
گوشیش رو محکم بین انگشتاش نگه داشته بود روی
...تخت نشست

صدای نوتیفیکیشن رو تا آخرین حد بالا برد و بعد از
تنظیم جای پلاستیک پستونک وسط تخت، که امکان
افتادنش روی زمین وجود نداشته باشه، با خیال راحت
...سر جاش ایستاد

روز گرم و خسته کننده ای رو پشت سر گذاشته
بود و مطمئن بود لباس هاش در اثر برخورد با وسایل
...شهر بازی کثیف شدند

لباس هاش رو از تنش خارج کرد و بعد از تا کردن،
اون ها رو تو ی یک پلاستیک محکم خردلی رنگ،
...درست کنار چمدونش گذاشت

آخه قرار بود فردا با هانا به پیاده روی بره و بعدش
...هم برن و لباس هاشون رو بشورن

از کوله پشتیش شامپوی خوش بوش، اردک ها و
کِشتی کوچکش رو خارج کرد و چند بار با ذوق بالا
...پرید

وارد سرویس بهداشتی شد و در رو پشت سرش
... نیمه باز گذاشت

وان رو آماده کرد و اجازه داد از آب با دمای مورد
... نظرش پر بشه

لباس زیرش رو که خشک شده بود از روی میله ی
آویز حوله برداشت و با خارج کردن نیمه ی بالایی
بدنش از سرویس، اون رو روی تخت انداخت، اونی
رو که توی تنش بود رو شست و در نهایت توی حباب
ها، بین سه اردک شناور و کشتیش نشست و مشغول
... آب بازی و البته کمی شستشوی بدنش شد

باورم همیشه قراره به زودی ببینمش. توی همین×
چند روز به اندازه ی چند سال دلتنگش شدم

هری با سر تایید کرد وبعد از بستن در پماد، اون رو
... روی میز پاخت گذاشت

منم همینطور. کارم تموم شد فقط مواظب باش*
. که به بالشت کشیده نشه

وارد سرویس بهداشتی شد و حرفش رو ادامه
... داد

واقعا باورم همیشه میخواست بکشتت. البته*
!بیشتر نمیفهمم تو چرا اینقدر در مقابلش بیخیالی

...لویی خندید و به هدبرد تکیه داد

مطمئن باش اگر میخواست منو بکشه همون×
لحظه ی اول کشته بود. خودشم فهمید لیام واقعا
پیش من نیست

...هری بالشش رو مرتب کرد و روی تخت نشست

...نگاه مسخره واری به لویی انداخت

بعد از فهمیدنش تصمیم گرفت با سیم بکشتت یا*
قبلش بود؟

...لویی چشم غره ای رفت

اون نمیخواست منو بکشه! اون فقط میخواست×
عصبانیتش از اینکه لیام رو بردم تخلیه کنه، حتی به
طور غیر منطقی

...دراز کشید و دست هاش رو زیر سرش قرار داد

اگر خیلی دلش برای لیام تنگ شده بود میتونست*
پیداش کنه

لویی دهانش رو باز کرد تا چیزی بگه اما با قرار
...گرفتن انگشت هری روی لب هاش ساکت شد

نه نگو نمیتونست که جفتمون میدونیم اگه واقعاً*
میخواست میتونست، ممکن بود سخت باشه ولی
میشد انجام شه

...نفسش رو با حرص کمی بیرون داد و ادامه داد

نمیدونم چرا اینقدر اصرار داری فرشته نشونش*
بدی.

نه فرشته نیست ولی اون شیطانی که توی ذهنته×
...هم نیست. اون فقط.. فقط

فقط چی؟*

نمیدونم ولی اونقدری که فکر میکنی سیاه×
!!نیست، شاید خاکستری تیره

ابرو هاش رو بالا انداخت و با برخورد دست هری
...به قفسه ی سینش خندید

مسخره*

اصلاً ما چرا داریم در مورد اون صحبت میکنیم؟×
مهم اینه که اینجا با همیم، سالمیم و خیلی زود
جمعمون دوباره مثل قبل سه نفره میشه.

هری نفس عمیقی کشید و «البته» رو زمزمه
کرد...

وقتی لیامو دیدیم چی میشه؟*

لویی کمی خودش رو بالا کشید و دست هاش رو به
...هم گره کرد

صداش رو صاف کرد و نگاه جدی و سنگینی به
هری انداخت...

!!!دروازه ی جادویی به سرزمین ناریا باز میشه*

هری با غیض برگشت و چشم غره ای بهش
رفت...

...لویی واقعا وقت شناس و عوضی بود

هاهاها بامزه. تنها دلیلی که راضی نبودیم لیام به*
این سفر بره الان توی اتاق بغلی نشسته پس دیگه
دلیلی برای منع کردن لیام نیست، اون باید به کارش
برسه پس نمیتونیم ببریمش خونه. من و تو چیکار
میکنیم؟

...لویی دوباره دراز کشید و بالاخره جدی شد

داشتم فکر میکردم شاید ما هم بتونیم با لیام*
همراه بشیم و دور دنیا رو بگردیم

پس کارمون چی؟*

لویی لبخند عریض و طولی زد و گونه ی هری رو
...نوازش کرد

نکنه فکر کردی اون شغل ها واقعا منبع درآمد*
ماست؟ عزیزم ما داریم پولشویی میکنیم! بعدشم
مگه سارا نمیره سرکار؟ گلات سرجاشون و
!مشتریاتم حالشون خوبه

راستی هیچ وقت نپرسیدم. زین چیکار میکنه؟*

برداشت های زیادی میشد از این جمله کرد اما
...موضوع بحث کاملاً سوال رو روشن میکرد

استار باکس×

...هری پوزخند زد

.عجب*

...خمیازه ای کشید و چشم هاش رو مالید

خیلی خب وقتی که لیام رو دیدیم مفصل راجع به*
این که باید چی کار کنیم حرف میزنیم. ولی به نظرم
بهتره تنه‌اش بذاریم. براش بهتره که رو پای خودش
وایسه

...لویی کمی وول خورد

یک ساعت بود که مثناس نیاز به تخلیه داشت اما
لویی خیلی موافق این کار نبود ولی حالا دیگه چاره ای
نداشت...

سر جاش نشست و پاهاش رو از لبه ی تخت
...آویزون کرد

آره خب اینم ایده ی بدی نیست×

نیم نگاهی به هری که خوابیده بود کرد و برای بار
...هزارم متعجب شد

آخه چطور کسی که تا دقیقه ی پیش مشغول صحبت بوده حالا اینقدر راحت به خواب فرو رفته؟
...این هم از عجایب هری بود

نفس نفس زنان از سرویس بهداشتی خارج شد و ...خودش رو به تختش رسوند

...حمام کردن همیشه خسته و گرسنش میکرد

هری همیشه بعد از حمام بهش خوراکی های خوشمزه میداد اما هر بار که لویی میخواست اینکار رو انجام بده خودش هم شریک میشد و نصف ...خوراکی های لیام رو میخورد

با یاد اون روز ها که دور نبود اشک توی چشم هاش جمع شد و سرش رو پایین انداخت

نگاهی به یخچال کوچک کنار اتاقش انداخت و رفت ...تا از داخل اون، بطری آب رو برداره

کمی آب نوشید و بعد از پوشیدن شلوارک زرد و سفیدش، روی تخت نشست و دوباره به فکر فرو رفت...

هیچ موقع این حرف رو به لویی نمیگفت اما دلش ...برای حموم رفتن با ددیش هم خیلی تنگ شده بود

هری و لویی مجبورش میکردن تنهایی به حمام بره
اما ددی همیشه لیام رو با خودش به حموم میبرد؛
خودش موهایش رو میشست و خودش بدنش رو با
...لیف سبز رنگش که شبیه غورباقه بود لیف میزد

لیام رو قلقلک میداد و مواظب بود کف توی چشم
...هایش نره

حتی اگه خودش هم نمیخواست حموم کنه، با لیام
...میرفت و لیام رو میشست

با بغض دراز کشید و پستونکش رو که توی بسته
...بندیش بود بین دست هاش گرفت

...دلش برای ددی تنگ شده بود

...ددی براش بستنی میخرید

ددی میبردش شهر بازی و هیچ وقت هم نیازی نبود
...مثل امروز توی صف بایسته و خسته بشه

همیشه هم وقتی سوار وسایل میشدند دست لیام
...رو میگرفت

...ددی براش عروسک و شکلات میخرید

...آه تلخی کشید و توی جاش غلت زد

بینیشو جمع کرد و با اوقات تلخی پستونک رو از
...باکس شفافش خارج کرد

نگاه ماتم زده ای بهش کرد و اون رو بین لب هاش گرفت...

حس بامزه ای که چند سال بود به سراغش نیومده بود... وجودش رو چنگ زد

دلش برای فشارِ سرِ پستونک روی زبونش تنگ شده بود...

مک محکمی بهش زد و بعد از چرخیدن به پهلوی راستش، چشم هاش رو بست تا وارد دنیای خواب بشه...

...باید چند تا پستونک دیگه میخرید

😊 کلمه 2040

دو روز پیش اینو نوشته بودم اما با نوشتن اولین قسمت مشکل داشتم واسه ی همین اینقدر طول کشید...

تازه از دامپزشکی برگشتم و اینو براتون کامل کردم، چند ساعت دیگه اپ میکنم

شما : چرا اپ نمیکنه؟؟

من : خب تا چند ساعت دیگه وقت دارم، یه بار !!!دیگه فیلم مراسم ازدواج زک و جان رو میبینم

برای قسمتی بعدی تاریخ نمیدم که بدقول شم.

!!راستی عیدتونم مبارک

سال خوبی داشته باشین عزیزانم

☐love♥

☐Niusha☐

⇒نوشته شده در 2 فروردین 1400

خوبه به موقع رسیدیم، هنوز شلوغ نیست×
جلوتر از چهار نفر دیگه وارد شد و گوشه ای ایستاد...

هری هم کنارش ایستاد و این توجه لویی رو به زین... که به تنهایی به سمت بک استیج میرفت جلب کرد

چند قدمی که زین برداشته بود رو جبران کرد و... خودش رو بهش رسوند

بازوش رو بین انگشت هاش گرفت و با ایستادن... جلوش، راهش رو سد کرد

کجا میری؟×

...بازوش رو از دست های لویی خارج کرد

دارم میرم کاری که به خاطرش اومدیم رو انجام... بدم

خشونت رو بذار کنار×

...زین نگاه بی حسی به لویی انداخت

منو چی فرض کردی؟_

با لحنی گفت که انگار حتی ذره ای خشونت توی
...وجودش نیست و هیچ وقت هم نبوده

ابروهایش رو بالا برد و نگاهش رو به رو به روش
...دوخت

قدم دیگه ای برداشت که باز هم لویی جلوش رو
...گرفت

نگاه خیرش رو به صورت لویی دوخت تا منظورش
...از این جلوگیری رو درک کنه

...لویی نگاهی به پشت سرشون کرد

...به اندازه ی کافی از بقیه فاصله داشتند

...سرش رو به زین نزدیک کرد

کل این چیزایی که میبینی، این کار، این شغل×
هرچقدرم که از نظرت مهم نباشه برای لیام خیلی
اهمیت داره و دقیقا به این خاطر که برای منم مهمه؛
چون به لیام حس مفید بودن میده و حس مفید بودن
باعث میشه لیام شاد باشه. اگه واقعا بهش اهمیت
میدی یا حرفت که میگی دلتنگشی ادعا نیست، تو هم
به هدفش، به علاقتش اهمیت بده. تا آخر اجرا ازت
وقت نمیخوام؛ فقط چند دقیقه از شروعش بگذره
.میریم دنبال لیام.

بدون حرف چند ثانیه به لویی نگاه کرد و سپس تنها
با گفتن چند کلمه به نقطه ی دیگه ای از سالنی که

...رفته رفته شلوغ تر میشد رفت

فقط سی دقیقه_

هی لیام خوبی؟»

لیام نگاهی به بیلی که در حال چک کردن کوک گیتارش بود، انداخت و بعد از تایید سریع و با حرکت سرش، چشم هاش رو دوباره به سمت ریتا، که مشغول انتخاب از بین دو لباس انتخاب شده توسط ...هانا، بود برگردوند

!!استرس دارم+

کف دست های عرق کردش رو به بیلی نشون داد ...و ریز و نگران خندید

چرا استرس؟ کار تو که تموم شده. ریتا هم خیلی» راضی بود!! به عنوان اولین تجربه ی واقعیت خیلیم خوب بود

گفت و بعد از زدن ضربه ای به شونه ی لیام از اون دور شد ...

نموند که صدای لیام رو بشنوه، صدایی که میگفت ...»»»میدونم اما دست خودم نیست

لیام بهم کمک میکنی؟»

...به سمت مگ برگشت و سرش رو کج کرد

چه کمکی؟+

میخوام چند تا جعبه رو جا به جا کنم. خیلی زیاد و»
سنگین و تنهایی از پششون برنميام

...لبخند زد و اضافه کرد

يالا کمکم کن، بعدش منم کمکت میکنم»

...ليام با ذوق خندید

...اون خیلی مهربون بود

الان ميام+

با سرعت پشت سر مگ وارد اون اتاق شد تا ده
...دقيقه مونده به شروع کنسرت رو اينطور بگذرونه

آقا شما نمیتونید اینجا دخانيات مصرف کنید»

فندکش رو توی جيبش برگردوند و چشم غره ای
به مرد عینکی ریزاندامی که این حرف رو زده بود
رفت...

گوشیش رو از جيبش خارج کرد و با لویی، که
...درست توی دیدش بود تماس گرفت

فکر نمیکرد صدای زنگ از بین همه ی این صداها
به گوش لویی برسه اما لویی دستش رو روی جیبش
کشید و بعد از خارج کردن گوشیش، تماس رو وصل
کرد...

×|...

مجال ادامه به لویی نداد، شاید نمیخواست حتی
...ثانیه ای بیشتر از لیامش دور باشه، شاید هم نه

نیم ساعت گذشته. تنها برم یا میای؟_

لویی که تا اون لحظه به دنبال زین میگشت
...بالاخره پیداش کرد

دست هری رو کشید و سعی کرد خودش رو به زین
...برسونه

میایم میایم×

...تماس رو قطع کرد و به سمت سم برگشت

تا ده دقیقه ی دیگه بیرونم. کارای برگشتمون به_
خونه رو انجام بده

حتما»

خوبه_

از کنار سم و پسر جوونی که حتی اسمش رو هم
نمیدونست رد شد و به سمت جایی که میدونست

...میتونه مسیری برای رسیدن به لیام باشه رفت

متاسفم آقا. نمیتونم بهتون اجازه ی ورود بدم»

...اخم هاش توی هم رفت

من باید کسی رو بینم. این ضروریه.

مرد با چهره ی خشن اما دوستانش، دست هاش
...رو به نشونه ی تسلیم بالا گرفت و لبخند محوی زد

متاسفم»

زین قبلی اگر بود یا تا الان اون مرد رو با مشیت و
لگد هاش کنار زده بود و یا با توهین هاش عاصی؛ اما
زینی که بعد از رفتن لیام و زینا توی وجودش جون
...گرفته بود جلوش رو میگرفت

زین جدیدی که هر لحظه بهش یادآوری میکرد همه
ی انسان های زمین سابت نیستن یا برای تو کار
...نمیکنن پس دهنش رو ببند

نگاهی به پشت سرش انداخت و لویی و هری رو
...در حال نزدیک شدن دید

...سعی کرد از حربه ی دروغ استفاده کنه

اون داخل با کسی قرار دارم.

ابروهای مرد بالا پرید و به سمت نیروی امنیتی که
...چند متر اون طرف تر ایستاده بود برگشت

هی تام، اون داخل کسی منتظرِ کسیه؟»

تام سرش رو به دو طرف تکون داد و دوباره به رو ..به روش نگاه کرد

مرد به سمت زین برگشت و ابروهاش رو بالا ...انداخت

!!!هماهنگ نشده ولی...خدای من لویی»

با خنده از در فاصله گرفت و بعد از آغوش ...کوتاهش با لویی، چند ضربه به پشتش نواخت

اینجا چیکار میکنی مرد؟»

لویی شونه هاش رو بالا انداخت و دست رو دوباره ...دور کمر هری حلقه کرد

اومدم به لیام سر بزنم. داخله؟×

آره خیلی استرس داشت منم به مگ گفتم»
سرگرمش کنه

...لویی خندید و به زین اشاره کرد

میبینم که دوستم رو راه ندادی×

نیم نگاهی به زین که از عصبانیت کبود شده بود
...انداخت و دوباره به لویی زل زد

دست من نیست، قانونه»

لویی در تایید حرفش سر تگون داد و هری
...همونطور که به زین زل زده بود پوزخند زد

خب چرا الان معطلین؟ برین تو مطمئن لیام»
واقعا با دیدنتون هیجان زده میشه
...و با لبخند دوستانش اون ها رو بدرقه کرد

واقعا هنیبال ندیدی؟»
...لیام با لب های بیرون اومده سرش رو تگون داد
چی دیدی؟»
لیام انگشت هاش رو جلوی صورتش گرفت و با
...دقت شروع به شمارش کرد

لالاند، ملفیسنت، سفید برفی و شکارچی،+
شیرشاه، بتمن، اسپایدرمن، توی استوری، رالف
خرابکار، موانا، فروزن، پاندای کنگ فو کار، بچه
ریس، هتل ترانسیلوانیا، گیسو کمند و یه عالمه که
الان یادم نمیداد ولی همه رو دیدم

با افتخار گفت و لب های سرخش، ذوق و شوقش
...رو نشون میداد

مگ چند ثانیه با تعجب به اون موجود که یک نفس همه ی این اسم هم رو گفته بود نگاه کرد و همزمان با خودش فکر کرد که باید به خاطر این بی نفس صحبت کردنش تعجب کنه یا عناوینی که شنیده، تصمیمی که ...در انتها به سومین گزینه رسید

...هیچ کدوم

اها پس سریال دوست نداری؟»

مگ پرسید اما ضربه هایی که به در خورد سوالش ...رو بی جواب گذاشت

لیام با قدم های سریع و کوتاهش به سمت در رفت ...و اون رو باز کرد

هیییی لووووو+

قدمی عقب رفت و خواست کلمه ی دیگه ای هم به زبون بیاره که با دیدن شخص دوم دهانش بسته شد...

هری هم به خاطر لیام اومده بود به اونجا؟

هریییی+

...به اون دو که جلوی در ایستاده بودند نگاه میکرد

دوست داشت بره و جلو و بغلشون کنه اما ...میترسید

اگه اونا میگرفتنش و با خودشون به خونه
میردنش چی؟

مظلوم گفت و با دیدن لبخند اون دو کمی آرام
شد...

اما این آرامشش دوامی نداشت و با قدمی که
...هری به سمتش برداشت از بین رفت

ببخشید ببخشید. لیام دیگه از خونه بیرون نمیره+
قولِ قولِ قول

هری جلوتر رفت که باعث شد لیام هم کمی
...خودش رو عقب بکشه

سرش رو پایین انداخت تا نگاهش به هری و لویی
...نیفته

...اینجوری اشک هاش روی زمین میچکید

ببخشید ببخشید لیامو نبرین خونه ببخشید+

!!چند بار بهت گفتم بی دلیل معذرت خواهی نکن_

با شنیدن صدای آشنایی، نوای گریه هاش قطع
شد...

سرش رو بلند کرد و نگاه به نگاهی افتاد که چند
...سال بود ندیده بود

...لبخندی روی لب هاش پدیدار شد

اما اون لبخند به همون سرعتی که به وجود او مد از
...بین رفت

لبخندش از بین رفت و جاش رو به چشم های گرد
...شده داد

لبخندش از بین رفت و جاش رو به نفس حبس
...شده ی توی سینه اش داد

و در نهایت این لیام بود که با بدنی سست، روی
...سرامیک های سفید افتاد

😊 کلمه 1380

love♥

Niusha

➤ نوشته شده در 14 فروردین 00

((45))

تلفن همراهش بی وقفه زنگ میخورد پس نگاهی به زین، که کنارش ایستاده بود و با گنجی به لیام و تمام تغییراتش نگاه میکرد، انداخت و از اتاق خارج شد...

بله مگ؟×

های لویی. حال لیام خوبه؟»

... با چشم هاش به دنبال هری گشت

آره خوبه. آوردیمش هتلی که خودمون ساکنیم و×
الانم دکتر بالا سرشه. اونجا همه چیز مرتبه؟ کسی که متوجه چیزی نشده؟

همه چیز خوب پیش میره. واقعا حالش خوبه؟»
میتونه برای کنسرت بعدی خودشو برسونه؟

... اخمی ناشی از تمرکز روی پیشونیش نشست

کنسرت بعدی کی هست؟×

فردا»

... ابروهاش بالا پرید

امم نه مطمئن نیستم. شاید حتی با خودمون×
بیریمش خونه. یه سری مشکلات به وجود اومده

...آهی کشید و ادامه داد

ازت میخوام به کسی چیزی نگی×

برای هری که با دو جعبه ی پیتزا و یه نایلون سفید
...رنگ از آسانسور خارج شد دست تگون داد

خیالت راحت باشه. مواظبتش باشین»

تماس رو قطع کرد و لب های هری که حالا رو به
...روش ایستاده بود رو بوسید

کجا بودی؟×

رفتم برای خرید شام*

نگاهی به دست هاش کرد و با چیزی که به ذهنش
...رسید ناخودآگاه به خنده افتاد

...بگو زین آدم نیست بدون اینکه بگی

چرا میخندی؟*

هیچی×!

هری کمی نگاهش کرد و وقتی جواب دیگه ای
...نگرفت سرش رو پایین انداخت

...نایلون سفید رو به دست لوی داد

این برای لیامه*

...لویی لبخندی زد و بی حرف سر تگون داد

برگشت و با دکتر و زین که در حال حرف زدن
...بودند مواجه شد

نایلون سوپ رو به دست هری برگردوند و خودش
...رو به دکتر رسوند

برادرم چگونه؟×

داشتم به ایشان میگفتم. گویا روز سخت و پر
استرسی رو گذروندن و با یه تلنگر کوچیک دچار شوک
عصبی شدن، اما نگران نباشید. کاملاً خفیف بوده و
الان چیزی جز سردرد و گزگز دست و پا باقی نمونده.
تا چند ساعت دیگه کاملاً بهبود پیدا میکنه

با عجله گفت و پس از رد و بدل کردن چند کلام
...دیگه از اون ها دور شد

هری بوسه ای روی گونه ی لویی گذاشت و بدون
...توجه به زین وارد اتاق شد

...لویی به زین نگاه کرد

از همون لحظه ی اولی که لیام رو دیده بود
...متعجب بود

از بدنی که حالا به خاطر عضلات درشت تر شده
...بود

از تتو هایی که روی پوست خوشرنگش نقش
...انداخته بودند و زیبا ترش کرده بودند

از چهره ای که حالت پخته ای به خودش گرفته بود
...و ته ریش ملایمی روش خودنمایی میکرد

چی شده؟×

...زین به لویی نگاه کرد

نمیدونست چرا اما انگار لویی تو چشمش مثل قبل
...نبود

حس نمیکرد تنها یک مزاحمه که باید دور بشه؛
گاهی حتی تمایل به شروع مکالمه باهاش رو
داشت...

اون مثل قبل نیست_

...آره ظاهرش کم×

نه، ظاهرش نه. اون بیدار بود اما جوری تظاهر_
کرد که انگار خوابه و خب... فهمیدنش حتی برای
دکتری که اولین بار بود میدیدش هم آسون بود. پلک
هاش میلرزید و هر از چند گاهی لب هاش رو گاز
میگرفت

لویی شونه بالا انداخت و از بین در به لیام که
...همچنان خودش رو به خواب زده بود نگاه کرد

فکر نکنم اوضاع آخرین بار خیلی مرتب بوده×
باشه!! انتظار نداشته باش ازت استقبال کنه. البته
منم حتی این واکنش رو پیش بینی نمیکردم اما
قبولش کن. بد کردی باهاش

...به سمت آسانسور قدم برداشت

...قصد داشت برای لیام کمی شیرینی بگیره

اون خیلی عوض شده_

...این بار لویی منظور زین رو فهمید

...برگشت و نگاهی بهش کرد

نه واقعا. لیام دقیقا همون بخشش ومحبت رو×
توی وجودش داره، بیشتر شده اما کم تر نشده. الان
فقط کمی شکستس

...و با لبخندی از زین دور شد

وقتی از رفتن هری مطمئن شد، پلک هاش رو از
...هم فاصله داد و صاف نشست

وای یعنی ددی فهمیده بود لیام پستونک خریده؟

اومده بود که اون رو از لیام بگیره؟

میخواست پستونک لیامو هم ببره و مثل آقای
فرانکی بده به اون دختر بد؟

...اما... اما لیام که پسر خوبی بود

...همه لیامو دوست دارن چون لیام پسر خوبیه

اینو همه میدونن که لیام پسر خوبیه، چون به همه سلام میکنه و همیشه هم وقتی کمک لازم دارن، ...کمکشون میکنه

...لیام پسر خوبیه

از روی تختش بلند شد و به سمت در نیمه باز رفت تا کامل ببندتش، نمیخواست که یهو لویی یا هری یا.. یا ...ددی بیان داخل و متوجه بشن

لویی و هری دعواش میکردن اما ددی ممکن بود ...اونو ازش بگیره

...شاید هم نه

...شاید بغلش کنه

مغزش سناریو های مختلفی میچید اما لیام نمیتونست به هیچ کدام پروبال بده و به طور ...هیستریک تنها به تصمیم گرفته بود

...دنبال کوله پشتی زرد و مشکیش گشت

گوشه ی اتاق بود و بین وسایل مخفی شده بود اما ...لیام با دقت نگاه کرد و تونست اون رو پیدا کنه

اون رو گرفت و با قدم های آروم، جوری که کسی صداش رو نشنوه، به سمت تختی که میدونست برای ...لو و هری رفت و دوباره نشست

زیپ کیفش رو باز کرد و به محض فاصله دادن دو لبه ی کیف، تونست پستونک کوچولوی مهربونشو ببینه...

با دو دست اون رو گرفت و بوسه ی کوچکی روی سرش گذاشت، بعدم با نگاهی مشکوک به دو طرفش نگاه کرد و وقتی خیالش از عدم حضور دشمنان فرضیش راحت شد پستونکش رو با احترام ...روی تخت گذاشت و روش ملحفه گذاشت گذاشت

...ذوق کرد و خودش رو محکم بغلش کرد

اون خیلی باهوش بود و تونسته بود پستونک کوچولو رو نجات بده و اون رو برای خودش نگه داره...

وقتی که ددی دوباره باهاش مهربون شد لیام بهش میگه که پستونک کوچولو چقدر دوستش داره و بهش ...کمک میکنه که راحت بخوابه

دوباره بلند شد و با همون قدم های آرومش عرض اتاق رو برای قرار دادن کولش سر جای اول طی کرد...

سپس با شادی و چشم های برق افتاده برگشت و
...روی تخت دراز کشید

لبه ی ملحفه ی سفید رو بلند کرد تا نگاهی به
پستونکش بندازه و براش بوس بفرسته اما با تگون
ریزی که به در وارد شد و برخورد ضرباتی به در، از
...حرکت ایستاد و به سمت در برگشت

هییییح...

...یادش رفت در رو دوباره باز کنه

...لیام بی دقت

...زین از اتاق خودش خارج شد

به اتاقی که لویی و هری چند دقیقه پیش برای
خودشون گرفته بودند تا کمی توش استراحت کنن
نگاه کرد و به سمت اتاقی که لیام توش مشغول
...استراحت بود قدم برداشت

هری در رو باز گذاشته بود پس نزدیک شد تا هلیش
بده اما با دیدن در کامل بسته شده اخم هاش توی هم
...رفت

...این به این معنی بود که لیام از تختش بلند شده

...ضرباتی به در زد و منتظر موند تا در باز شه

...اما نشد

...چند ضربه ی آروم به در نواخت

لیام. این منم. درو باز کن_

صدای قدم هایی که به در نزدیک میشد رو شنید و حدس میزد که لیام از چشمی در مشغول نگاه کردن ...بهش باشه

نمیخوای در رو باز کنی؟_

براش سخت بد اما سعی کرد لحنش میزان عصبانیتی که از ناراحتی درون به وجود آمده بود رو ...بروز نده

میخوام باهات حرف بزنم لیام و ازت میخوام_ همین حالا این در رو باز کنی

چند ثانیه صبر کرد و درست وقتی که دهانش رو ...برای گفتن جمله ی بعدی باز کرده بود، در باز شد

کمی هلش داد تا بتونه لیامی که دور تر ایستاده بود ...رو ببینه

هودیش توی تنش لق میزدند و تنها انگشت های ...سفیدش از سر آستین هاش بیرون اومده بود

چشم هاش تا آخرین درجه گرد شده بود و زین میدونست لیام هر موقع که ترسیده باشه اینطور نگاه ...میکنه

شلوارش به وسیله ی لویی از پاهاش خارج شده بود و زین میتونست تتوی کوچکی رو بالای زانو هاش ببینه...

لیام از نگاه زین روی بدنش معذب بود پس کمی... این پا و اون پا کرد و با ترس به زین نگاه کرد

...زین نگاه دوباره ای به صورتش انداخت

میخوای بشینیم؟_

قبل از جواب دادن لیام، به سمت مبلی گوشه ی... اتاق رفت و روش نشست

...لیام هم با عجله به سمت تخت رفت

ملحفه رو روی پاهاش کشید و تلاش کرد بدون اینکه زین متوجه چیزی بشه پستونکش رو به زیر... بالشش هل بده

...زین تنها به حرکات ملایمش نگاه میکرد

جوری که تلاش میکرد بدون جلب توجه و خونسرد چیزی که زین نمیدید چی هست رو جا به جا کنه فقط... خیلی کیوت بود

...صادقانه زین خیلی دلتنگش بود

دوست داری برگردی خونه؟_

بی مقدمه پرسید که باعث شد ابروهای لیام بالا
...بپره و چشم هاش با ترس دو دو بزنه

ددی حتما میخواست اون رو به خونه برگردونه و
...پستونکش رو ازش بگیره

سرش رو پایین انداخت و چشم هاش پر از اشک
شد...

زین میخواست از جاش بلند بشه و برای آروم
کردنش جلو بره اما میدونست و میفهمید که لیام
ازش میترسه پس سر جاش نشست و تنها دسته هاش
...مبل رو فشرد

...لیام آب دهانش رو قورت داد

نمیخواست به خونه برگرده و پیش اون دختر بد
باشه پس دستش رو زیر بالش برد و پستونکش رو
...بیرون کشید

اون رو توی مشتش گرفت و از بین ملحفه ها
...بیرون اومد

...برای زین مثل فرشته ها بود

...هیچ وقت لیام توی چشمش اینقدر زیبا نبود

البته که همیشه برایش زیبا بود اما حالا میفهمید چه
...چیزی رو کنارش داشته

...لیام جلوی زین ایستاد

مشتش رو باز کرد و پستونکش رو به سمت زین گرفت...

هنوز هم میترسید اما این فکر که با دادن پستونک دیگه ددی اون رو با خودش نمیره و هری و لویی تنها... نمیشن کمی آرامش به رگ هاش تزریق میکرد

این چیه لیام؟_

نفس عمیقی کشید و لب هاش صورتیش رو تر کرد...

لیام با ددی نیاد خونه، نمیخواد پیش اون دختر بد+
باشه

...زین بیش از این متعجب نمیشد

واقعا این لیام بود؟

اون دختر دیگه نیست لیام. اون خونه فقط برای_
تو هست، مثل همیشه با کارتون و بستنی و چیپس

...دست لیام کمی پایین اومد

واقعا ددی بازم دوستش داشت؟

...زین تو فکر دیگه ای بود

!!لیام هنوز هم بهش میگفت ددی

ناگهانی از جاش بلند شد اما این حرکت برای
...لیامی که توی فکر بود زیادی ترسناک بود

دست هاش رو روی گوشش گذاشت، همونجا
...نشست و شروع به جیغ کشیدن کرد

...نفس توی سینه ی زین حبس شد

با این بچه چیکار کرده بود؟

صدای برخورد مشتش و لگد به در باعث شد
نگاهش به اون سمت کشیده شه اما ثانیه ای بعد
...دوباره به لیام که مشغول هق هق بود نگاه کرد

کنارش نشست تا آرومش کنه اما جیغ ها و فریاد
های لیام از سر گرفته شد و ثانیه ای بعد لویی و هری
خشمگین و یگی از کارمند های هتل که رنگ از روش
...پریده بود وارد اتاق شدند

ازش دور شو*

هری فریاد زد و انگشت هاش رو تهدید گر به
...سمت زین گرفت

لویی اما فقط به سمت برادرش دوید و اون رو بین
...بازوهاش گرفت

...زین ناخودآگاه کمی عقب رفت

...با بهت به صحنه ی رو به روش نگاه میکرد

...اون ها مثل یه خانواده بودند

خانواده ای که لزومی نمیدیدند از هم جدا شن یا
...شخص دیگه ای رو بین خودشون راه بدن

...عقب عقب رفت و از اتاق خارج شد

...رفت و نگاهِ خیسِ لیام رو ندید

...و لیام خوشحال بود

...گریه میکرد اما خوشحال بود

...ترسیده بود اما خوشحال بود

...ددی اون دختر بد رو از خونه بیرون کرده بود

...ددی بازم دوستش داشت

بعد از گذاشتن یادداشتی برای لویی، از هتل بیرون
...زده بود

هوای سنگین اونجا بدنش رو سست کرده بود و
نیاز داشت تا کمی به دور از هیاهو باشه؛ در آرامش
...ظاهری

آرامش ظاهری چون خودش هم میدونست هر
کاری بکنه نمیتونه حتی یک لحظه ذهنش رو از
اتفاقاتی که در این چند روز زندگیِ خوششون رو
...دستخوش تغییر کرده دور کنه

چشم هاش رو دور بار چرخوند و نگاهِ سریعی به
...محیطِ تاریکش انداخت

جمعیت زیادی اونجا بودند با اینکه خیلی از شب
...گذشته بود

سرش رو به سمت نوشیدنی خودش برگردوند اما
چیزی که لحظه ی آخر دید باعث شد دوباره گردن
بکشه و پس از چند ثانیه دوباره با زهرخند تلخی به
...نوشیدنیش برگرده

...اشتباه دیده بود

کسی که اونجا نشسته بود و با شخص کنارش
حرف میزد فقط خیلی به یکی از بخش های بزرگ
...زندگی قبلی هری شباهت داشت

تلفن همراهش رو از جیبش خارج کرد و وارد
...کنتاکت هاش شد

شروع به گشتن کرد و بعد از مدت کمی مخاطبی
...که دنبالش بود رو پیدا کرد

دستش رو روی آیکون تماس گذاشت و تلفنش رو
...کنار گوشش قرار داد

طولی نکشید که صدای گرفته ی طرف مقابل به
...گوشش رسید

هوران هستم، بفرمایید—

...هری لبخند عمیقی زد

سلام داداش*

...سکوت چند ثانیه ای حاکم شد

...سکوتی که صدای فریاد نایل پایان بخشش بود

هری؟ خودتی؟—

...هری خندید

آره خودمم؛ بعد از چهار سال*

...نایل داد زد

چرا.. چرا شمارت رو عوض کردی؟ مگه قرار—
نبود باهام در تماس باشی که ببینم این گندی که
خودتو توش انداختی چطور پیش میره؟

...هری نفس عمیقی کشید

حق داشت هر چقدر که میخواد سرش فریاد
بزنه...

آروم باش نایل، شمارمو عوض کردم چون*
نمیخواستم تو رو هم توی دردسر بندازم. تو کاری جز
کمک کردن نکردی و من نمیخواستم کسی باشم که
بهت آسیب بزنم

این چه حرفاییه که میزنی احمق؟ مگه تو ازم—
کمک خواستی که تصمیم گرفتی با دوری جبران
کنی؟ هر کاری کردم خواسته ی خودم بود

...هری لبخندی زد

واقعا برای دوستی با نایل به خودش آفرین
...میگفت

ازین حرف ها بگذریم نایل. زندگیت چطوره؟*

بد نیست؛ خونه، اداره، خونه، اداره. خونه، اداره.—
برنامه ی زندگی پرباری دارم

خب حداقل شان رو توی هر دو قسمتش داری*

!!شان—

حالش خوبه؟*

نمیدونم احتمالا خوبه. موقع رفتن که خیلی خوب—
بود الان حتما بهتره. یعنی وقتی با فکرش اینقدر شاد
!!میشد فرض کن الان که به هدفش رسیده چی شده

...صدای هری توی گلویش خفه شد

شان.. رفته؟*

اوه آره بعد از شش ماه، درست وقتی که ازش—
خواستم بیاد با من زندگی کنه دستمو گرفت و گفت

این رابطه به جایی نمیرسه و بهتره مثل آدم های بالغ
پذیریمش. بعدم رفت

هری سعی کرد صداش رو از عاری از بهت نگه
داره...

تگزاس. ظاهرا اونجا قرار بود کازینش رو ببینه_

...آهی کشید و ادامه داد

بهتره از این داستان بگذریم. خودت چطوری؟—
اون خلافتار چطوره؟ و اون پسرک کیوت که هرچی
شکلات توی خونه داشتم رو طی یک نصفه روز خورد
.و دستمال کاغذی هامو تموم کرد

...حرفش رو با خنده تموم کرد

هری هم تصمیم گرفت فعلا روی غصه های
...رفیقش تمرکز نکنه

...توی راه برگشت حتما سری هم به نایل میزد

لیام از خواب بیدار شد و با وحشت به دست هاش
که میلرزید نگاه کرد اما وقتی منشاء این لرزش رو
دید ریز خندید

باز هم با تلفن همراهش که توی دستش بود
...خوابش برد

...تماسی که از طرف هانا بود رو جواب داد

سلام لیام. معلوم هست کجایی؟ چرا تو اتاقت
نیستی

لی.. من تو هتل نیستم. تو هتل هستم ولی نیستم+

لیام! چی میگی؟»

توی یه هتل دیگه هستم+

...گفت و لب برچید

...باز هم یاد ددی افتاد

...خیلی دلش برای ددی سوخته بود

وایسا چی؟»

...لیام توضیح داد

پیش لوو و هری+

«تو دلش اضافه کرد» و ددی

او.»

...چند ثانیه سکوت و سپس

فردا میای دیگه؟»

لیام محکم چشم هاش رو روی هم فشرد و با لب
...هایی که اون ها هم فشرده به هم بودند تایید کرد

میام+

مشخص بود هانا نمیدونه چطور مکالمه روتوموم
...کنه

خواب بودی؟»

...لیام لبخندی زد

...هانا خیلی باهوش بود

باشه پس. بخواب»

بای بای+

تماس رو قطع کرد و گوشی رو روی قسمت خالی
...تخت گذاشت

میخواست بخوابه که دوباره اسکرین گوشی
...روشن شد

اون رو برداشت و با دیدن اینکه اون شخص جزو
...کنتاکتش نیست کنجکاوتر شد

اما با دیدن متن پیام فهمید از طرف چه کسی
...فرستاده شده

...لپ هاش سرخ شد و ریز ریز خندید

پستونکش رو دوباره توی دهانش گذاشت و با
خوشحالی به متن پیام نگاه کرد تا زمانی که خوابش
...ببره

«خوب بخوابی کیوت بیبی. ددی _»

😊 کلمه 2650

جهت خالی نبودنِ اینجا : چند تا نیوشا میشناسین؟

جهت خالی نبودنِ اینجا ی دو : گاهی خیلی با خودم
^_^ حال میکنم

جهت خالی نبودنِ اینجا ی سه : این بخش آخر و
همین الان نوشتم و سه دور هم پاک کردم. واسه
همین یکم طول کشید.

love♥

Niusha

✉ نوشته شده در 19 فروردین 00

مواظب خودت باش لیام»

خدانگهدار لیام»

فرداشب میبینمت لیام»

به همه لبخند میزد و با بادیگارد درشت اندامی که به دنبالش قدم برمیداشت و دسته ی گل توی دستش ... به در خروجی نزدیک میشد

... به این محبت ها عادت کرده بود

اون جمع صمیمی به خوبی پسرک ساکت رو بین ... خودشون قبول کرده بودند و دوستش داشتند

درسته که تازه به جمعشون پیوسته بود اما از ... محبوب ترین ها بود

... و البته اون دسته گل

کارتش که کلمات «برای بیبی شیرینم» روش نوشته شده بود، مشخص میکرد از طرف چه کسی ... فرستاده شده

اوه لیام داری میری؟»

تد که تازه از سرویس بهداشتی خارج شده بود
...پرسید و نیم نگاهی به بادیگارد لیام انداخت

هنوز نمیفهمید قضیه چیه و چطور شده که حالا در
...هر لحظه از لیام توسط اون مرد مواظبت میشه

...ساده پاسخ داد و لبخند ملیحی به تد زد
خیلی آهسته خداحافظی کرد و به سمت در قدم
...برداشت

تد دوباره صداش کرد و قدم های رفته ی لیام رو
...جبران کرد تا نزدیکش بشه

من هنوز نفهمیدم چرا با تیم نیستی؟ مشکلی
وجود داره؟

...لیام نگاهش رو به زمین دوخت

مشکی نیست. اینجوری راحت تره+

...صداش میلرزید

...تد فهمید حرف لیام از ته دلش نبوده

دروغ گفتن برای اون پسر خیلی سخت بود و
مواقعی که دروغ میگفت نشونه های واضحی وجود

...داشت که دستش رو رومیکرد

...تد هم متوجه بود اما چیزی نگفت

خیلی خب شبت بخیر»

لبخندی به لیام زد و بعد از ضربه ی آرومی که به
...بازوش کوبید ازش دور شد

لیام به رفتن تد خیره شد و تا زمانی که توی پیچ
راهرو از دیدش محو بشه با نگاه دنبالش کرد، سپس
برگشت و بعد از نگاه کوتاهی که به بادیگاردش،
...خوان، انداخت به سمت خروجی راهی شد

چند لحظه منتظر باشین»

طبق معمول همیشه، خوان با احترام ازش
خواست و خودش رفت تا اتومبیل رو از جایی که
...پارک کرده بود بیاره

از یک ماه قبل که زین برای انجام یه سری کارها
به خونه برگشت، خوان تقریباً بیشتر از هری حواسش
بهش بود، و این اواخر حتی هری هم پذیرفته بودش و
...دیگه خودش با لیام همراه نمیشد

ولی هر چقدر هم اطمینان داشت، باز هم راضی
...نمیشد تا لیام رو تنها بگذاره

معتقد بود لیام به اندازه ی کافی برای پذیرش بدی
های دنیا آماده نیست و باید کسی کنارش باشه، به

این خاطر بود که وقتی لویی پیشنهاد برگشت به خونه رو داد دعوای مفصلی باهاش کرد و در نهایت...سنگدلی وصله ی بیفکر بودن رو بهش زد

لیام با توقف ماشین جلوی پاش از فکر گریه های خودش، وقتی صدای داد و فریاد های لویی و هری رو...میشنید، بیرون اومد و نزدیک رفت

در پشت رو باز کرد، دسته گل رو صاف و مرتب...روی صندلی گذاشت و آروم در رو بست

اینقدر آروم که انگار جریان هوا هم میتونه بهش...آسیب بزنه

خودش هم سوار شد و پس از چند ثانیه خوان...ماشین رو به حرکت درآورد

آهی کشید و با خستگی به پشتی صندلی تکیه داد...

همیشه خیلی زود میخوابید و بیدار موندن تا این...ساعت براش سخت بود

چشم هاش رو بست اما با یادآوری چیزی فوری...پلک هاش رو فاصله داد

امروز موقع بیرون اومدن از هتل خانواده ی پنج نفره ای رو دیده بود که توی دست بچه هاشون...بستنی بود و از همون موقع هوس بستنی کرده بود

زیر چشمی به خوان نگاه کرد و با دیدن چهره ی
...متمرکزش نفس عمیقی کشید

دست هاش رو به هم نزدیک کرد و انگشت هاش
...رو به هم گره زد

میشه بستنی بگیریم؟+

...خوان بدون نگاه کردن بهش سری تکون داد

جای خاصی مد نظرتونه؟»

...لیام با تعجب به جلو نگاه کرد

...اون که این جا رو نمیشناخت

...با اندوه به مرد اسپانیایی خیره شد

...و با بغض سرش رو به دو طرف تکون داد

خوان سرش رو تکون داد و گوشیش رو توی
...دستش گرفت

...لیام چشم از اون گرفت

از پنجره به بیرون نگاه میکرد و مواظب بود تا
...اشک های حلقه زده توی چشمش بیرون نچکه

!!لیام بستنی میخواست و اونا هیچ جا رو بلد نبودن

حالا باید چیکار میکردن؟

لب هاش به بیرون متمایل شد و قطره های اشک داخل چشم هاش درشت تر شد، اما در همون لحظه ماشین جلوی بستنی فروشی تقریبا کوچکی متوقف شد...

چه طعمی میخواین؟»

قطرات اشک به همون سرعت که به وجود اومدن ...از بین رفتن

با ذوق دست هاش رو به پنجره چسبوند و با چشم های ستاره بارون شدش و بینی چسبیده به شیشه، به ...بستنی ها زل زد

کاکائویی، نه وانیلی، نه نه توت فرنگی... نههه...+
نمیدونمممم

دست هاش رو روی صورتش گذاشت و همه ی ...سعیش رو کرد که خیلی زود انتخاب کنه

همه ی اونا بستنی های خوشمزه بودن و انتخاب از ...بینشون سخت بود

درست وقتی که باز هم چشم های درشت شدش نزدیک به ابری شدن بود، خوان بی حرف پیاده شد و ...به سمت اون مغازه رفت

...لب های لیام لرزید

یعنی اینقدر اونو اذیت کرده بود که حتی منتظر
نشد لیام انتخاب کنه؟

اگه بستنی بدمزه میخرید چی؟

لیام چجوری بهش میگفت که دوستش نداره؟

با غصه به خوان نگاه میکرد و لب هاش رو گاز
میگرفت...

...اون دیگه لیامو دوست نداشت

نگاهش رو به عروسک آویز کوله ی طوسیش
داد...

اون خانوم خرسه یکمی شبیه آقای فرانکی بود و
!!لیام حدس میزد خواهرش باشه

لباسِ خانوم خرسه رو مرتب کرد و بهش درباره ی
...مزه ی بستنی ها گفت

خیلی دوست داشت به خانوم خرسه هم بستنی
بده اما یک بار که میخواست به پیت، عروسکش که یه
پاپی خیلی کوچولو و مهربون بود، شیر کاکائو بده
هری بهش گفته بود که این کار رو نکنه، چون این کار
اونا رو کثیف میکنه و از بین بردن لکه هایی که
...روشون میمونه سخته

لیام گفته بود که خودش صورتشونو میشوره اما
...هری باز هم منعش کرده بود

پاپیون روی گوش خانوم خرسه رو محکم کرد و
...بوسه ای بین گوش هاش گذاشت

با باز شدن در نگاهش رو به دست خوان داد و
...چشم هاش تا جایی که امکان داشت گرد شد

یعنی چیزی که میدید حقیقت داشت؟

واقعی؟؟

...خوان خیلی مهربون بود

اون از همه ی طعم ها یک اسکوپ برای لیام
!!!خریده بود

با خستگی وسایلش رو گوشه ی اتاق گذاشت و
...خودش رو روی تخت انداخت

با چمدون پر به توکیو اومده بود و آماده بود تا هر
چند مدتی که طول میکشه رو بدون رفتن به خونه
...سفر کنه

این بار تنها سم رو با خودش آورده بود و همه ی
خدمه و نگهبان های خونه رو هم جز چهار نفر مرخص
...کرده بود

البته سم نهایت تلاشش رو کرده بود تا از این کار
منصرفش کنه اما خب، مگه توی اون خونه چی وجود
داشت که برای مواظبت ازش به ده نفر نیاز باشه؟

گوشیش رو به سختی از جیبش در آورد و به سم
...تکست داد

«از خوان پیرس کجاست و کی میاد_»

...گوشی رو روی سینش برگردوند و آهی کشید

...حاضر بود هر کاری بکنه تا لیام مثل قبل بشه

بعد از هر اجرا براش گل فرستاده بود و با کارت ها
...ی مختلف جملات شیرینی گفته بود

سه ماه بود که یک روز رو هم از دست نداده بود و
...بهش صبح بخیر و شب بخیر گفته بود

درسته که هیچ وقت جوابی به پیام هاش داده
نمیشد اما خب، اینکه همون لحظه خونده میشدن
...برای زین دلگرمی بود

گوشیش لرزید و زین به سرعت اون رو
...برداشت

باهاش تماس گرفتم. بیست دقیقه ی پیش حرکت
«کردن و ده دقیقه ی دیگه میرسن»

تلفن همراهش رو روی تخت انداخت و به سمت
سرویس بهداشتی رفت تا دست و صورتش رو
...بشوره

خسته بود و حتی توان ایستادن نداشت اما
میخواست تمام تلاشش رو بکنه بیدار بمونه و لیام رو

...بینه

دلش برای دیدن روی چهره ی فرشته گونش و
اون تعجب همیشگیِ اعماق چشم هاش تنگ شده
بود...

دستش رو پر از آب سرد کرد و توی صورتش
پاشید...

چند بار این کار رو کرد و وقتی نتیجه ی مطلوبش
...رو حس نکرد، سرش رو زیر شیر آب گرفت

...از سرما به خودش لرزید اما عقب نکشید

ده ثانیه همون طور ثابت موند و وقتی سرما به
طرز آزار دهنده ای توی سرش پیچید، صاف ایستاد و
توجهی به قطرات آبی که از موهایش به روی شونه
...هایش میریختن نکرد

پیشونیش از سرما میسوخت و شقیقه هاش نبض
...میزد

با اخم هایی که از سر درد توی هم رفته بود، دست
هایش رو دو طرف لباسش گذاشت و اون رو از تنش
...خارج کرد

از سرویس بهداشتی خارج شد و مستقیم به سمت
چمدونش رفت تا لباس دیگه ای رو از اون خارج کنه؛
...میخواست برای ملاقات با لیام آماده باشه

لباس آستین بلند مشکی رنگی رو از چمدون خارج
...کرد و روی تخت انداختش تا بپوشه

چمدون رو گشت و وقتی چیزی که دنبالش بود رو
پیدا نکرد، حوله ی کوچک صورتش رو از بین وسایلش
...پیدا کرد و نم موهایش رو با اون گرفت

یادش نمیومد آخرین باری که برای مسافرت
...چمدون جمع کرده کی بود

خیلی وقت بود که به هرجایی مسافرت میکرد توی
خونه ی خودش ساکن بود و نیازی به بردن چمدون
...نداشت

حوله رو دور گردنش انداخت و لباسش رو توی
دست گرفت تا بپوشه اما با فکری که در لحظه به
...سرش زد از حرکت ایستاد

...خیلی بهتر بود اگه فردا لیام رو میدید

زمانی که هر دو استراحت کردن و لیام که نه، زین
...میتونه از وجود لیام شیرینش لذت ببره

...پرده ها رو کشید و دوباره روی تخت خوابید

از دیشب تا الان که ساعت ده بود لحظه ای پلک
...هایش روی هم نیومده بودند

جای خالی تخت بهش دهن کجی میکرد و دیگه
...نمیتونست به این قهر ادامه بده

تلفن همراهش رو برداشت، از حفظ شماره
...گرفت و بدون تعلل تماس رو برقرار کرد

...چند ثانیه طول کشید تا لویی جواب بده

...با صدایی که مثل خودش گرفته بود

سلام×

...هری آب دهنش رو قورت داد

خوبی؟*

آره خوبم. داشتم بهت فکر میکردم×

...شونه هاش رو بالا انداخت

آره خب ولی من زنگ زدم*

...جو بینشون سنگین بود

بعد از رفتن لویی این اولین باری بود که باهم
...صحبت میکردند

...به نظر لویی موندن احمقانه بود

درسته، خودش بود که با کار کردن لیام مخالف بود؛ خودش بود که با اومدن لیام به این سفر مخالف بود؛ حتی خودش قصد داشت لیام روبرگردونه، اما وقتی با زین صحبت میکرد تا لیام رو تحت فشار نذاره... انگار همه ی اون چیزها به خودش هم یاد آوری شد

لیام اونقدری که هری فکرش رو میکرد ضعیف نبود...

...اما هری هم حق داشت

...سعی کرد از آکوارد بودن لحظه تا حدی کم کنه

تو چطوری؟*

هری گوشه ی زائد روبالشی رو بین انگشت هاش گرفت...

خوبم. گاهی به اجرا ها میرم اما بیشتر توی هتل* میمونم. بعضی اوقات هم با لیام میرم خرید. از هر شهر ی چیزی خریدیم

...لویی خندید

...هری چند نفس عمیق کشید

دل توی دلش نبود تا حرفش رو بزنه و میخواست... تمام توانش رو جمع کنه

لو*

بله×

میخواستم بگم ببخشید که آخرین بار باهات*
اونطور برخورد کردم. ببخشید که بهت گفتم بی فکر و
احمق.

...هری×

نه گوش کن. من فقط میخواستم نگهت دارم.*
دلم نمیخواست بری. من و لیام بهت احتیاج داشتیم

...صدای لویی آروم بود

...اونقدر آهسته که به گوش هری نرسید

نه نداشتین×

میگم احتیاج نداشتین. لیام میتونه از پس خودش×
بربیاد و تو هم که!!! اینا همش بهانه هست قبول کن
که نمیخوای لیام رو آزاد بذاری

...هری دلخور شد

لیام آزاده. فقط باید با فاصله هواش رو داشته*
باشیم

چرا نمیخوای تست کنی؟ فقط یه مدت کوتاه×
تنهاش بذار و ببین نتیجه چی میشه

میتروسم آسیب ببینم. اگه اتفاقی برایش بیفته من*
مقصر شناخته میشم. تو برادرشی ولی من فقط یه
غریبم

...لویی خندید

نه عشقم تو غریبه نیستی. به من بگو کی میخواد×
تو رو مقصر بدونه؟ هر کی گفت من خودم میزنم تو
دهنش

...هری به پهلو چرخید

به نظرت کار درسته؟*

اونقدر به نظرم درست هست که دارم انجامش×
!!میدم

...این بار نوبت هری بود که بخنده

...شاید لویی راست میگفت

...باید لیام رو کمی آزاد بذاره

خانوم خرسه موهای لیام رو ناز کرد و لب هاش رو
بوسید...

پستونکش رو از بین لب هاش برداشت و قاشق
...بستنی رو به جاش وارد دهنش کرد

لیام خندید و زیر نوازش های خانوم خرسه
...وارفت

میخواست ارزش پیرسه چرا قبلا نازش نکرده بود
ولی با دیدن کسی که از روی رنگین کمون بالای
سرش سر خورد و از بین چمن های سبز و تازه ی
خوشبو که روشن شبنم نشسته و به جای گل ازشون
آبنبات رویده بود به سمتش میومد، نفسش توی
سینه حبس شد و ذوق زده از روی تخته سنگی که
...روش نشسته بود پرید

...براش باور نکردنی بود

...اون آقای فرانکی بود

آقای فرانکی بود که با لبخند به سمتش میومد و
...پستونک قدیمی لیام رو هم توی دستش گرفته بود

...لیام به سمتش دوید و بغلش کرد

روی چمن دراز کشید و آقای فرانکی رو به سینه
...فشرده

میدید که خانوم خرسه و آقای دایناسور و پیت و
مار صورتی و آبیش، راب، از روی تخته سنگ بهش
...لبخند میزدن

آقای فرانکی ارزش فاصله گرفت و پیشونیش رو
...بوسید

بعد هم کنارش ایستاد و شروع به زدن یه ملودی با ...دهانش کرد

لیام با تعجب بهش نگاه میکرد؛ چند بار پلک زد و ناگهان دیگه با آقای فرانکی و خانوم خرسه و پیت و راب توی اون جنگلِ بزرگ که توش چیزای خوشمزه داشت نبود، بلکه روی تخت خوابیده بود و صدای ...ملودی از تلفن همراهش به گوش میرسید

گوشیش رو از روی بالش کناریش برداشت و با دیدن اسمی که روی اسکرین نوشته شده بود صاف نشست...

...ریک بود، تور منیجر ریتا

تماس رو وصل کرد و گوشی رو کنار گوشش گذاشت...

ریک بدون مقدمه بعد از سلام کوتاهی بهش خبر داد... که ریتا مسموم شده و امشب اجرا نداره

بعد هم حتی منتظر نشد که لیام احوال ریتا رو ...پیرسه و تماس رو قطع کرد

لیام ناراحت شده بود، ریتا دوستش بود و حالش بد ...بود ولی لیام اونجا نبود

...آهی کشید و به رو به روزل زد

...اشکالی نداره

...ریتا مهربونه

...اون میدونه لیام خیلی پسر خویبه

تصمیم گرفت چند ساعت دیگه باهاش تماس بگیره و بهش بگه که امیدواره زود زود خوب بشه

لبخندی روی لب هاش اومد و به خودش آفرین گفت و افتخار کرد اما طولی نکشید که ذوقش با... صدای بلندی که از شکمش به گوش رسید پرید

نگاهی به ساعت کرد و با دیدن ساعت که یک و سی و هفت دقیقه رو نشون میداد ابروهاش بالا رفت...

...حالا میفهمید چرا اینقدر گرسنه هست

...خیلی خوابیده بود و حالا وقت ناهار بود

با عجله از جاش بلند شد و به سمت سرویس بهداشتی دوید تا دست و صورتش رو بشوره و یادش هم نرفته که قبل از اون، ظرف پلاستیکی بستنی های آب شدش رو، که الان همه با هم مخلوط شده بودند،...داخل یخچال اتاق بذاره

بیرون اومد و لباس هاش رو با تی شرت مشکی و...شلوار جین عوض کرد

لحظه ی آخر نگاهش به کلاه مشکی رنگش خود و اون رو هم روی سرش گذاشت و بعد از زدن عینکی

که صرفاً از سر علاقه خریده بود به چشم هاش، از ... اتاق خارج شد

به سمت اتاق هری برگشت و چند قدم برداشت اما با صدای باز شدن دری از پشت سرش، از سر کنجکاوی برگشت و دیگه نتوانست سرش رو ... برگردونه

... زین بود

با لباس های سر تا پا مشکی و موهایی که شلخته روی پیشونیش ریخته شده بود اونجا ایستاده و به لیام ... لبخند میزد

سلام بیبی _

جلو اومد و با دیدن بهت لیام لبخندش عمیق تر شد ...

دستش رو جلو آورد و با پشت انگشت های اشاره و وسطش لپ لیام رو نوازش کرد و در آخر چونه ی ... خوشترانشش رو بین انگشت هاش گرفت

زیباتر از همیشه شدی کیوتی _

... لیام به خودش اومد و چند بار پلک زد

سپس حجم زیادی از هوا رو از بینیش داخل کرد و ... خودش رو توی بغل زین انداخت

دست هاش رو محکم دور بدن زین حلقه کرد و
...عطر خنک ددیش رو وارد مشامش کرد

لبخند کوچکی روی لب هاش نشست و بعد از چند
...ثانیه با خجالت عقب کشید

گونه هاش صورتی شده بود و لب های سرخش
...لجوجانه کش میومدن

زین برای انجام کاری که توی ذهنش بود مردد بود
...اما در آخر تصمیمش رو گرفت

به لیام نزدیک تر شد و لب هاش رو نرم به
پیشانیش چسبوند؛ چند ثانیه همونطور موند و دوباره
...عقب رفت

بی توجه به چهره ی خجالت زده ی شیرین لیام
...پیشنهادش رو مطرح کرد

دوست داری ناهار بخوری؟ _

...با ضربه هایی که به در خورد از خواب پرید

تپش قلبش بالا رفته بود و سرش به خاطر بیخوابی
درد میکرد اما نمیتونست جواب کسی که پشت در بود
...رونده

اگر لیام اونجا بود و جوابی نمیگرفت میترسید و
...مضطرب میشد

نگاهی به ساعت روی پاتخت انداخت و با دیدن
...ساعت ابروهایش بالا پرید

13:58...

...با رخوت ایستاد و به سمت در رفت

کیه؟*

پرسید اما بدون انتظار برای شنیدن پاسخ در رو باز
کرد و میتونست قسم بخوره بدترین صحنه ی
...عمرش رو دید

تازه خیالش راحت شده بود که زین رفته اما حالا
حضورش اونجا با چهره ای که مشخص بود خیلی
مایل به حضور در اون نقطه نیست هری رو آزار
...میداد

...لیام اما برعکس اون دو بود

...صورتش سرخ و شاداب بود و لب هاش میخندید

صبح بخیررر هرییی+

ظهر تو هم بخیر لیام*

...لیام شادمان خندید و دست هاش رو گره کرد

ناهار؟+

هری میخواست مخالفت کنه اما نمیتونست لیام
...رو با اون روانی تنها بذاره

چرا که نه عزیزم. چند دیگه میام*

در رو بست و بعد از پوشیدن لباس های مرتب، از
...اتاق خارج شد

به رستوران هتل رفتند و دور یکی از میز های براق
...و تمیز رستوران نشستند

سفارش هاشون رو به گارسون دادن و حالا هری و
زین با نگاه هایی که تیر پرتاب میکردند به هم زل زده
...بودند

چرا برگشتی؟*

زین قبل از جواب دادن نیم نگاهی به لیام نگران
...کرد

نمیخواست ناراحتش کنه پس سعی کرد به خودش
...مسلط باشه

به تو ربطی نداره. من برای لیام اینجام نه تو.

اخم غلیظی به هری کرد و چشم هاش رو به گوشه
...ی دیگه ای دوخت

انتظارشون برای اومدن سفارش هاشون خیلی
طول نکشید و چند دقیقه بعد ناهار همه روی میز قرار
...داشت

شروع به صرف غذاشون کردند اما در طول این
...وعده ی غذایی همه چیز برای هری آزار دهنده بود

از لمس های زین روی صورت لیام گرفته تا اهدای
...خودجوش سیب زمینی هاش به لیام

...تمام وجود هری التماس میکرد تا بمونه

بمونه و نذاره لیام دوباره توی چاه بیفته اما به
...لویی قول داده بود

در انتهای مکالمشون لویی ازش قول گرفته بود که
هر اتفاقی که توی ذهنش هست رو کنار بزنه و
...برگرده

سرفه ای کرد تا صداش رو صاف کنه و همین
...سرفه توجه اون دو نفر رو به سمتش جلب کرد

لیام یه چیزی هست که میخوام بهت بگم*

لیام با دقت بهش زل زد و برای شنیدن حرف هاش
...منتظر شد

و اونقدر قوی شدی که بتونی مواظب خودت*
باشی و بودن من اینجا هیچ دلیلی نداره. برای همین
میخوام برگردم خونه، پیش لویی

و جمع شدن لب های لیام و لبخند زین چیزی نبود
...که متوجهش نشه

😊 کلمه 3168

: هیچ وقت نمیذارم این چند تا چیز یادتون بره

1.*-* لیام پسر خوبیه.

2.^-^ لیام خیلی دقت میکنه.

3.×-× همه لیامو دوست دارن.

بدرود

love♥

□Niusha□

✎ نوشته شده در 30 فروردین 00

این آخرین روزی بود که میتونست با هری باشه و در کنارش وقت بگذرونه و چه خوب که کاری هم نداشت...

با ناراحتی لباسش رو عوض کرد و توی راهرو به هری پیوست...

هری جلوی در ایستاده بود و مشغول بحث با خوان بود...

حالا که اون با لیام همراه بود نیازی به حضور خوان نبود اما خوان زیر بار نمیرفت که با اون دو همراه نشه...

مراقبت از لیام به عهده ی اون گذاشته شده بود و ...هیچ چیز نمیتونست اون رو از این کار متوقف کنه

تا جایی که توی این مدت فهمیده بود، اون پسر مستقل بود و دلیلی نداشت تا کسی مراقبش باشه؛ با توجه به اینکه اهل بیرون رفتن نبود و تنها برای رسیدگی به شغلش از هتل خارج میشد خطری هم تهدیدش نمیکرد...

اما باز هم دلیل موجهی برای سرباز زدن از کاری که از طرف زین به اون سپرده شده بود پیدا

...نمیکرد

متوجهم ولی نمیتونم کاری که میخواین رو انجام»
بدم.

محکم و مؤدبانه بیان کرد و با جدیت از کنار هری
...رد شد تا از هتل خارج شه و ماشین رو آماده کنه

لیام که تا اون لحظه بی صدا جلوی در اتاقش
ایستاده بود جلورفت و انگشت اشاره ی هری رو بین
...انگشت هاش گرفت

...هری برگشت و بهش نگاه کرد

کی اومدی؟*

...لیام شونه بالا انداخت و بی حرف گردن کج کرد

با هری به سمت آسانسور رفتن و بعد از بسته
شدن در کابین و زدن شاسی طبقه ی مورد
...نظرشون، به آینه خیره شدند

لیام دست دیگش رو به دور بازوی هری حلقه
...کرد

هری ناراحته؟+

هری لبخندی زد و سعی کرد موهای آشفته ی لیام
...رو مرتب کنه

نه. چرا ناراحت؟*

...لیام لبش رو گاز گرفت

!!خوان+

هری لبخندی زد تا نگرانی رو از چهره ی مضطرب
...لیام دور کنه

دستش رو بین موهای لیام برد و اونا رو کمی در
...هم ریخت

نه ناراحت نیستم. فقط دوست داشتم این آخرین*
روز رو با لیام کوچولوم تنها باشم

لیام با دقت به هری گوش میداد و بعد از تموم
شدن جملش، دست هاش رو از دست هری جدا کرد
...و با لبخند عمیقی جلوش ایستاد

اون توی ماشین میشینه. اصلا اصلا جلو نیماه.+
ناراحت نباش باشه؟ تو رو خدا!!!

با لب های جمع شده و چشم هایی که گرد شده
بودن و برق میزدن گفت و در آخر دستش رو روی
...گونه ی هری گذاشت

...هری خندید

دست لیام رو از روی صورتش گرفت و بوسه ای
...روی انگشت هاش گذاشت

بوسه ای که باعث لبخند خجالت زده ی لیام شد و ...
گونه های برجستش رو به رنگ صورتی در آورد

باشه عزیزم من دیگه ناراحت نیستم*

انگشتش رو روی بینی لیام زد و جفتشون ...
خندیدند

از آسانسور متوقف شده بیرون اومدند و بعد از رفتن به سمت پذیرش، برای تحویل کارت، به سمت ...
در تمام شیشه ای هتل به راه افتادند

لیام با ذوق برای خوان دست تکون داد و با نگرفتن ...
هیچ واکنشی لب هاش آویزون شد

هری متوجه ناراحتی لیام شده بود پس سعی کرد ...
حواسش رو پرت کنه

دستش رو پشت لیام گذاشت و با گرفتن لباسش ...
سرعتش رو کم کرد

حالا کجا میریم؟*

...لیام بهش نگاه کرد

!!دریا+

...ابرو هاش رو بالا انداخت و متعجب خندید

پهلوی لیام رو گرفتن و با حرکت دست هاش و ...
قلقلک دادنش صدای خنده ی اون پسر رو بالا برد

از بین دست های هری فرار کرد و خودش رو به
...ماشین رسوند

اگه لباس تو خیس کنی و سردت شه لباسمو بهت*
.نمیدم و میذارم یخ بزنی

...با اخم فیکی گفت و لیام هم ریز خندید

همیشه این حرف رو میزد اما لحظه ای که لرزش
چونه ی لیام رو میدید یه راهی برای گرم کردنش پیدا
...میکرد

حتی اگه اون راه برگشت به خونه، نشوندن لیام
روی کاناپه و پیچیدنش لای پتو، گرم کردن شیر، بغل
...کردنش و شعر خوندش براش بود

تنها با حوله ای که پوششش پایین تنش بود کنار
چمدونش ایستاده بود و با حرص مشغول گشتن
...بود

هری قرار بود امروز بره و زین برنامه داشت تا از
...امشب شروع به نزدیک شدن به لیام کنه

حمام رو آماده کرده بود و حالا که قبل از اون
میخواست ته ریش یک هفته ایش رو شیو کنه،
...لوسیون افتر شیوش رو پیدا نمیکرد

چمدون رو روی تخت گذاشت و خودش هم کنارش
...نشست

چمدون کوچکی بود و عجیب بود که وسیله ی مورد
...نظرش رو پیدا نمیکرد

...شروع به تخلیه ی چمدون کرد

...لباس ها و شلوار ها

...جوراب ها و باکسر ها

هر چیزی که توی دستش میومد رو روی تخت
میگذاشت تا چمدون خالی شه اما با دیدن چیزی که
...درست زیر همه ی لباس ها بود از حرکت ایستاد

...تدی بر لیام

...اصلا یادش نبود که اون رو هم با خودش آورده

روزی که به خونه برگشته بود اون رو توی
چمدونش گذاشته بود و توی این چند وقت پاک
...فراموشش کرده بود

فرانکی رو از چمدون بیرون آورد و روی تخت
...گذاشت

...خوشحال بود که اون رو آورده

...هری امشب میره و لیام غمگین و تنهاست

شاید دیدن فرانکی بتونه کمی سرحال بیارتش و
...خنده رو به صورتش برگردونه

لوسیون افتر شیو پیدا نشد و زین هم عجله
داشت...

سرش رو بلند کرد و توی آینه ی روی کمد که
...سمت راستش بود به چهرش نگاه کرد

...بد نبود

...در واقع خیلی هم خوب بود

بیخیال شیو کردن شد و بعد از سرسری و با عجله
چپوندن همه ی وسایل سر جای قبلیش و به سختی
بستن زیپ چمدون، اون رو به گوشه ی اتاق
...برگردوند

فرانکی رو توی کمد گذاشت تا توی دید نباشه و
سپس در حالی که برای امشب برنامه ریزی میکرد
...وارد حمام شد

برای هری روی شن های خیس خورده قلبی با
چشم های درشت و دست و پا و دهن کوچک کشید و
...با ذوق به هری نگاه کرد اما هری توی فکر بود

نگاهش به خوان که با فاصله از اون ها، توی کافه
ی کنار ساحل نشسته بود، دوخته شده بود و به این

فکر میکرد که اون از کجا میدونست وقتی لیام به ساحل میاد دوست داره قلعه ی شنی درست کنه و فرقی نداره که چند بار به خودش قول داده باشه... لباسشو خیس نمیکنه، تا گردن توی آب فرو میره

از کجا میدونست که باید برای سطل و بیلچه و ... کاپشن تهیه کنه

توی ذهنش برای این سوالات تنها یه جواب وجود داشت...

زین...

به سمت لیام برگشت و به صورت جمع شده و لپ ...های گل انداخته از گرمای آفتابش نگاه کرد

کلاه کاپشنش رو روی سرش گذاشت تا موهای ...خیسش باعث سرماخوردنش نشن

...تابش آفتاب شدید بود اما باد تندی هم می وزید

با چوب نازکی که توی دستش بود به قلب خندانش ...اشاره کرد و هری خندید

کمی خودش رو به هری نزدیک کرد و صورتش رو ...به سمت خودش برگردوند

لیام تنها میمونه؟+

نه عزیزم معلومه که تنها نمیمونی. من همیشه*
باهات صحبت میکنم و نمیذارم دلم خیلی واست تنگ
شه، لوی مثل این چند وقت باهات تماس میگیره

...سعی کرد نفرت توی صداش مشخص نباشه

زین هم پیشته*

...صورت لیام رو نوازش کرد

تنها نیستی که کیوتی*

...لیام سرش رو روی شونه ی هری گذاشت

!آخه دل لیام تنگ میشه. اینقدی میشه+

و با انگشت هاش اندازه ی خیلی کمی رو به عنوان
(😊☺) نمونه ی ساینز دلش نشون داد... (هان؟)

نمیذارم دل کوچولوت اینقدری بشه*

پیشونی لیام رو بوسید و سرش رو روی سر لیام
...گذاشت

کامان از این حال و هوا در بیا. میخوای من*
ناراحت برم؟

...خجالت زده صاف نشست

...داشت روز هری رو خراب میکرد

سر جاش ایستاد و سعی کرد یکی از اون لبخندای
همیشگیش که هری میگفت دوستشون داره رو
بزنه...

بدو بدو+

و بدون مجال به هری برای ایستادن، با خنده دوید
...و دور شد

با شنیدن صدای زنگ، خودش رو به در رسوند و از
...چشمی بیرون رو نگاه کرد

...کارمن بود و غذاش رو آورده بود

اون یه رئیس خوب و باحال بود پس خنده ای روی
...لب هاش نشوند و در رو باز کرد

هی کارمن×

های لویی»

مشتشون رو به هم کوبیدند و کارمن پاکت چیز
...برگر لویی رو بهش تحویل داد

هری کجاست؟»

...همونجا بسته رو باز و شروع به ناخنک زدن کرد

فعلا نیست ولی امشب میرسه×

...کارمن سر تکون داد

خداحافظی کوتاهی کرد و به سمت موتور قرمز
...رنگش راه افتاد

...لویی در رو بست و خودش رو به میز رسوند

سس رو روی ساندویچش خالی کرد و با اشتها
...مشغول خوردن شد

مشغول جویدن سومین لقمش بود که تلفن
...همراهش روی میز لرزید

اون رو برداشت و با دیدن پیام هری، که عکسی از
...لیام بود، لبخند مهربونی زد

...داداشش کیوت ترین موجود جهان بود

چند ایموجی ارسال کرد و با دیدن پیام دیگه ای که
...هری فرستاد از ته خندید

«اینقدر دنبالش دویدم که پاهامو حس نمیکنم*»

سس گوشه ی لبش رو با زبون پاک کرد و تکیه ش
...رو از صندلی گرفت

«طبق معمول بدو بدو؟×»

«شدید تر از همیشه. برادرت خستگی ناپذیره*»

...گازی به غذای تقریبا سرد شدش زد

«همیشه هیجان داره×»

«پروازت ساعت چنده؟×»

...پیامش خیلی زود جواب داده شد

«هشت*»

«مطمئنی باید پیام؟*»

«نمیخوام با زین تنه‌اش بذارم*»

«ممکنه گولش بزنه*»

...چشم هاش رو چرخوند

...این بحث هیچ وقت تموم نمیشد

«!!باید بیای×»

لیام شاید مهربون باشه، شاید حساس باشه،×»
«شاید دل نازک باشه اما ضعیف نیست

درسته که من کسی بودم که از اول مخالف×»
بودنش توی اجتماع بودم ولی نمیتونم انکارش کنم که
«براش خوب بود

لیام قوی شده. نمیتونی متوجهش بشی چون×»
«لیام قبلی رو ندیدی

«زین هم عوض شده×»

من دیدمش. دیگه جوری به لیام نگاه نمیکنه که×»
«انگاریه وسیله ی تحت اختیارشه

پاهاش رو روی صندلیِ رو به رویش گذاشت و
...منتظر پاسخ شد

«چرا اینقدر هواشو داری؟ من ازش متنفرم*»

...نفسش رو فوت کرد

...هری رو با هیچ ترفندی نمیشد راضی کرد

«فقط بیا خونه. باشه؟×»

پیامش به دست هری رسیده بود اما پاسخی داده
...نشد

...میدونست هری دو دل شده

زباله هاش رو توی سطل انداخت و سس کمی رو
...که روی زمین چکیده بود پاک کرد

دست هاش رو شست و وقتی مشغول کشیدن
...بدنش بود گوشیش توی جیبش لرزید

«باشه*»

لبخندی زد، گوشیش رو توی جیبش برگردوند و
...سوت زنان رفت تا خونه رو مرتب کنه

اگه هری اونجا رو طوری که بود میدید سر از تنش
...جدا میکرد

قول دادی گریه نکنی*

لیام پلکی زد تا قطره های مزاحم و درشت اشک
...که جلوی دیدش رو گرفته بودن کنار برن

لیام که گریه نمیکنه+

...هری خندید

...دستش رو روی صورت خیس لیام کشید

پس اینا چیه؟*

...لیام کمی فکر کرد

اممم ... مروارید؟+

درسته مرواریدن و به همین خاطر هست که نباید*
الکی هدرشون بدی. حالا بخند

صورت لیام فرمی شبیه به خنده به خودش
...گرفت

نه این نه. یه لبخند واقعی میخوام لیام*

لیام باز هم تلاش کرد و این بار لبخند کمی جون
...گرفت

آها این شد یه چیزی*

پیشونیش رو بوسید و با شنیدن شماره ی پروازش
...برای آخرین بار لیام رو توی آغوشش کشید

مواظب خودت باش خرس کوچولو*

سه بوسه ی پشت سر هم روی گونش گذاشت و
...با ساک دستی کوچیکش از لیام دور شد

اما لحظه ای بعد برگشت و این بار به خوان نگاه
کرد...

اشاره ی کوچکی به لیام کرد و با باز و بسته شدن
...چشم هاش کمی، فقط کمی خیالش راحت شد

...کاش میشد بمونه

با وجود ناراحتی یادش نرفت تا از خوان تشکر
کنه...

اون نذاشته بود بعد از رفتن هری خیلی گریه کنه و
...مواظبش بود

...پاکشان وارد هتل شد و کارتش رو تحویل گرفت

با زن میانسالی که میخواست به طبقه ی چهارم
بره سوار آسانسور شد و دست هاش رو جلوی بدنش
...به هم گره زد

جلوی در اتاقش ایستاد و آهی طولانی اما با صدای کم کشید...

خیره به در اتاقی که تا چند ساعت قبل هری توش ساکن بود در رو باز کرد اما با کاغذ تا شده ای که روی سرش افتاد نگاهش از اون سمت جدا شد...

!!! دستخط ددی بود

اون برای لیام نامه نوشته بود و گفته بود که... میخواد امشب ببینتش

...لیام تعجب کرد

ددی میتونست براش تکست بفرسته پس چرا این کار رو نکرد؟

...شاید هم کرده بود

...شاید تکست داد و لیام متوجهش نشد

جیب هاش رو گشت اما با پیدا نکردن گوشیش... تازه یادش اومد

...اون اصلا موبایلش و با خودش نبرده بود

ریز ریز به خودش خندید و وارد اتاقش شد تا لباس... هاش رو عوض کنه

پونزده دقیقه ی بعد جلوی در اتاق زین ایستاده بود... و در میزد

تعویض لباسش طول کشیده بود چون میدونست
که فردا باید به جای دیگه ای برن و بهتره که همین
حالا وسایلش رو جمع کنه . اول از همه هم از
عروسک هایی که طی این مدت برای خودش خریده
...بود شروع کرد

در باز شد و فرصت نشد بیشتر به عروسک هاش
...فکر کنه

لیام_

...دست هاش رو پشتش به هم گره کرد

...زین سری تگون داد و کنار رفت

بیا تو_

دو قدم به داخل رفت و همونطور که مردد به زین
...نگاه میکرد کنار در ایستاد

بشین لیام. میخوام باهات صحبت کنم؟_

جلو رفت و روی تک صندلی کنار میز کوچک
...نشست

...زین روی تخت نشست

هری رفت؟_

...سرش رو با نشونه ی تایید تکون داد

ناراحتی؟_

...لب های لیام آویزون شد

+بله خیلی+

بهش فکر نکن. میتونی هر وقتی که دلت تنگ شد_
.باهاش صحبت کنی

+هری هم همینو گفت+

...بی حرف به چهره ی معذبش زل زد

...زیبایی لیام در هر حالتی خیره کننده بود

لیام دلیل اینکه ازت خواستم بیای اینجا اینه که یه_
سوال ازت دارم

لیام کف دست عرق کردش رو به شلوارش
...مالید

استرس گرفته بود آخه ددی خیلی جدی صحبت
..میکرد

میدونم تو قبل از اینکه از خونه بری خیلی سختی_
کشیدی

...نفس عمیقی کشید

دلیل بیشترش من بودم، خودم میدونممش. من_ اذیت کردم؛ هم روحتو آزار دادم هم جسمتو. بی منطق تصمیم گرفتم و حتی نداشتم صحبت کنی. به این خاطر بود که فکرش رو هم نمیکردم به خاطر من. حاضری چه چیزهایی رو تحمل کنی

زین جلو رفت و پاف سرمه ای رنگ رو حرکت داد
...و اون رو جلوی لیام گذاشت

روش نشست و دست لیام رو توی دستش گرفت...

من قدر تو نمیدونستم سویت بوی. مطمئن_ نیستم حتی الان هم بتونم جوری که لیاقتت باهات رفتار کنم اما تمام تلاشمو میکنم و باید موفق بشم. نمیذارم به خاطر کم کاری خودم از دستت بدم

خودش رو جلو تر کشید و گونه ی لیام رو با دو انگشت نوازش کرد

میدونم عذاب هایی که کشیدی چیزی نبودن که_ اینقدر زود از یادت برن؛ چیزی نبودن که با یه عذرخواهی بخشیده شن ولی دوست دارم بدونی برای من خیلی مهمی. میشه به خونه برگردی؟

وقتی وارد این اتاق شد هیچ فکرش رو نمیکرد
...قراره این حرف ها رو بشنوه

...و زین

حتی فکرش رو هم نمیکرد چنین حرف هایی بلد
...باشه

...اما خب، لیام یه استثنا بود

همه چیز میتونست تغییر کنه اگر موضوع لیام
...بود

...به اشک های توی چشم لیام نگاه کرد و لبخند زد

الان ازت جواب نمیخوام. تا آخر دنیا منتظرت_
میمونم. ولی ازت میخوام این هدیه رو از من قبول
کنی

بوسه ای روی موهای لیام کاشت و به سمت کمد
رفت...

فرانکی رو بین دست هاش گرفت و به سمت لیام،
...که پشتش بهش بود، رفت

برگرد کیوت بیبی_

لیام برگشت و در همون لحظه حس کرد تپش های
...قلبش کند شده

...اون آقای فرانکی بود که توی دست ددی بود

یعنی آقای فرانکی با لیام قهر نکرده بودو ارزش
ناراحت نبود که خیلی راحت به اون دختر بد داده

...بودش

با قدم های لرزون جلو رفت و به آرومی دستش
...رو دراز کرد تا آقای فرانکی رو بگیره

با خودش دعا میکرد که کاشکی مثل همیشه خواب
...نباشه

...زین با دیدن این حالت از لیام رنج میکشید

خودش اون پسر رو شکسته بود و حالا که اشک
...هاش رو میدید از خودش بدش میومد

بعد از چند ثانیه که برای لیام به اندازه ی ساعت ها
...طول کشید، آقای فرانکی توی دست لیام بود

مثل همیشه بوی خوب میداد و پاپیونش مرتب
...شده بود

آقای فرانکی+

...تازه باورش شده بود

با بهت زیر لب زمزمه کرد و نگاهش رو بین چهره
...ی زین و لبخند دوخه شده ی آقای فرانکی چرخوند

...فکر

...نداشت حرف زین تموم بشه

خودش رو توی بغلش انداخت و محکم گونش رو
...بوسید

مرسی ددی+

😊 کلمه 2671

استاد آشغالمون یه پی دی اف 80 صفحه ای
انگلیسی داده بود در مورد رویه ی قضایی در کشور
های مختلف و گفته بود ترجمش کنین و برداشتتونو
!!!بگین

فقط برای دستشویی رفتن وقت داشتم

love♥

Niusha

✍️ نوشته شده در 11 اردیبهشت 00

دستش رو به کمرش زد و با انگشت بالا او مده
...تهدید کرد

اگه شیطونی کنین آقای فرانکی حسابتونو+
!!میرسه

یه همه ی عروسک ها نگاه کرد و سپس لبخندی به
آقای فرانکی که روی تخت نشسته بود زد و همونطور
که دوباره به بقیه چپ چپ نگاه میکرد، به سمت
...دستشویی رفت

به آقای فرانکی اخم نمیکرد چون اون با ادب بود و
تازشم اون تازه یه هفته بود که دوباره با لیام زندگی
...میکرد، لیام نمیخواست بهش سخت بگیره

هیجان و ذوق زیادش باعث میشد توی دلش
...جوششی رو حس کنه

امشب قرار بود همراه بقیه بمونه و توی جشنی که
به مناسبت هشتادمین کنسرت برگزار میشه شرکت
...کنه

خیلی خوشحال بود، تازه ددی هم بهش گفته بود
...خودش باید تصمیم بگیره که میخواد بره یا نه

...و لیام هم میخواست بره

درسته که هری گفته بود خیلی بهتره اگه تا دیر وقت بیرون نمونه ولی لویی و ددی هر دو گفته بودن...خودش باید تصمیم بگیره

لیام هم بعد از صحبت کردن با آقای فرانکی به این...نتیجه رسیده بود که باید بره و خوش بگذرونه

خمیردندون رو روی مسواکش گذاشت و شروع به...مسواک زدن کرد

به خاطر خنکی خمیردندون لبخندی زد و با...حساسیت شمرد

یک دقیقه دندون های سمت چپ، یک دقیقه دندون های سمت راست، یک دقیقه دندون های جلو، یک دقیقه لثه ها و زبون و دقیقه ی آخر هم اختصاص به...کشیدن مسواک روی لب هاش داشت

مسواکش رو آب کشید و اون رو توی جای مسواک...گذاشت تا کاملا خشک بشه

زبونش رو روی لب هاش که حالا کاملا متورم،...سرخ و براق شده بود کشید و به خودش لبخند زد

کمی فکر کرد و بعد از مطمئن شدن از جیش...نداشتنش، دوباره پیش آقای فرانکی برگشت

روی تخت خوابید و مثل چند دقیقه ی پیش آقای...فرانکی رو توی بغلش گرفت

میخواست دوباره برای آقای فرانکی تعریف کنه
...که چقدر دلتنگش بوده

دیشب یه عالمه بیدار موند و ازش برای اینکه با
اون دختر بد تنه‌اش گذاشته بود معذرت خواهش کرد
...و آقای فرانکی هم با مهربونی بهش لبخند میزد

دستش رو روی گوش‌های آقای فرانکی میکشید و
...در مورد خانوم لاکپشت برای اون میگفت

حتی در مورد خانوم خرسه هم گفت و با ذوق
...کولش رو آورد تا اون رو نشون بده

کمی پاهاش رو کشید و انگشت هاش رو تکون
تکون داد تا خستگیش دربره، سپس گوشیش رو
...برداشت و به آقای فرانکی نزدیک تر شد

...وارد دوربین شد و چند تا عکس دو نفره گرفت

لحظه ای که بین گوش‌های آقای فرانکی رو
...میوسید

...لحظه ای که آقای فرانکی لپش رو میوسید

توی یک عکس هم صورت هاشون رو به هم
...چسبونده بودند

روی عکس آخر یه قلب صورتی کشید و اون رو
...استوری کرد

با خوشحالی اون رو توی هایلایت مخصوص آقای فرانکی، که همون لحظه ساخته بودش، اد کرد و بعد از تموم شدن کارش گوشی رو زیر بالش گذاشت و ... به سمت آقای فرانکی چرخید

خیلی چیزها بود که هنوز بهش نگفته بود و دو ... ساعت هم تا زمانی که باید میرفت مونده بود

ممنون از اینکه گلفروشیِ ما رو انتخاب کردید*

با لبخند گفت و زوج جوون رو با نگاهش بدرقه کرد...

ماگش که روش طرح برجسته ی آفتابگردون داشت رو به لب هاش چسبوند و جرعه ای از قهوه ی ... داخلش نوشید

هری میشه بیای؟»

صدای سارا از گلخونه ی کوچک پشت مغازه به ... گوشش رسید

ضروریه؟*

در مورد گلای بیمارستانه»

لبخند محوی روی لب هاش نشست و از جاش بلند شد...

دو سال پیش لیام مسموم شده بود و دو روز رو
توی بیمارستان گذرونده بود؛ هری هم هر بار که
میرفت تا بهش سر بزنه براش گل های تازه میبرد و
دیده بود که چند تا از بیمارای کوچولوی بخش اطفال
میان و به خیال خودشون طوری که کسی متوجه نشه
...چند شاخه گل برمیدارن تا تاج گل درست کنن

برای همین هری تصمیم گرفته بود هر ماه برای
...کوچولوهای اونجا گل بفرسته تا کمی شاد شن

چی شده؟*

با ورود به اون محیط دوست داشتنی پرسید و
همزمان مشامش رو از عطر خوش اون فضا پر
کرد...

این ردیف برای فرستادن به بیمارستان آماده
شده اما به نظرم اون ردیف گل های سرخ سمت
راست بهتر. نظر تو چیه؟

...هری نگاهی به گل ها کرد

...حق با سارا بود، گل های سرخ بهتر بودن

گل های سرخ رو بفرست و بینشونم شکوفه های*
سفید بذار. مرسی

سارا با لبخند کج زیباش سر تگون داد و رفت تا گل
...ها رو آماده کنه

...هری به پشت پیشخوان برگشت

فقط یک مشتری توی گلفروشی بود که اون هم
...هنوز به نتیجه نرسیده بود که چه گلی میخواد

هری گوشیش رو برداشت تا اینستا گرامش رو
...چک کنه

با دیدن پروفایل لیام خندید و به خاطر آورد چقدر
...برای گرفتن اون عکس مسخره بازی در آورده

استوری لیام رو باز کرد اما با دیدن آقای فرانکی
...در کنارش انگار آب سردی روی بدنش ریخته شد

سریع وبدون اینکه ریکشنی به استوری نشون بده،
بیرون اومد و وارد کنتاکت هاش شد تا با لویی تماس
...بگیره

بله عزیزم؟×

عروسکش رو بهش پس داده. داره مغزشو*
!شستشو میده

بعدش لیام گفت نه ولی اونا خیلی بدجنس بودن+
و خودشون گرفتنش. باورت میشه آقای فرانکی؟ اونا
...همشو گرفتن و برای لیام فقط پشمک وانیلی موند

این بخش از خاطره ی دردناکش رو به آه سوزانی
به پایان رسوند و اشکش رو با دست آقای فرانکی

...پاک کرد

بعدش هییحیحیح بعدش هری لیامو برد. یه عالمه+
رانندگی کرد تا رسید به یدونه مغازه ی دیگه

به چشم های آقای فرانکی خیره شد و با آرامش
...پلک زد

اونا پشمتک کاکائویی داشتن اما خوشگل نبود ولی+
هری اونا رو برای لیام خرید و خودش خوشگلشون
کرد.

سرش رو به گوش آقای فرانکی نزدیک کرد و
...پیروزمندانه زمزمه کرد

لویی هم خوردشون ولی لیام بیشتر خورد+

نخودی خندید و به سقف زل زد تا خاطره ی دیگه
...رو به یاد بیاره

فکر کرد، فکر کرد، فکر کرد و باز هم فکر کرد اما
لرزش تلفن همراهش اون رو از فکر کردن بیشتر
...بازداشت

با دیدن اسم و عکس لویی لبخند عمیقی زد و
...فوری نشست و تماس رو وصل کرد

...دیدنِ چهره ی لویی لبخندش رو بزرگ تر کرد

لووووو+

دستش رو برای لویی تگون داد و سرش رو به
...طور کیوتی کج کرد

سلام لیام. حالت چطوره؟×

لیام خیلی خوبه. آقای فرانکی هم خوبه+

...لویی با لبخند سر تگون داد

...کمی خودش رو جلو تر کشید

لیام منو تو یه قرار ی نداشتیم؟ قرار نبود هری×

نفهمه آقای فرانکی پیشته؟

پس چرا مواظب نبودی؟ هری استوریتو دید و×

!!فهمید

چشم های لیام گرد شده بود و بغض گلویش رو

...گرفته بود

یعنی هری الان از دستش ناراحت بود؟

...لویی که حتما ناراحت بود

...بهش نگفت داداشی خوشگلم

با فکر به ناراحتی هری و لویی قطرات اشک

درشت راهشون رو از چشم هاش به بیرون باز کردن

...و باعث شدن قلب لویی فشرده شه

لیامم عزیزم گریه نکن×

لیام با نفس های لرزون و لب های جمع شدش به
...لویی خیره شد

آخه هری ناراحتته+

نه ناراحت نیست. فقط یه خورده بیش از حد×
نگرانته

با مشت هاش چشمش رو مالید و اشک های
...قبلیش رو پاک کرد

با صدای گرفته ای که به خاطر گرفتگی بینیش
...بامزه شده بود جواب داد

!!ولی لوو ناراحتته+

...لویی بهت زده خندید

من؟ چرا ازت ناراحت باشم؟×

اخم عمیقی روی پیشونیش نشوند که با لب های
جمع شده و لب های سرخش تصویر بامزه ای رو
...ایجاد میکرد

اوهوم! به لیام نگفتی خوشگل+

...ابروهای لویی بالا پرید

چنین چیز کوچکی اینطور لیام رو به هم ریخته بود؟

واقعا نگفتم؟ حتما فراموش کردم. مگه میشه به×
مارشمالو کوچولوم نگم خوشگل؟؟

به همون سرعتی که اشک توی چشم هاش
نشسته بود و صورتش رو تر میکرد، گل لبخند روی
لب هاش شکفت و خجالت زده سرش رو پایین
انداخت...

...بی حرف به پسر کوچولوی رو به روش نگاه کرد

گونه های گلگون و برق چشم هاش حتی با وجود
...سر پایین افتادش هم مشخص بود

بینمت لی×

...با کنجکاوی سرش رو بلند کرد

مواظب خودت هستی؟+

سرش رو چند بار به پایین حرکت داد تا به برادر
...نگرانیش ثابت کنه همه چیز تحت کنترلشه

لویی «خوبه» ای گفت و سعی کرد موضوع رو
...عوض کنه

چند ساعت دیگه باید بری؟×

لیام انگشت هاش رو به هم پیچید و کمی فکر
کرد...

قبلنا ساعت هفت و سی دقیقه، ولی امروز+
شیش

خیلی خب. سعی کن خوش بگذرونی. به هیچی×
فکر نکن.

...لیام با لبخند گردن کج کرد

من باید برم عزیزم. دیگه ناراحت نباش باشه؟×

پلک های لیام که روی هم نشست، لویی لبخندی زد
...و تماس رو قطع کرد

...امشب قرار بود خیلی به لیام خوش بگذره

عقربه های عجلِ ساعتِ ساده ی مشکی رنگِ
روی دیوار خیلی زود خودشون رو به پنج و سی دقیقه
...رسوندن

...لیام با غصه به آقای فرانکی نگاه کرد

لیام باید بره ولی آقای فرانکی ناراحت نباشه+
باشه؟ لیام زود زود میاد

پیشونی آقای فرانکی رو بوسید و پس از فشردن
اون به خودش، اون رو روی بالش نشوند تا هم بتونه
اطراف و بینه و هم مواظب بقیه ی عروسک ها
...باشه

بعضی از اون ها چهره های اخمویی داشتن و لیام
میترسید وقتی که نیست تا مواظب بقیه ی عروسک
...ها باشه، اون اخموهای بد اخلاق بقیه رو اذیت کنن

از روی تختی که کل روزش رو روی اون گذرونده
...بود بلند شد و روتختی رو مرتب کرد

نتیجه ی چند ساعت بی حرکت موندن رخوتی بود
...که توی بند بند وجودش حس میشد

بدنش رو کشید و در نتیجه ی این کار «هوووم»
...کشداری از بین لب هاش خارج شد

به سرویس بهداشتی رفت و بعد از اتمام کارش در
...اونجا، صورتش رو شست و بیرون اومد

پنجره ی اتاقش رو باز کرد و وقتی خنکی به
...صورت خیسش خورد لبخند دندون نمایی زد

به دلیل گرم بودنِ همیشگیِ بدنش، عاشق سرما
...بود و به همین علت هم عاشق آب بازی بود

همیشه برای شستن ظرف ها داوطلب بود چون
...میتونست کلی آب بازی کنه

پرده ی کرکره ای رو کامل بالا برد و پنجره رو هم
...بیشتر باز کرد

وقتی مطمئن شد که آقای فرانکی و بقیه ی
دوستاش از باز بودن پنجره اذیت نمیشن لبخند زد و

..به سمت کمد گوشه ی اتاق رفت

روزِ پیش، وقتی به ولینگتون رسیده بود، همه ی لباس هاش رو صاف و تمیز توی کمدش چیده بود و روی اون ها رو هم کاور کشیده بود تا صاف و تمیز...بمونن

در کمدش رو باز کرد و با لب های جمع شده و با وسواس فراوون مشغول نگاه کردن به لباس هاش شد...

نمیتونست انتخاب کنه پس چشم هاش رو بست و دستش رو روی یکی گذاشت؛ این مدل انتخاب کردن...همیشه خیالش رو راحت میکرد

این طوری نه خودش سختش بود و نه لباس هاش از دستش ناراحت میشدن و غصه میخوردن که چرا...انتخابشون نکرد

اون رو از کمد خارج کرد و کاورش رو هم برداشت...و روزی صندلی گذاشت

دستش رو لبه ی شلوارکش خونگیش گذاشت اما با خطور کردن فکری به مغزش، مشکوک به عروسک...هاش نگاه کرد

همه ی اون ها که نه اما بعضیاشون بهش نگاه...میکردند؛ دستش رو برداشت و صاف ایستاد

با اخمِ کیوتی به سمتشون رفت و ملحفه ی تخت
...رو روشون کشید

اونا خیلی پی ادب بودن تازهه ممکن بود به اینکه
لیام تتوی آقای فرانکی رو روی پاش داشت حسودی
...کنن و آقای فرانکی رو اذیت کنن

حالا که چشم هاشون پوشیده شده بود با خیال
راحت به سمت لباس های بیرونیش رفت و مشغول
...تعویض خونگی ها با اونا شد

شلوارکِ سفیدش رو با شلوار کتان مشکی عوض
...کرد و تاپِ آبی آسمانیش رو با تی شرت سفید

دمپایی های یونیکورنیشو هم از پاش بیرون آورد و
کفش جورابی هاش رو که با هری شبیه هم خریده بود
...پوشید

...کت مشکیش رو گوشه ای گذاشت

...قصد نداشت اون رو بپوشه

زیپ جلویی چمدونش رو باز کرد و شونه ی
...چوبیش رو برداشت

جلوی آینه ایستاد و سعی کرد به موهای فرمی
...بده که به صورتش میاد

وقتی کارش تموم شد سرتا پای خودش رو داخل
...آینه نگاه کرد

...خیلی خوشگل شده بود

اون شکلی شده بود که اگه هری اینجا بود بهش
...می گفت شبیه مدل ها شده

دستش رو جلوی دهنش گذاشت و ریز ریز
...خندید

هری همیشه این حرف رو بهش میزد و باعث
میشد گونه هاش از شرم و البته ذوق، رنگ صورتی
...ملایمی به خودش بگیره

از جعبه ی کوچولوی عطر هاش یکی رو برداشت و
به مچ و گردنش زد، سپس اون رو توی زیپ جلویی
کیفش انداخت که اگر لازم بود باز هم ازش استفاده
...کنه

همه چیز آماده بود تا بره و مثل همیشه به کار
...مورد علاقهش برسه

به اطراف نگاه کرد و وقتی از برداشتن همه چیز
مطمئن شد، کولش رو روی دوشش انداخت، بینی
...آقای فرانکی رو بوسید و به سمت در رفت

قدم بیرون گذاشت و خواست در رو ببندد اما
نگاهش روی کتش خشک شد و مردد از حرکت
...ایستاد

اشکالی نداشت اگه میپوشیدش؛ خیلی خوشگل تر
...میشد

حتما هم از خودش عکس میگرفت و برای هری و ...لویی میفرستاد

شاید هری باز هم بهش میگفت شبیه مدل ها ...شده

با این فکر دوید و کتش رو خیلی مرتب، جوری که ...چروک نشه، توی دستش گرفت

حالا میتونست با خیال راحت از اتاقش خارج بشه ...و به خوان پیونده

کسی که از پنج دقیقه ی پیش بیرون اومده بود تا ...ماشین رو از پارکینگ خارج کنه

...کاش میتونست قبل از رفتن ددی رو هم ببینه

...خیلی بد بود که امکانش وجود نداشت

گوش کن و دقیقا همین چیزی که میگم رو بهش...
بگو؛ بگو آقای مالیک میگه الان تمرکز روی کارهای
مهم تری هست و توی موقعیتی نیستم که مایل به
همکاری باشم و افرادم رو وارد کنم، اما میتونم در
عوض معرفی یه گذرگاه امن فقط بیست درصد سهم
بگیرم. اگر هم خواست با من صحبت کنه بهش
بفهمون بیش از حدش حرف زده

بدون نگاه کردن به سم گفت و همچنان مقاله ای که یکی از مطرح ترین روانشناس های دنیا روی ...سایتش آپلود کرده بود رو با چشم دنبال کرد

سعی داشت برای نزدیک تر شده به لیام تغییراتی در خودش ایجاد کنه و به نظرش این شروع خوبی بود...

البته با توجه به اینکه در حال حاضر توی جت شخصیش نشسته بود و در حال برگشت از اکلند بود، فعالیت دیگه ای به عنوان شروع روند تغییر از دستش ...بر نمیومد

...تنها چند ثانیه چشم از اسکرین آپید برداشت

جدی باش و نرمشی نشون نده اما نه در حدی که_ همکاریشو باهامون قطع کنه، تازه کار و بی دست و پا هست و به راحتی میشه گولش زد

...نیشخند زد و به مطالعه ی مقالش برگشت

سم دور شد تا به تماسی که از چند دقیقه ی پیش ...هلد شده بود پاسخ بده

زین نگاهی به ساعتش کرد و پس از فهمیدن این مطلب که تا چند دقیقه ی دیگه به مقصد میرسن،

سرجاش جا به جا شد و آید رو روی صندلی رو به
..روی انداخت

گوشیش رو از روی میز کوچک جلوش برداشت و
وارد گالریش شد تا این چند دقیقه رو با دیدن عکس
...هایی از لیام زیباش بگذرونه

این بهترین کار بود، نه در اون لحظه بلکه در هر
...نقطه از زندگی سراسر آشوبش

در سنگین رو به سمت داخل هل داد و با دیدن همه
ی افرادِ آشنایی که در کنار هم ایستاده بودند،
میرقصیدند یا از نوشیدنی هاشون میخوردند، لبخند
...کم رنگ و خجالت زده ای روی لب هاش نشست

...قدم داخل گذاشت و در رو پشت سرش بست

با چشم به دنبال شخص آشنایی گشت و بعد از
دیدن تد که کنار بیلی و ریتا ایستاده بود ذوق کرد و
...روی پنجه هاش تگون خورد

...آهسته و آروم قدم برداشت و جلورفت

آرزو میکرد اون ها زودتر بیننش تا مجبور نباشه
...خودش اون ها رو صدا بزنه

با چشم هایی که از استرس تنها بودن گرد شده
بود جلو میرفت و لب هاش رو میگزید که ناگهان

...دستی بازوش رو گرفت

«!!! ليام بالاخره اومدی؟»

...سرش رو برگردوند و هانا رو دید

سلام. کجا بودی؟ چرا اينقدر دير کردی؟»

دست هاش رو به هم گره زد و نفس عمیقی کشید...

وسایلم رو مرتب می کردم +

!اینقدر عجله لازم نبود که»

...ليام سرش رو پايين انداخت و چیزی نگفت

مجالى هم برای حرف زدن نداشت وقتی هانا دستش رو کشید و اون رو به سمت جایی که دقیقاً تد... و ریتا، که حالا تنها بودند، ایستاده بودند برد

«لیاااام»

ریتا با لبخند صداش کرد و اون رو توی آغوشش کشید...

اون پسر مثل همیشه بوی مثل وانیل میداد که در کنار گرمای بدنش بغل کردنش رو لذت بخش تر میکرد...

چند ضربه توسط تد و به نشانه‌ی احوال‌پرسی به
پشتش برخورد کرد.

وقتی دست‌های ریتا از دور بدنش شل شد، عقب
...کشید و کنار هانا ایستاد.

چند روزه درست ندیدمت لیام، حالت چطوره؟»

در جواب حرف تد سری تکون داد و «خوبم» رو با
...خجالت زمزمه کرد.

...هیچ وقت اینقدر توجه رو دوست نداشت.

ریتا از سینی یکی از خدمه که در حال رد شدن از
کنارش بود، گلس شامپاین رو برداشت و جرعه‌ای از
...اون نوشید.

یه پیشنهاد بدین بچه‌ها. میخوام بخونم ولی»
!!نمیدونم چی

هرکس چیزی گفت و ریتا هم به پیشنهاد‌های همه
...واکنش‌های قشنگی نشون میداد.

...در آخر دو دستش رو بالا گرفت.

بسه بسه گیجم کردین. خودم تصمیم گرفتم»

و با همراهی سوت و جیغ و تشویق همه به سمت
...میکروفونش رفت.

...هانا دستش رو گرفت و به سمتی کشید.

بیا بشین لیام. خسته میشی»

لیام نگاهی به پشت کرد و با دیدن اینکه مگ هم اونجا، روی مبل مخمل نشسته ذوق زده عقب رفت و ...کنار اون سه نفر نشست

ریتا شروع به خوندن کرد و همه با شوق همراهی ...میکردند

دومین و سومین موزیک هم خونده شد و لیام آروم ...و مودب بین هانا و تد نشسته بود

خدمه ی در حال رد شدن، خم شد و سینی رو جلوی تد گرفت و اون لحظه بود که تد نیم نگاهی به لیام انداخت و به جای برداشتن تنها یک پیک نوشیدنی برای خودش، برای لیام هم برداشت و به دستش داد و لیام هم بی توجه به موقعیتی که درش قرار داده و همه ی توصیه های لویی و صرفاً به خاطر تشنگیش به ...نفس نصف نوشیدنیش رو خورد

چهرش جمع شد و حالتی مثل تهوع بهش دست داد...

...چند دقیقه ی آینده سریع گذشت

هوای اطراف لیام گرم تر و گرم تر میشد و ...لبخندش عمیق تر

...و در نهایت لیام بود که اراده ی خودش رو باخت

...انگشتش رو توی پهلوی هانا فرو کرد

!!لیام آقای فرانکی رو تنها گذاشته+

آره لیام چند دقیقه ی پیش گفتی بهم»

آقای فرانکی داداش خانوم خرسه هست+

ناگهانی جلو پرید و دستش رو روی بینیش
...گذاشت

هیشششششششش کسی نمیدونهههه+

...نگاهی به اطراف کرد

||| زلزلہ +

...لب هاش رو لیس زد

لیام خیلیی ژلهه دوس دارهههه+

خواست از جاش بلند شه اما دستِ تد بازوش و تد
...هانا و مگ یاش رو گرفت

توی این وضعیت مشروب بیشتر به معنی وضعیت
...خراب تر بود و کسی این رو نمیخواست

...ہانا خودش رو سمت مگ کشید

نظرت راجع به زنگ زدن به بادیگاردش چیه؟»

...مگ نگاهی به اطراف کرد

احتمال خفه کردنمون هست ولی نظرم مثبته»
هانا آهی کشید و دستش رو توی جیب لیام کرد تا
...گوشیش رو بیره
لیامی که حالا در حال گفتن اسمِ عروسک هایِ ابی
...به تد بود

هو لیوز این اِ پایین اپل؟ (شرمنده دیگه حال+
(نداشتم کیبوردمو انگلیسی کنم)

خوان جلوی هتل ترمز کرد و به سمت لیام
...برگشت

کسی که روی صندلی عقب نشسته بود، باب
...اسفنجی میدید و با تیتراژ همخوانی میکرد

لیام ازت میخوام آروم باشی. رسیدیم. الان باید»
بری توی اتاق

...لیام نگاهی به خوان کرد و چشم هاش گرد شد

اتاقش؟ مگه اومده بودن خونه؟

اتاق لیام؟+

آره اتاق هتل که تو توش میمونی»

...دوباره روی صندلی ولو شد و به هتل نگاه کرد

..اونکه نمیدونست اتاقش کجاست

اتاق لیام کجاست؟+

..خوان آهی کشید

طبق برنامه مهمونی لیام یک ساعت دیگه تموم میشد و خوان هم روی این یک ساعت حساب باز ...کرده بود

به بار رفته بود و با یه دختر به یکی از اتاق ها رفته بود اما هنوز کارش رو شروع نکرده بود که گوشیش زنگ خورده بود و دختری که بعد فهمید هانا بود اون رو در مورد وضعیت لیام آگاه کرد و خوان هم مجبور بود ...با سرعت نور خودش رو ب لیام برسونه

.بیا من میبرمت»

پیاده شد و ماشین رو دور زد تا در رو برای لیام باز کنه، سپس با گرفتن زیر بغلش اون رو از پله ها بالا برد...

اووووو خوان مثل بتمن قویههههه+

...لیام با ذوق گفت و به بازوهای خوان چنگ زد

خوان اما بی توجه به حرکات لیام، اون رو به ...سمت آسانسور کشید و به سختی سوارش کرد

...وقتی میگم به سختی منظور دقیقا به سختی بود

سخت بود سوار کردن کسی به آسانسور که معتقده نیاز به آسانسور نداره و خودش میتونه پرواز...کنه چون آیرون منه

به هر حربه ای که بود لیام رو که به شدت شیطننت...میکرد سالم به طبقه ی هشتم رسوند

لیام میخندید و شعر هایی که بلد بود رو میخوند اما ناگهان هم پاهاش از حرکت ایستاد و هم لب هاش بی...حرکت موندند

از لا به لای دری که نیمه باز بود به داخل اتاق مردی که تنها نیم رخش پیدا بود نگاه میکرد و اخم..ناشی از تفکر روی پیشونیش نشسته بود

...انگار میخواست چیزی رو به خاطر بیاره

لبخندی روی لب ها نشست و از زیر دست خوان...فرار کرد

مشتش رو به در نیمه باز کوبید و با چرخیدن زین به سمت در، جایی که از چند ثانیه ی قبل که سم ازش خارج شده بود اون رو نبسته بود، خودش رو توی بغلش انداخت و با کشیدن یقه ی زین به سمت خودش، لب هاش رو روی لبای اون مرد کوبید و با...عطش نفس کشید

...حالا انگار واقعا توی خونه بود

😊 کلمه 3603

!!!کاور لیام با تد و هانا و مگ

خیلی وقته اسمات ننوشتیم و اسمات دونم خشک
!!شده

بعدشم خجالت بکشین، پارت هم طولانی باشه هم
دارای اسمات؟

!!!!اسمات پارت بعد

دوتا اشتباه توی این پارت بود که ادیت شد

دوستاتونو که این بوکو میخوندن تگ کنین که
متوجه بشن کیوت بیبی برگشته اینم مثل لایف فلاپ
نشه *چون کسی لایف را تحویلنگرفته هنوز افسرده
*است

love♥

Niusha

➤نوشته شده در 29 اردیبهشت 00

سیزدهمین تماس هری رو ریجکت کرد و بعد از خاموش کردن گوشی‌ش به سمت اون گلوله‌ی پنبه‌ای... سفید و صورتی برگشت

دیشب ناگهانی و بدون مقدمه وارد اتاق زین شده بود شروع به بوسیدنش کرده بود و وقتی زین اون رو با تعجب کمی عقب روند تا در رو ببندد و در رابطه با بویی که از نفسش به مشام میرسید سوال کنه، قهر کرد و با لب‌های آویزون پشت به زین روی تخت نشست و فقط مواقعی که زین باهاش صحبت میکرد، نگاه‌های زیر زیرکی و پنهانی بهش میداخت...

زین با فکر کردن به اتفاقات شب قبل لبخند محوی زد و دستش رو بین موهای حالت دار و نرم پسرک کشید...

لیام_

لیام_

به من نگاه کن_

لیام با ددی قهره +

همه ی ما میدونیم اگر زین قبلی در این جایگاه بود چه واکنشی داشت «_یادم نمیاد بهت اجاره ی قهر کردن داده باشم» یا «_حتی فکرش رو هم نمیکنی با این جمله چقدر تنبیه برای خودت کنار گذاشتی» شاید هم «_تو حق قهر کردن نداری بیبی، تو فقط باید اطاعت کنی»؛ اما این زین... (به روتون_نیارم_عوض_شده میمیرم)

چرا باهام قهر کرده؟ _

لیام از گوشه ی چشم به دست های زین که روی...تخت بودند خیره شد

به خاطر الکل بدنش گرگرفته بود و گونه هاش...سرخ تر از همیشه بود

لب هاش نرم و براق بودن و به خاطر گازهایی که توی راه، برای تمرکز کردن موقع کارتون دیدن،...ازشون گرفته بود سرخ و متورم شده بودن

با چهره ای پر از غم و لب هایی که با طلبکار ترین...حالت ممکن جلو داده بودشون زمزمه کرد

ددی لیامو هل داد، نداشت لیام بوس بوسیش +
!!کنه. لیام که خوشمزس

نزدیک بهش نشست و دستش رو روی گردنش گذاشت و چرخوندش تا کمی بهتر چهره ی گلگونش

...رو ببینه

تمام وجودش فریاد میزد تا حداقل کمی لیام رو
برای حالتی که توش هست مؤاخذه کنه اما همون
...حالتش مانع از این کار میشد

و البته شوکی ناشی از کاری که چند دقیقه ی پیش
...توسط لیام انجام شده بود

...همون بوسه ی لذت بخش

سعی کرد با لیامی که حالا کمی، فقط کمی بی
پروا تر افکارش رو به زبون میآورد مدارا کنه و از
...نزدیک بودن بهش لذت ببره

خیلی وقت بود اینقدر راحت با فرشته ی
...کوچولوش صحبت نکرده بود

آره ببینی تو خیلی خوشمزه ای ولی من دوست _
ندارم بقیه هم بدونن تو چقدر خوشمزه ای. مگه تو
فقط خوشمزه ی ددی نیستی؟

لب های لیام به لبخند باز شد و سرش رو پایین
...انداخت

...ددی گفته بود خوشمزس

خودش میدونست خوشمزس ولی حالا که ددی
...میگفت یعنی واقعا خوشمزه بود

...لیام مطمئن بود ددی بهش دروغ نمیگه

سرش رو به نشونه ی تایید تکون داد و به دست
...های ددیش خیره شد

...به نظر لیام اون ها خیلی بزرگ بودن

!!!اونقدر که توشون ده تا شکلات جا میشد

!!ازین شکلات های تپلی

با این فکر ها ذوق زده از روی تخت بلند شد و
...رفت تا نزدیک تر به زین بنشینه

مسلماً نزدیک ترین جا به زین، اون نقطه ای بود که
...همیشه متعلق به لیام بوده

لیام حالا خودخواهانه به این فکر میکرد که هنوز
...هم اون جا به خودش تعلق داره

پاهاش رو دو طرف بدن زین، روی تخت گذاشت و
...روی زانوی ددیش نشست

چشم های زین به درشت ترین حالتش دراومد اما
خیلی سریع به خودش مسلط شد و تمام حواسش رو
...به حرکات شیرین و بی اختیار لیام داد

لیام کمی جا به جا شد و وقتی جایی رو پیدا کرد که
...راحت بود لبخند عمیقی زد

دست هاش رو بالا برد، اون رو روی نشونه ی زین
...گذاشت و پشت گردنش به هم حلقه کرد

زین که تا اون لحظه محو حرکاتِ بی اختیار اما نرم
و دوست داشتنیِ لیام بود، خنده‌ی ناباورانه‌ای کرد و
دستش رو روی باسن لیام، که روی زانوش بود
...گذاشت و کمی اون رو به سمت خودش کشید

یه حرکت ناخودآگاه برای محافظت از پسرک
...شیرینش

...لیام محو صورتِ ی زین بود

دست راستش رو از پشت گردن زین برداشت و
جلو آورد تا با انگشت اشاره‌اش خط فکِ دیش رو طی
...کنه

بین لب هاش فاصله افتاد و در عرض چند ثانیه
...چشم هاش تر شد

چرا ددی لیامو دوست نداره؟ +

...نفس توی سینه‌ی زین حبس شد

...لیام_

...انگشت لیام روی لب‌های زین قرار گرفت

چرا لیامو تنها گذاشت؟ چرا لیامو زد، پستونکای +
لیامو گرفت؟ وسایل اتاقشو گرفت؟ عروسکاشو
گرفت؟

...هق زد و ادامه داد

چرا وقتی لیام دقت کرد و تونست همه چیزو پیدا +
کنه بهش نگفت باهوشه و بوس بوسیش نکرد؟ چرا
آقای فرانکی رو داد به اون دختر بی ادب که کثیفش
کنه؟ اون آقای فرانکی رو دوست نداشت، لیام
داشت.

...لیام همه ی قضیه رو از طریق لویی فهمیده بود

دروغی که مکسنس بهش گفته بود، سوء استفاده
...ای که ازش شده بود و دلیل رفتارهای تند زین

چرا ددی ازش نپرسیده بود چرا اون آقاهه رو بغل
کرده تا لیام با افتخار از فداکاریش بگه؟

قطرات درشت اشک گلوله گلوله از چشم هاش
پایین میچکیدند و حالا حرف هاش به خاطر شدت
...گریه نامفهوم شده بود

یکی از دست های زین از روی باسنش بالا رفت و
پس از نوازش کردن کمرش، اون پسرک گریون و
...آشفته رو توی بغلش کشید

...چیزی نمیتونست بگه

...یعنی چیزی نداشت که بگه

...میدونست خیلی به لیام بد کرده

...لیامی که حساس ترین موجود روی زمین بود

...لیامی که پاک ترین فرشته ی دنیا بود

لیامی که چیزی از کینه نمیدونست و بدی ها رو در
لحظه از یاد میبرد، حالا به لطف اشتباهات زین
...اینطور پریشون بود

نمیتونست چیزی در مورد گذشته بگه که التیامی
...برای درد و بغض لیام باشه

...تنها چیزی که داشت آینده بود

...قرار بود جوری که لیاقت لیام باهاش رفتار کنه

...جوری که خاطر خودش آسوده باشه

لیام رو به خودش نزدیک تر کرد و اون رو سخت تر
...بین بازوهاش فشرد

دیگه قرار نیست اینطور باشه بیبی. دیگه سختی _
نخواهی داشت. ازین به بعد همه ی دنیا برای تو
بهشت میشه دال

لیام هومی کشید و اشک هاش رو با سرشونه ی
...پوشیده در تیشرت زین خشک کرد

همونقدر که اشکش زود دراومده بود و حرفاش رو
...زد بود، زود هم آروم شده بود

...ددی هیچ وقت دروغ نمیگفت

بی پروا به چشم ها زین زد و سرش رو کمی
...کج کرد

بینیش رو بالا کشید و دوباره تو آغوش ددیش فرو
رفت...

چشم هاش سنگین شده بود و نوازش های زین
باعث میشد آخرین ذره ی مقاومتش رو هم از دست
بده...

چیز هایی رو گفته بود که در حالت عادی هیچ وقت
...به زبون نمیآوردشون

سبک شده بود اما همه ی حسش نسبت به خودش
...به فردا بستگی داشت

وقتی هوشیار شد از گفتن این حرف ها چه حسی
پیدا میکنه؟

اصلا چیزی تو خاطرش میموند؟

وقتی دست زین کتش رو از تنش خارج کرد
...لبخندی زد و سرخ شد

...ددی خیلی مهربونه

...اون میخواد لیام راحت بخوابه

با هدایت دست زین روی تخت دراز کشید و وقتی
...زین کفش هاش رو هم از پاش درآورد خندید

خوب بخوابی بیبی _

پتوی نازک تخت رو روی لیام کشید و پیشونیش رو
بوسید...

...سرخ شد و لبخندش عمیق تر شد

با صدای بسته شدن در کمی سرجاش تکون
خورد...

...با بقیه ی لباس هاش هم نمیتونست راحت باشه

کمر شلوارش به تنش چسبیده بود و باعث میشد
...شکمش درد بگیره

تازه اگر با لباس بیرون میخوابید ممکن بود هری از
...دستش ناراحت بشه

آخه هری همیشه بهش میگفت یه آقای بزرگ مثل
...لیام باید لباس هاشو تمیز و اتو کشیده نگه داره

خوابیدن با لباس ها باعث میشه اونا نامرتب
...باشن

با چهره ی جمع شده به اطراف نگاه کرد و به
...زحمت روی تخت نشست

...به اطراف نگاه کرد

ددی نبود و لیام با صدای ملایم آب متوجه شد که
صدایی که چند دقیقه ی پیش شنیده متعلق به در
...سرویس بهداشتی بوده

با کمک دست هاش از بین پتو خارج شد و ایستاد،
به گلی مهربون روی میز لبخند زد و بعد از فرستادن
چند بوسه ی آبدار برایش، دستش رو روی زیپ
شلوارش گذاشت تا هر چه زود تر درش بیاره و راحت
...بخوابه

زبونش رو از بین لب هاش بیرون آورد و با تمرکز
زیپش رو باز کرد اما شلوار بد محکم به پاهاش
...چسبیده بود

اخم هاش توی هم رفت و با غصب فراوان و دست
...هایی که مشتش شده بودند روی تخت نشست

به پاهاش نگاه کرد و سعی کرد لحنش ترسناک
...باشه

در بیا وگرنه لیام به ددی میگه دعوات کنه بی+
تربیت

تهدید کرد و سپس همونطور که نشسته بود دوباره
...برای دور کردن اون شلوار بد اقدام کرد

...و خب موفقیت آمیز بود

^_^ آفرین بیبی. لیام بهت جایزه میده+

درست جوری که همه با خودش برخورد میکردند،
به شلوارش لبخند زد و به سختی خودش رو به
...صندلی رسوند

شلوارش رو صاف و مرتب روی صندلی
...گذاشت

دستش رو دو طرف لباسش گذاشت و اون رو هم
درآورد اما باد خنکی که به تنش خورد اخم هاش رو
...توی هم برد و باعث شد لب هاش اویزون بشن

...اشک توی چشم هاش جمع شده بود

...باید یه فکری میکرد

!!هر لحظه ممکن بود از سرما یخ بزنه و بمیره

چشم چرخوند و وقتی پیراهن مردونه ی سفید رنگ
رو روی زمین دید با ذوق و تلو تلو خوران به سمتش
...رفت

...اون لباس ددی بود

...ددی هم مال لیام بود

...پس اشکالی نداشت اگه لیام اونو بپوشه

لبخند پر افتخاری به استدلالش زد و به سرعت
...اون رو تنش کرد

توی تنش لق نمیزد و برایش بلند هم نبود اما به
طرز عجیبی لیام رو معصوم تر از همیشه نشون
...میداد

لیامی که حالا چشم هاش به سرخی میزد و بی...دلیل میخندید

چشم هاش رو مالید و در نهایت با جوراب و باکسر آبی کمرنگش و پیراهن مردونه ی سفیدی که دکمه...هاش باز بود به سمت تخت رفت

دیشب وقتی بعد از دوش کوتاهش از حمام خارج...شد با دیدن لیام لحظه قلبش از تپش ایستاد

جوری خوابیده بود که انگار نیمه های راه رسیدن...به تخت بیهوش شده

پتوی مخملی رو بین دست هاش گرفته بود و نزدیک به صورتش، جوری که به راحتی بتونه انگشتش...رو بمکه نگهش داشته بود

...کف پای راستش روی زمین بود

بین لب هاش باز بود و پای چپش روهم دور یکی از...بالش های تخت حلقه کرده بود

تمام تلاشش رو کرده بود تا واکنش های بدنش رو...تحت کنترل بگیره

نفس های عمیق میکشید و در نهایت با کم ترین تماس چشمی تونست پتو رو از بین دست هاش لیام...خارج کنه و روی بدنش بندازه

اینطوری حداقل اون بدن وسوسه انگیز جلوی
...چشمش نبود

...سرش رو تکون داد و به زمان حال برگشت

به لیام خوابیده ای که نور به صورتش میتابید نگاه
کرد و کمی بهش نزدیک تر شد تا بتونه با آرامش
...اجزای صورتش رو نوازش کنه

پوست شفاف و درخشانش، پلک های صورتیش که
از شدت ظریف بودن پوستش، موپرگ های زیرش رو
نمایان میکردن، بینی کوچکش، لب های قلوه ای
سرخ، گونه ی برجسته و فک کوچولوش همه و همه
...لایق هزاران بوسه بودند

بوسه ای روی پیشونیش گذاشت و به دستش تکیه
...کرد تا بتونه بهتر نگاهش کنه

لیام هر چند ثانیه نوک زبانش رو مثل یه پاپی
بیرون میآورد و جوری که انگار در حال خوردن یه چیز
ترش بود صدای ملچ و ملوچ زیری از بین لب هاش
خارج میشد... (یه چیزی مث نج نج نج ولی بدون
فاصله دادن لب. مشاهده ی هر شب نویسنده. اولین
بار فکر میکردم تشنّس واسش آب آوردم بعدش
(فهمیدم نه بابا مدل نیناس)

...زین خندید و به نوازش کردن صورتش ادامه داد

موهایش رو بالا داد و وقتی پلک های لیام لرزید،
...دستش رو روی شکمش گذاشت

پلک های لیام از هم فاصله گرفت و شکلاتی های
...براقش به سقف گره خورد

...با تعجب و ترس پلک زد و به اطراف نگاه کرد

...میدونست اینجا اتاق خودش نیست

کمد اتاق خودش اون وری بود ولی کمد این اتاق
...این وری بود

...سرش رو برگردوند و به سمت چپش نگاه کرد

...هیییع ددی هم اینجا بود

کمی از استرسش کاسته شد اما همچنان سعی
میکرد با نگاهیش وجب به وجب اتاق رو از نظر
...بگذرونه

یعنی اینجا اتاق ددیه؟

لیام اینجا چیکار میکرد؟

اصلا کی از مهمونی اومده بود؟

سلام کرده بود؟

کمی تکون خورد و با حس اینکه حائلی بین بدنش و
...روتختی نیست به زیر پتوی نازک نگاه کرد

!!لباس هاش توی تنش نبود

با عجله به اطراف نگاه کرد و وقتی اونا رو روی
صندلی دید کمی اروم شد؛ گرچه هنوز به اینکه چرا تو
...تنش نیستن فکر میکرد

سرجاش جمع شد و به جایی بین گوش و کتف زین
زل زد...

سنگینی نگاه زین رو حس میکرد و به این فکر
...میکرد که باید چیزی بگه

صبح..بخیر..ددییی؟+

سوالی گفت و زیر چشمی به زین که بهش خیره
...شده بود نگاه کرد

...زین سری تکون داد و کمی جا به جا شد

خوب خوابیدی؟_

گوشه ی روتختی رو توی مشتش گرفت و سعی
کرد فراموش کنه دلش چقدر برای شنیدن این حرف
...از زبون زین تنگ شده

دیگه نیاز به استراحت نداری؟_

همونطور که سرش پایین بود با مظلومیت به بالا
...نگاه کرد

...چهره ی ددی خیلی جدی بود

زین روی تخت نشست و لیام هم کمی خودش رو
بالا کشید و البته مواظب بود که بدنش مشخص
نشه...

...بی ادبی بود اگه همونجوری میموند

...لیام هم کاری که بی ادبی بود انجام نمیداد

پس فکر کنم حالا میتونی بهم بگی دیشب چه کار
!!بدی کردی؟

جمله شاید در ظاهر سوالی بود اما با لحنی کاملاً
...دستوری بیان شد

لحنی که باعث شد مو به تن لیام سیخ بشه و
...لحظاتی از مهمونی رو به یاد بیاره

توی مهمون کنار تد نشسته بود و وقتی تشنش شد
یه کمی از محتویات گلوسی که تد به دستش داده بود
...نوشید

لیام فکر میکرد اون آبمیوست اما خیلی بد مزه بود
و لیام مجبور شد فوراً دستمال کاغذی برداره و
...زبونش رو پاک کنه

بعدش هم ریتا شروع به خوندن یکی از آهنگای
...جدیدش کرد

از بعد از اون اتفاق تا بیدار شدنش چیزی به یاد
...نمیاورد

یعنی ددی منظورش به این کار لیام بود؟

لیام بعدش فهمید که نباید اون نوشیدنی رو
میخورد ولی ددی از کجا فهمید؟

ددی چطوری دیده که لیام چی خورد؟

!حتما ددی میخواست ببینه لیام چی میگه

لیام پسر خوبی بود+

...متفکر گفت و سرش رو کمی کج کرد

از اونجایی که طرز نشستن اون دو نفر متفاوت
بود، لیام مجبور بود برای نگاه به چهره ی زین به بالا
نگاه کنه و اینطوری انتهای مژه های کوتاه پر و
...کمرنگش به ابروهای پهن و زیباش میپیوست

زین دستش رو روی گردن لیام گذاشت و با فشار
...خیلی کمی اون رو به سمت بالا کشید

اصلا خوشایند نیست وقتی دروغ میگی بیبی۔

...توی گوش لیام زمزمه کرد

...شقیقش رو بوسید و گردنش رو رها کرد

لیام آب دهنش رو قورت داد و دوباره به جایی بین
...بینی و لب زین نگاه کرد

ثانیه ای به چشم های زین نگاه کرد و وقتی حالت
نگاهش رو دید، چشم هاش رو دوباره به نقطه ی
...قبلی برگردوند و قفل زبونش ناخودآگاه باز شد

...توی مهمونی لیام تشنه بود، تد به لیام الکل داد+

نگاهی به اطراف کرد و از اونجایی که هیچ ایده ای
...در مورد اتفاقات بعدش نداشت نتیجه گیری کرد

...بعدش لیام بیهوش شد+

دوباره به فکر فرو رفت و سپس با تردید ادامه
داد...

اومد هتل و لالا کرد+

گفت و توی ذهنش به صورت راز موند که وقتی
بیهوش بود کی آوردش خونه؟

!!!!!!هیییع شاااید ددییییی آوردششششش

اما چرا تو اتاق خودش نبردش؟

شاید.. شاید نمیخواست باعث بشه آقای فرانکی و
...بقیه بیدار بشن

...لیامو آورد پیش خودش تا اونا رو اذیت نکنه
...بعدشم بغلش کرد و با هم لالا کردن
به یاد برهنگیش افتاد و به فکر فرو رفت اما پس از
...لحظاتی لبخند زد
...ددی خیلی مهربونه
اون نمیخواست لباسای لیام نا مرتب و کثیف بشه
...برای همین اونا رو در آورد
پر محبت به زین نگاه کرد و برای بار دوم با دیدن
...نگاهِ ددیش ترسید
مگه نمیدونستی نباید بخوریش؟_
...لب هاش رو با زبون، تر کرد
!!لیام نمیدونست اون چیه+
وقتی فهمیدی نباید فوراً با من تماس میگرفتی؟_
...لیام سرش رو پایین انداخت
یادش بود که ددی بهش میگفت هر وقتی جو اونجا
...نامناسب شد باید با ددی یا خوان تماس بگیره
!بله+
ولی اطلاع ندادی_

نفسش رو آه مانند بیرون داد و با غم به انگشت
...های پاش نگاه کرد

!!نچ نچ ناخوناش بلند شده بود

!!واای ناخون گیر دلفینیش رو نیاورده بود

حالا چطوری باید ناخوناشو میگرفت؟

به من نگاه کن_

با تشری که زین بهش زد سر بلند کرد و به لب
...هاش نگاه کرد

چرا؟_

...لب هاش رو گاز گرفت

میل انگار نشدنی ای توی چشم هاش بود تا با نگاه
...زین پیوند بخوره اما میترسید

به زین که روی پاف مربع نزدیک تخت نشست نگاه
...کرد

لیام یادش رفت+

آهسته گفت و فوری پلک هاش رو تا جایی که
...میتونست به هم فشرد

!نشیدم_

صدای بلند زین، باعث شد توی جاش پیره و موهای
...تنش سیخ بشن

آب دهانش رو قورت داد و سعی کرد این بار بلند
...تر حرف بزنه

اونجا.. اونجا خیلی خوشگل بود، چراغای رنگی+
داشت و لیام حواسش پرت شد. یادش رفت

...صدای پوزخند زین برای لیام جذاب بود

حسی رو درش بیدار میکرد که با تمام وجود
...دلتنگش بود

یادت رفت؟_

میدونی برای این فراموش کاریت لایق چی_
هستی درسته؟

...لرز خفیفی به تن لیام نشست

با تمام وجود سعی میکرد لبخندش رو مخفی کنه
اما در نهایت این لب هاش بود که به دو طرف کش
...اومد

بله لیام میدونه+

صاف نشست و بدون هیچ اخمی به لیام که حالا با
گونه های گر گرفتش، جرئت کرده بود و بهش نگاه

...میکرد خیره شد

پس میدونی باید چیکار کنی؟_

...بی حس گفت و روی پاش دو ضربه زد

...بله+

...از هیجان به لکنت افتاده بود

...زین سر تکون داد

منتظرم_

لیام از سر جاش بلند شد و برای جدا کردن ملحفه
...ای که دور بدنش پیچیده شده بود نق زد

بدن برهنش نمایان شد و زین با دیدن پوست
بلوریش و ساق پاهای لاغرش که در کنار ران های
تپلش عجیب ترین جذابیت دنیا رو خلق میکردند،
...ترشح بزاقش رو حس کرد

انگار اون پسر طعمه ای بود که زین قصد داشت
...ازش بهره ببرد

پاهاش به لرزش افتاده بود از تصور و یادآوری
...تجربه ای که در شرف تکرار بود

کنار زین متوقف شد و بعد از ثنیه ای نگاه کردن به
چشم های براق زین، با عجله به شکم روی پاهای اون
...مرد خوابید

زین دستش رو زیر پیراهنش که توی تن لیام بود
...برد و کمرش رو نوازش کرد

قوانین رو یادته؛ درسته؟_

لیام با سر تایید کرد اما وقتی ددیش نیشگونی از
...پهلوی راستش گرفت، با هول جواب داد

بله. بله+

زین میدونست حافظه ی لیام اونقدری قوی هست
که این چند نکته رو فراموش نکنه اما حس میکرد
برای آرامش دادن به پسر شکلاتی لرزونش باید
...دوباره حرف بزنه

حتی اگه اون حرف زدن، تکرار یه سری قانون
...خشک باشه

هر ضربه رو با صدای بلند میشمری. اگر هم_
نشمری سه تا ضربه اضافه تر میخوری. گریه نمیکنی
و میدونی ددی از گریه کردن بدش میاد و دیگه چیکار
میکنی؟

...لیام کمی جا به جا شد و با تمرکز جواب داد

تکون نمیخورم و وقتی تموم شد از ددی تشکر+
میکنم.

زین باسن پسرش رو از روی باکسر کیوتش که با
...جورابش ست بود نوازش کرد

درسته_

باکسرش رو پایین کشید و به باسن سفیدش که
حالا کبودی و خون مردگی روش به چشم نمیخورد
...خیره شد

لبش رو لیس زد و تو دهنی محکی به افکارش که
میگفت همین حالا گاز محکمی از اون پنبه های نرم
...ژله ای بگیره زد

خب خب خب؛ پسر فراموش کار لایق چند تا_
ضربه هست؟

دست لیام از ساق پای زین جدا شد و با زبون
...بیرون اومدش به انگشت هاش خیره شد

هفت تا+

زیادی به خودت آسون نگرفتی دال؟_

اسلپی به رانش زد و وقتی لرزیدن لیام رو دید
...پوزخند زد

پونزده تا، فقط به خاطر اینکه بدنت عادت نداره_

لحظه ای از تموم شدن جملش نگذشته بود که
...ضربه ای اول رو به لپ راست باسن لیام وارد کرد

یک+

ضربه ی بعدی رو با مهارت دقیقا روی قسمت
...سرخ شده ی قبلی زد و باعث شد لیام هیس بکشه

+دو

با برخورد ضربه ی بعدی، با دست چپ به پاف و با
دست راست به ساق پای زین چنگ زد و به جلو پرت
شد...

+سه...سهه

...اشک هاش روی زمین میریخت و هق میزد

ضربه های بعدی اشک هاش رو بیشتر میکرد و ناله
...هاش رو بلند تر

+چهارده

بین اشک هاش منتظر بود تا زین ضربه ی آخر رو
بزنه تا بتونه به خودش افتخار کنه که همه رو
...شمرده

با وجود درد دیکش و سوزش باسنش لبخند میزد و
منتظر بود اما لمس انگشت های زین روی سوراخش
...حواسش رو پرت کرد

اونقدری که به جای شمردن اسلپی که به باسنش
...خورد، آه کشید

نچ نچ نچ، چه پسر بدی!! مگه نباید آخری رو
میشمردی لیام؟

بل... بله ددی+

...صدای زین حق به جانب بود

خب پس چی شد پسر بد؟_

...ددی+

میخواست بگه ددی لیامو گول زد، ولی دهنش رو
...قبل از تموم شدن جملش بست

من چی؟_

نفس عمیقی کشید و سعی کرد صداش کم تر به
...خاطر گریه هاش گرفته باشه

...ممکن نبود ولی لیام تلاشش رو کرد

حواس لیام پرت شد+

چرا حواست جمع نبود؟_

لیام توی فکر رفت تا جواب بده اما دو ضربه ی
متوالی که روی باسنش نشست، جیغش رو بلند کرد و
...آرامش نسبیش رو ازش گرفت

یک و دو+

با صدایی که به خاطر جیغش کاملاً گرفته بود، با
زرنگی و سریع گفت و مهلت ایراد گرفتن به زین
...نداد

...زین خندید

آخرین ضربه رو آروم زد و با «سه» ی خندان لیام،
...لبخند زد

لبخندی که قبل از تگون خوردن لیام از روی لب
...هاش محو شد

لیام به عقب برگشت و از روی شونه هاش به زین
...نگاه کرد و زین هم به اون

باکسرش تا زیر لب های باسنش پایین اومده بود و
پارچه ی جمع شدش حالا توی خط زیر باسنش فرو
...رفته بود

زین دستش رو بالا برد و زبونش رو روی انگشت
وسطش کشید، سپس همونطور که خیره به چشم
های پسر کوچولوی بی پروا شدش بود، انگشت
مرطوبش رو روی سوراخ حساس شده ی لیام کشید
و وقتی ناله ی لیام رو شنید و چشم های بسته شدش
...رو دید خندید

...پسر معصوم حساسش

دست خیسش رو دورانی روی سوراخ لیام
میچرخوند و از صدای لیام که لحظه به لحظه بالاتر
...میرفت لذت میبرد

ددیییی ددییی+

بدن لیام جمع شد و به رون زین چنگ زد اما درست وقتی حس میکرد چند لحظه ی دیگه قراره از شر گرمای کلافه کننده ی زیر شکمش خلاص شه، ...زین از کارش دست کشید

!!ددی؟+

...برگشت و دوباره به زین خیره شد

زین بی توجه به نگاه خیره ی لیام، باکسرش رو ...بالا کشید و باسنش رو نوازش کرد

وقتشه که بری تو اتاق خودت سویتی_

بازوی لیام رو فشرد و اون رو از روی پاش بلند کرد...

...لیام کج ایستاده بود و با بغض به زین نگاه میکرد

اشک توی چشم هاش جمع شده بود، دیکش درد ...میکرد و باسنش میسوخت

...ناله کرد و پاش رو به زمین کوبید

هیش. برو بیبی_

دستور داد و وقتی لیام لنگ لنگان به طرف لباس هاش رفت، اون هم به طرف سرویس بهداشتی رفت...

یه مشکل به وسیله ی ناله های لیام به وجود اومده
...بود که باید رفع میشد

مشکلی که اگر بازی با لیامش چند ثانیه بیشتر
...طول میکشید، به مشکل لیام تبدیل میشد

...زین نمیخواست بیبی شیرینشو بترسونه

آقای فرانکی رو از بغلش خارج کرد و بینیش رو
...بوسید

لیام معذرت میخواد که دو شب پیش کنارت+
نخوابید

غمزده زمزمه کرد و نم چشمش رو با نوک انگشت
...گرفت

...آقای فرانکی همچنان بهش لبخند میزد

...لبخندش به لیام حس خوبی میداد

هر اتفاقی که میفتاد آقای فرانکی باهاش مهربون
...بود

کنارش خوابید تا کارتون ماشین ها رو از یوتیوب
پخش کنه اما با تماسی که از طرف هری باهاش
...گرفته شد صاف نشست

لباسش رو صاف کرد و بعد از اتصال تماس،
...مهربون لبخند زد

سلام مرد شیرینم*

...لیام خندید و سرخ شد

قند من چطوره؟*

...چشم های لیام جمع شدن

لیام خوبه+

این خیلی عالیه*

...نگاهی به اطراف کرد و مشکوک زمزمه کرد

تنهایی؟*

!مواظب خودت باشی ها*

سریع زمزمه کرد و برای لیام سر تکون داد، سپس
بدون انتظار برای جواب گوشیش رو به دست لویی
...سپرد و فرصتی به لیام برای متعجب بودن نداد

هری زنگ زد تا فقط بگه مواظب باش؟

زود بگو چیکار میکنی لیام؟×

لحن سریع و بامزه ی لویی اجازه ی تفکر رو ازش گرفت...

هیچ کار+

کی برای کارت میری؟×

یک ساعت و سه دقیقه ی دیگه+

...لویی به دقیق بودن برادرش خندید

پس استراحت کن×

لبخندی بهش زد و بعد از فرستادن بوسه ای،
...تماس رو قطع کرد

...لیام هم تصمیم گرفت استراحت کنه

اون باید به حرف لویی و هری گوش میکرد تا اون
...ها دوستش میداشتن

سرش رو روی بالش گذاشت و بعد از معذرت
خواهی از آقای فرانکی برای بهم خوردن نقاششون
..اون رو توی بغلش گرفت

...هر دو به یکم خواب نیاز داشتن

سه روز گذشته بود و حالا لیام توی جاده ی عجیبی،
روی پای زین نشسته بود و در حال نزدیک شده به یه
...خونه ی بزرگ بود

...بزرگ و یجورایی ترسناک

ما چرا اینجاییم ددی؟+

با صدایی گرفته پرسید و با چشم های خمارش به
...زین نگاه کرد

زین فکرمیکرد لیام میدونه، چطور ممکن بود با
کمک ارین، پرستار یا بهتر بکیم خدمتکار شخصی ای
که برایش استخدام کرده بود تا توی یک سری چیزها
کمکش کنه و کمک کنه تا برای امشب آماده شه، با
وسواس از بین لباس های انتخاب کنه، دوش مقعدی
بگیره و روی مدل موهای حساس باشه، ندونه دلیل
این مناسبات و کارها چیه؟

اما حالا میفهمید لیامش معصوم تر از این حرف
...هاست، شاید هم بازیگر خوبیه

زین فشاری به پهلوی های لیام داد و اون ها رو بین
...دست هاش چلوند

گازی از گردنش گرفت و وقتی «آخ» کوتاه لیام رو
...شنید فشار دندون هاش رو کم کرد

زبونش رو به آرومی روی رد دندون هاش کشید و
سپس کمی از لیام فاصله گرفت تا بتونه به چشم های
...گردی که با انتظار بهش خیره بودند نگاه کنه

خودت تا چند لحظه دیگه میفهمی_

اتومبیل مشکی رنگ جلوی در اون خونه که کم از
قصر نداشت ایستاد و یکی از بادیگارد ها سریع پیاده
...شد تا در رو باز کنه

زین پیاده شد و دست لیامش رو گرفت تا کمکش
...کنه

...در ماشین بسته شد

زین از غفلت لیام سوء استفاده کرد و دستش رو
...توی جیبش برد

دستمال ساتن سرخ رنگ رو از جیبش خارج کرد و
...پشت لیام ایستاد

چشماتو میندم ببی. باید غافلگیر بشی_

و دستش رو زیر زانوی لیام برد و بی توجه به جیغ
از روی ترس یا هیجانش اون رو توی آغوشش
...کشید

...باید عروسک حساسش رو تا جایی حمل میکرد

😊 کلمه 4444

اسپنکِ قرار بود سکس باشه بعدش دیدم نمیشه
لیامِ مظلومم هیچ جوره آمادگی نداشت

ازونجایی که فهمیدم چون اپ دیر میشه دیگه بوکو
!!دوست ندارین اسماتو انداختم پارت بعد

یکم هم در مورد حجم کون لیامم اغراق کردم که
!آزرتون بدم

امیدوارم بدونین اینکه اسمات نمی نویسم به این
دلیله که بوک رو با اسمات بالا نکشم

اگه خوبه به خاطر داستان باشه و اگه بده به خاطر
داستان.

ناخُن، ناخُن یا ناخون؟ شما چی میگین؟

love♥

Niusha

نوشته شده در 9 تیر 00

سعی کرد چشم هاش رو باز کنه تا شاید بتونه از زیر اون تکه پارچه جایی رو ببینه اما فشاری که مژه هاش به پلکش وارد کردند باعث شد از کاری که ...انجام میداد دست برداره

سرش رو روی سینه ی زین گذاشت و نفس عمیقی کشید...

صدای قدم های زین روی کف اون خونه باعث ترس لیام بود...

...اصلا اون خونه ترسناک بود

البته نه به خاطر ظاهرش؛ شکوه و عظمتش ترس ...به دل لیام مینداخت

زیر لب زین رو صدا کرد و با حس کردن بوسه ی ...زین روی موهای خندید

دوست داشت چشم هاش باز بودن و میتونست به ...ددیش نگاه کنه

الان میرسیم سویت بوی_

گفت و بعد از پنج ثانیه، لیام رو روی زمین گذاشت...

صدای باز کردن در اومد و زین، لیام رو به داخل... اتاق هدایت کرد و در رو پشت سرشون بست

قلب لیام از هیجانش به سینه میکوبید و زین این رو... از نبض گردنش متوجه میشد

...لبخندی زد و دیگه پسرش رو معطل نکرد

...چشم بندش رو باز کرد و قدمی به عقب رفت

لیام با ترس و آهسته چشمش رو باز کرد، درسته ددی همراهش بود و میتونست در مقابل همه چی ازش مواظبت کنه و خود لیامم قوی بود ولی خب،... ترس لیام که دست خودش نبود

چشم هاش رو تا نیمه باز کرده بود که متوجه وسایل اتاق شد، اون جا بود که پلک هاش به سرعت از هم فاصله گرفت و سپس با دستی که روی دهانش... گذاشته بود عقب عقب رفت تا به زین برخورد کرد

برگشت و از پشت پرده ی اشک به دیدش نگاه کرد...

...ددیییی+

...زین بهش لبخند زد و گونش رو نوازش کرد

اینجا... اینجا+

آره بیبی، اینجا دقیقا مثل اتاق قبلите_

لیام بزاقش رو قورت داد و چشم های اشکیش رو از زین گرفت تا دوباره به دیزاین اون اتاق که دیوارش...هم مثل دیوار اتاق قبلیش بود نگاه کنه

...همون تخت

...همون ریسه که زینا براش خریده بود

همون قفسه های پر از عروسک و کمد پر از...ماشین کنترلی

...حتی تانک کوچولوی محبوب لیام هم اونجا بود

زین با دیدن لیام که هیجان زده به این طرف و اون طرف میره و با دیدن وسایل ذوق زده میخنده، لبخند زد...

میدونست حالا حالا ها مونده تا لیام به خودش بیاد و آروم بگیره؛ پس به سمت پنجره رفت تا نگاهی به...بیرون بندازه

...طبق دستور خودش همه جز دو نفر رفته بودند

نگاهش رو دور حیاط بزرگ گلکاری شده با گل های رز سفید گردوند و وقتی از درست پیش رفتن همه چیز مطمئن شد پرده رو انداخت و به سمت مبل...قایقی آبی گوشه ی اتاق رفت

...ظاهرا لیام هنوز کار داشت

لیام به سمت یخچال کوچیک نزدیک کمدش رفت و با دیدن شیشه شیر و بطری نوشیدنی های قدیمیش...پیش از قبل ذوق کرد

ددی همه چیزش رو آورده بود، البته لیبل های چسبیده به وسایل نشون میداد اون ها فقط شبیه...وسایل قدیمی لیام هستن نه خودشون

به هر حال حتی دیدن این ها هم برای لیام قشنگ بود...

با چیزی که به ذهنش رسید، چند بار با ذوق...سرجاش پرید و به سمت کشوی کنار تختش دوید

دوید و توی دلش آرزو کرد کاش هنوز هم همونجا باشن...

دستش رو روی دست گیره ی کشاب گذاشت و اون رو بیرون کشید و با دیدن باکس های سفید سائز..متوسط خندید

یکیش رو باز کرد و دیدن محتویاتش باعث شد برای بار چندم توی اون چند دقیقه ی کوتاه، دستش رو جلوی دهنش بگیره و برای خلاص شدن از سر...اشک هاش پلک بزنه

بر خلاف بقیه ی وسایل اونا به لیام تعلق داشتن و...همشون همونجا بودن

...سفید، اکلیلی سفید، ژله ای سفید

...آبی، اکلیلی آبی، ژله ای آبی
...زرد، اکلیلی زرد، ژله ای زرد
...صورتی، اکلیلی صورتی، ژله ای صورتی
...سبز، اکلیلی سبز، ژله ای سبز
...نارنجی، اکلیلی نارنجی، ژله ای نارنجی
...قرمز، اکلیلی قرمز، ژله قرمز
...بنفش، اکلیلی بنفش، ژله ای بنفش
رنگین کمونی، اکلیلی هفت رنگ، ژله ای هفت
رنگ...

!!!حتی ژله ای سادههههه
...همشون اونجا بودن
این ها رو لیام انتخاب کرده بود
...ذوق زده سراغ باکس کوچک طلایی رفت
...اون برای لیام ناآشنا بود
بازش کرد و با دیدن چیزی که اون تو بود نفس توی
...سینش حبس شد
یعنی ددی اون رو برای لیام خریده بود؟
...اون خیلی خوشگل بودن

دستی دور کمرش تاب خورد و صدای زین توی
...گوشش پیچید

بیبی من هدیه ش رو دوست داره؟_

لیام چشم از پستونک سنگین و پرکار برداشت و با
چرخوندن گردنش به زین که حالا دقیقاً پشتش
...نشسته بود نگاه کرد

...سرش رو با خجالت پایین انداخت

خیلی+

زین دستش رو دور کمر لیام محکم کرد و اون رو
توی آغوشش گرفت تا وقتی روی تخت میشینه، لیام
...هم روی پاش بشینه

بیبی قشنگ من پستونک جدیدشون تست نمیکنه؟_

لیام کمی روی پای ددیش جا به جا شد و سرش رو
...کج کرد

کمی فکر کرد و در انتها ذوق زده از چیزی که
...میخواست بگه، نخودی خندید

میشه ددی به لیام کمک کنه+

با ذوق گفت و با همون سری که کج شده بود پلک
...زد و خندید

زین فاکی زیر لب گفت و برای کنترل خودش، که همون لحظه اون پسر مظلوم رو خم نکنه، مشتش رو... گره کرد

پستونک رو برداشت و به سمت لب هاش نیمه باز... لیام برد

نوکش رو روی لبش گذاشت و دید که لیام چطور... اون رو به داخل دهنش مکید

لبش به خاطر مک زدن به پستونک فرورفته بود و... گونه هاش برجسته شده بود

با چشم هاش خندونش به زین نگاه میکرد و بین... دست هاش وول میخورد

زین زنجیر پستونک رو گرفت و اون رو به سمت بیرون کشید اما لیام با محکم مکیدنش اون رو توی... دهنش نگه داشت و بازیگوش خندید

...زین لیسی به لب هاش زد

طاقت نداشت جمع شدن لب های لیام دور اون... پستونک رو ببینه و آروم بنشینه

...محض رضای خدا اون لیام بود

این بار با جدیت و اخم هایی که ناخودآگاه توی هم... رفته بود زنجیر رو کشید و اون رو خارج کرد

لب های خیس لیام با فاصله از هم مونده بودند و چشم های تازه خشک شدش رفت تا به خاطر از دست دادن پستونکش تر بشه که زین لب هاش رو روی اون صورتی های جمع شده کوید و با عطش...بوسیدش

قدر این لحظه رو میدونست؛ براش لحظه ی خاصی بود، پس لیام رو جلو تر کشید و دستش رو دور بدنش پیچید...

دست های لیام روی شونه های زین قفل شدن و ...خودش رو جلو تر کشید

زبونش رو وارد دهن لیام کرد و جز به جز دهانش ...رو حس کرد

...دندون های سفید و مرواریدیش

...زبون گرم و نرمش

لیام آهی کشید و پایین تنش رو به پایین تنه ی ...ددیش کشید

زین دست هاش رو دور لیام محکم کرد و بوسه ی ...آخر رو روی لب هاش کاشت

بلند شو_

لیام نگاه گيجی بهش کرد اما از اونجایی که ددی ...دستور داده بود به سرعت بهش عمل کرد

زین پستونک رو توی باکسش برگردوند و اون رو
...توی دستش گرفت

از جاش بلند شد و به سمت آینه و میز کنار در
رفت...

باکس پستونک رو روی میز گذاشت و نگاهی توی
...آینه به خودش کرد

بی توجه به لیام که منتظر نگاهش میکرد، دستی
به ریشش کشید، یقش رو صاف کرد، کلتش رو از
پشت کمرش بیرون آورد و کنار پستونک گذاشت و در
نهایت زیر نگاه مظلوم لیام به سمت مبلی که اون
...ابتدا روش نشسته بود رفت

لباساتو در بیار لیام_

دستور داد و بعد از جا به جا کردن دیکش،
...نشست

الان_

لیام هاج و واج نگاهش میکرد اما خب، نمیشد که
...به حرف ددی گوش نداد

به لباس هایی که با کمک ارین انتخاب کرده بود
نگاه کرد و دستش رو پایین لباسش گذاشت تا اون رو
...از سرش دربیاره

زین فاصله ی زیادی به لیام داشت و پنجره ی پشت سرش رو هم باز کرده بود، خیره به شوی کوچکی که رو به روش راه افتاده بود یکی از سیگار هاش رو بین لب هاش گذاشت و با فندک سنگینش ...روشنش کرد

لیام دستش رو روی زیپ شلوار گذاشت و وقتی نگاه خیره ی ددیش رو دید، همزمان با قورت دادن ...آب دهنش زیپش رو هم پایین کشید

روی تخت نشست و شلوارش رو از پاهاش بیرون آورد سپس فوری ایستاد

ددی ددی تموم شد+

با افتخار گفت و به لباس هاش که روی زمین ...افتاده بود اشاره کرد

...حالا حتما ددی بهش می پیوست

زین بدون هیچ کلامی به باکسر سفیدش اشاره ...کرد و دود غلیظ رو از بینیش خارج کرد

لیام نفس عمیق اما منقطعی کشید و برای چند ...لحظه محو ددیش شد

چی میشد اگه الان جلو میرفت و روی یکی از ...پاهای ددی که الان از هم فاصله دارن مینشست

سرش رو توی گردنش قایم میکرد و با برخورد
...دیک ددی به بدنش خجالت زده میخندید

بی توجه به اینکه چند ثانیه به دیک زین زل زده فکر
...کرد و صورتش از خجالت سرخ شد

...زین متوجه نگاه لیام بود

کام عمیقی از سیگارش گرفت و با فشردن به
...قسمت فلزی دسته ی مبل خاموشش کرد

فاصله ی پاهای رو بیشتر کرد و دستش رو روی
...دیکش کشید و شاهد پرش بدن لیام بود

...چشم های لیام بالا اومد و به نگاه زین پیوست

زین اخم کمرنگی کرد و دوباره به باکسر پسرک
...اشاره کرد

لیام دستش رو لبه ی اون تکه پارچه ی مزاحم
گذاشت و بعد از هزار بار سرخ و سفید شدن اون رو
...هم کنار لباس هاش انداخت

زین با پاش به جایی جلوی خودش اشاره کرد و
...وقتی لیام به اون نقطه رسید، زین ایستاد

پشت به من روی دست و زانو هات _

لیام به سرعت دستور زین رو اجرا کرد و روی
...زمین چهار دست و پا شد

حس کرد زین چیزی رو پشتش روی زمین گذاشت
...اما میترسی حتی برگرده و نگاه کنه

سه تا از انگشت هات رو خیس کن_

لیام با حرف شنوی انگشت هاش دست چپش رو
...بین لب هاش گذاشت و مکید

...مثل پستونک

بسه! ببرشون عقب و سوراختو نوازش کن_

چشم هاش لیام گرد شد و با حالتی دودل دستش
...رو عقب برد

...انگشت وسطش رو روی سوراخش کشید

!!نکنه ددی بهش میگفت انگشتش رو ببره داخل

لیام دردش میومد

زین با دیدن سوراخ جلوش درد بیشتری رو در
ناحیه ی پایین شکمش حس کرد اما همچنان
...نمیخواست این تصویر زیبا رو خراب کنه

خوبه. حالا بند اول انگشتت رو ببر داخل_

...لیام ترسیده متوقف شد

!!چیزی نشنوم_

میدونست لیام همیشه از این کار وحشت داشته
...ولی یه زمانی باید ترس لیام تموم میشد

لیام چشم هاش رو بست و سعی کرد نوک
انگشتش رو فرو بیره و همین زمان بود که ریخته
...شدن چیزی روی سوراخ و انگشتش رو حس کرد

ادامه بده

زین تیوپ لوب رو روی زمین گذاشت و دوباره
...عقب گرد کرد

به همین ترتیب انگشت دوم و سوم هم اضافه شد
و لیام حالا با حالی خراب مشغول حرکت دادن
...انگشتش بود

...برگشت و با مظلومیت تمام به زین زل زد

موهایش به هم ریخته بود و چشم هاش خیس و
...سرخ از اشک بود

...لب هاش میلرزید و تشنه ی چیزی بزرگ تر بود

سوراخش نیاز به پر شدن داشت و ددی بی حرکت
سرجاش نشسته بود و از گلسی که موقع وارد شدن
...انگشت دوم لیام پر کرده بود مینوشید

...زین زیر لب چند بار «فاک» گفت

کراواتش رو دور شل کرد و دکمه ی اول لباسش
...رو باز کرد

از دیلدو استفاده کن_

...لیام گریون نگاهش کرد

شلوار ددی در حال پاره شدن بود، چرا خودش
نمیومد؟

سوالش پیش خودش موند وقتی ددی با اخم به
...دیلدوی شیشه ای اشاره کرد

داگ استایل شد و دیلدو رو تنظیم کرد و وارد
...سوراخش کرد

آهی کشید و به خاطر اینکه پشتش به زین و
صورتش روی زمین بود ندید که زین لب هاش رو گاز
...گرفت و چنگی به دیکش زد

صدای ناله هاش بالا رفته بود و مشخص بود که
...لذت میبره

سوراخش دور دیلدو کش میومد و زین رو هارد تر
...از قبل میکرد

بسه_

درست لحظه ای که حس میکرد روی لبه هست
...ددی گفت بسه

با چهره ای به فاک رفته از بالای شونه ش به زین
نگاه کرد و دید کتش از تنش خارج شده و یکی دیگه از
...دکمه هاش هم بازه

اونو بذار روی زمین و برگرد به سمت من_

...میدونست لیام نزدیکه

دیکش سرخ و متورم شده و مشخص بود که درد
...زیادی رو به واسطه ی اون عضو تحمل میکنه

...لیام رو به زین برگشت و روی دیلدو نشست

...ناله کرد و به ساق پای خودش چنگ زد

دیکش بالا و پایین میشد و محکم به شکمش
...برخورد میکرد

سریع باش پسر خوب_

...زین گفت و لبش رو لیس زد

ایستاد و خیره به لیام پیراهنش رو از تنش خارج
...کرد

...زیپ شلوارش رو باز کرد و دوباره نشست

زین نیپل چپش رو بین لب هاش گرفت و با شدت
...مکید و سمت راستی رو بین انگشت هاش پیچوند

ددیی ددیی+

لیام با جیغ فریاد زد اما این باعث نشد گازهای زین
...آروم تر بشه

نیپل های نرمش خواه ناخواه زین رو برای تا مرز
...کنده شدن گاز گرفتنش به چالش میکشید

پایین تر رفت و روی شکمش چند بوسه گذاشت و
درست زمانی که لیام چشم هاش رو بسته بود، با
گرفتن پاهاش اون رو چرخوند و به شکم
...خوابوندش

اسلپی به باسنش زد و توی دلش اعتراف کرد که
...دلش بی اندازه برای این بدنش تنگ شده

بوسه ای روی باسن سفید برجستش گذاشت و
وقتی دید رد ته ریشش اون پوست بلوری رو سرخ
کرد، بی اختیار گاز محکمی از اون پنبه ای حساس
...گرفت

داگ استایل شو ببیی_

خودش هم برای تسریع انجام فرمانش، کمر لیام
...رو گرفت و به سمت بالا کشیدش

باسن لیام بالا اومد و زین با حرص ضربه ای بهش زد...

ضربه ای که آخ دردمند لیام و غرولند زین از شدت... جذابیت صحنه رو به دنبال داشت

لب های باسن لیام رو بین دست هاش فشرد و برای دیدن سوراخی که شرط میبست حالا سرخ شده ...و باز و بسته میشه، از هم فاصلشون داد

زیبایی تصویر برایش به حدی بود که بی هیچ فکر دیگه ای سرش رو جلو برد و لب هاش رو به سوراخ ...پسرش چسبوند

...لیام جیغ زد و موهای خودش رو کشید

...نمیدونست چیکار کنه

چهار سال بود این حس ها رو تجربه نکرده بود و حالا با هجوم این همه لذت به بدنش، حس میکرد در ...مرز از هم پاشیدن قرار داره

گاز ریزی رینگ سوراخ لیام گرفت و با حس اینکه ...دیگه نمیتونه این وضعیت رو تحمل کنه، عقب کشید

میلش به ضربه زدن داخل سوراخ پسر کوچولو به حدی بود که با سرعت زیاد برای برداشتن کاندوم از

توی کیف پولش، به سمت شلوارش بره و به سرعت
...برگرده

کاندوم رو روی تخت گذاشت و با گرفتن چونه ی
...لیام، سرش رو به سمت خودش کشید

اول بینیم دهنت چیکار میکنه سکسی بوی_

سر دیکش رو روی لب های لیام کشید و با دیدن
نگاه خیره ی لیام به چشم هاش حین وارد کردن
...دیکش به دهنش، ناله ی بلندی کرد

اون پسر اطلاعی از تاثیر کاری که میکرد نداشت
...ولی داشت زین رو توی جهنم میسوزوند

زین کمی عقب کشید تا لیام نفسی بکشه اما با
...دیدن اینکه لیام هم همراه او مد نیشخند زد

موهای لیام رو توی دستش گرفت و بی تامل
...ضربه های رو به حلق پسرک وارد کرد

صدای خیس دهن لیام، چشم های خمارش که
سعی میکرد خیره ی چشم های زین باشه و رنگ کبود
شدش همه و همه برای زین جذاب ترین چیز دنیا
...بود

زین سر لیام رو از دیکش جدا کرد و با دیدن بوسه
ای که لیام روی دیکش گذاشت، غرید و بسته بندی
...کوچک کاندوم رو با دندون پاره کرد

لیام سرش رو پایین برد و همونطور که به زین، که مشغول کشیدن کاندوم روی دیکش بود، نگاه میکرد لیزی به بالز های زین زد و وقتی زین بهش نگاه کرد... با چشم های درشت شده و اشکیش دلبری کرد

از این همه بی پروا شدن لیام تعجب میکرد و البته... که لذت هم میبرد

پسرش انگار بالغ شده بود، چیزی که میخواست رو میگفت و کاری که غریزش بهش میگفت رو انجام میداد...

به لیام دستور داد به حالت قبلی برگرده و خودش... هم پشتش قرار گرفت

از تیوپ لوب کمی رو روی سوراخ لیام و کمی رو روی دیک خودش ریخت و آهسته و آروم دیکش رو... وارد پسرک لرزون زیرش کرد

گرمای دیوونه کننده ی لیام بهتر از بهشت براش بود و صدای ناله های هات پسرک خیلی راحت حالش... رو دگرگون میکرد

چند دقیقه گذشته بود و حالا زین تموم دیکش رو وارد لیام کرده بود و منتظر بود که نفس های لیام... حالتی طبیعی تر به خودش بگیره

دیک ددی از اون دیلدو بزرگ تر و کلفت تر بود و... عات کردن بهش برای لیام سخت بود

...آهی کشید و کمی ریلکس شد

سست شدن گره عضلات پشتش برای زین حکم
...چراغ سبز رو داشت

موهای لیام رو توی مشتش گرفت و سرش رو
...کمی بالا کشید

نصف دیکش رو بیرون کشید و دوباره سریع
...واردش شد

ضربه هاش رو سریع وارد میکرد و هیچ رحمی به
...خرج نمیداد

لیام ناله ای کرد و بین عقب و جلو شدنش به
...خاطر ضربه های ددی خندید

...دلتنگ این حس بود

حس کردن دیک ددی تو خودش حسی بود که
...همیشه بهش فکر میکرد

انگار چیزی رو گم کرده بود و حالا که پیداش کرده
...بود ذوق داشت

...عرق از بدن هر دو میچکید

...معاشقه طولانی شده بود و هر دو نزدیک بودند

زین ضربه های رو سریع تر کرد و حالا دست هاش
...نیپل لیام رو میمالید

آه و ناله ی جفتشون بلندتر شده بود و حالا زمزمه های زین زیر گوش لیام توان مقاومت در برابر اون ... گرمای کشنده رو ازش گرفته بود

جیغ بلند و هق هقش توی گوش زین پیچید و برای ... بار دوم توی اون شب اومد

... زین ازش بیرون کشید و عقب تر رفت

لیام میدونست ددیش نیومده؛ چند نفس عمیق ... کشید و به سمت زین چرخید

مظلوم و عین یه نوزاد گرسنه و در عین حال حریص به دیک زین زل زد و وقتی زین کاندوم رو از ... روی دیکش برداشت، با ذوق به سمتش حمله کرد

... اون رو توی دستش گرفت و لیزی بهش زد

رگ های برجستش رو با نوک زبونش دنبال کرد و بعد از بوسه ی خیسی که روی انتهای دیک ددیش گذاشت، زبونش رو بیرون آورد و با دادن هنجاب ... سعی کرد اومدن ددیش رو تسریع کنه

... زین به لیام نگاه کرد

زبون بیرون اومدش، چشم های خیس و مژه های به هم چسبیدش، دست های سفید و نرمش که تتو هاش جذاب ترش کرده بودن و با سرعت روی دیک زین حرکت میکرد، همه و همه زین رو به لبه نزدیک ... میکردند

آهی کشید و بعد از چنگ شدن به موهای لیامش،
...روی زبون اون پسر کوچولو خالی شد

لیام زبونش رو داخل برد و همه ی کامی که روی
...زبونش ریخته بود رو قورت داد

دور لبش رو لیس زد تا یک قطرش رو هم هدر نده
و با دیدن اون مقدار کامی که روی تخت ریخته بود و
...کم هم نبود لبش رو آویزون کرد

...هدرش داده بود

زین چونه ی لیام رو گرفت و سرش رو بلند کرد تا
...لب هاش رو ببوسه

...روی تخت خوابوندش و بوسه رو تموم کرد

چونش رو نوازش کرد و گازی از گوشه ی لبش
...گرفت

بخواب پسر کوچولو

...لیام لبخندی زد و سرش رو کج کرد

...زین نگاهش رو به لیام داد

چی شده سویتی؟

..لیام سرش رو پایین انداخت

...خجالت میکشید تو چشم های ددی نگاه کنه
لیام خیلی خوشحاله+
...زین به آرنجش تکیه داد و روی لیام قرار گرفت
...بینیش رو بوسید و گازی از چونش گرفت
منم خوشحالم بیبی. منم خوشحالم_
...دراز کشید و سر لیام رو روی سینش گذاشت
و در نهایت هر دو بعد از گذروندن شبی طولانی
...خوابیدند

هنوز نخوابیدی؟×

هری برگشت و به لویی که این سوال رو پرسیده
...بود نگاه کرد

خوابم نمیبره*

لویی پوفی کشید و حوله ی کوچک خیس رو دور
...گردنش گذاشت

شکمش رو خاروند و تکه ای از یکی از کوکی های
...روی میز جدا کرد

بازم داری به لیام فکر میکنی؟×

نه دیروز توی مغازه باهاش تماس گرفتم و*
صحبت کردم، حالش خیلی خوب بود

...آهی کشید و ادامه داد

دارم به سارا فکر میکنم؛ حال پدرش خیلی بده.*
میخوام بهش یه هفته مرخصی با حقوق بدم ولی
میتروسم فکر کنه دارم بهش ترحم میکنم

لویی حوله ی دور کمرش رو سفت کرد و روی
...صندلی نشست

داری ترحم میکنی؟×

...چهره ی هری در هم رفت و سریع پاسخ داد

...لویی شونه هاش رو بالا انداخت و خسته پلک زد

پس چنین فکری نمیکنه!! اون دختر باهوشیه.*
مطمئن باش برداشت بدی نمیکنه. میفهمه به خاطر
راحتی خودش میگی

...هری نفس آسوده ای کشید

باشه*

انگار که به این حمایت کوچک توی تصمیم ناچیزش
...احتیاج داشت

...یکی از نقاط قوت این زوج همین بود

فرقی نداشت در حال گرفتن چه تصمیمی هستن؛
...بزرگ و پراهمیت یا کوچک

در هر صورت مشورت میکردند و حمایتشون رو از
...هم دریغ نمیکردن

من دارم میرم بخوابم. تو هم قبل از خواب*
موهاتو خشک کن که بالشو خیس نکنی

...ایستاد و گازی به کوکی توی دستش زد

منو هم بیدار نکن*

...لویی خندید و به نشانه ی تاسف سری تگون داد

امر دیگه ای نیست قلدر؟×

...هری حالا توی نشیمن بود ولی شنید

فعلا نه. شب بخیر*

لویی آهسته جواب داد و سپس رفت تا بشقاب
...های کثیف رو توی سینک بذاره

شبت بخیر×

آقای فرانکی مال لیامهههه+

خانوم گاوہ لیاموو دوسس دارههههه+

ببعی رو بدههه+

عجح+

...ارین هاج و واج روی تخت نشست

...لیام هیچ جورہ قصد سازش باهاش رو نداشت

...این اون لیام سه روز پیش نبود

شاید آب و هوای این شهر بهش نمیساخت که
...اینقدر عوض شده بود

شاید هم خیلی خسته شده بود، چون تازه از
...سرکارش برگشته بود به هتل

در واقع موجودی به اون لطافت که روز اول دیده
بود امکان نداشت این هیولای سه سری باشه که
عروسک هاش رو به خودش چسبونده بود و با حرص
پستونک میخورد و وقتی ارین میخواست یکی رو
برداره تا باهاش بازی کنه، با داد و فریاد اون ها رو از
...جلوی دستش دور میکرد

من چیکار کنم برات؟»

...با عجز گفت و آه کشید

لیام پستونکش رو از دهنش بیرون آورد و آروم
...روی بالش گذاشت

...به سمت ارین برگشت و سعی کرد جدی باشه

همونطوری با شلوارش جدی بود و باعث شد
...شلوار ازش بترسه و به حرفش گوش کنه

لیام دوس نداره ارین اینجا باشه+

...ارین کمی نزدیک شد

...دوست داشت لیام اون رو مثل یه دوست بینه

چرا؟ من کار بدی کردم که نمیخوای اینجا باشم؟»

...لیام توی فکر فرو رفت

دلیل خاصی نداشت، البته میشه گفت داشت ولی
...علاقه ای به گفتنش نداشت

اتفاقا ارین توی این چند روز خیلی هم باهاش خوب
...رفتار کرده بود

کمی بیشتر فکر کرد و وقتی حس کرد به نتیجه ای
...نمیرسه، به چشم های ارین نگاه کرد

از اتاق لیام بروو+

قهر کرد و پشتش رو به ارین کرد سپس پستونکش
رو مثل یه شی مقدس برداشت و توی دهنش
...برگردوند

ارین خندید و ترجیح داد اون بچه رو به حال خودش
...بذاره

ماگش رو برداشت و به سمت در رفت تا از اتاق
...خارج بشه و به اتاق خودش بره

...در رو باز کرد و سینه به سینه ی زین شد

کسی که توی دست چپش یه باکس صورتی و آبی
بود و دست راستش برای ضربه زدن به در بالا اومده
...بود

...با خوشرویی سلام کرد

زین سری تکون داد و سعی کرد به داخل نگاه
...کنه

لیام بیداره؟_

...ارین نیم نگاهی به داخل اتاق کرد

بله بیداره ولی انگار روی مود خوبی نیست»

گفت و بعد از گفتن «با اجازه» به سمت اتاق
...خودش رهسپار شد

...زین وارد شد و در رو پشت سرش بست

به لیامی که پشتش رو بهش کرده بود و پرصدا
...پستونکش رو میخورد خندید و کمی نزدیک رفت

پسر کوچولوی من نمیخواد بهم سلام کنه؟_

...لیام با ذوق برگشت و به زین نگاه کرد

متوجه بوی عطر زین شده بود ولی حس میکرد از
...لباس خودش

آخه وقتی ددی اون رو توی بغلش گرفته بود، لباس
...لیام هم بوی عطر ددی رو گرفته بود

سرجاش چرخید و بعد از انداختن عروسک هاش به
جهت های مختلف و پرت کردن پستونکش به جهت
دیگه، دستش رو بالا برد تا به زین بفهمونه به بغل
...احتیاج داره

چشم هاش میدرخشید و از خوشحالی سر از پا
...نمیشناخت

زین باکس نه چندان بزرگ رو روی تخت گذاشت و
...لیام رو توی بغلش گرفت

با دستش ران های لیام رو گرفت و وقتی پاهای
لیام دور بدنش قفل شد و دستش دور گردنش قرار
گرفت، بی مقدمه سرش رو جلو برد و بوسه ی پر
...صدایی رو با پسرش آغاز کرد

دستش رو از پاچه ی شلوارک کوتاه و گشادش داخل برد و لب راست باسنش رو بین انگشت هاش فشرد، جوری که چهره ی لیام در هم رفت و ناله ی ضعیفی بین بوسه از دهنش خارج شد... (همه ی انسان ها زیر شلوار شورت میپوشن)

فاصله ی کوتاهی گرفت و به ابرو های پر پشت در ...هم رفته ی لیام خیره شد

هیش_

لیام رو ساکت کرد و دوباره به لب های سرخش ...هجوم برد

لیام موهای پشت سر زین رو نوازش کرد و وقتی زین گاز محکمی از لبش گرفت، همراه با جیغ آرومش ...اون ها رو هم کشید

دست های زین دور کمر لیامش حلقه شد و اون رو ...مثل یه تندیس از یه فرشته روی تخت خوابوند

لیام گردن کشید تا اتصال لب هاشون همچنان ...برقرار باشه اما زین عقب کشید

نگاهی به سر تا پای لیام انداخت و با دیدن ران ...های کبودش نیشخندی زد

کت اسپرتش رو از تنش خارج کرد و بعد از بالا زدن آستین های لباسش، جوری که انگار در حال ... نزدیک شدن به یک طعمه هست، به لیام نزدیک شد

کنارش دراز کشید و دوباره و این بار با فراغت ... بیشتر مشغول بوسیدنش شد

دست های رو دو طرف تیشرت یاسی رنگ لیام گذاشت و با سرعت، جوری که فاصله ی لب هاشون ... زیاد نشه اون رو از تن لیام خارج کرد

بدن پسرش پر از مارک های دوست داشتنی کبود ... و سرخ بود و این باعث لذت زین بود

سرش رو پایین برد و پس از گذر سریعی که از فک ... و گردن پسرک کرد، به نیپلاش رسید

... جایی که بیشترین کبودی رو دارا بود

سکس چند شب پیششون از نظر زین خیلی آروم بود اما آثار به جا مونده روی بدن لیام نشون میداد میتونست لطیف تر هم با اون عروسک حساس ... برخورد کنه

لیس آرومی به نیپل کبودش زد و خیلی آروم، جوری که ناله های پسرش همینطور ریز و از سر لذت ... بمونن نه درد، مکیدش

ددیحح+

دستش رو پایین تر برد و شلوارک و باکسر لیام رو
...پایین کشید

هیشششش...

وقتی حرکت دست زین رو، روی دیکش حس کرد،
...چنگ آرومی به کتفش زد و ناله کرد

زین لاله ی گوش لیام رو بین لب هاش کشید و
...همزمان با نوازش ملایم دیکش، گوشش رو مکید

صدای آه و ناله ی لیام بالا رفته بود و زین حس
میکرد میتونه در همون لحظه با اون صدای بهشتی به
اوجش برسه پس پستونک لیام رو از روی تخت
برداشت، بوسه ی محکمی روی لب های لیام کاشت
و وقتی حس کرد کمی از اون پف کرده های صورتی
سیر شده عقب رفت و پستونک رو بین لب هاش
...گذاشت

فک خوش فرم لیام رو بوسید و با بوسیدن چونه و
...سینش از روش گذر کرد و به شکمش رسید

چند لاو بایت تازه اطراف نافش درست کرد و
وقتی از مطمئن شد جای دستش روی پهلوی های
پسرش با طیفی کبود به جا مونده، روی زانو هاش
...ایستاد

از بالا به چشم های شبنم زده و منتظر لیام، که به
فاق شلوارش دوخته شده بود، نگاه کرد و با آرامش

...زیپ شلوارش رو باز کرد

حرکت سبک گلوی لیام که نشون از هیجانش ...داشت باعث خندش شد

نمیخواست حالا که پسرش اینطور مشتاق بود دلش رو بشکونه؛ دست لیام رو گرفت و از روی ...باکسر، روی دیکش گذاشت

خودش هم بدون عجله، وقتی دید دست های لیام کم کم شروع به حرکت کردند روی پسرک خیمه زد و شروع به بوسیدن بینی و پیشونیش کرد، فقط برای این که به اون موجود هیجان زده که حالا استرسش ...رو با فشردن دیک ددیش تخلیه میکرد، آرامش بده

نفس های لیام که رو به آرامش رفتند زین هم ...فاصله رفت

دستتو بردار فرشته کوچولو۔

لیام با عجله دستش رو عقب کشید و وقتی ددیش با پایین کشید قسمت جلویی باکسرش، دیکش رو ...بیرون آورد، گونه هاش سرخ شد و لبخند زد

لبخندی که باعث شد لب هاش از دو طرف پستونک کش بیان و چشم هاش شبیه به چشم های ...عروسک های پولیشی خندان بشه

و گونه هایی که با رنگ صورتیش صد برابر زیبا تر و ...بوسیدنی تر از قبل شدند

...با آزاد شدن دیکش، دوباره روی لیام برگشت

پستونکش رو از بین لب هاش برداشت و بعد از کشیدن نوک زبونش روی لب هاش لیام، سه انگشت وسطیش رو جلوی اون مارشمالوهای شیرین گرفت...

با زبون کوچولوت انگشتای ددی رو خیس کن...
بیبی بوی

انگشتش رو رو زبون صورتی و نازک لیام که مثل یه پاپی بیرون اومده بود گذاشت و با فشار اون رو به ...داخل هل داد

دست دیگش، همونطور که آرنجش به بالش تکیه داده بود، رو روی گردن لیام گذاشت تا اون پسر بیچاره نتونه خودش رو برای رسیدن به دستش جلو ...بکشه

انگشت هاش رو بیرون کشید و با بزاق کش اومده ...ای که روی چونه ی لیام ریخته شد رو مکید

دستش رو پایین برد و دیک خودش و لیام رو بین ...انگشت هاش تر شدش گرفت

اولین حرکت دستش باعث آه غلیظ فرو خورده ی ...لیام و پرش ران هاش شد

صداتو آزاد کن...

...گفت و انگشتش رو سر دیک لیام کشید

نالای بلند لیام توی اتاق پیچید و باعث شد زین هم
...لبخند کوچکی بزنه

دست لیام رو گرفت و لیس سریعی به کف
...دستش زد

بی توجه به چشم هاش پرسشگر لیام، دست نرم
پسرک رو روی دیک جفتشون گذاشت و دست خودش
...رو هم روی اون قرار داد

دست دیگش رو روی چونه ی لیام گذاشت و سر
...لیام رو، که همین حالا پایین رفته بود، بالا آورد

همین جوری دستت رو تکون میدی! متوجه_
شدی؟

لیام با ترس سرش رو به بالا و پایین تکون داد و
وقتی زین دست خودش رو از روی دستش و دست
دیگرش رو از زیر چونش برداشت سرش رو کمی
...کجش کرد

با استرس و زبونی که برای تمرکز بیرون اومده
بود دستش رو حرکت داد و وقتی طی نگاه های ثانیه
...ای یکبارش، لبخند محو زین رو دید دلگرم شد

...اون بلد بود چیکار کنه

چیزی که ددی بهش گفته بود رو درست انجام داده بود...

...لیام خیلی باهوش بود

دست زین از روی وی لاینش گذر کرد، بالزش رو با نوک انگشت نوازش کرد و روی سوراخش توقف کرد...

پوزیشنش جوری نبود که به سوراخش دید داشته ...باشه ولی متوجه بود که زیر دستش نبض میزنه

انگشت هاش رو دوباره توی دهان لیام برگردوند و وقتی رطوبتش به اندازه ی مورد نظرش رسید، اون ...رو بیرون کشید و به سمت سوراخ لیام برد

انگشت اشارش رو چند بار دور سوراخ لیام کشید و وقتی دید سرعت حرکت دست لیام کم شده، ضربه ...ای روی دستش زد که لیام رو به خودش بیاره

انگاری اون پسر خیلی هم اجازه ی لذت بردن ...نداشت

...نفس لیام توی سینه حبس شد

حرکت دستش رو ادامه داد و با ترس به زین نگاه کرد، زین واکنش دیگه ای نشون نداد و لیام تونست ...نفس راحتی بکشه

نفس های زین به خاطر دست نرم و گرم لیام که روی دیکش رفت و آمد میکرد سنگین شده بود اما... سعی کرد دوام بیاورد

انگشتش اشارش رو دوباره به سمت سوراخ لیام... بود و به آرومی بند اولش رو وارد کرد

آههههه ددییی+

...روی لیام خم شد و بوسیدش

...صحنه ای خالص از لذت و شهوت و عشق

بر خلاف ضربه های سریعی که با انگشتش توی لیام میزد، آروم میبوسیدش و این تضاد لیام رو به...جنون میرسوند

دوست داشت ددیش طوری ببوستش که توان...همراهی نداشته باشه

زین هم میدونست برای همین لحظه ای که انگشت دومش رو اضافه میکرد سرعت بوسیدنش رو بیشتر کرد، درست همزمان با ناله ای، که به خاطر گرمایی که انگشت هاش رو احاطه کرده بود، از لب هاش خارج شد و البته دست لطیفی که دیکش رو هر...لحظه سفت و سخت تر از لحظه ی قبل میکرد

با حس کردن اینکه دیگه توانایی نگه داشتن گرمای زیر شکمش رو نداره، گازی از لب بالای لیام گرفت و...سرعت کوبیدن به سوراخش رو بیشتر کرد

ناله های لیام هم با وجود بسته بودن لب هاش بالا
...رفت و در نهایت هر دو به ارگاسم رسیدند

ددیی... لیاممم... خیلییی.. خوشحالهه+

بین نفس نفس هاش گفت و با چشم های براق و
...اشکیش به زین نگاه کرد

زین بوسه ای روی بینی لیام گذاشت و از روش
...کنار رفت

شلوارش رو بالا کشید و از روی زمین تیشرت لیام
...رو برداشت تا شکم و دستش رو تمیز کنه

در آخر کنار لیام دراز کشید و اون رو توی بغلش
...گرفت

...زین نگاهی به پسر نرمش انداخت

چی شده کیوت بوی؟_

لیام نفسش رو توی سینهش حبس کرد و کمی فکر
...کرد

میشه ارین نباشه؟+

زین کمی خودش رو بالا تر کشید و اینجوری لیام
...تونست خودش رو راحت تر توی بغلش جا بکنه

چرا؟ اذیت کرده؟_

...نه. ارین+

مثل همیشه به جای نگاه کردن به چشم های زین،
به لب هاش زل زده بود اما برای گفتن ادامه ی
جملش سرش رو پایین تر برد و به انگشت هاش که
...به هم میپیچید زل زد

ارین شبیه اون دختر بده!! لیام دوشش نداره+
اصن اصن.

...زین به سقف نگاه کرد

قلبش به درد میومد وقتی میدید آثار اعمال تمام
زوایای زندگی لیام رو تحت تاثیر قرار داده و برای اون
...پسر چه قدر دغدغه به وجود آورده

دوست داری تنها باشی؟_

...لیام با جدیت سرش رو به چپ و راس تگون داد

...اون هیچ وقت تنها نبود

!!!ددی هست+

...زین فرصت رو غنیمت شمرد

...بالاخره که باید به لیام میگفت

نه بیبی. من دارم برمیگردم خونه_

لیام سرش رو بلند کرد و به چشم های زین نگاه کرد...

...دلش نمیخواست ددی بره

...ددی براش عروسک میخرید

شبا براش داستان میخوند تا لالا کنه و همیشه ...نوازشش میکرد

لبش رو بین دندون هاش گرفت و از آغوش زین ...بیرون اومد

بی توجه به اینکه چیزی به پا نداره، روی شکم زین ...نشست و دستش رو روی سینش گذاشت

میشه ددی نره؟+

زین دستش رو روی پهلوی لیام گذاشت تا روی ...باسن لختش پایین برد

تا پنج ماهه دیگه کار تو تموم میشه و کار زیادی _
مونده تا خونه برای اومدن تو آماده بشه. اگه دوست
داشته باشی برگردی؛ برمیگردی؟

...لیام نگاهی به اطراف کرد

عروسک هاش روی زمین افتاده بودند و یکی از
...بالش های تخت هم کنارشون بود

روی قسمت پایینی تخت یه باکس کادو پیچ شده
...بود و نشون میداد ددی باز هم براش هدیه خرید

لیام، میام پیشم؟_

لیام دستش رو از روی سینه ی زین تا پشت
گردنش سر داد و سرش رو روی سینه ی زین
...گذاشت

نفس عمیقی کشید و در نهایت با لبخندی که سعی
میکرد مهارش کنه سرش رو چند بار به بالا و پایین
...حرکت داد

...زین با صدا خندید و اون رو بین بازو هاش گرفت
...حالا میتونستن خیلی راحت تر بخوابن

پاپ کرن رو توی دهانش گذاشت و دیالوگ بعدی
...رو همراه بازیگر گفت

ساعت دو و نیم بود و نایل دقیقا نیم ساعت پیش
...از مهمونی تولد دختر دوستش برگشته بود

الین کوچولو تازه وارد یک سالگیش شده بود و
تمام طول مهمونی رو با اون لباس پرنسسی و پف
دارش دور تا دور خونه میدوید و با ذوق و دندون های
...یکی در میونش به همه لبخند میزد

نایل با یادآوری اون لبخند محوی زد و توی فکر فرو رفت اما نتونست خیلی به افکارش پردازد و وقتی صدای کوبیده شده به در واحد مقابل، که نایل مطمئن بود تا قبل از رفتنش به اداره خالی بود، توی راهرو پیچید...

خواست بی تفاوت باشه اما صدای فریادی که پشت بندش به گوش رسید، باعث شد از جاش بلند بشه و خودش رو به در برسونه تا بتونه از چشمی بیرون رو ببینه...

چه مرگه عوضی؟ چرا راحت نمیداری؟»

صدای لطیفی به گوش رسید و سپس مرد لاغری که پشتش به سمت نایل بود، مثل زن جوون فریاد زد...

اگر فکر میکنی با عوض کردنِ خونت ولت میکنم»
کور خوندی!! من دوستت دارم ال

...صدای دختر این بار پر از خشم بود

اگه واقعا دوستم داشتی، میداشتی راحت باشم.»
من نمیخواهم اسکات، اینو بفهم

نه تو عاشق منی. فقط میخوای سخت به دستت»
!!بیارم

...صدای خنده ی از سر ناباوری دختر اومد

میدونی چیه؟ میتونی اینطوری فکر کنی شاید»
نقطه ی مثبتی توی زندگیت پیدا شه

...گفت و بی توجه وارد خونس شد اما

چیکار میکنی دیوونه؟ ولم کن! ولم کن عوضی»

قول میدم باهات خوب رفتار کنم، خودت میبینی»
!فقط بذار باهات بخوابم

جملش با لحنی پر از خواهش بیان شد اما
حرکاتش نشون دهنده ی حرصی بود که توی وجودش
...جمع شده بود

...نایل سکوت رو جایز ندونست

کم مونده بود به همسایش، گرچه هیچ ایده ای
...نداشت کی به اینجا اومده، تجاوز بشه

...با ضرب در رو باز کرد و بیرون رفت

هی چه غلطی داری میکنی؟—

اسکات برگشت و دختر همسایه تونست با
استفاده از غفلتش وارد خونه بشه و در رو محکم
...ببندد

نگاه اسکات با حرص بین در و صورت نایل رفت و
...آمد کرد

پس از چند ثانیه تمام توجهش رو معطوف نایل کرد...

روابط من و دوست دخترم به تو ربطی نداره»
!احمق

پس سعی کن از این به بعد روابط خودتو و دوست دخترت رو ببری توی فضای خصوصیتون! نه راهروی خونه ی من

مشت های اسکات گره خورد و خواست به سمت نایل هجوم بیره اما صدایی که از پشت در خونه ی ...دختر اومد اون رو متوقف کرد

دروغ میگه، من حتی درست نمیشناسمش»

نایل پوزخندی زد و اینجا بود که اسکات از کوره در رفت...

به سمت نایل یورش برد تا مشتی پای چشمش بزنه اما لحظه ای به خودش اومد که سینش به دیوار چسبیده بود و ساعد دستش به کمرش فشرده ...میشد

دیگه ... اینجا ... نبینمت—

با خونسردی و توی گوش اسکات گفت و صدای ...دختر پشت در هم در اون لحظه به گوش رسید

مزاحم من هم نشو»

دختر بیچاره با قلبی ترسیده پشت در ایستاده بود
...و از چشمی در نظاره گر همه ی رویداد ها بود

من دیوونتم ال، برمیگردم»

!با من طرف میشی—

فشار محکمی به آرنج و مچش وارد شد تا جایی که
...صدای آخ آرومی از بین لب هاش خارج شد

باشه باشه»

اسکات با درد زمزمه کرد و اون موقع بود که
...دست های نایل با نفرت اون رو پس زد

نگاه تهدیدآمیزی به نایل انداخت و بعد از لگد
...محکمی که به در زد، به سمت آسانسور رفت

چند بار با حالتی عصبی شاسی رو فشرد و وقتی
دید آسانسور خیلی با طبقه فاصله داره، به سمت پله
...ها رفت

نایل تا لحظه ی آخر خیره نگاهش کرد و وقتی
اسکات توی پیچ راه پله گم شد، به سمت در خونش
رفت اما با شنیدن صدای در دختری که ال خطاب
...شده بود مکث کرد

...کنجکاو بود تا اون رو ببینه

برگشت و وقتی چهره ی با نمک اون رو دید، که از
بین در سرک میکشید لبخند زد اما سریع اون رو فرو

...خورد

توی برخورد اول با کسی که قرار بود چند سال دیوار به دیوارش زندگی کنه بهتر بود جدیتش رو حفظ میکرد...

قدمی که برداشته بود رو برگشت و کمی به اون زن جوون نزدیک شد...

نایل—

دستش رو جلو برد و با دیدن چهره ی هول شده ی ...دخترک این بار آشکارا خندید

الین»

خنده ی نایل عمیق تر شد که باعث شد نگاه الین ...متعجب بشه و کمی رنگ دلخوری بگیره

لطفا ازم ناراحت نشو—

...صداش رو صاف کرد و ادامه داد

دومین کسی هستی که اسمش الین هست و—
امشب میبینمش

الین با نمک خندید و باعث شد دندون های مرتبش ...نمایان بشن

لطف بزرگی بهم کردی نایل»

و با اشاره کردن به جایی که اسکات چند دقیقه ی
...پیش از اونجا رفته بود سر تکون داد

از وقتی برادرم رفته به دانمارک یه روز هم از»
دستش آرامش ندارم

...نایل پلک آرومی زد

اگر باز هم اذیت کرد فقط کافیه در خونم رو—
بزنی

با جدیت گفت و وقتی الین «حتما» رو زمزمه کرد،
...لبخند ریزی زد

خب من دیگه میرم—

باز هم ممنون»

حرفش رو نزن—

گفت و بعد از تکون دادن دستش، به داخل خونه
...برگشت

کی فکرش رو میکرد این شب اینطور تموم شه؟

😊 کلمه 6851

خودتون فرض کنین خیلی گذشته از شروع تور
!!چون نمیتونم بیشتر کشش بدم

قرار بود زودتر بنویسم ولی واسه ی اسمات
اولش مشکل داشتم و نتونستم تا قبل امتحانام
برسونمش. بعدشم که اصلا وقت نمیشد سمتش بیام.

توی این پارت از یه سری کلمات متنفر شدم
!!!!اینقدرررر تکرار شدن

!!!!متنفر شدم

پستونک لی

اگرم به دلتون ننشسته حق دارین. خیلی طلاییه.
!!!اولی که اصلا زرده

گوگل کنین پستونکای لاکچری؛ یکیشو فک کنین
مال لیامه

البته این یکی کم تر طلاییه

love♥

Niusha

➤ نوشته شده در 22 تیر 00

یادش بود که وقتی در رو بعد از خروج ریثا بست،
قفلش هم کرده اما برای اطمینان اون رو چک کرد و
وقتی به طور کامل مطمئن شد، به سمت کولش
دوید...

...آقای فرانکی رو بیرون آورد و بهش نگاه کرد

...اون رو توی آغوشش کشید و بینیش رو بوسید

بخشید آقای فرانکی. لیام میدونه اون تو سخته+

و سعی کرد با تکیه دادن سرش، اون باری رو که
با لویی بازی میکردند و لویی اون رو توی چمدون
...گذاشت و دور خونه چرخوند از ذهنش خارج کنه

خوش گذشته بود اما سخت هم بود و واسه ی
...همین بود که لیام آقای فرانکی رو درک میکرد

...اون تو تاریک و ترسناک بود و لیام یترسید

به خودش مسلط شد و آقای فرانکی رو روی مبل،
...درست رو به روش نشوند

لیام آبمیوه بیاره؟ یا شیر؟+

با لبخندی مهمان نوازانه از آقای فرانکی پرسید و
...به چشم هاش خیره شد تا جوابش رو بگیره

اما آقای فرانکی مثل همیشه چیزی نمیخواست و ...فقط به لیام نگاه میکرد و لبخند میزد

اون دوست خوبی بود و نمیخواست خوراکیای لیام ...تموم شه

...لیام با ناراحتی لب برگردوند

اون دوست داشت آقای فرانکی هم همراهیش کنه
اما آقای فرانکی فقط میخواست بشینه و استراحت
...کنه

لیام خم شد و بطری کوچیک شیرش رو بیرون
...آورد

...بهش خیره شد و به فکر فرو رفت

وقتی ارین بهش گفت که چه طعم شیری دوست
داره، لیام کمی فکر کرد و با چشم هایی که کم کم
گشادتر و خیس تر میشدن بهش زل زد، بعد از اون
وقتی دید به نتیجه ای نمیرسه، با ددی تماس گرفت تا
...از اون بپرسه

آخه ددی خیلی خوب لیام رو میشناخت و میتونست
...خوب تصمیم بگیره

ددی بهش گفت فقط کافیه چشم هاش رو ببنده و
تصور کنه چی دوست داره و اون جا بود که لیام
...انتخابش رو انجام داد

...بعدش هم با گریه از ددی خداحافظی کرد
...آخه دلش خیلی برای ددی تنگ شده بود
...لیام خوشحال بود وقتی ددی پیشش بود
درسته که هر روز بالغ بر چهار با با ددی تماس
...میگرفت اما دلتنگیش به اختیار خودش که نبود
دو هفته بود که ددی رفته بود و لیام به هتلی که
...بقیه توش اقامت داشتند نقل مکان کرده بود
...همراه با ارین و خوان
اون ها از لیام میترسیدن و خیلی مواظبش بودن،
!!چون لیام باهاشون جدی برخورد میکرد
با یادآوری جدیتش نخودی خندید و به خودش
...افتخار کرد
...اون خیلی خوب یادگرفته بود جدی باشه
...سری برای خودش تکون داد و کمی شیر نوشید
هومی از طعم خوب شیر کشید و بطری رو روی
...میز جلوش گذاشت
...به طرف آقای فرانکی برگشت
از فکری که توی سرش بود لپاش گل انداخته بود و
..چشم هاش برق میزد

لیام میخواد با ددی تماس بگیره+

از کنار آقای فرانکی گوشیش رو برداشت و در حالی که هر سه ثانیه با ذوق و زبونی که از بین لب هاش بیرون مونده بود به آقای فرانکی نگاه میکرد، تماس بر قرار کرد و منتظر موند تا چهره ی ددی رو ببینه...

مدت زمان زیادی منتظر موند اما در انتها چهره ی ...خسته ی زین روی صفحه نمایان شد

ددیییییی+

زین سرش رو برای شخصی که رو به روش بود تگون داد و بعد از چند ثانیه صدای بسته شدن در به ...گوش لیام رسید

...زین به لیام نگاه کرد و لبخند زد

این سومین باری بود که تو روز باهاش صحبت ...میکرد

هی بیبی. چطوری؟_

...لیام پیشونیش رو خاروند

لیام خوبه ولی آقای فرانکی خوب نیست. اون+
!شیر نخورده و لیام فکر میکنه که گرسنش

با حالتی اندوهگین گفت و در انتها مثل همیشه لب ...هاش رو آویزون کرد

خوراکی ها و غذاهای تو فقط برای خودته _
زین گفت در حالی که مشخصا حواسش به مکالمه
...نبود

مدام به کاغذ های روی میزش نگاه میکرد و چشم
...هاش رو ریز میکرد

...لیام دست های عرق کردش رو به زانوش کشید
بینیش رو جمع کرد و بعد از کمی فکر کردن،
...سرش رو کج کرد

لیام یه چیزی بگه؟+

...زین مشغول نوشتن چیزی بود اما پاسخ داد

میشنوم بیبی بوی _

صداش خفه بود و باعث شد لب هاش لیام جمع
...بشه

ددی چرا بهش توجه نمیکرد؟

توی اون برگه ها چی بودن؟

منتظرم _

...آب دهنش رو قورت داد و سعی کرد تمرکز کنه

وقتی ددی پیش لیام بود، لیام خوشحال بود ولی+
الان لیام کمتر خوشحاله

...زین نگاهش رو به لیام داد

...اشک توی چشم هاش بود و چونش میلرزید

...گریه نکن. به این فکر کن که نزدیکی_

کمی مکث کرد؛ انگار در حال محاسبه ی چیزی بود...

!!!نزدیکی 140 روز دیگه اینجایی_

...لیام توی فکر فرو رفت

...زیاد بود

ولی خب، اون آقای فرانکی رو داشت، خانوم گاوه، ببعی و همه ی عروسکاش و دوستاش ولی ددی...هیچکس رو نداشت

...ددی توی اون خونه ی بزرگ تنها بود

درسته که یه عالمه آدم توی اون خونه بود ولی...ددی گناه داشت

زین موهاش رو به بالا هدایت کرد که البته فقط باعث شد اون طره های زغالی رنگ آشفته تر بشن

بگو ببینی بوی_

...لیام با انگشت هاش بازی کرد

ددی تنهایی حوصلش سر نمیره؟+

نه بیبی. من کلی کار دارم که اگر شانس بیارم...
بتونم به نصفش برسم. به این چیزا فکر نکن و فقط
خوش بگذرون

...لیام لبخند همیشگیش رو زد و سرش رو کج کرد

زین سری برای لیام تکون داد و نیم نگاهی به کاغذ
...های انداخت

شب بهت زنگ میزنم کیوت بوی_

...و بی هیچ وقفه ای تماس رو قطع کرد

لیام گوشیش رو کنار گذاشت و با لبخند به سمت
...آقای فرانکی برگشت

لیام داشت چی میگفت؟+

پرسید اما ضرباتی که به در خورد، مهلت تجزیه و
...تحلیل نگاه آقای فرانکی رو بهش نداد

فرز به آقای فرانکی چنگ زد و اون رو توی مشتش
...گرفت

اون رو به صورتش چسبوند و هر دو به در زل زدند...

...ترسیده و هیجان زده

ب..بله؟+

طولی نکشید که صدای فرد آشنایی به گوش لیام رسید...

منم لیام. درو باز میکنی؟»

لیام ترسیده به اطراف میدوید و به دنبال جایی... برای پنهان کردن آقای فرانکی میگشت

چرا؟ چرا؟+

کولش رو پیدا کرد و آقای فرانکی رو داخل اون گذاشت...

میخوام ببینمت، یه فکری به سرم زده و میخوام»
ازش مطمئن شم

...هانا گفت و در انتهای حرفش خندید

ال...الان+

نفسش رو با استرس بیرون داد و قفل در رو باز کرد...

هانا پشت در بود و با فاصله ی زیادی از هانا، کیم و
...لکسی

هانا جوابش رو داد و به سمت اون دو دختر
...برگشت

دیدین؟ عالی میشه»

آره خوب میشه»

...کیم گفت و خیره به لیام به فکر فرو رفت

!!مشکی هم فوق العاده میشه»

با ذوق حرفش رو ادامه داد و مشتی به بازوی
...لکسی زد

میخواین انجامش بدین یا تا ابد ایده پردازی
کنین؟

...لکسی بی خیال گفت و کمی به لیام نزدیک شد

چی شده؟+

لیام با ترس زمزمه کرد و کمی پشت دری، که
...هنوز بهش تکیه داده بود، قایم شد

تترس لی»

...هانا گفت اما لکسی مهلت ادامه دادن بهش نداد

اتفاق خوبی افتاده»

و بدون مهلت دادن به لیام، اون رو به داخل هل داد...

...مرد و زن با استرس به اطراف نگاه کردند

لحظات سختی رو پشت سر گذاشته بودند وقتی سه مرد درشت اندام به شرکتشون رفته بودند و از اون ها خواسته بودند بدون ترس و حرف اضافه ای از در خارج شن و توی ماشین مشکی رنگ با شیشه های دودی بشینن و البته یادشون باشه برگه ی قرارداد با ...سربرگ شرکت رو همراهشون بیارن

ماشین سی دقیقه حرکت کرد و اون ها هر ثانیه منتظر یه اتفاق بد بودند اما وقتی متوقف شدند، ...خیالشون کمی فقط کمی راحت شد

ولی این خیال راحت فقط برای وقتی بود که از ماشین پیاده و توسط اون چند مرد به سمت در ...بزرگی هدایت نشده بودند

اینجا کجاست؟»

...سم دستش رو به سمت ورودی عمارت گرفت

آقای مالیک خودشون بهتون توضیح میدن»

و حالا ده دقیقه بود که توی اتاق بزرگی منتظر بودند کسی بیا و دلیل اینجا بودنشون رو بهشون بگه...

...زن به همکارش نگاه کرد

برای شروع جمله ای نفس گرفت اما چرخش دستگیره ی در باعث شد نگاه هر دو به سمت مردی ...بره که با قدم های محکم و بلند وارد شد

...مردی با چهره ای خنثی و نگاهی وحشی

معذرت میخوام که معطل شدید_

...گفت اما لحنش عاری از هر گونه تاسفی بود

پشت میزش نشست و موشکافانه به زن و مرد رو ...به روش نگاه کرد

...کریستین ترنر و راب ویلسون

...دو تا از بهترین مهندس های اون شرکت

امیدوارم برگه ی قرار داد رو آورده باشید_

...و با نوک انگشت روی میز کوبید

ما چرا اینجاایم؟»

راب آب دهنش رو قورت داد و گفت اما صداش به ...قدری آروم بود که حتی به گوش خودش هم نرسید

بله؟_

...این بار کریستین حرف زد

من و همکارم عملاً از محل کارمون دزدیده شدیم. نزدیک به یک ساعته با تمام وجود ترس رو حس میکنیم و شما هم الان طوری برخورد میکنی که انکار همه چیز مرتبه. میشه حداقل برامون توضیح بدین دلیلی پشت اینجا بودن ما هست یا نه؟ تو کی هستی؟

زین با صندلیش جلوتر اومد، آرنجش رو روی میز... گذاشت و نگاهش رو به چشم کریستین دوخت

من کسی هستم که میتونم از اون دفتر داغون_ بکشمت بیرون و باعث بشم به جایگاهی که میخوای برسی. بستن قرار داد با من یه برد بزرگ برای شرکت شماست. کار برای من پولی رو وارد شرکتتون میکنه که در حالت عادی باید براش چندین پروژه رو به اتمام برسونین

...به نگاه متعجبشون توجهی نکرد و ادامه داد

شما برای من یه پارک کوچیک توی حیاطی که_ چند طبقه پایین این ساختمونه میسازین و نمای ساختمونی که اونجا هست رو هم تغییر میدین و یه سری تغییرات هم به زیرزمین اینجا میدین؛ من هم مطمئن میشم چهار برابر پولی که به طور نرمال پرداخت میشه به دست شما برسه. جدا از مبلغی که

وارد حساب خودتون میشه. البته به شرط کار سریع و خوب

دوباره به صندلیش تکیه داد و اجازه داد که اون دو با هم صحبت کنن و خودش هم به کاری که تصمیم...داشت انجام بده فکر کرد

...خوب بود که یه فضای جدید برای لیام میساخت

وقتی با لیام همراه بود، دستور تعویض کاغذ دیواری ها و یه سری تغییرات جزئی رو داده بود اما وقتی برگشت متوجه شد تفاوت چندانی ایجاد نشده، پس تصمیم گرفت جای جدیدی برای پسر کوچولوش...درست کنه

میدونست هر چی باشه لیام عاشقش میشه پس تصمیم داشت به جای دریچه ی کوچک روی کف...زیرزمین، پله بسازه

لیام نمیتونست هر روز از پلکان اصلی اون همه پله رو بره و از این دریچه ی کوچیک هم امکان رد شدن...نبود

...زین نگاهی به اون دو نفر کرد

هنوز داشتن با هم صحبت میکردن و مشخص بود...که دیگه اون ترس احمقانه ی اولیه رو ندارن

...سری تکون داد و ایستاد

نگاه ترسیده ی اون ها بهش گره خورد اما زین
...توجهی نکرد

دنبالم بیاینـ

...و به سرعت از اتاق خارج شد

منم دلم برات تنگ شده بود مامان—

پیشونی مادرش رو بوسید و کت و کیفش رو از
...دستش گرفت

مادرش رو به سمت نشیمن هدایت کرد و خودش
...رفتن تا وسایل اون زن رو توی اتاقش بذاره

مادرش از چند سال پیش تغییرات زیادی کرده بود
و نایل آرزو میکرد کاش اون زن قبلا هم همین قدر
...صمیمی و گرم رفتار میکرد

کجایی پسرم؟»

اومدم—

به سمت آشپزخانه رفت و آب رو گذاشت تا جوش
بیاد، یخچال رو زرو رو کرد تا چیزی پیدا کنه که بشه
اون رو همراه با چایی خورد اما دریغ از ذره ای
...شکر

...تقصیر اون که نبود

سالها بود که از صبح تا شب رو بیرون از خونه میگذروند و عملاً فقط برای استراحت به خونه...برمیگشت

وعده های غذایش رو بیرون از خونه میخورد و ...چیزی رو با خودش به خورش نمیآورد

نایل»

سری برای خودش و افکارش تگون داد و رفت تا ...به مادرش ملحق بشه

نمیدونستم میخوای بیای مامان، خوب بود که—
بهم خبر میدادی که چیزی بخرم

مادرش ضربه ای روی مبل زد تا نایل بیدار و کنارش ...بنشینه

من برای خوردن که نیومدم، فقط اومدم به»
پسر من سر بزمن

کارول موهای پسرش رو نوازش کرد و سرش رو ...توی آغوشش گرفت

پسرش قوی بود اما بدشانس بود، توی اوج جوونی ...غم زیادی رو به دوش میکشید

اتفاقاتی براش افتاده بود که روحیش رو داغون کرده بود اما اون صبورانه مقابل همه ی رویداد ها ...ایستاده بود

و نتیجش شده بود این مرد جوون که جز کار پناهی
...نداره، دوستی نداره و رابطه ی عاشقانه ای نداره

بوسه ای روی موهای پسرش کاشت و نایل هم
...گونش رو بوسید

ایستاد تا به آشپزخانه بره و حداقل همون چای رو
...برای مادرش بیاره که زنگ در به صدا در اومد

خودش رو به در رسوند و از چشمی بیرون رو نگاه
...کرد

...همون دختر همسایه بود

...الین

چیزی توی دست اون دختر بود که نایل نمیتونست
...خوب ببینتش

در رو باز کرد و با چهره ی خندان الین رو به رو
...شد

سلام نایل»

پر انرژی گفت و باعث شد لبخند روی لب های
...نایل هم بیاد

...الین ظرف توی دستش رو بلند کرد

از پله ها سر و صدا اومده بود واسه همین از»
چشمی نگاه کردم و دیدم مهمون داری، منم اینا رو
تازه درست کرده بودم و جز خودم کسی رو ندارم که
بخورتشون، منم نمیتونم همشو بخورم. واسه همین
نصفش رو آوردم برای تو

...و لبخند عمیقی زد

...نایل به اون فرشته ی نجات نگاه کرد

در حالت عادی اینطور نبود اما الان موقعیت عادی
نبود، پس ظرف رو از دست الین گرفت و بی اختیار
...خندید

خودت نمیدونی دختر ولی نجاتم دادی—

نایل کی بود؟»

و بدون مهلت برای شنیدن جواب خودش رو به در
...رسوند

الین به چهره ی شکسته ی کارول نگاه کرد و
...دستش رو برای دست دادن جلو برد

من الین هستم»

...به در خونش اشاره کرد و ادامه داد

توی اون خونه زندگی میکنم»

...سپس به سمت نایل برگشت

من دیگه برم»

...کارول لبخندی به اون دختر زد

انرژی الین به حدی بود که بقیه رو هم وادار به ...تحرک میکرد

چرا به ما نمیپیوندی؟»

...گفت و باعث شد نایل و الین خیره نگاهش کنند

امم باشه»

الین لحظه ای مردد بود اما سپس مثل همیشه پر انرژی به سمت اون زن رفت که تا داخل خونه ...همراهیش کنه

لحظه ای بعد نایل بود که به تنهایی جلوی در ...ایستاده بود و به ظرف توی دستش نگاه میکرد

پسرم بیا پیش ما»

با صدای مادرش آهی کشید دعا کرد قضیه جوری ...که فکر میکنه نباشه

...کششی به بدن داد و روی تختش دراز کشید

روز خسته کننده ای رو پشت سر گذاشته بود و امیدوار بود که زحماتش تا وقتی لیام میاد به نتیجه ...برسه

دوتا اتاق با تم های مختلف برای لیام چیده شده بود تا اون پسر شیرین بتونه هر کدوم که دوست داره ...رو انتخاب کنه

گوشیش رو از جیب شلوارکش بیرون آورد و قفسه ی سینهش رو حین برقراری تماس با لیامش ...خاروند

مشتاقانه منتظر موند تا چهره ی لیامش رو ببینه ...اما وقتی تماس وصل شد نفسش برید

لیام کوچولوش نشسته بود و با لبخند ذوق زده ...نگاهش میکرد

با اون موها نرم تر از همیشه به نظر میرسید و زین نمیدونست دیدن اون فرشته ی پاک پاداش کدوم ...کار خوبشه

...دوست داشت همین حالا پیشش بود

محکم میبوسیدش و گردن نرمش رو گاز ...میگرفت

به فاکش میداد و زیر گوشش میگفت با این چهره ی جدید چقدر شباهتش به مجسمه های سرامیکی و ...ظریف بیشتر شده

آب دهنش رو قورت داد و نگاهش رو از موهای لیام گرفت و به چشم هاش خیس شدش و لب های ...جمع شدش داد

اون عروسک فکر میکرد اینکه ددی چیزی نگفته به
معنی اینکه که موهاش بد شده و حالا در حال فکر
کردن به این بود که چطور موهای خودشو
...برگردونه

میتونست موهاشو از ته کوتاه کنه اما نهههه لیام
...دوست نداشت کچل بشه

هییههه شاید بهتر بود بره توی حموم و اینقدررر
...موهاشو بشوره تا رنگش بره

چشمش از شدت خوب بودن این ایده برق زد و
...درست همون لحظه بود که ددی صحبت کرد

فوق العاده شدی بیبی_

نفس توی سینه ی لیام حبس شد و چشم هاش
...ستاره بارون

چند بار سرجاش پرید و در آخر با سر کج شده به
...زین نگاه کرد

واقعاااا؟؟+

...لپش رو باد کرد و منتظر جواب موند

آره بیبی. کی برات اینکارو کرد؟_

...لیام ذوق زده بالا پرید

عاشق این بود که روزش رو برای ددی تعریف
...کنه

هانا و کیم و لکسی اومدن پیش لیام و موهاشو+
اینجوری کردن. لیام اولش دوست نداشت اما اونا
قول دادن که خوشگل میشه

با ذوق گفت و اون قسمتی که مجبور شد آقای
فرانکی رو چند ساعت توی کوله نگه داره رو حذف
کرد...

ممکن بود ددی دعواش کنه و بهش بگه که آقای
...فرانکی گناه داره

لبخندی به باهوش بودن خودش زد و ثانیه ای طول
نکشید که لبخند و چشم هاش ذوق زدش، جاش رو به
...جیغ و چشم هاش لرزون ترسیده داد

اسم آقای فرانکی رو فریاد زد و بعد از انداختن
...گوشیش روی تخت، به سمت کولش دوید

زیپش رو باز کرد و فوری آقای فرانکی رو توی
...بغلش کشید

بخشید بخشید بخشید+

اون رو به سینش چسبوند و چند بار سرش و
...گوشش و بینیش رو بوسید

!!لیام؟ لیام_

...ددی فریاد زد و لیام به سمت گوشی دوید

بخشید ددی بی بخشیدد+

چی شده کیوت بوی؟_

لیام چشمش رو با مشتش مالید و بینیش رو بالا کشید...

آقای فرانکی جامونددد. لیام فراموش کرده+
بودد

...و گریون سرش رو پایین انداخت

گریه نکن بیبی. مهم اینه که الان پیشته_

...تلاش کرد بحث رو عوض کنه

بگو بینم با موهای جدید بهت خوش میگذره؟_

...لیام اشک هاش رو کنار زد و خجالت زده خندید

همه بهش گفتن جذاب شده، دو نفر به بازویش
...مشت زدن و چهار نفر با دست به کمرش کوبیدن

خوآن وقتی دیدش چند ثانیه شوکه از حرکت
ایستاد و ارین هم محکم روی موهایش رو بوسید و لیام
...رو مجبور کرد دوباره موهایش رو مرتب کنه

...ارین بی ادب

لیام موهایش دوست داره+

زین با لبخندی محو «خوبه» ای گفت و با پرسشش
...ادامه ی بحث رو به لیام سپرد

دیگه چی داری که تعریف کنی عروسک کوچولو؟_

لپ های لیام به خاطر القابی که زین بهش میداد
...سرخ شد و شروع به گفتن کرد

از آب پرتقال خوردن با خوان تا بازی کردن با
...ارین

دختر مهربونی که لیام تازه داشت میفهمید
برخلاف شباهت ظاهریش به دافنه، باطنی کاملاً
...متفاوت از اون داره

گفت و گفت و گفت تا جایی که کلماتش به خاطر
...خمیازه هاش نامفهوم میشد و صداش خسته

وقتشه بخوابی ببی_

اخم های لیام توی هم رفت و صدای غر غر
...ضعیفش بلند شد

لیام میخواد با ددی صحبت کنه+

...زین اخم کمرنگی کرد

فردا هم میشه صحبت کرد. بینم که دراز کشیدی_

...لیام سریع به حرف ددی گوش کرد و دراز کشید

آقای فرانکی رو بغل کرد و با چشم هاش نیمه
...بازش به ددی زل زد

خوب بخوابی بیبی بر_

لیام خندید و حالا کاملاً شبیه به تدی بر توی دستش
...شد

شب بخیر ددی+

شب بخیر_

و پس از چند ثانیه تماس رو قطع کرد و خودش هم
...دراز کشید

بهتر بود زودتر بخوابه و چه فکری برای قبل خواب
...بهتر از فکر کردن به لیامش

😊 کلمه 3148

اگر خونه رو نفهمیدین

اینم بطری شیر لیام

☐love♥

☐Niusha☐

✍نوشته شده در 29 تیر 00

^_^ این پارت خیلی کمه

کاور این پارت اولین کاور بوک بود و من عاشقشمممم

آقای فرانکی دعوات میکنه اگه لیامو اذیت+
کنی!!!!

من قصد ندارم اذیت کنم لیام. من دوستتم»

نگاه مشکوکش رو به ارین دوخت اما خیلی زود
...اون رو از صورت اون دختر برداشت

مرتب کردن لگوها بر اساس رنگ و سپس مرتب
کردن اون مرتب شده ها بر اساس اندازه از نگاه
...کردن به ارین مهم تر بود

...اون ها رو به هم میچسبوند تا گم نشن

...لیام تازگی ها به کشف مهمی رسیده بود

اگر عروسک هاش رو از چمدون خارج نکنه و فقط
وقتی دلش براشون تنگ شد بره و اون ها رو بیرون
بیاره و بعدش هم سرچاشون بذاره، دیگه لازم نیست
که به خاطر گم شدن اونها ناراحت بشه و مجبور شه

زیر تخت رو بگرده و خطر رو به رو شدن با هیولا رو
...به جون بخره

...به چمدون عروسک هاش نگاه کرد و ریز خندید

وقتی که تور رو شروع کرده بود فقط به چمدون
کوچیک داشت که شامل لباس هاش میشد، اما حالا
چمدون بزرگ عروسک هاش رو هم به همراه
داشت...

البته لیام سختش نمیشد و ابدا سنگین نبودن؛ یعنی
خوان که خیلی راحت از روی زمین بلندش میکرد پس
...مشخص بود که سنگین نیستن

...شانه بالا انداخت و پستونکش رو محکم مکید

لیام به نظرت این خیلی کثیف نشده؟»

لیام برگشت و چیزی که توی دست ارین بود رو
دید...

سرش رو روی شونش کج کرد و فکر کرد، سپس
...پستونکش رو بین انگشت هاش گرفت

...اخم کرد و سعی کرد جدیتش رو حفظ کنه

!!باز به این دختر رو داده بود

من برات میشورمش و تو بین چقدر تمیز میشه»

بوسه ای روی موهای لیام کاشت و به سمت
...سرویس بهداشتی رفت

بالش رو از روی صورتش برداشت و با چشم هایی
که جمع شده بودند به دنبال گوشیش گشت و وقتی
دستش به اون برخورد کرد، بدون نگاه کردن به اسم
شخص تماس گیرنده، تماس رو وصل کرد و گوشیش
...رو کنار گوشش برد

طرف مقابل صحبت کرد و هری فهمید این دوست
...پسرش بوده که باهاش تماس گرفته

من نزدیک مغازتم. بیا ناهار بخوریم ×

هری نفس عمیقی کشید اما قبل از اینکه بتونه
...چیزی بگه تماس قطع شده بود

پوفی کشید و کلافه از اینکه مجبور بود با این حجم
...از سردرد به اسکرین نگاه کنه، هق هق فیکه کرد

جانم؟ ×

...به سمت چپ چرخید

...حس میکرد شقیقه هاش در حال سوختن هستن

مغازه نیستم *

...صدای لویی همراه با تعجب بود

کجایی پس؟×

...مختصر جواب داد

خونه*

لویی ماشین رو روشن کرد تا به سمت خونه
بره...

چرا خونه؟ حالت خوبه؟×

باز هم کوتاه جواب داد تا دردش بیشتر از این
نشه...

سرم*

میگرنه؟ پس قطع میکنم. دارم میام خونه×

بیدارم نکن*

از هم خداحافظی کردن و تماس رو به پایان
رسوندن...

هری بالش رو روی صورتش برگردوند تا از شر
نوری که، حس میکرد، از بین پرده ها به داخل تابیده
میشه در امان بمونه و لویی هم به سمت داروخانه
روند...

میدونست هری مسکن مصرف نمیکنه اما طاقت
...نداشت بنشینه و درد کشیدن اون رو ببینه

درد کشیدن هایی که اکثراً بی صدا بود اما لویی هم
کسی نبود که نتونه از حالات چهره ی دوست پسرش،
...دردش رو بفهمه و درکش کنه

...مسکن رو خرید و توی ماشین نشست

به عقب برگشت تا خرید هاش رو روی صندلی
بذاره که چشمش به تدی بر کوچولوی روی صندلی
...عقب افتاد و لبخند روز لبش نشست

اون خرس کوچولو رو لیام از بین عروسک هاش با
وسواس انتخاب کرده بود، عطر خودش رو بهش زده
و لویی رو مجبور کرده بود تا به تمام سیسمونی
فروشی ها ببردش تا بتونه لباسی شبیه یکی از لباس
...های خودش پیدا کنه و به تن اون تدی بر نرم بکنه

وقتی لباس مورد نظرش رو خرید، اون رو هم
آغشته به عطر خودش کرد و در انتها تدی بری که حالا
اسمش «تدی لی» بود رو به دست لویی داد تا وقتی
...از لیام دوره احساس دلتنگی نکنه

لویی اون موقع خندید و به این فکر کرد امکان دور
شدن وجود نداره اما حالا از ته دلش میخواست فقط
...یک ساعت کنار لیام کوچولوش باشه

تدی لی رو برداشت و با فکر کردن به لحظه ای که
...این اسم به ذهن لیام رسید خندید

خرسش رو به سینه چسبونده بود و دور خونه
...میدوید و میخندید

لویی سرش رو به شکم عروسک چسبوند و عمیق
...نفس کشید

عطرش تقریباً رفته بود اما هنوز هم بوی لیام ازش
...به مشام میرسید

بوی شیرین و گرمی که نزدیک به بوی هلو بود و
...بینی رو نوازش میکرد

بازدمش رو با تاخیر بیرون داد و طی یک تصمیم
...ناگهانی با لیام تماس گرفت

دلتنگ برادرش بود و هری هم منتظرش نبود و
...قرار نبود با چند دقیقه دیر کردنش نگران بشه

سلام لووو+

طبق معمول حتی سلام کردنش هم یه دنیا انرژی
...رو منتقل میکرد

سلام به تو. چطوری؟×

لیام کم فکر کرد و سپس صدای غمزدش به گوش
...لویی رسید

لیام خیلی خوبه اما فکر میکنه حال توپ کوچولو+
خوب نیست

توپ چند تیکه ی دست و پا دار لیام که همیشه و
...همه جا گم میشد

چرا؟ بازم گم شد؟×

...لیام آه جانسوزی کشید

ارین گفت اون کثیف شده. اون رو محکم شست+
و لیام فکر میکنه توپ کوچولو امشب سرما میخوره

گفت و با غم به کوپ کوچولو که بین پتو پیچیده
...شده بود نگاه کرد

لیام آه دیگه ای کشید و قبل از اینکه لویی چیزی
...بگه، سراغ هری رو گرفت

...دلش برای اون تنگ شده بود

...هری دوسش داشت، هری بوسش میکرد

هری هم خوبه. دوباره سرش درد گرفته×

لیام هینی گفت و طبق عادت صداش رو پایین
...آورد

انگار دقیقا کنار هری ایستاده بود و نمیخواست
اون رو بیدار کنه یا کاری کنه باعث تشدید دردش
...بشه

لالا کردہ؟+

...لویی ماشین رو روشن کرد و راه افتاد

آره و منم الان میخوام برم خونه×

نهههه هری دردش میادد+

...لویی به خنده افتاد

...لحن لیام خیلی بامزه بود

نمی‌خواهم بکنمش که ×

لیام رو نمیدید اما مطمئن بود لب هاش سرخ شدن...

[illegible]

هول شدن و خجالت زدگیش حتی از صدایش هم
...پیدا بود

لو نباید بی ادب بشه+

در حالی گفت که لپ هاش سرخ بود و سرش رو پایین مینداخت تا چشمش به بازتاب خودش توی آینه نیفته...

...خجالت میکشید خب

لویی باز هم خندید و تصمیم گرفت دیگه اذیتش
...نکنه

کمی دیگه صحبت کردن و وقتی به خونه نزدیک بود، خداحافظی کوتاهی با لیام کرد و گوشی رو روی ...اون پسر بغض کرده قطع کرد

در خونه رو باز کرد و طوری که صدایی تولید نشه ...وارد خونه شد

غذاها تقریبا سرد شده بود؛ اون ها رو توی یخچال گذاشت و لیوان هری رو از آب خنک پر کرد تا قرص ...رو بهش بده اما منصرف شد

...بهتر بود هری رو بیدار نکنه

توی حالت عادی بعد از بیدار شدن سردرد ...میگرفت، قطعا الان اذیت میشد

زیپ شلوارش رو باز کرد تا راحت تر باشه و بعد از در آوردن لباسش، با بالا تنه ی برهنه روی مبل ...خوابید

...گرسنه بود اما میتونست تحمل کنه

...تنهایی غذا خوردن خیلی مورد پسندش نبود

چشم هاش رو روی هم گذاشت و اونقدر عمیق به خواب فرو رفت که وقتی با صدای کوبیده شدن چیزی ...بیدار شد، حس کرد ثانیه ای گذشته

...غلٹی زد و خیره به سقف، به پشت خوابید

...ثانیه ای بعد قامت هری نمایان شد

عه بیدار شدی! خوبه، غذا هم گرم شد*
لویی گیج دور خودش چرخید و پشتش رو به هری
کرد...

هووم×

...نزدیک اومد تا بتونه لویی رو بیدار کنه

...اگر الان کاری به کارش نداشت باز هم میخوابید

پاشو لاو*

اخم های لویی توی هم رفت و چشم هاش رو
...محکم تر بست

بذار بخوابم×

...دستش رو بین موهای لویی فرو برد

بیدار شو! از گشنگی میمیری*

و با فشار دست دیگش لویی رو به حالت نشسته
...درآورد

مرغ رو جلوش گذاشت و ایستاد تا بره و بقیه ی
وسایل رو بیاره اما صدای ویبره ی گوشیش اون رو به
...سمت دیگه کشوند

الو*

با اخم ناشی از تمرکز جواب داد اما لحظه ای بعد
با شنیدن صدای طرف مقابل، لبخند روی لبش
...نشست

...چرا شماره ی نایل عوض شده بود

هی نایل، چطوری مرد؟*

به سمت آشپزخانه رفت و سیب زمینی، کچاپ و
...بطری شیشه ای آب رو آورد

به سمت لویی خم شد و سرش رو به گوشش
...نزدیک کرد

تو شامتو بخور، منتظر من نباش*

و قبل از اینکه لویی چیزی بگه، بوسه ی سریعی
روی لبش نشوند و در حالی که به نایل میگفت که چه
...زمان خوبی تماس گرفته، وارد اتاق شد

صحبت کردن با هری تونسته بود لبخند روی لبش
...بیاره و مودش رو عوض کنه

اسکناس رو روی پیشخوان بار گذاشت و بعد از
سر تگون دادن برای بارمن و سر کشیدن بقیه ی
آبجو، گوشیش رو توی جیبش فرو کرد و به سمت در
...شیشه قدم برداشت تا از اون محیط خارج شه

...امروز روز خوبی برایش بود

...با انتقالیش به بخش قبلی موافقت شده بود

بعد از رفتن هری تصمیم گرفته بود به بخش عملیات بره اما حالا بعد از چند سال خسته شده بود...

...اونجا براش جای مناسبی نبود

...توانایی هاش در اونجا هدر میرفت

به دو طرف نگاه کرد و با شروع به راه رفتن کرد...

ماشین نیاورده بود و باید پیاده به خونه ...برمیگشت

...با این موضوع مشکلی هم نداشت

...عاشق پیاده روی بود و خونسش هم نزدیک بود

یجورایی از اون خیابون پر هیاهو هم خوشش میومد...

...ذهنش به چند شب قبل برگشت

شبی که مادرش الین رو دعوت کرد تا با هم وقت بگذرونن...

با خودش فکر میکرد مادرش تمام تلاشش رو برای ...نزدیک کردن اون دو میکنه اما اصلا اینطور نبود

در کمال آرامش با الین معاشرت کرد، دستور پخت کیکش رو ازش پرسید و برای بیشتر پف کردن... کیک راهکارهایی بهش پیشنهاد داد

نیم ساعت بعد هم خداحافظی کرد و به خونه... برگشت

اگر راستش رو میگفت واقعا از مادرش بعید بود اما خب خوشحال بود که اون زن دست از این کار... هاش برداشته

نفس عمیقی کشید و هوای تازه وارد ریه هاش کرد...

با آرامش زیر نور مهتاب در کنار بقیه ی مردم قدم... میزد و از هوای خوب لذت میبرد

نزدیک خونه بود که حس کرد کسی قدم به قدم... همراهش میاد

قدم هاش رو تند تر کرد و وقتی سرعت گرفتن... اون قدم ها رو حس نکرد به خیالاتش خندید

...اون بیچاره هم یکی بود مثل بقیه ی مردم

جلوی در ورودی ایستاد و کلیدش رو درآورد تا وارد... قفل کنه

!!پس اینجا زندگی میکنی»

ابروهاش با شنیدن صدای آشنای شان بالا پرید و
...سرش رو با تردید برگردوند

چند ثانیه بهش زل زد و وقتی حس کرد شان
...معذب شده، با سر به داخل اشاره کرد

...عصبانی نبود

خیلی وقت بود که اون پسر اهمیتی براش نداشت
...و باعث به وجود اومدن هیچ حسی درش نمیشد

ناراحت هم نبود فقط نمیخواست نه توی خیابون و
...نه توی راهرو باهاش صحبت کنه

...بقیه که نباید از زندگیش باخبر میشدن

...

چیزی میخوری؟—

سرد پرسید و وقتی شان جوابش رو داد به سمت
..آشپزخانه رفت

فقط آب»

لیوان رو پر کرد و برگشت تا به نشیمن برگرده اما
با دیدن شان، که پشت سرش ایستاده بود، لیوان رو
...به سمتش گرفت

حرفی که به خاطرش اومدی دنبال رو بزنی —
بعدش جوری برو که دیگه نبینمت

...شان آب دهنش رو قورت داد

پشیمونم»

...نایل پوزخند زد

منم پشیمونم که پنج دقیقه پیش راحت دادم تو —
خونم و دارم وقتم رو هدر میدم

شوخی نمیکنم»

...نایل سری تکون داد

شان جرعه ای از آب توی لیوان خورد و ادامه داد...

من حریص بودم، همون موقع هم اولش کاملاً
راضی به رفتن نبودم و به خاطر منافع زیادش کور
شده بودم، علاقم به تو رو نادیده گرفتم و رفتم؛ الان
همه چیز به حالت قبل برگشته، ازت خواهش میکنم
منو ببخش. من ناراحتم، عذاب وجدان دارم

...نایل نفس عمیقی کشید

...تا همین الانش هم خیلی تحملش کرده بود

من برات متاسفم —

انگشتش رو به سمت شان که میخواست حرفی
...بزنه گرفت و محکم ادامه داد

جدی میگم ولی خودت باید خودت رو ببخشی—

...به طرف در خونه حرکت کرد و ادامه داد

من وضعم عالیه، این تویی که حالا لایق ترحمی—

در رو باز کرد و دستش رو به سمت بیرون گرفت
تا به شان بفهمون هر چه زودتر از اونجا خارج شه
...بهتره

پیشنهاد میکنم تلاشت برای کنار اومدن با خودت—
رو شروع کنی

لبخند مضحکی زد و وقتی شان مردد از کنارش رد
شد و برگشت تا چیزی بگه، بدون مهلت دادن بهش
...در رو توی صورتش کوبید

زندگیش تازه داشت نظم به خودت میگرفت،
جایی برای بازگشت به گذشته ی احمقانش وجود
...نداشت

😊 کلمه 2064

!!کراکترای من خیلی تکنولوژیکن

!!گوشی از دستشون پایین نمیفته

تو هر پارت خیلی ریز بهتون اطلاع میدادم لری و
!!! نایل زنده هستن، این سری برعکس شد

این طوری که توصیف کردم فکر کنم لیام عطر
!! کودکی میزنه

الهی مادر فدات بشه پسر قشنگ تازه ظهور
😊 کردممم

😊 فدای بازوهات بشم منننننن

قبون کونت که نیم سانت برجسته شد برممممم
😊

غول شدی خر بخورتتتتتت، زبونتو موش
😊 بخورهههه

ما زین گرلا خیلی مظلومیم به همین برکت قسم
**برکت را بالا میگیرد

سالی یه بار، خیلی همت کنه دوبار میاد یه رخ میده
سپس خیلی سریع مول میکنه میچپه تو غار لیام
!میکنه

هق اشکال نداره

پاک کردن اشک با چادر

بچم سلامت باشه، راحت باشه، تو غار باشه مهم
نیست

اشک بیشتر

♥ خیلی کاصکشی

@zayn!!! کپی بابات شدی

love♥

Niusha

نوشته شده در 9 مرداد 00

منتظرتونن»

زین نگاه از کلنچار رفتن یکی از نگهبان ها با سگ
هایی که همیشه مایه ی ترس لیام بودند گرفت و به
...سم نگاه کرد

تو دیدی؟_

...سم لبخند پنهانی زد

...نمیتونست با یادآوری اون جا شاد نشه

همه دیدن. فقط خودتون گفتین تا پایان کار»
نمیبینین ندیدین

زین ناباور خندید و تکیش رو از نرده مرمری بالکن
...گرفت

سیگارش رو توی جاسیگاری خاموش کرد، دستی
...به یقش کشید و دکمه ی کتش رو بست

جلوتر از سم راهی شد تا سر زدن به سوپرایز
...هایی که برای پسرش مهیا کرده بود رو شروع کنه

خودش رو به طبقه ی پایین رسوند و به سمت زیر
...زمین که حالا خالی از هر وسیله ای بود رفت

...بهتر بود اینجا رو هم پر از وسایل بازی میکردند
به در آسانسور نگاه کرد و دیوار اطرافش رو
...واریسی کرد
یه نفر رو بیار که این دیوار رو مثل ورودیِ یه_
سرزمین عجیب بکنه. رنگارنگ و عجیب
ابروهای سم بالا پرید اما «در اسرع وقت» رو به
...زبون آورد
...آسانسور به طبقه رسید و در باز شد
...و البته که انتقادهای زین هم آغاز شد
نور سفید خوب نیست، صورتی یا بنفش بهتره._
موزیکش هم عوض شه
سم باز هم اطاعت کرد و گفت که بهش رسیدگی
...میکنه
زین دهن باز کرد تا راجع به شناسی ها هم چیزی
...بگه اما منصرف شد
...به هر حال چیز مهمی نبود
...آسانسور ایستاد و در هاش باز شد
زین لبخند کوچک و محوی که از تصور واکنش لیام
روی لب هاش اومده بود رو خورد و با چهره ای خنثی

از اون اتاقک شیشه ای خارج شد و اطرافش رو از ...نظر گذروند

...اتاق هایی خالی از هر چیزی و پر از عروسک

اتاقی که خالی بود و قرار بود ده دقیقه قبل از ...اومدن لیام به اینجا پر بشه

اتاقی که درش از جایی بالاتر زانو باز میشد و مثل ...یه استخر توپ بود

دیوار هایی که پنجره داشتند حالا جاشون رو به دیوار های تماما شیشه ای داده بودند و روشون استیکر های شخصیت های کارتونی مورد علاقه ی ...لیام چسبونده شده بود

...اون جا دقیقا مثل یه خونه ی بازی شده بود

جایی که لیام میتونست ساعت های تنهایی و بیکاریش رو اونجا سپری کنه، جایی که بعد از یه روز ...خسته کننده توش آرامش بگیره

کسی داخل نبود اما همه ای که از بیرون به گوش میرسید نشون میداد افرادی هنوز در حال انجام ...کارند

کسایی که به گفته ی سم «فقط چند دقیقه ی دیگه ...» کار دارن

...زین از پنجره بیرون رو نگاه کرد

...انگار واقعا در حال جمع کردن وسایل بودند

در توسط سم باز شد و زین هم معطلی بیشتر رو
...جایز ندونست

...بیرون رفت و به اطراف نگاه کرد

پروژکتور ها دوبرابر شده بودند؛ پروژکتور هایی که
اگر نبودند اونجا در روشن ترین ساعت روز هم مثل
...نیمه شب به نظر میرسید

نمای بیرونی ساختمان از مشکی به سفید و قرمز
...تغییر کرده بود

تاب های رنگارنگ در سائز های مختلف، سرسره
های متفاوت، چرخ و فلک و وسایلی که زین شناختی
...ازشون نداشت

همه با فاصله روی زمین که حالا با فوم ضخیم
پوشیده شده بود، محکم شده بودند و ایمنی‌شون هم
...چک شده بود

...خوب شده_

راه قدیمی رو هم طبق خواسته ی خودتون کاملاً
بسته شده

...سرش رو برگردوند و به راب نگاه کرد

زین سری تگون داد و مجدداً نگاهی سرسری به
...اطراف کرد

خوب شده_

...راب دست هاش رو توی سینش جمع کرد

«ممنون»

زین نگاه آخرش رو به همه جا چرخوند، اونجا به ...قدری زیبا شده بود که زین رو هم جذب میکرد

...به داخل برگشت تا زود تر از اون جا خارج بشه

...هنوز کلی کار مونده بود

وارد آسانسور شد و چند دقیقه بعد توی ماشین نشسته بود تا به یکی از لوکس ترین و مجلل ترین ...ساختمون های تجاری شهر بره

از خونه فاصله ی زیادی نداشت، پس گوشیش رو در آورد تا این فاصله ی کوتاه رو با تکست دادن به ...لیام پر کنه

...مشغول نوشتن شد

نوشت و نوشت و نوشت تا زمانی که ماشین از ...حرکت ایستاد

رسیدیم قربان»

زین نگاهی به برج کرد و جمله ی آخرش رو هم ...نوشت

پیام رو سند کرد و از دری که توسط راننده باز
...شده بود پیاده شد

بدون معطلی و با قدم های بلند و سریع خودش رو
به لابی رساند و بعد از سر تگون دادن در جواب «روز
...بخیر» نگهبان، وارد آسانسور شد

با فکر که اینکه تا چند ساعت دیگه لیامش رو توی
بغلش داره، لبخند کوچکی زد که با نزدیک شدن به
طبقه ی مورد نظر، فوری از روی لب هاش برچیده
شد...

...آسانسور توی طبقه ی 43 ایستاد

زین بیرون اومد و به سمت در چوبی قهوه ای تیره
رفت...

چند بار با کوبه به در کوبید و عقب کشید تا
شخصی که قدم هاش کم کم به در نزدیک تر میشد،
...اون رو باز کنه

چهره ی کریستین نمایان شد و با باز تر شدن در و
وارد شدنش، زین تونست یه زن میانسال و دو مرد
جوون رو ببینه که در حال بررسی کردن جای وسایل
بودند...

کارها چطور پیش میره؟ _

از کریستین پرسید و به دکور سفید و طلایی اونجا
...چشم دوخت

کریستین نگاهی به ساعت کرد و پوست گوشه ی ...لبش رو جوید

تا این لحظه عالی بوده، وسایل یه ساعت پیش» رسیدن. بین سارا و فرانسیس توی نحوه ی چیدن قفسه ها اختلاف وجود داره ولی میتونیم طبق برنامه ی مشخص شده تا دو ساعت دیگه کارها رو تموم کنیم و اینجا رو بهتون تحویل بدیم

زین بی حرف خودش رو به پنجره ی سرتا سری ...رسوند و به بیرون زل زد

...مثل همیشه همه چی طبق نقشه پیش رفته بود

لیام توی اون خونه محل بازیش رو داشت و اینجا ...رو هم داشت

...سالن زیبایی خودش

لیام مهارت زیادی داشت و زین نمیخواست که با حضورش توی زندگی لیام، بخش هنرمند و آزاد لیام ...رو تخریب و قربانی کنه

سم به اینجا سر میزنه_

سرجاش چرخید و به کریستین که با فاصله ی ...کمی ازش ایستاد بود نگاه کرد

اینجا رو به اون تحویل میدین_

...کریستین موافقت کرد و زین به سمت در رفت

از اونجا خارج شد و در لحظه ی آخر به اون دختر
زل زد...

کارت خوب بود.

مهلت تشکر به اون دختر نداد و در رو پشت سرش
بست...

تصمیم گرفت از پله ها پایین بره تا به افکارش
...سامان بده

ساعت بی وقفه پیش میرفت و این موضوع زین
رو برای اولین بار گیج و حساس و البته هیجان زده
...کرده بود

خانوم لُنا از چمدون نمیاد بیرون+

با اخم به ارین گوشزد کرد، پستونکش رو تو
دهنش برگردوند و برای بار دهم توپ رو به سمت
...آقای فرانکی قل داد

آقای فرانکی توپ رو به سمتش نفرستاد و این
...باعث شد لب هاش برگرده

به نظر لیام اینکه آقای فرانکی باهاش قهر کرده
...بود، فقط و فقط به خاطر ارین بود

خوشحال بود که فردا میره پیش ددی و دیگه این
...دختر رو نمیبینه

...ارین بد نبود ها||

...خیلی مهربون بود

...لیامو ناز میکرد

...بوس میکرد

...بهش میگفت کیوت ولی لیام دوستش نداشت

چهره ی اون دختر یادآور خاطرات بدی برایش بود...

...مخصوصا چشم هاش

...با یادآوری روزگار تلخش تو فکر فرو رفت

...آهی کشید که توجه اون دختر رو جلب کرد

چیزی شده لیام؟»

لیام سرش رو به دو طرف تگون داد و مخالفت کرد...

به پاپوش های یونیکورنیش نگاه میکرد و نمیدونست با پایین انداختن سرش، لب های آویزون و لب های حلقه شده دور پستونکش چه منظره ی ...دلربایی رو خلق میکنن

...نمیخواست به ارین بگه دلیل آه کشیدنش چیه

لیام میدونست ارین بد نیست و نمیخواست دیگه
...ناراحتش کنه

شاید حتی میتونست با جمع کردن عروسک ها،
لباس ها، پستونک ها و وسایل شخصی خودش، کار
...ارین رو راحت تر بکنه

لبخند افتخار آمیزی به افکارش زد و توی ذهنش
...خودش رو یه قهرمان فرض کرد

همه دوستش داشتن و بهش افتخار میکردن که به
...ارین کمک کرد

...جیغ ارین، رشته ی افکارش رو پاره کرد

آقای فرانکی رو روی بالش گذاشت و با کشیدن
گردنش به داخل چمدون و چیزی که باعث ترسیدن
...ارین بود زل زد

...موش کوچولوی ژله ای مشکیش

ارین بی ادب، آخه کی از موش کوچولو میترسه؟

...اون خیلی خوشگل بود

...لیام یادش بود که هری هم از اون بدش میومد

در واقع هری هم باهاش مشکلی نداشت تا زمانی
که لویی با خنده گفته بود اون مثل موش واقعیه
...پوست کنده شدست

این شوخی لویی هری رو اذیت کرده بود و هری
...دیگه موش کوچولو رو دوست نداشت

اییی اون چیه؟»

لیام اون رو توی دستش گرفت و دیدن لرزشش
...حال ارین رو بد کرد

پستونکش لیام از بین لب هاش خارج شد و توی
...دست آقای فرانکی قرار گرفت

آقای فرانکی میتونست به خوبی از اون پستونک
...لیام مراقبت کنه

موش کوچولو، اون یک ساله که با لیام دوسته+

با ملایمت برای ارین توضیح داد و سرچسبناک
...موش کوچولو رو بوسید

دیدن چهره ی درهم رفته ی ارین، ناراحت موش
...کوچولو رو توی چمدون برگردوند

آخه چرا هیچکس موش کوچولو رو دوست
نداشت؟

...اون که خیلی نرم و مهربون بود

لیام خودش عروسک ها و لباس هاش رو جمع+
میکنه. ارین بره وسایل خودش رو جمع کنه

...ارین از خداهش بود

شب پرواز داشت و هنوز وسایلش جمع نشده
بود...

دلش برای خونه، مادرش، پدرش و برادرش تنگ
شده بود...

این شغل چند ماهه حسابی روحیش رو عوض
کرده بود...

سر و کله زدن با اون پسر کوچولوی لوس، که
تمام سعیش رو میکرد بدخلق و جدی به نظر بیاد اما
فقط شبیه یه پاپی میشد که از صاحبش طلب
خوراکی بیشتر داره، حسابی اون رو از افسردگی دور
کرده بود و ارین حالا آماده بود برگرده پیش
...خانوادش

مطمئنی میتونی؟»

لیام با غرور پلک زد و با خنده توی خودش جمع
شد...

اوهوم. لیام همه ی کارها رو بلده+

...ارین لبخندی زد و از لبه ی تخت بلند شد

...موهایش لیام رو بهم ریخت و لپ هاش رو کشید

کارم تموم شد میام پیشت»

...گفت و به سمت در رفت

میبینمت»

از اتاق بیرون رفت و لیام رو با دو چمدون روی تخت و وسایل کمی که باید جا به جا میشدن تنها گذاشت...

...البته این موضوع لیام رو خوشحال میکرد

دوست نداشت کسی رو اذیت کنه و اتفاقا اگر خودش وسایلش رو جمع میکرد، جاشون توی ذهنش... میموند و بهتر میتونست پیدااشون کنه

پستونکش رو توی ذهنش گذاشت و پر انرژی... شروع به جمع و جور کردن کرد

خانوم لُنا، بیعی کوچولو، جغد دانا، خرس خوابالو و لاک پشت کوچولو رو توی چمدون گذاشت و هاپو... بزرگه رو جا به جا کرد تا برندی اونجا جا بشه

آقای فرانکی رو گرفت تا توی چمدون بذارتش اما... منصرف شد

اون باید توی بغل خودش میموند و توی راه کمکش... میکرد تا حوصلش سر نره

همه ی عروسک هاش رو، به سختی، توی... چمدونش جا داد و زیپش رو بست

حالا تنها چمدونی که باز بود چمدون لباس ها بود و لیام خوشحال بود تنها دو دست لباس رو از اون خارج

کرد...

لباسی که الان تنش بود و لباس بیرونی که که
...دیشب پوشیده بودش

نگاهی به شلوارک باب اسفنجی و تیشرت اورسایز
سفیدش که تا وسط رونش اومده بود و عملا
...شلوارکش رو بی استفاده کرده بود، کرد

بند شلوارکش رو شل کرد و تا وقتی که روی زمین
...بیفته نگاهش کرد

اون رو از روی زمین برداشت و توی چمدونش
...چیوند

...انگشتش رو زیر چونش گذاشت و فکر کرد

...همین تیشرت برای توی راه عالی بود

میتونست تیشرت طوسییش رو توی چمدون بذاره
...و همین رو با شلوارش بپوشه

با چشم های براق به سمت کمد رفت و تیشرتش
...رو از روی رگال برداشت

اون رو خیلی مرتب تا کرد و توی چمدونش
...گذاشت

از سرویس بهداشتی شامپو و وسایل بهداشتیش
رو برداشت و بعد از مسواک زدن برای آخرین بار،
...مسواکش رو توی کوله پشتی رنگارنگش گذاشت

همه چیز جمع شده بود و لیام حالا میتونست بره و ...
کندی کرش بازی کنه

...گوشیش رو برداشت و شروع به بازی کرد

یک لول رو گذرونده بود که گوشی تو دستش لرزید
...و اسم ددی روی صفحه نمایان شد

...لیام لبخند ذوق زده ای زد و پیام ددی رو باز کرد

ددی بهش صبح بخیر گفته بود، بعدش گفته بود بره
و به ریتا بگه دیگه نمیتونه باهاش همکاری کنه و
ساعت چهار هم وسایلش رو برداره و بره پیش
...خوان

...تازه ددی بهش گفته بود صبحونه هم بخوره

لیام به سمت تلفن داخل اتاق پرید و سفارش
...صبحونه داد

...ددیییی گفته بودددد

حولش رو که جامونده بود توی چمدون چیوند و بدو
...بدو به سمت در رفت تا صبحونش رو تحویل بگیره

الان ساعت یازده بود و لیام تا ساعت چهار خیلی
...کار داشت

...باید با ریتا صحبت میکرد

از هانا، تد، مگ، مارک، بن، راجر و همه
خداحافظی میکرد و بهشون میگفت که زمان خوبی
...رو در کنارشون داشته

بعدش هم میرفت پیش خوان تا ببرتش پیش ددی
...و همگی

...هیعیع لویییییی

از شدت خنده روی میز خم شد و چند بار به اون
...مشت کوبید

بس کن لئونارد×

مرد جوون لبخند کوچکی زد و خوشحال از اینکه
تونسته رئیسش رو بخندونه به ادامه ی کارش
...پرداخت

لویی چند قدم دیگه برداشت و به سمت فریزر
...گوشه ی آشپزخانه رفت

توی مود خوبی بود و به نظرش کمک کردن توی
انجام کارها، هم رئیس بهتر و دوست داشتنی تری
ازش میساخت و هم انرژی و ذوقش رو تخلیه
...میکرد

لیام فردا شب به خونه برمیگشت و دیگه لازم نبود
...لویی در عین نگرانی، تظاهر به بیخیال بودن بکنه

مطمئناً لیام توی این مدت متوجه شده بود که در کنار زین بودن چیزی نیست که مناسبش باشه؛ لویی خیالش راحت بود که لیام، بدون این که نظری بهش تحمیل بشه، فهمیده توی این چهارسال چقدر پیشرفت کرده و کنار زین بودن فقط پسرفت و قدم... به عقب برداشته

فهمیده که در کنار زین یک زندگی پر از محدودیت... رو تجربه میکرده

فهمیده که دادن عروسکاش بهش فقط برای گول زدنش هست...

لیام شاید نشون نمیداد ولی فهمیده تر از این... حرف ها بود که گول رفتارهای فیک رو بخوره

برای نقشه ی بی نقصش، که هری رو هم فریب... داده بود، ابرو بالا انداخت و خودش رو تحسین کرد

...«زین عوض شده»

...توی ذهنش برای جملش دهن کج کرد

امم لویی»

...در ریلی فریزر رو باز کرد

بله؟×

گوشیت داره زنگ میخوره»

در فریزر رو بست و بعد از ضربه ی آروم به کمر
کسی که بهش اطلاع داده بود، به سمت گوشیش
دوید...

...لیام بود

هی لی لی ×

تنها چیزی که با گوشش رسید صدای نفس نفس
...زدن لیام بود

لیام؟ خوبی رفیق؟ ×

...بالاخره صدای لرزونش به گوش رسید

...لویی خندید

...لیام و حواس پرت بودنش

...احتمالا قصد داشت با یک نفر دیگه تماس بگیره

آره عزیزم به من زنگ زدی ×

...روی صندلی نشست و ادامه داد

چیکار میکنی؟ خوشحالی داری برمیکردی خونه؟ ×
دل گلا برات تنگ شده

صدای نفس عمیق لیام از اون ور خط به گوش
رسید...

لیام+...

این من من کردن ها کم کم داشت لویی رو نگران
میکرد...

چی شده لیام؟ تو چی؟×

ثانیه ای نگذشت که صدای بوق کوتاهی به گوش
لویی رسید...

لیام تماس رو قطع کرده بود

لویی مجدداً تماس گرفت اما لیام ریجکتش کرد

لویی بیشتر از این متعجب نمیشد

لیام تماس رو قطع کنه؟

لیام لویی رو ریجکت کنه؟

این از عجایب بود

انگشتانش روی اسکرین به حرکت در اومد تا باز
هم روی اسم لیام ضربه بزنه اما پیامی که بهش رسید
و فرستندش لیام بود، اون رو از کاری که میخواست
...بکنه بازداشت

در عجب بود چه موضوعی وسطه که لیام نمیتونه بهش بگه و نیازه که برا پیام بفرسته پس با عجله پیام ...رو باز کرد

بخشید که لیام گوشی رو قطع کرد. اون کار» +
زشتی بود و لیام ناراحته که کار بد کرد

لیام دیگه نمیخواد برگرده پیش هری و لو. اونا
مهربونن و لیامو دوست دارن، لیامم دوستشون داره
ولی لیام دوست داره بره پیش ددی

ددی برای لیام پستونک میخره، بهش نمیگه نگو
لیام، میذاره لیام با ریتا بره

بخشید بخشید که لیام نمیاد. لیام خیلی دلش
برای هری و لو و گل کوچولو و عروسکاش تنگ شده
- ولی دوست داره بره پیش ددی

«بای بای لو

...لویی انگار آتیش گرفته بود

چند بار دیگه با لیام تماس گرفت اما هر بار
...تماسش رد میشد

...شروع به نوشتن پیام کرد

لیام تو داری گول میخوری عزیزم. من تا الان» ×
چیزی نگفتم چون میخواستم خودت متوجه بشی،
ولی الان میبینم شاید به یه کمک کوچولو نیاز داری.

دیدی توی این چهار سال چقدر راحت بودی؟ کلی دوست پیدا کردی، خیلی جاها رفتی. ولی وقتی با اون باشی دیگه این چیزا رو نداری. برگرد پیش من و «هری، ما عاشقتیم»

دستش رو بین موهایش کشید و سعی کرد عصبانیتش رو فرو بخوره... (شما کظم غیض کن (لویی جان

عرض اتاق رو قدم میزد و منتظر جواب بود و ...خوب شد که خیلی معطل نشد

«بخشید لو. لیام میره پیش ددی» +

...چند ضربه به در دفتر زده شد

در رو باز کرد و با همون اخمش به سانی، کسی که ..پشت در بود نگاه کرد

آقای تاملینسون، یکی از مشتریها از خدمات» راضی نبوده و میخواد شما رو ببینه

قدمی به بیرون برداشت و با صدای رسا فریاد زد...

هرکسی که راضی نیست میتونه گورش رو از× اینجا گم کنه و هیچ وقت هم برنگرده. اندازه ی فاکم اهمیت نداره

دوباره داخل رفت و در رو توی صورت سانی
بست...

...فعلا کارهای مهم تری داشت

قهوه ی سرد شدش رو یک نفس خورد و تست
کره مالی شده رو به همراه ماگش توی سینک
انداخت...

گوشیش رو از روی میز برداشت و بعد از پیدا
کردن کلیدش از در خونه خارج شد

کلید رو توی حفره ی قفل چرخوند و بعد از
مطمئن شدن از قفل شدن در، چرخید تا به سمت پله
ها بره...

روی پله ی دوم بود که صدای باز شدن در خونه ی
...الین باعث متوقف شدنش شد

ناخودآگاه چرخید و منتظر بیرون اومدن اون دختر
شد...

الین پوشیده در پیراهن آستین افتاده ی حریر نباتی
رنگ با گل های سفید و صورتی ملایم که تا زانوش
میرسید و کت جینی که روی دستش انداخته بود از
...خونش خارج شد

موهایش رو خیلی ساده پشت سرش بسته بود و
...گردنبند ظریفی دور گردنش بود

اوه هی نایل»

الین با خوشحالی گفت و باعث شد نایل از فکر
...بیرون بیاد

!!سلام. چه تصادف دلپذیری»

...جلوتر اومد و ذوق زده جلوی نایل چرخید

خواهش میکنم بگو این لباس برای اولین روز»
!کاری مناسبه یا نه

نایل با سر تایید کرد و با گرفتن دستش به سمت
...پله ها، الین رو به پایین رفتن دعوت کرد

روز اول کارته؟—

...با استرس آه کشید و مشتش رو باز و بسته کرد

آره قبلا توی یه کافه کار میکردم ولی از امروز»
.میتونم بگم پرستار یه خانوم پیر هستم

کار خوبیه—

آره حقوقش خوبه ولی فکر کنم خانومه یه مقدار»
.بداخلاق باشه

...نفس عمیقی کشید و ادامه داد

امیدوارم نخواد اذیتم کنه»

...نایل لبخند زد

نه اتفاق نمیفته. بی دلیل نترس—

به لابی رسیده بودند، الین زیر لب «امیدوارم» گفت و بعد از خداحافظی کوتاهی از نایل به سمت برداعلانات ساختمون رفت تا کاغذی که از کیفش...درآورده بود رو به اون متصل کنه

نایل از در اصلی خارج شد و به سمت ماشینش رفت...

...دیروز از تعمیرگاه تحویلش گرفته بود

اممم سلام»

پلک هاش رو روی هم گذاشت و نفسش رو با...عصبانیت بیرون داد

...برگشت با غضب به شان نگاه کرد

کسی که چند روز بود صبح به صبح جلوش ظاهر...میشد

چرا نمیتونی بفهمی اینجا اومدنت تاثیری نداره؟—

...شان پیشونیش رو با انگشت اشارش ماساژ داد

!چون یه روزی ما همو دوست داشتیم»

...نایل پوزخند زد

به ماشینش تکیه کرد و سعی کرد لحنش گویای
...کلافگی درونیش باشه

اینطور نیست؛ ما فقط به دیدن هم عادت کرده—
بودیم؛ البته حتی در این مورد شک هم دارم چون
خیلی راحت دور شدن از هم رو پذیرفتیم، یعنی حتی
عادت هم نداشتیم به هم!!! انگاری فقط از تنهایی
خسته شده بودیم

...شان امیدوار چلوتر اومد

ولی خوب تونستیم تنهایی همو پرکنیم، میشه»
...که

نایل انگشتش رو بالا گرفت و حرفش رو قطع
کرد...

نه نمیشه—

در رو باز کرد و سوار ماشین شد اما قبل از بستن
...در، نگاهی به شان انداخت

وقتو تلف نکن—

در رو بست و بدون توجه به نگاه خیره ی شان به
..سمت محل کارش حرکت کرد

شان سربلند کرد و با دختری که جلوی در ایستاده
..بود چشم تو چشم شد

الین با تعجب نگاهش میکرد و شان کلافه از
...نگاهش به سمت دیگه ی خیابون رفت

...دیگه نمیدونست باید چیکار کنه

الان کی میرسیم؟+

...خوان نگاهی به ساعتش کرد

از وقتی که توی سئول وارد جت شخصی زین، که
برای بردن لیام اومده بود، شدند این سوال رو شنیده
بود...

...هر نیم ساعت

پنج شیش دقیقه دیگه»

لیام با ذوق سیخ نشست و کوله پشتیش رو توی
...بغلش فشرد

...چند دقیقه دیگه ددی رو میدید

انگشتش رو بین موهایش فرو برد و اون ها رو
...مرتب کرد

هیجان داشت تا زودتر موهایش رو از نزدیک به ددی
...نشون بده

همه میگفتن موهایش خیلی خوشگل شدن و لیام هم هر موقع که توی آینه به خودش نگاه میکرد لبخند میزد، حتی دوبار وقتی ارین حواسش نبود خودشو... بوس کرد

کمی از آب پرتقالی که مهماندار برایش آورده بود... خورد و با دستمال کاغذی دور دهنش رو خشک کرد

نمیخواست لباس چسبناک بشن و زنبورا و مورچه ها بهش حمله کنن و لباسو بخورن و دردش بیارن و (لیام گریه کنه... سعی کنین یه نفس بگین

...اون موقع دیگه نمیتونست صحبت کنه

عطرش رو از زیپ جلوی کولش بیرون آورد و... کمی از اون رو به گردنش زد

...هری بهش گفته بود اینجا بزنه

با نگاه کردن به ساعت گوشیش متوجه شد که پنج... دقیقه شده

چرا نرسیدیم؟+

...خوان آه کشید

ممکنه کمی طول بکشه»

لیام با ناراحتی دستش رو توی سینهش گره زد و به... صندلش تکیه کرد

چرا نمیرسیدن؟
!!نکنه اصلا نرسن؟
!!!!نکنه یه هیولا هواپیما رو بخوره؟
!!!!ثور یه وقت بهشون آذرخش نزنه؟
!!نچ نچ نچ همش تقصیر ارینه

با صدای خوان از فکر بیرون اومد و به اون نگاه کرد...

از پنجره بیرونو ببین»

چشم به باند فرود انداخت اما چیزی به چشم نمیومد...

سوالی به خوان نگاه کرد و اون مرد هم متوجه ...دلیل این نگاهش شد

ماشینو نمیبینی؟ منتظر تو هستن»

با ذوق سعی کرد چیزی ببینه و این طور بود که ...چیزی از فرود نفهمید

فقط زمانی که به خودش اومد و در رو باز دید، به سمت بیرون دوید و وقتی چشمش به زین افتاد، پله ...ها رو دو تا یکی پرید

اون رو روی زمین گذاشت و دستش رو بین
...موهایش کشید

مخصوصا وقتی لیام کوچولو با این موهایش_
خوردنی تر شده

لیام لبش رو گاز گرفت و سرش رو پایین
...انداخت

...دیدی موهایشو از نزدیکم دوست داشت

...زین با دیدن خجالتش باز هم لبخند زد

بوسه ای روی موهایش کاشت و سرش رو به
...گوش لیام نزدیک کرد

خسته شدی عروسک؟_

لیام با همون لبخند خجالت زده و چشم های براق
از اشک شوقش، سرش رو به نشونه ی موافقت
...تکون داد

زین زیر زانو و کمرش رو گرفت و اون رو به
...سمت ماشین برد

امشب و فردا رو کامل استراحت میکنی، بعد از_
اون یه سری غافلگیری در انتظارته

با صدای آروم و بم توی گوش لیام گفت و زیر
...گوشش رو بوسید

لیام هم چنگی به بازوی ددیش زد و خودش رو
...جمع کرد

...خیلی خوشحال بود که برگشته بود

چی شده؟*

با هول و ولا پرسید و سعی کرد چشمش رو از
حرکات لویی برنداره تا شاید دلیل این دویدن ها رو
...بفهمه

هیچی. یه چمدون ببند، میخوایم بریم خونه ی×
!!زین

...هری نزدیک تر اومد و به دیوار کنار کمد تکیه داد

چرا؟*

لیام رفته اونجا×

...هری چند ثانیه با شوک به لویی زل زد

نمیدونست چرا اما مطمئن بود لیام دیگه به این
...خونه برنمیگرده

البته که توی رفتن لیام، لویی رو هم مقصر
..میدونست

اون لیام رو روی بالش مخمل تحویل زین داده
...بود

کاریه که خودت کردی، چقدر من گفتم نذار اینا به*
هم نزدیک بشن گوش نکردی اینم نتیجش

...لویی یه هودی توی ساکش انداخت

یه ساک کوچک گرفته بود و قصد داشت فقط دو
...دست لباس برداره

به لیام مطمئن بودم! فکرشم نمیکردم برگرده×
اونجا

...هری با پوزخند به لویی زل زد

انگار اون هری شیرین و مهربون رفته بود و به
..جاش یه آدم تلخ اومده بود

تو لیامو میشناختی!! میدونستی برمیگرده پیش*
زین

...روی تخت نشست و ادامه داد

دیگه به من ربطی نداره. در ضمن این دیگه داره*
احمقانه میشه. نزدیک یک ساله که درست و حسابی
توی این خونه نبودیم و به کارامون نرسیدیم. یا با لیام
برگرد و یا دیگه فکر برگردوندنش رو هم نکن. بذار
جایی باشه که خوشحاله

بعد از تموم شدن جملش دراز کشید و پشتش رو
...به لویی کرد

لویی آهی کشید و شلوار کتان مشکیش رو توی
...ساک کوچیک انداخت

...زیپش رو کشید و اون رو گوشه ی اتاق انداخت

...تا زمان پروازش مدت زیادی مونده بود

...کنار هری دراز کشید و به سقف زل زد

اگه برنگرده چیکار کنم؟×

...آروم پرسید و توی فکر فرو رفت

طولی نکشید که دست های هری دور بدنش
...پیچید

کاری که تا الان میکردی. منم فکر نمیکردم بتونم*
بدون لیام دووم بیارم اما دیدی که!! چند ماهه نیست و
خللی هم توی زندگی ما به وجود نیومده. برو، تلاشت
رو بکن اما یادت باشه دور از اون هم میتونی زنده
بمونی

...لویی به چشم های هری خیره شد

سعی میکرد پنهانش کنه اما غم به طرز واضحی
(توی اون چمنزار شبنم زده جولون میداد... (جان؟

سرش رو جلو برد و بوسه ای آروم رو شروع
کرد...

...بوسه ای که بعد از مدتی توسط هری قطع شد

حالا واقعا نمیای؟×

هری چند ثانیه به چشم های لویی نگاه کرد، سپس
...لبخند زد و سر تکون داد

میام. تنهات نمیذارم*

...به نظر توی ساک لویی هنوز جا بود

😊 کلمه 4367

!!!!چند جا براتون نمک ریختم

تو قسمتای مربوط به نایل و لری دارم گند میزنم
جررر

love♥

Niusha

✍نوشته شده در 18 مرداد 00

پتوی نرم و نازک سفید و آیش رو که همراه خودش آورده بود روی تن برهنش کشید و سرجاش، بین دست های زین، چرخید تا دستش برای بیدار کردن زین باز باشد...

پستونکش رو بین دندون هاش گرفت تا از شدت استرس نندازتش و خیلی آروم خودش رو بالاتر کشید...

آخه از اونجایی که اون خوابیده بود فقط چونه و گردن ددی دیده میشد و لیام نمیتونست صورتش رو ببینه...

...نمیشد کهه

...باید چشم های ددی رو میدید

با پلک هایی که به خاطر تمرکز بیشترین فاصله رو از هم گرفته بودند و چشم هایی که برق شیطنت توشون از چند کیلومتری مشخص بود تگون دیگه ای خورد و خوشحال از موفقیتی که نزدیک بود بهش دست پیدا کنه خندید؛ اما دست های زین که دور بدنش محکم تر شد و اون رو به خودش فشرد، راه رو بست... برش بست

زین با صدای گرفته هومی از بوی لطیف پسرک
کشید و لب هاش رو به در دسترس ترین جا، که
...پیشونی لیام بود چسبوند

پستونکش رو توی مشتش گرفت و تقریباً فریاد
زد...

...ددی بد تمام نقشه هاش رو خراب کرده بود

...لیام باهاش قهر بود

...قهر الکی

...نه راستکی

...نه نه الکی

...آخه ددی گناه داشت

با نق و ناله، همونطور که گوشه ی پتوش رو توی
دست چپش و پستونک و آقای فرانکی رو توی دست
...راستش گرفته بود چرخید و پشتش رو به زین کرد

...زین نیمه بیدار بود اما هنوز یادش بود

لیامی که تمام دار و ندارش رو برمیداره و پشتش
رو بهت میکنه قهره، یه قهر فیک چون دلش نمیاد
...اذیت کنه

...از پشت بهش چسبید و سرشونش رو بوسید

صحت بخیر لیتل وان_

لب های لیام جلو اومده بودند و لیام هم قصد
...نداشت جواب ددی رو بده

فکر میکنم لیام قهره_

دست راستش رو به آرنج تکیه داد و زیر سرش
گذاشت و دست چپش رو دراز کرد و سر آقای
...فرانکی رو به سمت خودش چرخوند

مگه نه فرانکی؟_

...اخم های لیام تو هم رفت

آقای فرانکی+

...دلخور گفت و سرش رو زیر پتوش برد

...زین خندید

خیلی خب آقای فرانکی_

...چند ثانیه مکث کرد و شگفت زده ادامه داد

اوه پس نظر تو اینه که شکم کوچولوشو قلقلک_
بدیم؟

چشم های لیام درشت شد و همونطور که از زیر
پتوش به زین نگاه میکرد خدا خدا کرد که ددی این کار

...رو نکنه

...شکم لیام نههه

انگشت های زین روی شکمش به رقص در اومد و این حرکت صدای خنده های ریز لیام رو به همراه داشت...

اما باعث نشد از زیر دژ محکمش، پتوی نرمالوش، بیرون بیاد...

زین چند ثانیه به وول خوردن لیام زیر دستش نگاه کرد و از ریتم آهنگین خنده های از ته دلش لذت برد، ...سپس دستش رو برداشت

دیگه چی آقای فرانکی؟_

...سر تا پای لیام گوش شد

بوسش کنیم؟_

بدون مجال دادن به لیام برای هضم چیزی که گفته، آقای فرانکی رو از دستش بیرون آورد و بوسه های نرمش رو از نوک انگشت های خوشفرم و پنبه ...ایش شروع کرد

تا بازوش بالا اومد و ناگهانی پتو رو از روی لیام برهنه که لب هاش رو به دندون گرفته بود تا صدآش ...درنیاد برداشت

سلام پسر کوچولو_

...و بوسه ی بعدی رو روی چوونش گذاشت

قهر کردی بیبی؟_

...لیام هول شده به اطرافش نگاه کرد

ددیی لیام... نههه قهر کار بدیهههه... لیام اممم+

لبش رو روی لب های لیامی که در حال پیدا کردن
...بهونه بود چسبوند و عمیق مکیدش

چند ثانیه طول کشید تا لیام به خودش بیاد اما به
محض اینکه موقعیتش رو درک کرد، خودش رو به زین
فشارد و دستش رو پشتش کشید... (دنبال دکمه ی
(خاموشش میگرده)

زین دستش رو زیر ران لیام برد و با یک حرکت
...اون رو روی خودش کشید

دستش رو بالا برد و روی باسن لختش گذاشت و با
کج کردن سرش زبونش رو هم توی بوسه ی
...پرشورشون دخالت داد

باسن لیام رو فشارد و با شنیدن آه لیام پوزخندی
زد...

با عقب کشیدن لیام، اخم هاش توی هم رفت و
...خواست چیزی بگه که چند ضربه به در اتاق خورد

ملحفه ی تخت رو روی خودشون کشید و صداش
...رو صاف کرد

...گرچه نمیتونست عصبانیتش رو مخفی کنه

بله؟_

آقای مالیک سم هستم. آقای تاملینسون اومده و»
میخواه ببینتون

نفسش رو با عصبانیت بیرون داد و بدون توجه به
چهره ی ذوق زده ی لیام، اون رو از روی خودش کنار
زد و نشست

تو سالن نگهش دار_

سپس از روی تخت بلند شد، دست لیام رو کشید و
...با خودش به سمت سرویس بهداشتی برد

لیام باید برگرده×

زین نیم نگاهی به لیام که با موهای مرطوب و گونه
های سرخش، با فاصله ازشون کنار هری نشسته بود
و با ذوق صحبت میکرد انداخت و دوباره به لویی خیره
شد...

جدا به نظرت احمقانه نیست؟ این همه راه رو_
میای تا این چیزا رو بگی؟ اذیت نمیکنه این مدل
زندگی؟

دست های لویی مشت شد اما سعی کرد به توصیه
...ی هری گوش کنه

عصبانی نیشه و یادش باشه هر چقدر هم مخالف باشه در آخر لیام باید تصمیم بگیره، پس وجه ی...خودش رو خراب نکنه

نمیخوام لیام دوباره تبدیل به اون لیام قبلی بشه،× کسی که قدر خودش رو نمیدونست، اعتماد به نفس نداشت، تو یه اتاق زندانی بود تا وقتی تو تصمیم بگیری ازش استفاده کنی، کار هر روزش زل زدن به دیوار و غصه خوردن بود. لیام لایق بهترین هاست. درسته که با وقت گذروندنون مخالفتی نداشتم ولی این دلیل نمیشه اجازه بدم دوباره برادرم رو، زندگیش رو، روحیش رو خرابش کنی. میدونم فقط به خاطر آزار دادن من و هری برگردوندیش ولی ازت خواهش میکنم دست بردار. برو سراغ یکی دیگه فقط بذار لیام شاد باشه

زین پلکی زد و سعی کرد خونسردیش رو حفظ کنه...

نگاهی به لیام که در حال کشیدن دست هری بود کرد و وقتی اون دو نفر از محدوده ی دیدش خارج...شدن، به سمت لویی حمله کرد

...یقاش رو گرفت و اون رو به سمت اتاقش کشید

به سمت مبل چرم رو به روی میز هلش داد و...خودش هم به سمت تبلت روی میز رفت

قبلا بهت گفتم، خوشم نمیاد وقتی خودت رو_
!!اونقدر مهم فرض میکنی که دلیل چیزی باشی

...گفت و تبلت رو به سمت لویی گرفت

اینجا رو میبینی؟ یه سالن زیبایی که برای لیام_
ساخته شده، هر جوری بخواد میتونه مدیریتش کنه

...به عقب برگشت و آیکون دیگه ای رو لمس کرد

اینجا رو که قطعاً میشناسی! تغییر کرده برای_
اینکه لیام توش شاد باشه

تبلت رو از دست لویی کشید و با حرص روی میز
...انداخت

اینقدر نگو برای حرص دادن من چون من ذره ای_
به تو و هری فکر نمیکنم. تو منو خوب میشناسی پس
.میدونی با کسی تعارف ندارم

به میز تکیه زد و این بار با صدایی آهسته تر ادامه
داد...

من با لیام آرومم، ذهنم درست کار میکنه، برای_
خودم غریبه نیستم. نمیخوام از لغت عشق استفاده
کنم چون یه چیز احمقانهست ولی لیام آرامش منه. نه
میدارم آرامشم لحظه ای غم رو حس کنه و نه میدارم
تو و اون دوست پسر احمقانت ازم دورش کنین

...به اطراف نگاه کرد

هر چقدر دوست داری بمون ولی اینو بدون که_
قرار نیست لیام همراهت بیاد

و گذاشت چشم های شوک زده ی لویی قدم هاش
...رو دنبال کنند

در آسانسور باز شد و لیام با خوشحالی دست هری
رو کشید تا زود تر چیزهایی که ددی برای آماده کرده
...بود رو نشونش بده

هری با وارد شدن به اون محیط بازگشت خاطرات
قدیمی رو حس میکرد اما مثل همین محکم جلوی
...احساسات منفیش ایستاد

ددی دیشب قبل از خواب اینجا رو به لیام نشون+
داد

با چشم هایی که میخندید توضیح داد و هری
تونست دلیل چشم های پف کردش رو بفهمه؛ مثل
...همیشه از هیجان خواب به چشم هاش نیومده بود

اینجا اینجا اینجا+

دری که از جایی وسط رونش باز میشد رو نشون
...داد و دست هری رو به اون سمت کشید

لیام از اینجا خیلی میترسه، دوست داره ولی+
میترسه

با ابروهای بالا رفته و شمرده شمرده توضیح داد و سپس در اتاقی رو که میشد اون رو استخر توپ...دونست باز کرد

هری لبخندی بهش زد و موهای نامرتبش رو...نوازش کرد

خیلی خوشگله*

لیام خندید و دست هری رو به سمت دیگر راهرو...کشید

چند بار با هیجان بالا پرید و دوباره با دو دست، به...دست هری چسبید

در رو باز کرد و به سمت خونه ی چوبی بزرگ...داخل اتاق رفت

...روی زمین نشست و با هیجان در رو باز کرد

دو توله سگ سفید و قهوه ای از اون در بیرون...اومدند که لیام فوری اون ها رو به آغوش کشید

سلااااااام پایای خوشگلل+

...رو به هری کرد

این آقای پاییه، اینم خانوم پاییه. اونا هنوز اسم+ندارن

آه کشید و همونطور که روی کمر پاپی قهوه ای
...رنگ رو نوازش میکرد ادامه داد

ددی گفته لیام زود براشون اسم انتخاب کنه تا+
قلاده های خوشگل بگیریم ولی لیام نمیدونه

...هری جلوتر اومد و کنار لیام زانو زد

با لبخند پاپی سفید رو توی بغلش گرفت و
...نوازشش کرد

!تو چقدر کوچولویی آقا کوچولو*

هری با شگفتی به پاپی گفت و گردنش رو
...بوسید

درست به اندازه ی لیام کوچولو هستی*

...گفت و شاهد صورتی شدن لب های لیام بود

نظرت در مورد اسنوبال چیه؟*

...لیام لبخندی عمیق زد

خوشگلهههه+

...آره و بهش هم میاد. اسنوبال و*

کمی فکر کرد اما صدای آروم لیام حواسش رو به
...سمت خودش معطوف کرد

!اوريو+

...لیام صداش رو صاف کرد
اوربو چون پاپی هم‌رنگ اوربو هست؛ اوربو+
خوشمزس، لیام دوست داره
...سرخ شد تا جملش رو تموم کنه
این خیلی خوبه لیام، آفرین*
...لیام مثل فنر از جاش پرید
اسنوبال و اوربو رو بین دست هاش گرفت و به
...سمت در رفت
لیام میره تا به ددی بگه+
هری سری تکنون داد و ایستاد تا به دنبالش بره اما
...چیزی اون رو به سمت عقب میکشید
...نگاهی به اطراف کرد و به سمت پنجره رفت
محیط تاریک بیرون حالا تبدیل به یه پارک کوچیک و
...روشن شده بود
...پراز رنگ و حس زندگی
تو اینجایی؟×
به پشت سرش نگاه کرد و در همون حین جواب
...لویی رو داد

لیام منو آورد اینجا*

...لویی آهی کشید

...کنار هری متوقف شد و خیره شد به بیرون

...نمیذاره لیام بیاد×

لو، لیام خودش نمیخواه بیاد. تا وقتی میتونستیم*
جلوشو بگیریم که تصمیمشو نگرفته بود ولی الان هیچ
کاری نمیشه کرد.

سرش رو به بازوی هری تکیه داد و شقیقه هاش
...رو ماساژ داد

حس میکنم احمقم×

...دست هری روی شونش نشست

منم همینطور، البته من از خونه حس میکردم*
احمقم

...به هری نگاه کرد

پس چرا اومدی؟×

...هری لبخندی زد و پشت لویی ایستاد

دست هاش رو دور بدنش پیچید و سرش رو توی
...گودی گردنش فرو برد

تو شریک زندگی منی، محال بود بذارم تنهایی*
حس حماقت داشته باشی. تازه یه فرصتم برام پیش
اومده که نایل رو ببینم.

...لویی خندید

دست هاش رو روی دست هری گذاشت و با
...چرخوندن سرش، گونش رو بوسید

الان میخوای بری پیشش؟×

...هری کمی فکر کرد سپس سرش رو تگون داد

آره چرا که نه. باید باهاش تماس بگیرم ببینم*
خونش کجاست.

منم یکم کار دارم. چند نفر هستن که باید×

...بینمشون. واسه ی فردا بلیط میگیرم

...با صدای خنده ی هری چهرش پر از تعجب شد

چی شده؟×

...خنده ی هری تبدیل به یک نیشخند خبیث شد

این جملت خیلی بامزس، هفته ای سه بار*
میگیش.

کدوم جمله؟×

هری سعی کرد صدا و لحن مرد رو به روش رو
...تقلید کنه

!!واسه ی فردا بلیط میگیرم*

...لویی لبخندی زد و با تاسف سر تگون داد

عوضی×

...به سمت آسانسور راه افتادند

راست میگم خب. بیشتر از اینکه باهات سکس*
!داشته باشم باهات سفر کردم

...لبخند عمیقی زد و دست هری رو گرفت

اشکالی نداره بیب، بیشتر سکس میکنیم×

...ابروهای هری بالا پرید

اینم بد نیست*

خندیدند و با حالی که بهتر شده بود از اونجا خارج
شدند...

البته یادشون بود در ترسناک ترین اتاق برای لیام
...رو ببندند، استخر توپ

ددی ددی ددی ددی ددی ددی ددی ددی+
ددیی ددیییی

با لب های برگشته و نگاه خیس به اطراف اتاق
...نگاه کرد

...ددی حتی اینجا هم نبود

...لیام همه جای خونه رو گشته بود

پس ددی کجاست؟

از بالای نرده ها سرک کشید و سم رو در حال
...صحبت کردن با تلفن دید

...شاید اون بدونه ددی کجاست

پاپی ها رو به به خودش چسبوند و از پله ها پایین
...دوید

آقای سم+

سم نیم نگاهی به لیام انداخت و تماسش رو با
جمله ی «بعدا دربارش صحبت میکنیم» به پایان
...رسوند

...سپس به سمت لیام برگشت

پسر بآداب و خندونی که هنوز هیچی نشده همه رو
...شیفته ی خودش کرده

حتی اگر خودت نخوای هم خواه ناخواه باهاش با
...محبت رفتار میکنی

بله آقای لیام»

لیام لبخند پر افتخاری زد و سعی کرد مکالمه رو
...همینطور رسمی و مودبانه ادامه بده

آقای ددی کجاست؟+

با جدیت پرسید و سم هم تمام تلاشش رو برای
...حفظ جدیتش کرد

توی حیاط هستن»

...لبخند صادقانه و عمیقی به روی سم زد

مرسیییی+

گفت و با جا به جا کردن اسنوبال و اوریو، به سمت
...حیاط دوید

باید به ددی میگفت که برای پاپی هاش اسم های
خوشگل انتخاب کرده و خیلییی زود باید براشون
...قلاده بگیرن

برای بار هفتم شماره رو گرفت و وقتی باز هم
تماسش بی پاسخ موند، گوشی رو روی میز
...انداخت

تا به حال پیش نیومده بود نایل تماس هاش رو بی
...جواب بذاره

انگار یه وسواس خاص نسبت به رینگتونش
داشت...

با به یاد آوردن اینکه نایل قبلا با تلفن خونه هم
بهش زنگ زده، از جا پرید و بی توجه به لیام که با پاپی
های توی دستش این طرف و اون طرف میدوید، این
بار به شماره ی خونش زنگ زد اما باز هم جوابی
نگرفت...

گوشی رو ناامیدانه روی پاش گذاشت و سرش رو
...به دست هاش تکیه داد

توی شهری که توش به دنیا اومده بود و بزرگ
...شده بود غریبه بود

توی خونه ای که هیچ شناختی از ساکنینش نداشت
...و لویی هم تنهاش گذاشته بود

چشم هاش رو بست اما چند ثانیه بعد مجبور به باز
...کردنش شد

برای دیدن خانم میانسالی که پیش دستی کوچکی
حاوی شربت آلبالو و کاپ کیک بلوبری رو جلوش نگه
...داشته بود

این برای منه؟*

...زن لبخند مادرانه ای زد

...بله پسر. آقا گفتن ازتون پذیرایی بشه»

...هری لبخند زد و تشکر کرد

پیش دستی رو از دست زن گرفت و روی میز گذاشت...

...به پستی مبل تکیه داد و گازی به کاپ کیکش زد

گوشی رو برداشت و با اینکه میدونست نایل... جوابش رو نمیده باز هم به خونش زنگ شد

تکه ی بزرگ تری از کیک رو توی دهنش گذاشت و مشغول جویدن شد اما با صدای ضعیفی که از اون طرف خط به گوشش رسید، کاپ کیکش توی گلویش پرید...

گوشی رو روی زمین انداخت و برای مهار سرفه های وحشتناکش چند قلپ از آبمیوه رو نوشید، سپس... با عجله اون رو کنار گوشش برگردوند

سلام. من میخوام با نایل صحبت کنم. درست* تماس گرفتم؟

...دختر سریع جوابش رو داد

بله بله اینجا خونه ی نایله. من همسایه ی رو به»
رویش هستم، الین

هری نیشخند خبشی از تصور اینکه اون دو در حال انجام چه کاری بودند و با زنگ زدن های مداومش... مجبور به جدا شدن از هم شدند زد

...با صدایی خندون به حرف اومد

میتونم باهاش صحبت کنم؟*

صدای مضطرب الین و جمله ای که گفت، اخم های هری رو توی هم برد و باعث شد از حالت راحت...نشسته در بیاد

نایل از دیروز صبح که همزمان از خونه هامون» بیرون رفتیم برنگشته؛ من نگرانش شدم، فکر کردم توی خونه هست و جواب نمیده برای همین به کلیدساز زنگ زدم و تونستم وارد بشم

پیشدستی رو روی دسته ی مبل گذاشت و از جاش بلند شد...

نگاهی به اطراف انداخت و وقتی اثری از لویی پیدا نکرد، بیخیال خبر دادن بهش شد و به سمت در دوید...

آدرس اونجا رو بهم بده*

دون دون شدن پوستش رو به خاطر باد خنکی که می وزید حس میکرد اما توانش رو نداشت تا از جاش...تکون بخوره

فقط همونطور بی حرکت روی سقف ماشین دراز کشیده بود و به آسمونی که نمیدونست کی این قدر

...تیره شده نگاه میکرد

...نگاه میکرد و فکر میکرد

به حرف های زنی فکر می کرد که دیشب جلوی
...خونش، جلوش رو گرفته بود

زنی که خودش رو شارون آدامز، روانشناس شان
معرفی کرده بود و خبر فوت شان رو بهش داده
بود...

چیز زیادی نگفت، فقط اینکه وسط روز یه ویدیو
توسط شان براش فرستاده شده؛ ویدیویی پونزده
ثانیه ای که شان توش به سرعت گفت اون سه نفری
که همیشه تعقیبش میکنن، حالا پشت در خونش
ایستادن و طوری که از چشمی مشخصه مسلح
هستن. گفت که اگر بگیرنش برش میگردونن به جایی
که بوده و بعدش از روانشناسش خواست تا پاکتی که
...توی طبقه ی سوم کمدش بود رو به نایل برسونه

شارون به سرعت خودش رو به خونه ی شان
رسوند اما درِ کاملاً سالم و قفلِ آسیب ندیدش خیالش
...رو از اینکه کسی به زور وارد شده باشه راحت کرد

چند بار در زد و وقتی کسی جوابش رو نداد، با
کلیدی که شان، به عنوان تنها آشنای نزدیکش، بهش
داده بود در رو باز کرد و همون ابتدا با جسم حلق آویز
...شدش رو به رو شد

اون موقع نتونست وارد بشه، اما بعد از تماس با پلیس و اورژانس، به خاطر امید کمی که به نجات دادن پسر جوون داشت، و پایین آوردن جسد، داخل خونه رفت و تونست اون پاکتی که شان میگفت رو پیدا کنه و برداره

نایل بی هیچ حرفی پاکت رو گرفت و سوار...ماشینش شد

تا صبح توی خیابون ها چرخید و چرخید و چرخید و ...خودش رو به اینجا رسوند

خارج از شهر، جایی کاملاً متروکه و دور از هر آدمی که بخواد سکوتی که نایل برای فکر کردن لازم ...داشت رو بشکنه

پاکتی که توی دستش نگه داشته بود رو نگاه کرد و ...نفسش رو کلافه بیرون داد

...هوا سرد تر شده بود

در حالت عادی هوا اینقدر هوا سر نبود اما نایل از ...دیروز چیزی نخورده بود

ضعف بدنیش و فشاری که افکارش بهش وارد ...میکردن باعث این قضیه بودند

نفسش رو کلافه بیرون داد و از روی ماشین پایین ...اومد

پاکتِ باز نشده رو از پنجره روی صندلی انداخت و
...جلوی ماشین ایستاد

چشم هاش رو بست و نفس عمیقی کشید، سپس
به عقب برگشت و پس از جای گرفتن روی صندلی،
...ماشین رو روشن کرد تا به خورش برگرده

...واقعا نیاز به استراحت داشت

😊 کلمه 3023

مخالف ترین موجود با موضوع خودکشی خودمم

فقط نمیدونستم با شان چیکار کنم کشتمش

این باشه تا وقتی با خودم به نتیجه برسم که تو
پارت بعد چیکار کنم! بعدش باهم آپ میکنم

love♥

Niusha

✍️ نوشته شده در 23 مرداد 00

تلویزیون روشن بود و صدای خنده ی پس زمینه ی سریال در حال پخش به گوشش میرسید اما حتی یادش نبود دلیل و باعث این خنده، چه اتفاق یا ... دیالوگی بوده

چشم هاش رو باز کرد و دستش رو برای پیدا کردن و گرفتن ریموت کنترل روی سطح مبل کشید و ... بعد از پیدا کردنش، فوراً تلویزیون رو خاموش کرد

... تحمل صدایش رو نداشت

خواست دوباره چشم هاش رو ببندد تا شقیقه های دردناکش آرامش پیدا کنه اما باز هم اون پاکت رو دید...

همون پاکت لعنتی که دو روز بود نایل برای باز کردنش با خودش کلنجار میرفت...

بخشی از وجودش میخواست همین حالا اون پاکت ... لعنتی رو توی زباله ها بندازه

داستانش با شان تموم شده بود، نمیخواست چیزی اون رو یاد گذشتشون بندازه و اون پاکت ... دروازه ای بود به خاطراتش

خاطراتی که علیرغم چیزی که نایل تظاهر میکرد
آزار دهنده بودند؛ گرچه هنوز هم نمیخواست به
...خودش اعتراف کنه

از دو سال پیش به خودش تلقین میکرد که رفتن
شان دیگه اهمیتی برایش نداره ولی همیشه در
درونش میدونست نمیتونه از خاطرات خوبشون فرار
...کنه

...نظر هری هم همین بود

دوبار به دیدن نایل اومده بود، آخرین بار امروز
صبح بود، و هر دوبار بهش توصیه کرده بود خودش رو
گول نزنه و به حرمت روزهای خوبش با شان، آخرین
...خواسته ی اون پسر رو انجام بده

اون بخش روراست ذهنش داشت کم کم حرفش
...رو به کرسی مینشوند که زنگ در به صدا در اومد

نایل به سرعت به اون سمت دوید و از چشمی به
...بیرون نگاه کرد

...سفارشش رو آورده بودن

...دو تا پیتزای پیرونی

...کیف پولش رو برداشت و در رو باز کرد

پیتزاهاش رو از پیک گرفت و روی شلف، کنار
...کلیداش گذاشت

پولش رو پرداخت کرد و بعد از سر تکون دادن در جواب تشکر پیک برای انعامش، قدمی به عقب برداشت اما با دیدن در خونه ی الین ناخودآگاه ...متوقف شد

کیف پولش رو رو جعبه ی پیتزا گذاشت و به سمت ...اون قدم برداشت

نمیدونست چرا به اون سمت میره؛ انگار نیرویی ...اون رو به اونجا میکشید

پشت در ایستاد و دستش رو برای در زدن بالا برد ...و ضربه ای زد اما ناگهان به خودش اومد

...هیچ دلیلی برای اینجا بودن نداشت

پشتش رو به در کرد و خواست به سمت خونش ...بره که در باز شد

سلام نایل»

...کار از کار گذشته بود

...روی انگشتاش چرخید و به الین نگاه کرد

...مثل همیشه زیبا و ظریف

نایل آشفته بود؛ هم از درون و هم از بیرون، اما ...سعی کرد لبخندی روی لب هاش بنشونه

...الین به در تکیه داد

حالت خوبه؟ رنگت پریده؛ یعنی کم تر از اون روز»
ولی پریده.

...نایل آب دهانش رو قورت داد

...خوبم. فقط—

به کف راهرو خیره شد و سعی کرد بهونه ای جور
کنه...

...فقط—

الین جلوتر اومد و دستش رو روی شونه ی نایل
گذاشت...

میخوای بیای داخل؟»

نایل سردرگم سرش رو به نشونه ی موافقت
تکون داد اما هنوز قدم از قدم برنداشته بود که چیزی
...به یادش اومد

...من تو خونم پیتزا دارم—

الین لبخندی زد و از روی جاکلیدی کنار در، کلیدش
...رو برداشت

در رو بست و ساعد نایل رو بین انگشت هاش
...گرفت

پس بریم خونه ی تو»

...و با هم به خونه ی نایل رفتن

وسیله های توی دست راستش رو به دست چپش منتقل کرد و با دستی که حالا خالی شده بود، رشته هایی از موهایش رو که روی پیشونیش ریخته بودند به ...بالا هدایت کرد

روز شلوغ و پر مشغله ای داشت اما نمیتونست از دیدن لیامی که از صبح تا الان در حال گشت و گذار ...توی سالنش بود بگذره

لبخندی از پیشبینی ریکشن لیام رو لبش نقش ...بست و از آسانسور خارج شد

در باز بود پس بی صدا وارد شد و اطراف رو به ...دنبال لیام گشت

جلوی پنجره ی سراسری، بین بادکنک های سفید و ...صورتی ایستاده بود و ریز ریز میخندید

زین سعی کرد بی صدا بهش نزدیک بشه اما هنوز سه قدم هم برنداشته بود که ناگهان لیام از جا پرید و ...همزمان با گفتن «ددیییی» به سمتش چرخید

(سلااااام (ازون هلووووووهای معروفش+

بقیه ی قدم ای رو عادی برداشت تا هر چه زودتر
...به لیامش برسه

...از صبح پسر شیرینش رو ندیده بود

هی بیبی_

...لیام رو تو بغلش کشید و پیشونیش رو بوسید

چطوری متوجه شدی اومدم؟_

...لیام خودش رو عقب کشید و به زین خیره شد

تازگی ها اون حس ترس و خجالتش از بین رفته
...بود و میتونست با زین تماس چشمی برقرار کنه

...لب هاش رو جمع کرد و هیجان زده پلک زد

بزاقش رو قورت داد و سعی کرد دقت بالاش رو
...نشان بده

عطر ددی خیلی خوشبو. لیام دوسش داره واسه+
...همین تو یادش میمونه

زین از ته دل به جملات صادقانه ی لیام خندید و
...بهش نزدیک تر شد

گونه ی لیام رو بوسید و برای پیدا کردن دوستی،
که لویی با اکراه بهش معرفی کرده بود و گفته بود
میتونه به لیام برای راه اندازی اونجا کمک کنه،
...اطراف رو از نظر گذروند

خیلی وقته تنهایی؟_

با یقه ی لباس زین ور رفت و خودش رو توی
...آغوشش فشرد

نه پم تا ده دقیقه ی پیش اینجا همراه لیام بود+

با لبخند و شمرده شمرده گفت و بیشتر بین
...بازوهای زین فرو رفت

لحظات آرامبخشی بود اما خیلی زود این آرامش
...توسط جیغ ذوق زده ای لیام از بین رفت

بادکنک و شکلاتات+

و بی توجه به ده ها بادکنکی که زیر پاش ریخته
بود، هیجان زده به سمت میزی که شکلاتش روش
قرار داشت دوید و قبل از هرکاری، بادکنک قرمز رنگ
رو از زیر بسته ی شکلات برداشت و انتهای ربان
...متصل به اون رو دور انگشتش گره زد

اگر این کار رو انجام نمیداد ممکن بود بادکنکی
...مهربونش از دستش دربره و به سقف بچسبه

...لیام که اینو نمیخواست

در شکلاتش رو باز کرد و یکی از اونها رو از
...زرورقش خارج کرد

شکلات شیری خوشمزه ای که توی دهنش آب
...میشد رو خیلی دوست داشت

نگاهی به زین که پشت بهش ایستاده بود و گوشیش رو چک میکرد انداخت و تصمیم گرفت یکی... از شکلات هاش رو به اون هدیه کنه

درسته که اخمش، که از توی شیشه ی براق مشخص بود، ترسناک بود ولی برای لیام که نبود؛ پس... لیام نمیترسید

بعدش هم، لیام پسر خوبی بود و هیچ وقت باعث... عصبانیت ددی نمیشد

شکلاتی که در نظرش از همه کوچولوتر بود رو برداشت و بعد از سفت کردن گره بادکنکش، به... سمت زین رفت و بازوش رو گرفت

آروم زمزمه کرد و وقتی زین نگاهش رو از اسکرین موبایلش گرفت و به چشم هاش براقش داد،... کمی سرخ شد

بفرماییدد+

و شکلات رو با فاصله ی کمی از صورت زین،... جلوی چشمش گرفت

زین لبخندی زد و گونه ی اون موجود لطیف، مودب... و با فکر رو با پشت انگشت نوازش کرد

من نمیخورم سوییٹی، اینا همش برای خودته_

...چرخید و به شیشه ی محکم پنجره، تکیه کرد

لیام رو، که دور دهنش و انگشت هاش آغشته به شکلات بود، به خودش چسبوند و بین موهای خوش حالتش نفس کشید...

با اینجا بای بای کن لیام_

...لیام سرش رو بلند کرد

دو طرف لب های شکلاتیش با ناراحتی به سمت ...پایین خم شد

مگه لیام فردا نمیاد اینجا؟+

زین لیزی گوشه ی لب لیام رو لیسید و سپس ...روی همون نقطه بوسه ی ریزی کاشت

نه بیب قراره چند روز نینیش_

...نفس لیام بند اومد

...دلش برای اون سالن میسوخت

اینجا که آمادست!! اگه استفاده نشه از لیام+ ناراحت میشه

زین خندید و پس از برداشت کوله ی لیام از روی یکی از صندلی های تک نفره ی فانتزی، لیام رو به سمت در هدایت کرد و بعد از خارج شدن از اونجا، در ...رو پشت سرشون بست

نه فرشته کوچولو. ازت ناراحت نمیشه چون_
میدونه میخوای خوش بگذرونی

در حالی که سعی میکرد اطراف لبش رو با حرکت
...زبونش تمیز کنه، دنبال ددی میرفت

سخت مشغول حرکت دادن زبونش بود و کمی دیر
...حرف زین رو فهمید

درست زمانی که در آسانسور بسته شد و کابین به
...سمت پایین حرکت کرد

چشم هاش به درشت ترین حالتش در اومد و برق
زد...

واقعا؟+

...زین پشتش رو نوازش کرد

آره به شرطی که هیچی نپرسی_

با چهره ای ذوق زده، نگاهش رو از زین گرفت و به
...انگشت های آغشته به شکلاتش زل زد

خودش رو از پهلوی محکم به زین چسبوند و دست
هاش رو به سمت دهنش برد تا با مکیدن شکلات
...روش رو پاک کنه اما وسط راه متوقف شد

این کار بد و غیربهداشتی بود؛ لیام هیچ وقت
...انجامش نمیداد

به کوله ی رنگی رنگیش که توی دست زین بود
...نگاه کرد و سپس نگاهش رو به زین داد

نمیدونست چطور خواستش رو مطرح کنه و وقتی
...زین هم بهش نگاه کرد، آشفته تر شد

!ددیی+

هومی گفت و خیره به چشم های زیبای پسرش،
...منتظر شنیدن حرفش موند

میشه..میشه لیام یدونه دستمال کوچولو داشته+
باشه؟ از اون تو؟ توی کوچولوترین زیپش؟

و انگشت های شکلاتیش رو جلوی صورت زین به
...رقص درآورد

زین لبخندی زد و زیپ اون قسمت از کیف رو باز
کرد...

پاکت دستمال مرطوب خرسی لیام رو بیرون آورد
و بعد از خارج کردن یک ورقه، اون رو داخل کوله
انداخت و خودش مشغول پاک کردن دست لیام
شد...

!ددی+

همونطور که دستمال خوشبو رو روی انگشت های
...ظریف لیام میکشید پاسخ داد

بله؟_

...عاشقانه به زین زل زد

با چشم هایی که دقیقا به شکل قلب دراومده
...بودند

.مرسی. لیام خیلی دوست داره+

...لبخندی به خاطر شیرین بودن لیام زد

...لبخندی که با رسیدن آسانسور به لابی محو شد

کوله ی رنگارنگ لیام رو، که تناقض شدیدی با
پوشش خودش داشت، توی دست راستش گرفت و
دست چپش رو هم دور کمر باریک پسرک دلرباش
(حلقه کرد...) (دستمال توی مشت دست چپشه

.قابلی نداشت بییی_

دستمال استفاده شده رو توی سطل زباله ی کنار
ستون انداخت و با دستی که حالا خالی شده بود لیام
...رو به خودش نزدیک تر کرد

و منم دوستت دارم فرشته ی من؛ خیلی بیشتر از_
.چیزی که فکرش رو میکنی

به لیام نگاه کرد و با دیدن چشم هاش، که گونه
های صورتیش کاورش کرده بود، بی اختیار بلند
...خندید

لیام خجالت زده به داخل ماشین هدایت کرد و
...سپس خودش بهش پیوست

با حالتی که ترکیبی از شوق و شرم بود، کولش رو به خودش چسبونده بود و موهای عروسک آویز شده... بهش رو نوازش میکرد

لیام تو پسر خوبی هستی؟_

...سوال زین باعث شد از جا بپره

...این که مشخص بود

ددی چرا میپرسیدش؟

بله ددی+

بدون سوال پرسیدن به حرف من گوش میکنی_
مگه نه؟

...سینه سپر کرد و سعی کرد از خودش دفاع کنه

لیام همیشه گوش میکنه+

!!!!!!! ددی با خودش چی فکر کرده بود؟؟؟؟؟

زین سری به نشونه ی تحسین تکون داد که باعث شد... لپ های لیام از شدت افتخار دون دون بشه

خیلی خوبه_

...کمی جا به جا شد و ادامه داد

وقتی رسیدیم به خونه، مستقیم میری به اتاق و_
دوش میگیری؛ راس ساعت دو و سی دقیقه با کیف

سفیدی که روی تخت گذاشته شده میری به نشیمن
و منتظرم میمونی. متوجه شدی؟

لیام که تا این لحظه با چشم های گرد شده نگاهش
میکرد، سرش رو با عجله به نشونه ی تایید تگون داد
و مضطرب با خودش فکر میکرد دلیلش این کار چیه؟

!!!!!!! حتما ددی باز هم براش سوپرایز داشت

یعنی بقیه ی روز هم باید از پایا دور میموند؟؟

آرامشی که اینجا دارم رو با هیچی عوض نمیکنم*

با صدای بلند گفت تا به گوش لویی برسه و سپس
...به دوتا لیوان بزرگ از جالیوانی کنار سینک برداشت

اون ها رو از آب پر کرد و همونطور که صحبتش رو
از سر گرفته بود، با لیوان های پر از آب به سمت
...اتاقشون رفت

یعنی اگه بگم حس خفگی داشتم تو اون خونه*
کاملا درست گفتم.

...مقداری آب نوشیدن و ادامه داد

اصلا بودن تو اون محیط رو دوست ندارم! قول*
بده لو، قول بده که... لو؟ لویی؟

عالیه!

...باز غیش زد

بقیه ی آب توی لیوان رو سر کشید و از اتاق بیرون
...اومد

لویی؟*

گیج دور خودش چرخید و با خودش فکر کرد بهتره
بی خیال اینکه لویی کجا رفت بشه و بره کمی
استراحت کنه اما در همون لحظه لویی جوابش رو
...داد

اینجام. تو اتاق لیام×

لیوان خودش رو روی میز گذاشت و به سمت اتاق
...لیام رفت

وارد اتاق شد و نگاهش رو به لویی، که بدنش روی
...تخت بود و پاهاش آویزون، دوخت

فکر کردم رفتی فرودگاه*

با خنده گفت و وقی غر غر لویی رو شنید خنده
...هاش صدا دار شد

اصلا خنده دار نیست×

لیوان آب رو روی میز پاتخت گذاشت و کنار لویی
...نشست

میدونست کلی حرف داره و فقط نمیدونه چطور
...به زبون بیارتشون و از کجا شروع کنه

پس فقط کمی بهش نزدیک تر شد و موهایش رو
...نوازش کرد تا لویی خودش به نتیجه برسه

باید الان اینجا میبود هری! تو خونه میدوید،×
شیطونی میکرد، برامون در مورد سفر طولانی
میگفت. اون متعلق به اینجا است

چشم هاش رو باز کرد و به هری که با آرامش
...نگاهش میکرد، خیره شد

انگار میخواست از خودش دفاع کنه و نیاز داشت تا
با دیدن نشونه ای از قانع شدن هری خودش رو هم
...آروم کنه

من فقط میخوامم لیام از اون ترس قدیمیش×
دور بشه، اون دیگه نقطه ضعفی نداشت پس فکر
میکردم براش بهتر باشه تا با وقت گذروندن با زین از
ترسش از اون دوران هم بگذره. میدونی
روانشناسش بهم گفته بود که اون فقط تظاهر میکنه
دلتنی گذشته. در واقع خودش هم نمیدونست چقدر
میترسه. لیام فکرش رو هم نمیکرد که اگه با زین رو
به رو شه اونقدر آشفته بشه ولی براش لازم بود و
من هم این رو تا وقتی لیام فرار نکرده بود
نمیخواستم؛ میشه گفت از تصور اینکه زین رو ببینه

وحشت داشتم ولی لازم بود هری. لازم بود وقت بگذرونه باهاش.

با هول و هراس جملاتی تکراری رو بیان میکرد که ...خودش رو تبرئه کنه

هری میدونست که اون این اتفاق رو تقصیر ...خودش میدونه

...لبخندی زد

من میدونستم این اتفاق میفته. تلاشمو کردم* جلوشو بگیرم ولی نشد، الان دیگه بهش فکر نمیکنم چون گذشته. تو هم خودتو اذیت نکن بب. اینجوری فقط خودتو آزار میدی

لویی آهی کشید و خواست چیزی بگه که هری با خنده دستش رو کشید و نشوندش، لیوان آبش رو به ...دستش داد و خودش روی تخت دراز کشید

نظرت در مورد اون برنامه ای که چند روز پیش* در موردش صحبت کردیم چیه؟

لیوان خالی رو روی میز برگردوند و دست هاش رو ...به سمت بالا کشید

...واقعا خسته بود

چی؟ کدوم؟×

دست لویی رو گرفت و اون رو روی خودش کشید...

کامان فکر کن لویی*

دستش رو روی شقیقه های لویی میکشید و نگاه...
خمارش رو به لب هاش دوخته بود

باور کن نمیدونم×

خیلی خنگی» رو طوری زمزمه کرد که به گوش لویی برسه و وقتی لویی با خنده قصد اعتراض داشت، لب هاش رو روی لبهای خندان کوبید...

لویی بدون فاصله انداختن بین لب های چفت شدشون، خودش رو بالا کشید و روی آرنج و زانو هاش قرار گرفت...

با عطش همو میوسیدن و دقایقی گذشت تا...
راضی به جدا شدن از هم شدند

فکر کنم حالا یادم اومد×

تبریک میگم*

دستش رو دور گردن لویی حلقه کرد و خواست دوباره بوسه رو از سر بگیره که لویی خودش رو...
عقب کشید

نگاهی به اطراف کرد و بعد از نگاهی سرسری، چشم هاش رو به چشم های پر از سوال هری

...برگردوند

اینجا انجامش بدیم؟×

...هری هم ناخودآگاه دور اتاق رو نگاه کرد

...به لویی نگاه کرد و خبیث ادامه داد

جای تازه بهتره*

ابروهاش رو با شیطنت بالا انداخت و توی بوسه ی نرم و عاشقانه ای که لویی شروعش کرده بود ...همکاری کرد

مطمئنی نایل؟ آخه من... به نظرت من فردا مناسبیم؟

نایل با اطمینان به الین نگاه کرد و دوباره پاکت رو ...به سمتش گرفت

کاملاً مطمئنم. فقط بازش کن و بین توش چیه — بعدش هم نابوش کن و حتی یه کلمه هم در مورد بهم نگو. علاقه ندارم هیچی در مورد چیزی که اون تو هست بدونم، فقط نمیخوام بدون اینکه خونده شه دور بندازمش.

با چهره ای متاثر پاکت رو از دست نایل گرفت و
...روی مبل رو به روی نایل جا به جا شد

درش رو باز کرد و محتویات اون رو روی پاهاش
...تخلیه کرد

...به نظریه نامه بود و چند تا عکس

نایل نمیتونست اون رو ببینه اما قطعا تصویر
جذابی نبود که الین با دیدنش اینطور «هین» کشید و
...چشم هاش پر از اشک شد

دونه به دونه ی عکس ها فقط چهره ی الین رو
...توی هم برد و غمگینش کرد

...نامه رو برداشت

چند تا کاغذ مچاله که از دستخط نوشته های روش
...مشخص بود نویسندش حال خوبی نداشته

...الین خوند

...خوند و افسوس خورد

...خوند و اشک ریخت

...خوند و دلش به حال پسرک دل شکسته سوخت

...تموم شد

با همون چهره ای که هنوز حالت دلسوزی رو توی
...خودش داشت به نایل نگاه کرد

...توی نگاهش یه جور خواهش بود

انگار از نایل میخواست تا بهش اجازه ی گفتن
...بده

...اما نایل سرش رو تکون داد

برای یکبار توی زندگیش میخواست خودخواه
...باشه

نمیخوام بدونم—

...لبخند محوی روی لب های الین نشست

بسیار خوب»

عکس ها و نامه رو توی پاکت برگردوند و از جاش
...بلند شد

موهایش رو بالای سرش جمع کرد و با کش موپی
...که دور مچش بود اونا رو همونجا فیکس کرد

پاکت رو برداشت و به سمت آشپزخونه رفت تا از
...شرش خلاص شه

اون رو بالای شعله ی گاز نگه داشت و وقتی از
آتش گرفتن لبه ی اون مطمئن شد، توی سینک
...گذاشتش و تا وقتی کامل بسوزه بهش نگاه کرد

...حس میکرد اون بلاها حق شان نبود

با فکر بهش اشک به چشم هاش هجوم آورد اما خودش رو کنترل کرد و به پاکتی که حالا فقط مشتی ...خاکستر باقی مونده بود نگاه کرد

شیر آب رو روی خاکسترها باز کرد و وقتی به این نتیجه رسید که سینک تمیز تر از اون نمیشه از آب ...ریختن روی اون نقطه دست برداشت

...نفس عمیقی کشید و لبخند روی لبش نشوند

...خوشحال بود که به یه دوست کمک کرده

روی پاشنه ی پا چرخید و با نایل که بی فاصله ...ازش ایستاده بود چشم تو چشم شد

دهنش رو متعجب باز کرد تا چیزی بگه اما وقتی لب های مرطوب نایل رو روی لب هاش حس کرد، ابروهاش بالا پرید و با چشم هایی که گشاد تر از اون ...نمیشد به چهره ی آروم نایل نگاه کرد

عقب کشید و متعجب تر از قبل، اما اینبار مسلط ...به خودش به نایل نگاه کرد

متاسفم که یهویی شد ولی راه دیگه ای توی—
ذهنم نبود که باهاش شروع کنم و بهت پیشنهاد بدم

قدمی به عقب برداشت و به چشم های الین که حالا میشد کمی رنگ خوشحالی رو توشون دید زل

زد...

با من به قرار میای؟—

...الین شیطون خندید

بهش فکر میکنم»

و وقتی دید انگار نایل ضدحال بدی خورده، خندید و
...بغلش کرد

سرش رو به گوش نایل نزدیک کرد و آروم توی
...گوشش زمزمه کرد

ساعت 8 منتظرتم»

و قبل از اینکه نایل چیزی بگه، از آغوشش بیرون
...اومد و به سمت در رفت

...باید به خونه ی خودش میرفت

...ساعت 8 قرار داشت و اصلا نمیخواست دیر کنه

حالا لالا کنین+

با ذوق به اسنوبال و اورپو فرمان داد و ذوق زده
...جیغ زده وقتی اون دو به حرفش گوش کردند

آفریبینتن نازناری های لیام+

تشویقی رو جلوشون گذاشت و سرشون رو نوازش کرد سپس عروسک زرد رنگ رو برداشت و اون رو به جایی خیلی دور نسبت به جایی که نشسته ...بود انداخت

وقتی ددی بهش گفت برایش سوپرایز داره اصلا فکرش رو هم نمیکرد بخوان بیان توی یه ویلای ...کوچولو کنار ساحل

تا وقتی رسیدن چیزی نمیدونست؛ ددی فقط گفته بود میخوان یه هفته از هیاها به دور باشن و با هم ...وقت بگذرونن

ددی روی صندلی جلوی در نشسته بود و سیگار میکشید برای همین لیام با پاپی های کوچولو مچولوش اومده بود نزدیک آب و باهاشون بازی ...میکرد

آخه ددی بهش گفته بود موقع سیگار کشید نباید ...نزدیکش بشه

حس کردن لیس پاپی روی رون لختش، باعث شد ...سرش رو پایی بیاره و به چشم هاش اوریو نگاه کنه

عروسکش جلوی پاهاش بود و این نشون دهنده ی این بود که اون زودتر از اسنوبال موفق به پیدا ...کردنش شده

...اوریو لایق یه جایزه بود

یه خوراکی تشویقی به اوریو داد و چون چشم
...هاش اسنوبال خیلی مظلوم بود به اونم داد

تقصیر اون نبود که پاهاش کوچولو بود و نمیتونست
...تند بره

...تازشم اون از اوریو دوماه کوچولو تر بود

...گناه داشت

...تازه هوا هم خیلی گرم بود

...پاپی های خوشگلش گرمشون بود

...گرمای هوا خودش رو هم کلافه کرده بود

تیشرتش رو از بدنش فاصله داد و از توی یقش
...فوت کرد

...آخیش یه کوچولو خنک شد

...سرش رو از یقش بیرون آورد و به دریا نگاه کرد

چیکار میتونست بکنه که پاپی هاش گرمشون
نباشه؟

...فکر کرد و وقتی به نتیجه رسید بلند خندید

...میتونست براشون با شن خونه درست کنه

تو ویلا هم میتونستن بره اما لیام دوست داشت
...همینجا بشینه

باسنش رو توی شن ها جا به جا کرد و دست به کار شد...

اول از همه تیشرتش رو درآورد و جوری که باب اسفنجی روش معلوم باشه اون رو تا کرد، اون رو ...کنار خودش گذاشت

دقیقا جوری که باب اسفنجی بتونه پاتریک رو روی ...شلوارکش ببینه و غمگین نشه

چیکار میکنی لیام؟_

ذوق زده به پشت سرش نگاه کرد و وقتی زین رو مثل خودش، با شلوارک و بالا تنه ی برهنه دید، ...خندید

به پاپی های ساکتش، که با کنجکاوی به دستش ...نگاه میکردن، اشاره کرد

لیام میخواد برای پاپی ها لونه درست کنه+

...گفت و با قاطعیت به کارش برگشت

این کار لازم نیست بیبی_

...به لیام نزدیک شد و پشتش نشست

دستش رو روی سینه و شکم لیام گذاشت و پسرک نرم و پنبه ایش رو که میدرخشید به خودش ...چسبوند

من و شما الان با هم غروب آفتاب رو تماشا_ میکنیم، بعدش هم درسته که خیلی گذشته ولی باید به صورت و بدنت لوسیون بزنی که آفتاب سوخته نشی؛ امروز خیلی زیر آفتاب بازی کردی

لیام دستش رو روی دست ددی گذاشت و به...سینش تکیه کرد

به اسنوبال و اوریو هم میزنی ددی؟+

...بوسه ای روی شقیقه ی لیام گذاشت

نه لیتل وان_

انگشتش رو بالا گرفت و به خورشید در حال...غروب اشاره کرد

به خورشید نگاه کن بیبی+

تا آخرین لحظه که خورشید نارنجی رنگ از دیدشون خارج بشه نگاهش کردند، سپس زین در حالی که لیام رو توی بغلش گرفته بود از جا بلند شد...

لیام با ترس از این حرکت ناگهانی جیغ زد اما زمانی که فهمید چه اتفاقی افتاده شروع به خندیدن کرد...

تیشترش روی زمین افتاده بود ولی لیام حتی...متوجه جا گذاشتنش هم نشد

زین به چهره ی خندونش نگاه کرد و زیر گوش لیام
...حرف زد

...گفت که چقدر زیبا و پرستیدنی

...از آرامشش در کنار لیام بهش گفت

...لیام لبخند میزد

...ددی هم دوستش داشت

...این خیلی خوب بود

...این لیام رو خوشحال ترین فرد جهان میکرد

حالا مطمئن بود بهترین روز های زندگی در
انتظارش هستن و اگر هم اتفاقی میفتاد، ددی همونجا
بود...

...درست کنار لیام

...

زندگی ادامه داره و در کنار خوباش سختی و
...ناهمواری داره

اما اینکه این سختی ها چطور بگذره به ما بستگی
داره...

بیاین مثل لیام شاد و پرانرژی باشیم، مثل هری
نگران و عاشق اطرافیان، مثل لویی شوخ، مثل نایل
...سختکوش

و مثل زین اگر اشتباهی ازمون سر زد، با تمام وجود اون رو بپذیریم و جبراناش کنیم و سعی کنیم برای کسایی که دوستشون داریم پشتوانه ی محکمی باشیم...

☺ کلمه 3865

و مثل نیوشا همه چیز رو به صورت «بکیژم» وار از ☺ سر بگذرونیم

به نظرم شما هم بیخیال باشین بهتره

هیچ چیزی ارزششو نداره که لحظه ای تنش بهتون وارد شه

چیزای کوچک و واقعا کم اهمیت که فکر کردن بهش شما رو عقب میکشه یا اذیتتون میکنه رو میگم، ☺ نه اینکه یه فاجعه رخ داد شما به هیچ جاتون نباشه

!خلاصه که فقط خودتون مهم هستین و خانوادتون

!توصیمو درست بگیرین

مثل همیشه خادافس

☐love♥

☐Niusha☐

☞نوشته شده در 1 مهر 00

ممنون از همتون که تا آخر این بوک همراهیم
کردین

به خاطر همه ی صبوریاتون مرسی قشنگای من

مواظب خودتون باشین

دوستتون دارم

Goodbye

شاید عجیب باشه ولی من تازه درک کردم تموم !!شدن این بوک یعنی چی

این حس که وارد فولدر فنفیکشنام میشم و به جای باز کردن فولدر کیوت ببی، لایف یا دوتا بوک ...دیگه رو باز میکنم برام ناشناختست

از دید شما به این قضیه نگاه کرده بودم ولی هیچ وقت به این فکر نکرده بودم که تموم شدن کیوت ...بیبی دقیقا چه معنی و مفهومی برای من داره

تازه فهمیدم دیگه قرار نیست با نوشتن سویت بازیای لیام ضعف کنم، قربون صدقه ی زین برم، برای مهربونی و بیش از حد اهمیت دادن هری لبخند بزنم، در مقابل نگرانی های بی جا و گاهی به جای ...لویی واکنش نشون بدم و برای نایلرم دلسوزی کنم

احتمالا نباید این حرف رو بزنم ولی کیوت ببی بین بقیه ی بوکام قطعا اونیه که بیشتر دوستش دارم. نمیگم کیفیتش بالا بوده، فقط اولین باری بود که یه چیز جدی مینوشتم و بقیه میخوندنش، تلاش زیادی کردم که کراکترها باور پذیر بشن و گاهی موفق بودم گاهی هم نه و البته که کلی فحش جدید یاد گرفتم و

این نشون میده هر کدوم باور پذیر نبودن لیام قطعاً بود ☺

کلی دوست خوب پیدا کردم، تقریباً مطمئنم یکیشون رو رنجوندم از بس هاپو شدم سرش و چون تو تلگرام باهاش در ارتباط بودم حتی آیدی واتپدش رو یادم نمیاد که تگش کنم *بین دوتا آیدی شک دارم چون پروفایلاشون شبیه همه* ولی بدونین خیلی خوب ☺♥ و صبور بود بچم

این پارت رو گذاشتم چون قبلاً درست خداحافظی... نکرده بودم باهاتون

...نه با شما و نه با این بوک

مواظب خودتون باشین و به فف هایی که در آینده توی این اکانت پابلیش میشن و وانشات هایی که توی این بوک اپ میشن علاقه نشون بدین ♥

برای آخرین بار تو این استوری

☐love♥

☐Niusha☐

happy birthday lou

وارد اتاق استراحتِ کوچکی گوشه ی سالن شد و در بدو ورودش، پستونکی که بین انگشت هاش، توی... جیبش در حال له شدن بود، بین لب هاش گذاشت

نفس نفس زنان قدم زد و تمام سعیش رو کرد که اتفاق شومی که همین چند ثانیه ی پیش براش رخ داد...رو هضم کنه

اون بی ادبا دوتا دونه از شکلاتاشو خوردن و نینی بتریتشون هم بادکنک مشکیِ بزرگ لیامو گرفت...برای خودش

با حرص ملچ و مولوچ کرد و از یخچال کوچولوی گوشه ی اتاقش بطری شیر کاکائو رو خارج کرد تا با ریختنش توی شیشه شیرش و خوردنش با کیک گردویی یکمی آروم بشه و بتونه حادثه ی پیش اومده...رو فراموش کنه

با لب های آویزون و اخم هایی که با طرز بانمکی توی هم رفته بود، با دقت نگاهش رو بین شیشه شیر سایز بزرگ و متوسط و کوچولوش گردوند و با فکر به اینکه این اتفاق به اندازه ای بزرگ بوده که فقط به عااالمهههه شیر میتونه آرومش کنه، به شیشه ی بزرگش با طرح ابر های کوچولو و تپلی چنگ زد و در

حالی که اون رو به سینش چسبونده بود، به سمت کاناپه ی تخت خواب شوی سفید گوشه ی اتاقش رفت و یادش بود که قبل از اون آقای فرانکی رو از توی زیپ کوچولوی کیفش برداره تا اون بیشتر از این توی تاریکی نمونه و نترسه، گرچه که همیشه به پلوراید از خودش و ددی که خودش با دوربین دایناسوریش گرفته بود رو کنار آقای فرانکی میذاشت... که نترسه

روش نشست و بعد از نگاهِ گرسنه به بطری، درش رو باز کرد و نصف شیرِ داخلش رو توی شیشه ریخت و سپس اون رو روی میزِ کوچولوی طلایی... جلوش هل داد تا عقب تر بره

پستونکش رو از بین لب هاش برداشت و اون رو... توی باکسِ مخصوصش گذاشت

ظرفِ درِ دارِ حاوی کیکش رو جلو کشید و بعد از باز کردنِ درِ آبی رنگش و برداشتنِ یه تیکه از بزرگترین تیکه هاش، با رضایت روی کاناپه دراز کشید و آقای فرانکی رو روی سینش گذاشت، شیشه شیرش رو هم بین دست هاش گرفت تا بعد از گاز زدن به کیکِ خوشمزه ی پر از مغزِ گردوش، مک های... کوچک و آرومش رو بهش بزنه

سومین گازش به کیک رو زد و با گذاشتن سَری پستونکیِ شیشه شیر بین لب هاش اجازه داد حجم زیادی از شیرِ داخلش، از سوراخی که خودش با

شیطنت بزرگ ترش کرده بود تا شیر و آبیوه های خوشمزش بیشتر ازش بیرون بیاد، توی دهنش جاری شد و باعث شد صدای هومش به خاطر این ترکیب... خوشمزه، با صدای ریمایندر گوشیش ترکیب بشه با کنجکاوی از جاش بلند شد و به اسکرین گوشیش که روی میز بود نگاه کرد تا ببینه به چه دلیل ریمایندرش آلارم داده که با دیدن تصویر لویی روی صفحه و نوشته ی «تولد لو» بالای اسمش که این...مطلب، که امروز تولدِ برادرشه، رو میرسوند یخ زد

امروز تولد لو بود؟

-

لبخندی زد و با نگاه به ساعت، تصمیم گرفت که...دل از زل زدن به نامزدش بکنه و بیدارش کنه

لویی عزیزش شب قبل دقیقا تا یک بامداد بیدار بود و تهدیدش میکرد که اگر فکر تولد گرفتن به سرش بزنه یا حتی تبریک بگه و یا کوچک ترین حرکتی انجام بده که یادآوری کنه تولدش هست، رابطشون رو...تموم میکنه

خندید و پر کوچکی که از بالش خارج کرده بود رو...روی بینی لویی کشید

حرکتی که باعث شد دست های لویی بالا بیاد و...بینیش رو بخارونه

ریز خندید و باز هم کارش رو تکرار کرد و این بار
...لویی غرید

بیدار شو لو*

...غلّتی زد و چشم هاش رو نیمه باز کرد

بذار بخوابم ×

...و چشمش رو بست و بیشتر زیر پتو فرو رفت

هری نزدیک شد و دستش رو دور بدن لویی حلقه
کرد...

امروز تولدته باید سرحال باشی*

با خنده گفت و همونطور که انتظار داشت، مشتی
لویی از زیر پتو بیرون به هرجایی که امکانش بود،
...مثل قفسه ی سینه ی هری و بازوی هری ضربه زد

خفه شو هز×

هری با لبخندی که به خاطر لحن بانمک لویی روی
لبش نشسته بود عقب کشید و مشغول نوازش کردن
...بازوی لویی از روی پتو شد

بیدار شو بیب، تا همین الانم خیلی خوابیدی*

...موهایش رو بالا زد و ادامه داد

بیدار شو، دست و صورتتو بشور، صبحونه ی*
تولدتو بخور، بعدم برو سرکارت

!!مگه با بچه حرف میزنی؟*

...هری خندید و ابروهاش رو بالا انداخت

!بچه ای دیگه! سه سالت شده*

در جواب انگشت وسطِ بالا رفته ی لویی، زبونش
...رو بیرون آورد و روی تخت نشست

!از دستشویی بیرون اومدم باید بیدار شده باشی*

انگشت اشارش رو تهدید کنان بالا برد و با قدم
...های آرومش از اتاق بیرون رفت

لویی از پهلوی چپ به سمت راست برگشت و به
...گوشیش که روی میز بود نگاه کرد

چی میشد اگر میتونست امسال رو هم با لیام
کوچولوش جشن بگیره؟

چی میشد که امسال هم لیام بود و سوپرایز رو لو
میداد و لویی مجبور میشد برای ناراحت نشدنش
تظاهر به غافلگیر شدن بکنه؟

...آهی کشید و خودش رو بالا کشید

به هدبورد تکیه داد و و برای به یاد آوردن لبخندِ لیام
توی آخرین جشن تولدی که گرفته بودن چشم هاش

رو بست اما ثانیه ای نگذشته بود که گوشیش روی
میز لرزید و اولین چیزی که لویی بعد از باز کردن
...چشمش دید، لبخند درخشان لیام بود

گوشیش رو برداشت و تماس رو وصل کرد اما
قبل از اینکه فرصت داشته باشه چیزی بگه، صدای
...فریاد لیام پرده ی گوشش رو لرزوند

تولد لـــو مبارک (هپی برثدی تو+
(لو)

صدای دورگه از ذوق و فریادش باعث خندیدن
...لویی شد

مرسی بیبی بر، یادت بود؟×

...سینه سپر کرد و با افتخار سر تکون داد

اوهوم لیام همیشه همه چیزو یادشه چون که+

به اینکه دلیل همیشه دوندستنش رو افشا کنه یا نه
...فکر کرد

اممم چون که+

تردید داشت اما چه کسی رو داشت نزدیک تر از لو
...که رازش رو بهش بگه

!!البته ددی

...ولی خب لو هم داداشش بود

...مهربون بود

...ناز نازش میکرد

...لپاشو بوس بوس میکرد

چون که همیشه گوشیِ مهربونش بهش میگه +

...لویی خندید و سعی کرد به مکالمشون جهت بده

شنیدن صدای لیام انگار جون رو وارد تنش میکرد
...و خنده های اون موجود بانمک قوت به قلبش میداد

و احتمالا به همین دلیل بود که وقتی تلفن رو قطع
...کرد، آماده ی شروع روزش بود

...پرانرژی و شاد

-

😊 کلمه 1045

اینم مثل وانشاتای تولد زین و لیام و نایل و هری
!باشه تا به وقتش آپ شه

love♥

Niusha

➡ نوشته شده در 3 آبان 00

jabad and princess 1

...غمگین خودش رو به در چسبوند و فین فین کرد
ددی چند دقیقه بود که رفته بود داخل و در رو
...پشت سرش بسته بود
آخه مگه لیام چیکار کرده بود که ددی تنه‌اش
گذاشته بود؟
چرا نداشت همراهش بره؟
شاید ددی فهمیده بود که لیام امروز یه قاشق
...بیشتر از نوتلاش خورده
شاید هم فهمیده بود عروسک هاش رو به ترتیب
...نچیده و از نظرش دیگه لیام مرتب نبود
نه‌هه نکنه ددی فهمیده که وقتی بعد از بازی اومد
بالا، قبل از شستن دست هاش یه دونه پاستیل
کوچولو خورده؟؟
سرش از هجوم این همه فکر و ایده برای ناراحت
...بودن ددی درد گرفته بود و گیج میرفت
دنیاش در حال نابودی بود که زین در سرویس
...بهداشتی رو باز کرد و بیرون اومد

نگاهی به لیام که دو زانو جلوی پاش نشسته بود
...کرد و متحیر به اطرافش نگاه کرد

لیام_

پونزده عروسک دور لیام رو گرفته بودند و اون
وسط لیام غمزده، در نزدیک ترین حالت به در،
...نشسته بود

...زانوش رو خم کرد و جلوی لیام نشست

چی شده ببی؟_

به چشم های پر از اشکش نگاه کرد و چونه ی
...لرزونش رو نوازش کرد

!!ددی رفت+

...و چهار تا از انگشت هاش رو بالا گرفت

اینقد دقیقه+

...زین بلند خندید

بیا بغلم_

دستش رو روی پهلوهایی لیام گذاشت و بعد از
حلقه شدن دست های بالا اومده ی لیام دور گردنش،
...صاف ایستاد

یک دستش رو زیر باسنش گذاشت و دست دیگش
...رو روی کمرش میکشید

فقط نیاز داشتم از دستشویی استفاده کنم_
دارلینگ

لب های لیام آویزون شد و با اخم کیوت روی
پیشونیش، در حالی که لپش به گردن زین چسبیده
...بود، فقط یه کلمه روزمزمه کرد

در+

زین آروم خندید و لیام رو روی میز غذاخوری بزرگ
...آشپزخانه گذاشت

خونه براشون خالی شده بود و به نظر زین این کار
خوبی بود که روز تعطیلشون رو تنها با هم
...میگذروندن

دو طرف صورتش رو گرفت و به لپ های دوباره
...برجسته شدش فشار آورد

...نوک بینیش رو بوسید

اونجا حریم خصوصیه_

...لیام توی فکر فرو رفت

آب دهنش رو قورت داد و مشکوک به زین نگاه
...کرد

پس چرا وقتی لیام داره جیش میکنه ددی میاد+
تو؟

...زین لبخندی زد

امروز بیش از حد آروم بود و این آرامش فقط و
...فقط به خاطر حضور لیام بود

بیبی اون فقط یک بار اتفاق افتاد_

...لیام متفکر شد

نهههه. دو بار+

...زین خندید

روی انگشت های بالا او مد رو بوسید و روی
...صندلی بین پاهای آویزون شده ی لیام جای گرفت

کلکل کردن با این لیام جدید از کارهای مورد
...علاقش بود

کم نمیآورد و با همون لحن و اداهای کیوت و
...خوردنیش از خودش دفاع میکرد

...و البته که اخم ملوسش هوش از سرت میبرد

زین خوشحال بود که لیام فهمیده ثابت کردن
چیزی که ازش مطمئنه و موندن رو حرفش، باعث
...عصبانیت زین نمیشه و برعکس خوشحالش میکنه

این پسر قوی رو به روش رو بیشتر از هر چیزی
...میپسندید

نه بیبی بر، یک بار بود. تو دل درد داشتی و بیست_
دقیقه توی دستشویی بودی و منم مجبور بودم برم
بیرون، واسه همین برای مسواک زدن اومدم

گفت و ساق پای لیام رو بین انگشت هاش
...چلونند

لب های لیام به هم فشرده شد و اون ها رو با اخم
...جلو داد

در حالی که پاش رو بیشتر به دست زین میفشرد،
...دست هاش رو توی سینش گره کرد

!خوشحال بود که الان دستاش تتو داره و خفنه

...اینجوری ددی جدیش میگیره

...مرسی از هری و لویی که بردنش تتو شاپ

...درد داشت ولی در عوضش الان خوشگل بود

...لبخندی زد و به دست هاش خیره شد

نمیتونست دروغ بگه؛ از بعضی از تتوهاش
میترسید ولی اگر باعث خفن شدنش میشدن
...میتونست تحملش کنه

...مثل جمجمه ی روی دستش

...خیلی ترسناک بود ولی خب

تنها کاری که لازمه اینه که وقتی هوا تاریک شد
...نگاهش نکنه

...آب دهنش رو قورت داد و به زین نگاه کرد

تا حدود سی ثانیه ی پیش قرار بود با احم کشندش
به زین بگه که بار دومی هم وجود داشت؛ همون
صبحی که لیام دوید توی سرویس بهداشتی تا فوری
جیش کنه و بره سالن ولی وقتی تازه شلوارش رو
کشیده بود پایین، ددیش هم اومد و بهش ملحق شد
...ولی خب الان همه ی این ها از دهنش پریده بود

توی اون لحظه فقط باید از زین میپرسید که به
...نظر اون تتوهاش به بدنش زیبایی بخشیدن یا نه

درسته که لویی همیشه بهش میگفت «فاک به نظر
بقیه، نظر تو مهم ترین چیز توی زندگی خودته» ولی
...لیام حس میکرد باید از ددی هم پرسه

سرش رو بلند کرد و با چشم های پریشونش به
...زین زل زد

باسنش رو روی میز جلو کشید تا رو پای زین
...بشینه

...اینجوری بهتر میتونست به چشم هاش نگاه کنه

...پاهاش رو دو طرف بدن ددیش گذاشت

دست های زین رو از روی رونش برداشت و به
...سمت کمرش برد

...نگاهش مستقیماً چشم های زین رو هدف گرفت

تتوهای لیام خوشگله؟+

تلاشش رو کرد تا لحنش جدی باشه اما در نظر
زین، پاپی کوچولویی که با چشم های گرد و درخشان
و موهایی که روی پیشونیش ریختن و ابروهای زیباش
...رو پوشوندن نمیتونست جدی باشه

چه برسه به زمانی که مثل حالا لب های پفیش به
خاطر خوردن اسمارتیز و دراژه چند رنگ باشه و روی
...بینیش هم سس شکلات مالیده شده باشه

کمر لیام رو بین انگشت هاش فشرد و هومی از
...نرمیش کشید

سرش رو جلوتر برد و بوسه ای روی پیشونیش
گذاشت و دوباره به چشم های پرسشگرش خیره
شد...

تو بهشون زیبایی دادی_

گونه ی سرخ شده و صورت خجالت شده ی لیام
نشون میداد انتظار شنیدن چنین جمله ای رو
...نداشته

صورتش رو توی گردن ددیش پنهان کرد و دست
...هاش رو روی شونه هاش گذاشت

قلبش برای معصومیت و دلربا بودن لیامش ضعف
...رفت و اون رو بیشتر به بدنش چسبوند

!تو هنوز در مورد دیروزت بهم نگفتی ببی_

موهای کوتاه لیام رو نوازش کرد و گردنش رو
...بوید

...شیرین لعنتی

روز خوبی داشتی؟_

دست های لیام دور شونه ی زین محکم شد و
...خودش رو نزدیک تر کرد

میخواست در مورد اتفاقات شوم روز گذشتش
بگه و نیاز داشت تا در نزدیک ترین حالت به ددیش
...باشه

!!لیام سیلویا رو زد+

چشم های زین به درشت ترین حالتش در اومد و
...برای چند لحظه به گوش هاش شک کرد

لیام یک نفر رو زد؟

لب هاش به دو طرف متمایل شد و بزرگ ترین
...لبخندی که میشد رو ساخت

اسم سیلویا رو چند بار بین صحبت های لیام شنیده بود و میدونست که اون دختر خیلی رفتار خوبی نداره ولی نمیفهمید چه چیزی دلیل این بوده که لیام آروم و ... با محبتش، کنترلش رو از دست بده

دست نوازشش رو به کمر لیام کشید تا پسرش حس امنیت کنه و ذهنش رو از علت اتفاقی که اینطور ... باعث غم صداش شده بود خالی کنه

سرش رو به گردن زین کشید و حجم زیادی از هوا ... رو وارد ریه هاش کرد

ددی نپرسید چرا لیام این کار بد رو انجام داد ولی لیام باید همین الان میگفت تا یه وقت نظر ددی در ... موردش عوض نشه

ته دلش میدونست ددی بیشتر از اینا دوستش داره ... ولی خب نمیتونست ریسک کنه

صورتش رو رو به روی صورت زین گرفت و دست های همیشه گرمش رو دو طرف صورت زین ... گذاشت

اینجوری ددی چشم ازش برنمیداشت و لیام ... میتونست باخیال راحت همه ی قضیه رو تعریف کنه

اون بی ادب بود. به بقیه در مورد لیام حرفای بد+ ... میزد. مثلا

... آهی کشید و ادامه داد

گفت چیکار میکنی ج...جنده!! لیامم اون یکی+
دستشو اینجوری کرد

دستش رو جلوی زین گرفت و محکم مشتش
کرد...

زد تو صورتش. دماغش خون اومد. لیامم بهش+
اخم کرد.

با عشوه ی ذاتیش پلک زد و با نفس هایی که از
...شدت هیجان تند شده بود ادامه داد

میخواست لیامو بزنه ولی سارا دستشو گرفت.+
بعدم کولشو از روی میز برداشت و داد توی دستش و
هلش داد سمت در

...باز هم آه کشید و به زین مبهوت نگاه کرد

زین مبهوتی که توی چشم هاش افتخار به لیام
...قویش موج میزد

صورتش سفت بود ددی! دست لیام درد گرفت+

...بغض کرد و نگاه از زین برنداشت

...حالا که گفته بود باز هم دستش میسوخت

...دیروز هم کف دستش صورتی شده بود

...سیلویای بد و صورت سنگیش

وقتی نگاه خیره ی زین ادامه پیدا کرد، گونه هاش شروع به سرخ تر از حد معمول شدن کرد و لبخند ... خجالت زده ای زد

چی شد ددی؟+

...زین خندید

لیامش به جایی رسیده بود که به راحتی از خودش دفاع میکرد، از پس کارهای خودش برمیومد و بی ترس توی جامعه مشغول به ایفای نقش بود و اتفاقا ... نقشش رو هم به بهترین نحو ادا میکرد

از لیام وابسته ی چند سال پیش فقط خصوصیات ... خوبش مونده بود

...و زین از این خوشحال بود

زین عاشق لیامی بود که در عین کیوت بودن و ... معصومیت بکرش، متکی به خودش بود

این اسقلال ذره ای از رفتارهای شیرین و لطیف پسرک کم نکرده بود و برعکس، باعث شده بود بهتر ... خودش رو بشناسه

شاید به زبون نمیآورد ولی از لویی متشکر بود که ... باعث شد بینشون فاصله بیفته

توجهش به لیامی که با گردن کج شده نگاهش میکرد جلب شد و سعی کرد حواسش رو از سیلویا

...پرت کنه

اخیرین باری که من پسر کوچولومو بردم بیرون_ کی بوده؟

لب های براق لیام غنچه شدن و انگشتش به ...نشونه ی تفکر زین چوونش قرار گرفت

تصویری که باعث شد زین برای له نکردن بند بند وجود اون عروسک متحرک زیر دندوناش، به مشتم ...کردن انگشت هاش پناه ببره

اون موقع که لیام و ددی و اسنوبال و اوریو رفتن+ دریا و ده روز موندن

بعد از کلی محاسبه و حساب و کتاب ذهنی گفت و خودش رو کمی روی پای زین تگون داد تا جای راحت ...تری پیدا کنه

پای هاش بعد از کلی ورجه وورجه کردن و آتیش سوزوندن لالا کرده بودن و لیامم به عنوان کسی که با مواظبت ازشون مسئولیت زیادی رو به دوش میکشید ...باید تا بیدار شدنشون کمی خستگی در میکرد

مهم نبود که اکثر اوقات خدمه ی خونه آب و ...غذاشون رو بهشون میدادن

...مهم این بود که لیام باهاشون بازی میکرد

...حمومشون میکرد و موهاشونو شونه میکرد

تازشم از وقتی که به پیشنهاد ددی رفته بود و
اصلاح موی پت رو یاد گرفته بود خودش دوبار
...موهاشونو کوتاه کرده بود

...پس همه ی مسئولیت ها گردن لیام بود

حرکت دست زین روی موهاش و بالا زدن اون
رشته های ابریشمی از روی چشم هاش، لیام رو به
...واقعیت پرت کرد

...لیام درست میگفت

هفت ماه از آخرین باری که با هم وقت گذروندن،
جز روزهای تعطیلشون، میگذشت و زین مبهوت این
...سرعت گذشت زمان بود

همه چیز در کنار لیام به بهترین حالت میگذشت و
همین باعث میشد زمان با خوشی و به سرعت برق
...سپری شه

با کشیده شدن دست لیام، که در جستجوی آویز
گردنبندش وارد یقش شده بود، به سینش از فکر
...بیرون اومد و به پسرکش کنجکاوش خیره شد

بیبی دال دلش میخواد بهش خوش بگذره؟_

...سر لیام روی شونش کج شد و چند بار پلک زد

هر وقت ددی ازش میپرسی آماده ی خوشگذرونی
...هست یا نه، بعدش خیلی به لیام خوش میگذشت

چند بار سرجاش، روی پای زین، بالا پرید و با
...خوشحالی دست زد

...معلومه که میخواست

با فکر به پایی ها، دست هاش توی هوا خشک
...شد

ولی پایی هاش چی؟

!ولیی ددییی پاییا+

ابروهاش بالا رفته بود و چشم های خوشرنگش
...توی گرد ترین حالتشون قرار گرفته بودن

بذارشون توی پارک_

از روی پای زین بلند شد و به سمت در رفت اما
...نمیتونست

...باید سوالش رو میپرسید

پاییا گنا ندارن؟+

زین که جلوی یخچال ایستاده بود سری تگون
...داد

نه بییی. بازی می کنن تا ما برگردیم_

...و لیوان آب رو سر کشید

...ددی راست میگفت

ارویو و اسنوبال خیلی مواظب بودن که لیام رو اذیت نکنن، واسه همین همیشه مراقب هم بودن که ...لیام با خیال راحت به کاراش برسه

اون خیلی پاپیاش رو دوست داشت و خوشحال بود ...که آقای فرانکی هم باهاش هم عقیده بود به نظر آقای فرانکی پاپی ها یکم بی ادب بودن که توجه لیام رو به خودشون جلب میکردن و نمیداشتن خیلی با تدی بر محبوبش وقت بگذرونه ولی از اونجایی که خود آقای فرانکی هم گاهی اوقات باهاشون بازی میکرد، میتونست اون دوتا هاپوی ...شیطون رو ببخشه

البته خیلی بهشون نزدی نمیشد چون لیام ...نمیداشت

اورویو و اسنوبال دندونای تیزی داشتن و ممکن ...بود گوشای آقای فرانکی رو بکنن

نداشت ذهنش صحنه ی این حادثه ی دلخراش رو تصویر سازی کنه و به سرعت سرش رو به دو طرف ...تکون داد تا فکراش از گوشاش بریزن بیرون

نگاهی به زین که مشغول تایپ کردن چیزی توی گوشیش بود کرد و از روی صندلی بلند شد تا خودش ...رو به اتاقش برسونه و لباس هاش رو عوض کنه

گازی به بستنیش زد و دوباره مشکوک به زین
...خیره شد

ددیش سوئیچ رو از راننده گرفته بود و خودش
...پشت فرمون نشسته بود

بعدشم به سم گفته بود که دنبالش نیاد چون
...میخواه با پسرش تنها باشه

الان هم حدود بیست دقیقه بود که بدون گفتن
حرفی و فقط لبخند زدن به سوال های پشت سر هم
...لیام و گاها کشیدن لب هاش در حال رانندگی بود

تنها چیزی که گفت سوال پنج دقیقه ی پیشش
...بود

پسر کوچولوم بستنی میخوره یا پاستیل؟ _

و البته که دل و دین لیام همون ابتدا با دیدن بستنی
...های کاکائویی بر باد رفته بود

به همین خاطر بود که ددی یه بستنی بزرگ براش
خریده بود و لیام در حالی که بهش خیره شده بود و
...مشغول حدس زدن بود، گاز های ریزی ازش میزد

زین نیم نگاهی بهش انداخت و با دیدن مقدار کم
...بستنی باقی مونده، پاش رو روی گاز فشرد

درست زمانی که چیزی توی دست لیام نمونده
بود، ماشین رو متوقف کرد و کمر بند ایمنیش رو باز

کرد...

پیاده شو هانی بر_

...چشم های گرد شده ی لیام اطراف رو کاوید

یعنی ددی آورده بودش که چی رو بهش نشون
بده؟

درست اون طرف خیابون یه مغازه ی عسل
...فروشی بود

یعنی ددی آورده بود که برایش عسل بخره؟

هیییییییییعی شایدم میخواست از مغازه ی
...کوچولوی کناریش برایش همبرگر بخره

...لیام عاشق همبرگر بود

ولی الان؟

...ضربه ای که زین به پنجره زد، لیام رو ترسوند

نمیای سویتی؟_

در رو برای پسرک گیج شده باز کرد و دستش رو
...جلو برد

زین دزدگیر ماشین رو زد و دستش رو دور شونه
... ی لیام پیچید

لیام نرمش رو بین دست هاش فشرد و بوسه ای
... روی شقیقه ش گذاشت

جانم؟_

دست هاش رو به هم میپیچید و برای پرسیدن
... سوالش مردد بود اما سرانجام تصمیمش رو گرفت

... ددی خودش گفته بود هر سوالی داره باید بپرسه

ددی و لیام اومدن کجا؟+

به چشم های گرد شده ی لیامش نگاه کرد و برای
هزارمین بار در روز دلش برای اون حجم از
... معصومیت ضعف رفت

یادته وقتی هفته ی پیش داشتی در مورد مکالمت_
با هانا صحبت میکردی چی گفتی؟

... لب هاش رو جلو داد و شروع به فکر کردن کرد

!اون یه عالمهههه در مورد هانا صحبت کرده بود

هانا حلقشو گم کرده بود و یه حلقه ی جدید خریده
... بود

... یه پیشی سیاه به سرپرستی گرفته بود

چطوره سوالی نپرسی و بذاری چیزی که میبینی_
غافلگیرت کنه

جملش طوری بود که انتظار میرفت سوالی بیان
شه اما کاملاً دستوری بود و باعث شد لیام با تمام
کنجکاویش سکوت رو اختیار کنه و با چشم هایی که تا
آخرین درجه گشاد شده بودند به در چوبی بالای پله ها
زل...زل بزنه

روی اولین پله پا گذاشت و به خاطر رنگ های
...روشن و زیبای ستون ها و در، دست زین رو فشرد

حس خوبی که از اون فضا میگرفت، لبخند رو روی
لبش نشوند و به خاطر بوی خوشی که به مشامش
...میرسید، هومی کشید

با توقف زین، پشتش ایستاد و در حالی که از روی
شونش به در زل زده بود تا کسی در جواب در زدن
ددی چیزی بگه یا در رو باز کنه، انگشت اشاره ی زین
...رو توی مشتش فشرد

سردی رینگ فلزی دلیلی شد تا سرش رو پایین
بندازه و با بلند کردن دست زین، انگشت هاش رو
...عمیقاً واکاوی کنه

زیر نگاه خیره ی زین، انگشت اشاره و وسط زین
رو از هم فاصله داد و به تتوی روی انگشتش خیره
...شد

سرش رو نزدیک تر پرد و خواست روی تتو دقیق
شه که در با صدای آرومی باز شد و زن جوونی که
...پشت در ایستاده بود به اون دو لبخند زد

چه کمکی میتونم بکنم؟»

...زین عینکش رو روی موهاش گذاشت

انگشت هاش رو لا به لای انگشت های لیام فرو
...برد و اون رو جلوتر کشید

.با مدیریت هماهنگ شده_

...زن کمی فکر کرد

مدیر اونجا امروز صبح همه ی خدمه رو به صف
کرده بود و دستور رُفت و روپِ شدید اون مکان رو
داده بود؛ وقتی هم بقیه جویای علت این وسواس
شده بودند، از کسایی که قرار بود امروز به اونجا سر
...بزنن نام برده بود

آقای مالیک؟»

زین سری تگون داد و با اخم محوی لیام رو جلوتر
...کشید

این بیش از حد خجالتی بودنش زین رو آزار
...میداد

...لبخندی روی لب های زن نشست

بفرمایید از این ور»

دستی به روپوش شیری رنگش کشید و در رو
...کامل باز کرد تا اون دو نفر وارد بشن

لبخندش رو که جزو ملزومات کارش بود پررنگ تر
...کرد و به سمت اون دو برگشت

میخواید اول با مدیریت ملاقات کنید یا خیر؟»

زین نیم نگاهی به لیام خجل کنجکاو، که با همون
گونه های صورتیش به اطراف نگاه میکرد، کرد و
...لبخند ناخودآگاهی روی صورتش نشست

نه. خوب میشه که اول به طبقه ی دوم سر بزنینم.

جوری گفت که انگار از زیر و بم اون ساختمان
...آگاه

زن سری تگون داد و دستش رو به سمت پلکان
...چوبی رو به روشن گرفت

...و مشغول صحبت کردن از قوانین اون طبقه شد

.و سکوت مهم ترینش هست»

با پا گذاشتن روی پله ی آخر حرفش رو تموم کرد
...و ایستاد

زین سوالی که توی ذهنش بود رو پرسید و وقتی دید که لیام دستش رو رها کرده و به سمت مرکزِ اون ... سالنِ بزرگ میره، لبخندی زد

مبهوت به دور و اطرافش نگاه میکرد و حواسش ... بود که حتی پلک نزنه

زین سری برای اون زن، که استر نام داشت تکون داد و بعد از تموم کردن مکالمه ی کوتاهشون بدون حضور لیام، به سمت اون مارشمالوی پفی و نرم رفت...

لیامِ من خوشحاله؟ _

پشت لیام ایستاد و با حلقه کردنِ دستش دور کمرِ ... لیام متعجب، اون رو به خودش چسبوند

... دست لیام بالا اومد و به اطراف اشاره کرد

... ددی اینا+

سرش رو از پشت خم کرد و روی گونه ی نرم و ... خوشبو از مرطوب کننده ی لیام رو بوسید

آره فندق کوچولو، میتونی با همشون دوست _ بشی، اسمتو بهشون بگی و اسمشونو یاد بگیری. ازین به بعد میتونی بیای اینجا و با دوستان بازی کنی

لیام رو به سمت نزدیک ترین تخت هل داد و هر دو ... به چهره ی مظلومِ نوزادِ غرق در خواب نگاه کردن

احتمالا بعضی هاشون نمیتونن باهات صحبت کنن_
ولی مطمئنم همشون عاشقت میشن

...لیام مثل یه پاپی خوشحال به همه سمت میدوید
با پرستار ها صحبت میکرد و بچه های توی بغلشون
...رو میگرفت

تک تک بچه های رو نوازش میکرد و روی موهاش
...رو میوسید

...و هیچ توجهی هم به زین نمیکرد

گرچه زین فقط پونزده دقیقه اونجا ایستاد و وقتی
دید بودنش اونجا فایده ای نداره، با گفتن جمله ی
«من میرم دفتر مدیر بیبی کیک» به طبقه ی پایین
...رفته بود

جمله ای که حاضر بود قسم بخوره لیام یک کلمش
...رو هم نشنیده

و حالا دو ساعت و سی و سه دقیقه از رفتن زین
میگذشت و لیام همچنان مشغول وقت گذروندن با
...بچه های کوچولو بود

شیشه شیر نوا کوچولو رو، که دقیقه شبیه به یکی
از شیشه های قدیمی خودش بود، روی میز گذاشت و
...به اطراف نگاه کرد

عج چرا هیچکس اونجا نبود؟

نگاهش رو به چشم های مشکی و براق نوای پنج
... ماهه برگردوند و با نگرانی نگاهش کرد

لیام میترسید که خودش اون نینی رو توی تختش
... بذاره

میترسید که وقتی از روی صندلی بلند شد، یهو اون
!! دختر کوچولوی آروم از دستش بیفته

... ولی کسی اونجا نبود و لیام مجبور بود

زبونش رو برای تمرکز بیشتر بیرون آورد و دستش
... رو دور بدنِ اون موجود لاغر پیچید

برای آخرین بار و با امید اطرافش رو کاوید تا
... کسی رو پیدا کنه اما خبری از کسی نبود

با چشم هایی که به خاطر موقعیت خطیری که
توش قرار داشت گرد شده بود نوا رو نگاه کرد و اون
کوچولوی بامزه هم که انگار احساس لیام رو فهمیده
... بود لبخندی بهش زد

... انگار میخواست بهش اطمینان بده

عزمش رو جرم کرد و با یه حرکت سر جاش
... ایستاد

به آرومی نوا رو از سینش جدا کرد و در حالی که با
دو دست، محکم زیر بغل هاش رو گرفته بود روی

...تشکش برگردوند

نفس نفس زنان کمر راست کرد و به دختر
...کوچولوی خندون نگاه کرد

...اون خیلی مهربون و خوش اخلاق بود

...لیام خیلی دوستش داشت

پستونکِ شیشه ای بی کیفیتی که روی تختش بود
رو برداشت و جلوش تاب داد و با دیدن حرکاتِ هیجان
...زده ی نوا، لبخند بزرگی زد

پستونک رو بین لب هاش گذاشت و آهی برای
...پستونک های خودش کشید

...دل کوچولوش براشون تنگ شده بود

با لب های برگشته و آویزونی که فرمشون هیچ
شباهتی به لبخند چند ثانیه ی پیشش نداشت پتوی نوا
رو تا روی سینش کشید و خواست بنشینه که برخورد
...چیزی رو به زانوش حس کرد

...تو جاش چرخید و با پسر کوچکی رو به رو شد

از پایین به لیام زل زده بود و موهای صاف
...مشکیش روی پیشونیش ریخته بودن

چشم های مشکی رنگش گرد شده بود و دستِ
راستش به پتوی آبی با طرح ستاره های سفیدش
...چنگ زده بود

توی دست چپش عروسکی هاپو بود و به پستونک
...آبی رنگ توی دهنش مک های زیر و سطحی میزد

نگاه خیرشون به هم ادامه دار بود، تا وقتی که
پسرک، که حدودا دو سالش بود، پستونکش رو با
...دست چپش از بین لب هاش برداشت

باژی میتنی؟»

...و چند بار پلک زد

لیام هم پلکی زد و به هاپوی توی دست پسرک نگاه
کرد...

سرش رو چند بار بالا و پایین برد و اجازه داد تا اون
کوچولو، که حالا پستونکش رو به دهنش برگردونده
بود، با کشیدن دستش اون رو به سمتی که میخواست
...هدایت کنه

همزمان سرش رو هم به اطراف چرخوند تا دیدش
...رو پیدا کنه

ددی کوو؟؟

!!!!ددیییی+

پسر کوچولو به لیام نگاه کرد و پستونکش رو
...بیرون آوردن

تو ددی دالی؟»

اون آخاهه که اینزا بود؟»

با بغض سرش رو به نشونه ی تایید بالا و پایین کرد
...و به کمک دست آزادش اشک هاش رو کنار زد

لفت پیس خانوم مدیل. من اثر توی پله ها دیدم»

با آرامش و کمی حسرت گفت و موهایش رو کنار
زد...

لیام رو به سمت اتاق بازی کشید و بعد از درآوردن
دمپایی های سفید و آبی، روی قالیچه ی کوچکی سبز
...رنگ نشست و منتظر به لیام نگاه کرد

لیام نگاهی به کفش هاش کرد و بعد از آه آرومی
که کشید، روی قالیچه نشست و مشغول باز کردن بند
...های بوتش شد

ددی اونا رو برایش بسته بود و خیلی محکم بودن
...ولی لیام زورش میرسه که بازشون کنه

...چون لیام خیلی قویه

هن و هن کنان کفش هاش رو جفت کرد و روی
باسنش چرخید تا رو به اون پسر کوچولو قرار
بگیره...

پسرک که حالا رو به روش نشسته بود و با غم
محو نگاهش میکرد رو از نظر گذروند و موج های

ریزِ طرح بسته روی قالیچه رو با چشم هاش بررسی کرد...

خوس به حالت ددی دالی. خانوم مدیل گفت ددی»
من لفت یه جای خوب، من پُلَسیدم شِرا منو نبلد ولی
اون موهامو نازی کرد

آهی کشید و اون و لیام با هم به ددی بی ادبش
...فکر کردن

اِشِمِت شیه؟»

لیام کمی خودش رو جمع و جور کرد و انگشتش رو
...روی طرح های قالیچه کشید

لیام+

پسرک سرش رو تگون داد و با جدیت خودش رو
...معرفی کرد

من اتانم»

عروسکش و بین دست های لیام گذاشت و بعد از
...لبخند درخشانی که به لیام زد، از جاش بلند شد

...لیام به هول و ولا افتاد

هنوز یک دقیقه هم نشده بود که نشسته بودن و
حالا اتان میخواست بره؟

اتان میخواد بره؟+

...با لبخندِ شیطننت آمیزی به سمت لیام برگشت

نه میخوام یلم اثر کمدرِ ژادویی اسباب باژی بیالم»

با تن صدای پایینی گفت و لیام رو، که خیالش راحت شده بود، در حال نگاه کردن به هاپوی قهوه ای ...رنگش تنها گذاشت

...شاید میتونست لگوها رو پیدا کنه و بیاره

کاشکی توپ های کوچولوی رنگی رنگی هم ...همونجا باشن

لیام لبخندی به هاپو کوچولو زد و اون رو روی ...زمین، کنار پستونک و پتوی اتان گذاشت

...کاش آقای فرانکی هم پیشش بود

اون و هاپو میتونستن دوستای خوبی بشن، هردو ...نرم بود، همرنگ بود و هر دویه پایون داشتن

آبردمشون»

صدای ذوق زده ی اتان به گوشش رسید و چند ...ثانیه بعد خودش هم مجددا جلوش نشسته بود

لگوهای بزرگ و کوچولو رو از باکسش خارج کرد ...و با چشم های گردش به لیام نگاه کرد

میخوای شی درست تنی؟»

لیام هم تحت تاثیر ذوق اتان، نخودی خندید و
...شروع به فکر کردن کرد

هر چقدر که فکر میکرد بیشتر ذهنش خالی
...میشد

...اون میتونست تفنگ کوچولو درست کنه

...میتونست تفنگ بزرگ درست کنه

...میتونست ماشین درست کنه

...میتونست قلعه درست کنه

...میتونست دوربین درست کنه

ولی الان نمیدونست که دوست داره چی درست
...کنه

...نگاهش گیج و ناباور بالا اومد و به اتان خیره شد

اشک توی حدقه ی چشمش حلقه زد و لب هاش
...لرزید

لیام نمیدونههه+

...اتان با غصم از جا پرید و کنار لیام نشست

از همه ی کسایی که به اینجا سر میزدن از لیام
...بیشتر خوشش اومده بود

اون الکی نازیش نمیکرد و بودن در کنارش برای
...اتان آسون بود

نالاعت نباس. شی بلدی؟»

لیست همه ی چیز هایی که میتونست درست کنه
...رو با افتخار گفت و قبل از گفتن قلعه مکث کرد

نگاهی به تعداد لگو ها انداخت و مطمئن از اینکه با
این تعداد لگو همیشه قلعه ی خوشگل درست کرد،
...اون رو از لیستش خط زد

لگو های خودش زیاد بود که میتونست قلعه درست
...کنه

تفنگ دلست کن. بعدش باهاش باژری میکنیم»

با چشم های برق افتاده گفت و دقایقی بعد هر دو
با اسلحه های توی دستشون مشغول شلیک به هم
...بودن

با جدیت بازی میکردند و به هیچ عنوان حواسشون
...به زین که مشغول فیلمبرداری ازشون بود، نبود

..

من دیگه غلط یکنم از زیون نینی گونه استفاده»)
کنم. تیکه تیکه شدم واسه نوشتن حرفای اتان، کل
اعضای بدنم به دستام که داشت مینوشت چشم

غره میرفت ولی فقط واس نشون داد لیام کنار یه
(«بیچه ادامه دادم»)

نگاهش رو بین لپتاب و برگه های جلوش میچرخوند
و مطالب مورد نظرش رو به طور خلاصه و با یه
دست توی گوشیش تایپ میکرد تا برای وکیلش
...ارسال کنه

هفت ماه از برگشتن لیام به خونه میگذشت و زین
با تمام وجود تصمیم گرفته بود هر فعالیتی که امکان
...به خطر انداختن لیام رو شامل میشه کنار بگذاره

روی تصمیمش ساعت ها فکر کرده بود، هیچ
...تردیدی نداشت و کلی پلن برای آینده داشت

راه اندازی برنِد محصولات آرایشی و بهداشتی لیام
...میتونست ایده ی جالبی باشه

خوب میشد که لیام توی سالنش فقط از برنِد
...خودش استفاده کنه

دستش رو نوازش وار روی کمر لیام، که توی
بغلش نشسته بود و دست و پاش رو دور بدنش حلقه
کرده بود، کشید و لبخندی به خاطر گرمای نفسش
...روی گردنش زد

کلاه سرهمی خرسیش رو روی سرش کشیده بود
... و ابریشم های نرمش غیر قابل لمس بودن

فقط دو رشته ی پیچ و تاب خورده ازشون روی
... پیشونیش افتاده بود

کمی روی پای زین جا به جا شد و با فاصله گرفتن
ازش و گذاشتن دست هاش دو طرف صورتش،
... مجبورش کرد که به چشم هاش نگاه کنه

زمزمه وار گفت و خندید وقتی زین، بعد از رها
کردن گوشیش روی مبل، سرش رو جلو تر برد و
... بینیش رو بوسید

... قلقلکش اومده بود

جانم عروسکم؟ _

سرش رو کج کرد و این کارش باعث شد تا گوش
های متصل به لباسش تگون کوچکی بخوره و روی
... موهای نرمش جا به جا بشه

دل زین با دیدن چهره ی ملوسش زیر و رو شد و
جلوی خودش رو گرفت تا همون لحظه صورت
... سرخش رو بوسه بارون نکنه

دستش رو پشت گردن ددیش برد و با خجالت به
... لبش زل زد

لیام نینی میخواد+

جا خورد اما اجازه نداده چهرش گویای این موضوع
...باشه

واقعا؟_

سرش رو پایین انداخت و آقای فرانکی رو از جیب
جلوی لباسش بیرون آورد تا خودش رو مشغول اون
...نشون بده

اوهوم. نینیا نرمَن! خوشگلن! مثل لیام پستونک+
میخورن! لیام میتونه با شیشه بهشون شیر توت
فرنگی بده!! میتونن با پایپا بازی کنن و با لیام تاب
!بازی کنن

زین لبخندی زد و بینی لیام رو با انگشت اشاره و
وسطش آرام کشید و وقتی خنده ی اون موجود
شیرین و دوست داشتنی رو دید، از فرصت استفاده
کرد و روی چال محو روی گونش بوسه ی عمیقی
...گذاشت

سوییتی ما نمیتونیم یه بچه رو بیاریم اینجا_

لب هاش مثل همیشه آویزون شد و با چشم هایی
که پر از اشک شده بود و برای بیرون نچکیدن اشک
هاش مجبور به تا انتها باز کردنِ پلک هاش بود به زین
...خیره شد

یعنی لیام نمیتونه مثل هانا نینی داشته باشه؟ ناز+
نازیش کنه؟ بوس بوسیش کنه؟

دستش رو روی رون پوشیدش گذاشت و کمی
...فشارش داد

...در مقابل اون میزان نرمی همیشه تسلیم میشد

به من بگو ببینی، اگر کار بدی انجام بده ارزش-
ناراحت نمیشی؟ اگه خوراکیاتو بخوره چی؟ اگه
عروسکاتو بگیره ناراحت نمیشی؟ اگه به پستونکات
که مرتبشون کردی دست بزنه؟ اگه شیشه شیرتو
بشکونه؟ اگه آقای فرانکی رو اذیت کنه؟ ببی
کوچولو رو گاز بگیره؟

وحشت توی چهرش دوید و نمیتونست چطور
...میتونه خودش رو آرام کنه

واقعا اگر یه نینی میومد توی اون خونه، این
مصیبت به سرش میومد؟

مردمک هاش گشاد شده بود و با چشم هایی که از
...ترس دو دو میزد، به زین نگاه کرد

هنوزم نینی میخوای؟-

...با هراس سرش رو به دو طرف تگون داد

نه نه نه نه+

...خودش رو به سینه ی زین چسبوند

آروم باش بیبی_

بوسه ی آرومی روی شقیقش گذاشت و آهسته
...توی گوشش زمزمه کرد

هر موقع تونستی با وجود همه ی اینا نینی بخوای،_
مطمئن باش داریش

جیغ آرومی زد و برای نگه کردن به چشم های زین
...کمی ازش فاصله گرفت

!نه ددی لیام نمیخواد+

خندید و بوسه ای روی چشم های تر شدش
...گذاشت

جسم خسته ی پسرش رو محکم به خودش
چسبوند و بی توجه به همه ی وسایل روز میز از جاش
...بلند شد

...وقت خواب رسیده بود

☺ کلمه 5356

چندین ماهه اینو دارم؛ بالاخره پارت آخرش هم
نوشتm.

یه پسرخاله دارم که لیام رو از روی بچگی اون
نوشتm، این بار رحم نکردم و اتان رو از روی اون

نوشتم

امیدوارم حلالم کنه که اینقدر ارزش استفاده ی
!!ابزاری میکنم

نگین بچه ی دو ساله حرف نمیزنه و چمیدونم راه
!!نمیره

والا من خودم بر اساس فیلم و صدا های ضبط
شده از اون دوران توی نصف این سن همه رو از فک
زدنام کلافه کرده بودم، مامانم برای آرامش پیدا
کردن منو میفرستاد خونه ی مادر جونم، مادر جونم منو
پاس میداد به داییم، داییم میدادم به خالم و خدا در
اون لحظات تمام توانش رو میداشت وسط و خالمو
!زده نگه میداشت

یبار بهم گفتم مامانت رفت بیمارستان نینی بخره،
منم رفتم تو آشپزخونه گوشتکوب رو گرفتم باهاش
!زدم تو سرش

یبارم گفتم تو رو از تو جوب پیدا کردیم منم شونه
!دستم بود پرتش کردم طرفش

یبارم رفته بودیم رودخونه یهو همینجور الکی بی
!دلیل با سنگ زدم تو سرش

!خیلی خوب بودم اصن

داشتم میگفتم، من اینجوری بودم ، پسرداییم
همین بود ولی همون پسر خالم فیکس تا سه سالگی

!درست حرف نمیزد

!!!این بچه به آدامس میگفت سا

!!!بعد مثلا سا عده یعنی آدامس بده

آره خلاصه اگر بچه هایی که شما دیدین یه توانایی
رو ندارن دلیل همیشه بقیه هم نداشته باشن و
برعکس، اگر بچه های شما یکاری رو میتونن انجام
بدن، نباید انتظار داشته باشین بقیه ی بچه ها هم
بتونن.

.بچه ها با هم متفاوتن

ولی اکثرشون توی یکسالگی حرف زدن و راه
رفتنشون کامل میشه.

پارت اوایل آذر نوشته شده ولی شک داشتم که
پارت آخرشو چیکار کنم واسه همین حدود یه ماه
!!طول کشید

.امیدوارم لذت ببرین

□love♥

□Niusha□

⇒نوشته شده در 5 دی 00

!!!!!!

سلام به همگی
خیلی وقته صحبت نکردیم و دلم براتون تنگ شده
تصمیم دارم از دوازدهم برگردم و هرروز جواب
کامنتای دو سه پارت رو بدم
مرسی که هنوزم اینقدر به این بوک توجه نشون
میدین
واقعا واسم جالب و عجیبه
☐ شما خارق العاده هستین

☐love♥
☐Niusha☐

آپدیت نیست پنیک نزنین

مدرکی داری که ثابت کنی زین مالیک آیدلته؟؟+
بله. مثل ایشون که قرار بود لایو بذار و فقط دوروز-
اومد، بنده قرار بود پیام به کامنتا جواب بدم، پنج پارتو
😊😊 جواب دادم، رفتم تو غار دیگه برنگشتم

Table of Contents

Title Page	1
Copyright Information	2
Table of Contents	3
Summary	6
hiii !!!	7
((CaSt))	9
((1))	13
((2))	30
((3))	42
((4))	60
((5))	77
((6))	88
((7))	115
((8))	137
((9))	155
((10))	168
((11))	182

😊 بیاین بهم افتخار کنین	196
((12))	197
((13))	212
((14))	223
((15))	235
((16))	250
((17))	268
((18))	292
((19))	306
((20))	324
((21))	350
((22))	363
((23))	372
((24))	386
((25))	399
((26))	416
((27))	427
((28))	443
((29))	460
((30))	480

((31))	497
((32))	513
((33))	537
((34))	551
((35))	558
((36))	570
((37))	589
((38))	601
((39))	618
((40))	644
((41))	655
((42))	670
((43))	681
((44))	697
((45))	708
((46))	729
((47))	753
((48))	775
((49))	801
((50))	835

((51))	884
((52))	908
((53))	926
((54))	960
((55))	983
^_^	1012
Goodbye	1013
happy birthday lou	1015
jabad and princess 1	1022
!!!!!!	1062
آپدیت نیست پنیک نزنین	1063